توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ ادبیات ایران

برای دبیرستانها

تألیف

آقای دکتر رضازاده شفق

استاد دانشگاه

۱۳۴۱



مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

قسمت اول

ادبیات ایران قبل از اسلام

مقدمه

ایران باستان ادبیات داشته

ایران باستان دارای تمدن عالی بوده وخط کتابت ودانشوری درآن وجود داشته ولی اغلب آثار علم وادب واسطهٔ طول زمان وآشوب جهان ازمیان رفته ونابود گردیده. گرچه سنگنبشته ها که ازآن زمان باقیمانده بتنهائی دلیل باهر یست برای اثبات این قول با اینهمه اخبار قدیم نیز مؤید این مطلب است. اینك خلاصه‌ای ازآن اخبار بروجه مثال نقل میشود.

نخست اخبار نویسندگان یونان - هرمیپوس ازمیدی که درقرن سوم قبل از میلاد میزیسته یعنی باهخامنشیان همعصر بوده ازیك کتاب ایرانی که مقصودش اوستا بوده سخن میراند. هردوت مورخ نامی یونان در کتاب اول باب صدم مینویسد که (دیاکو) پادشاه ماد- یعنی قسمت شمال باختری ایران- صورتمحاکمات رامیخواند وداوری میکرد واین قول نشان میدهد درآن زمان درممالك ایران ثبت دادرسیها معمول بوده ووجود داشته - کتزیاس یونانی پزشك دربار اردشیر در کتابی که راجع

بایران‌تألیف کرده بوده‌است ازروزنامه های درباری ایـران صحبت کرده واین خبر معلوم میدارد در آن هنگام وقایـع را در روز نامه مخصوص درباری ثبت میکرده‌اند.

گزنفن نیز در کتاب‌خود که موسوم‌به پرورش کوروش است‌ازوجودمدارس وتعلیم وتربیت در ایران بحث نموده همچنین افلاطون حکیم وپلوتارك مورخ و دیگران ازاینگونه اخبارنوشته‌اند. (۱)

دوم اخبار یهود — درتوراة سخن ازتاریخنامه های دربـاری ایران‌رفته وبصراحت ازآنها ذکر شده‌است واین‌قسمت‌توراة درزمان خودهخامنشیها‌تألیف یافته همچنین درآن کتاب ازقوانین پارسیان ومادها مکررسخن بمیان آمده.

سوم‌اخبار‌اسلامی— در کتابهای تاریخی وادبی قرنهای نخستین اسلام‌مانند تاریخ طبری ومسعودی وحمزهٔ اصفهانی و کتاب اغانی و کتاب فـهرست وتألیفات دیگران اشاره های‌زیادی بکتاب های‌قدیم‌ایران رفته ونام‌ازآنها برده شده.

چهارم اخبار ایرانی— بموجب مندرجات کتاب اوستا که اکنون دردست ماست اوستا درزمان قدیم‌بمراتب بزرگتر ازاین بوده که هست ودرایران باستان کتابهای زیاد وعلوم وآموزگاران وجود داشته‌است.

گذشته ازاین دلیل‌های نقلی‌دلیل عقلی‌نیزمیرساند که مملکت‌نامی‌بزرگی مانندایران که پادشاهانی‌مانند کوروش‌وداریوش داشته وسایل تمدن‌آن زمان را ازکشوری ولشکری بدرجه کمال دارا بوده وبه‌ثبت وضبط مسائـل بقدری وقع میگذاشته که آنها رابرسنگها نیزمی کنده محالست نوشتن بـلدنبوده و کتاب و ادبیات نداشته باشد.

۱) تلفظ صحیح — پلوتارخس معرب‌آن فلوطرخس فرانسوی — Plutarque

۱ - آغاز و پخش زبان

دانشمندان در آغاز زبان بشر پژوهشها کرده هنوز به نتایج قطعی نرسیده‌اند معلوم نیست انسان در ابتداء در یك نقطهٔ جهان پیدا شده و از آنجا بتدریج بنقاط دیگر رفته و یا اینکه در چند نقطهٔ مختلف ظهور کرده است. بموجب فرض نخستین بایستی تمام زبانهای جهان بیك اصل بر گردد زیرا همهٔ ملتها وقتی باهم بوده و یك گروه تشکیل میداده‌اند. اما مطابق فرض دوم باید گفت درهمان روز گار پیشین که صدهزارها سال قبل بوده زبانهای گوناگون که از حیث اصل و ریشه باهم فرق داشته‌اند بمیان آمده و صدها زبان که امروز در عالم هست از آن چند اصل جدا شده. درهر صورت نه درباب فرض اول میتوان نظر قطعی اظهار کرد و نه درخصوص فرض دوم بلکه همینقدر توان گفت که استادان زبانشناسی بررسیها و کاوشهائی در آغاز و پخش شدن زبان یا زبانها بعمل آورده و عقایدی سودمند اظهار داشته‌اند. یکی از آن عقاید که دراینموقع بروجه مثال گفته میشود عبارتست از تقسیم زبانها از لحاظ ترقی و تکامل. بموجب این عقیده زبان در ابتداء ساده و معانی ساده و سطحی محدودی را بیان میکرده سپس بتدریج از حیث ساختمان کلمه و گوناگونی و عمق معانی تکامل نموده است. اساس این نظر گذشته از مطالعه تاریخی زبان از بررسی زبانهای حاضر عالم حاصل گشته و خلاصه آن همانا عبارت از این است. زبان بشر بطور کلی از روی قیاس با زبانهای حاضر سه مرحلهٔ رشد و کمال گذرانده که در عصر ما نمونه‌هائی از مرحله موجود است. نخست مرحلهٔ زبان یك صدائی است(۱). در این مرحله معمولا کلمات درحال ریشه مانده و تنها یك صدا میدهد یعنی کلمهٔ مرکب و چند صدائی وجود ندارد. معانی این کلمات کوتاه ساده و در مواردی مبهم است. پیشاوند و پساوند وجود ندارد و لغات درحال ریشه است یعنی چیزی باصل کلمه نمی‌افزاید و ریشه ها

---

۱. Langues Monosyllabiques

باهم ترکیب نمی یابد تامعانی تازه بوجود آورد پس درتشکیل جمله همین کلمه های اصلی یاریشه هاپهلوی هم گفته میشودبدون اینکه ترکیبی بعمل آید. زبان بشر در آغاز دراین مرحله بوده وزبانهائی هم در ینحال مانده وبعصر ما رسیده که معرفهای آن زبان **چینی** و **آنامی** و **سیامی** و **برمائی** است.

دوم مرحله زبان پیوند (۱) است بدینمعنی که کلمات یادر واقــع ریشه ها بهم میپیوندد ودراین پیوستن یکی ازدوریشه معنی اصلی خودراازدست میدهدولی در ضمن بتنوع یاتغییر یاتوسیع معنی ریشه دیگر خدمت میکند. با این ترتیب کلمات ومعانی گوناگون جدیدبمیان آید وپیداست که اینحال نماینده تــرقی زبان است زیرامیتوان باترکیب های گوناگون معانی گوناگون رابیان نمود. اززبانهای حاضر که دراین مرحله است میتوان: **ژاپنی** و **کره ای** و **اورال** و **آلتائی** (یعنی مغولی واقسام آن) وزبان **فنلاند** و **مجار** و **ترکی** وبعضی زبانهای بومی آفریکا رانام برد.

سوم مرحله زبان منصرف (۲) است که کاملترین مراحل سه گانه استودراین پایه خودریشه ازحیث شکل وساختمان تغییراتی پیدامیکند وترکیبهای گوناگون باکمال آسانی بوجود میآوردیعنی بسهولت صرف میشود وبــاشکال مختلف میافتد ومعانی دقیق و جوراجور بیان مینماید. اینک زبانهای معروف جهان متمدن منسوب بدین مرحله است که آنرا بدوشعبه تقسیم میکنند زبانهای هند واروپائی یاآریائی و زبانهای سامی.

عنوان هندواروپائی اشاره بدانست که زبان اصلی مشترک این شعبه که وقتی در یک مرکز گفتگو میشده همان بوده که اصل ومنشأ زبانهای هندی واروپائی راتشکیل میداده این زبان مشترک اصلی رازبان آریائی هم گفته اند زیرا (آریا) یا (آری) بحکم کتابهای باستان هندنام اولین قوم بوده است که زبان مذکور زبانش بوده و حــدود دو هزار سال پیش ازمیلاد ازمسکن اصلی بنای مهاجرت را نهاده ازجمله بهندوستان آمده است. درباب مسکن اصلی آریائی هاهم میان دانشمندان اختلاف نظر هست بعضیها آنرا درهندوستان وبعضی دیگر درمشرق ایران دانسته اند وشاید لفظ ایران هم که بشکل قدیمتر ایریانه وآریانه (یعنی محل آریائیها) نامیده میشده یادگارهمان دوره

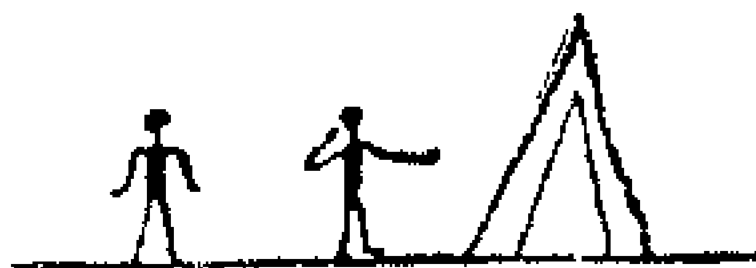
1-Langues aglntinantes 2- Languesá Flexion

است. ولی بنظر بسیاری از دانشمندان خانمان اصلی نژاد هندواروپائی شمالیهای اروپا وحوالی رود دانوب بوده است و آن قوم در حدود دوهزار سال پیش از میلاد از آنجا به جنوب یعنی سواحل دریای سفید و مشرق یعنی ایران وهند مهاجرت کرده است. بدین نظر عبارت هند واروپائی را بتمام زبانهای منسوب بآن قوم وعبارت آریائی را بیشتر بشعبهٔ ایرانی وهندی اطلاق میکنند.

زبان اصلی سامی گویا در جنوب شبه جزیرهٔ عربستان نشئت کرده سپس با مهاجرت اقوام بشمال رفته ودر آسیای صغیر وسواحل مدیترانه پخش شده است شعب معروف آن عبارتست از بابلی وسریانی وعبری ویا عبرانی- حمیری یاعربی جنوب ارامی - فینیکی - حبشی - عربی.

۲ـ آغاز خط وخطوط ایرانی

پیداست که بشر در روزگار بداوت نوشتن بلد نبوده وخطی نداشته و برای فهماندن مقصود خود تنها بزبان که آنهم در آن عصر ها ناقص و محدود بود کفایت میکرده است. تاریخ شروع نوشتن را نمیدانیم ولی این اندازه معین است که نخستین نوشته انسان بسیار ساده وبچگانه بوده است یعنی بطرز خشن و نازیبائی صورت چیز ها را کشیده وبدان طریق مقصود خودرا ادا میکرده اند. این نوع خط را خط تصویری گوئیم که هنوزهم بعضی اقوام در آن مرحله مانده اند وبرای نمونه از خطی که در میان بومیان آلاسکا معمول بوده وبروی لوحه های چوبی حک شده و بدست آمده مثالی درزیر داده میشود.



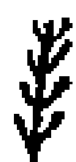
وضع دستهای خالی آویزان درنظر بومیان حالت ندا ی وسرگردانی را نشان میدهد و درپهلوی آن یکدست بردهان ویکدست اشاره بسوی چادر میخواهد بفهماند که در چادر خوردنی نیست ...

این تصویر اشاره بقحطی میکند وپیداست که تمام تصویر مقید بــه کلمات معینی نیــ
میتواند آنرا بعبارتی بخواند مقصودهمان مفهوم نایابی خواروبار است .

نقص بزرگ اینگونه خط آشکار است زیرا گذشته ازاینکه نویسنده باید برای نوشتن یك نامه صد ها صورت مختلف بکشد مفهومهای غیر جسمانی مانند محبت وخلوص وعاطفه وجملههای مرکب کامل راهرگز نمیتواند بنمایاند.

پس این خط مناسب ترقی فکری وصنعتی نبوده وباحتیاجات روزافزون کفایت نمیکرده است اینست بتدریج تغییراتی درخط بوجود آمد یعنی کــم کم تصویرها ساده ترشد بحدیکه نقش چیزها کاملا ازبین رفت و تنها علامتی ماند که برحسب عادت درمیان هرطایفه نمودار معنائی شد: بااین ترتیب بجای هر تصویر علامتی بوجود آمد همانطور که مثلا دوخط کوتاه افقی وعمودی متقاطع درنظرما عــلامت بعلاوه است یعنی نه تصویر جمع کردن است ونه واژه ایست که خوانده شود بلکه تنها علامتی است بهمانطور هم در خطمذکور برای هرمفهومی علامتی معمول شد. مثلا در خطقدیم

مملکت آسور سه تامیخ مایل بایك میخ چهارم برروی آن مانند این شکل

علامت حبوبات بوده و این در اصل شکل سنبلی را داشته است مانند این . 

بااین روش خط ازمرحلهٔ تصویری بمرحلهٔ علامت نویسی رسید یعنی هرتصویر راعلامتی بمیان آمد این نوع خط رادانشمندان تصویرفکر یاپندار نگارش(۱) نام داده اند .

مرحلهٔ سوم خط مرحلهٔ الفباست. لغت الفبا دراصل از زبــان فینیکی آمده . فینیــکیها هرحرفی رابرابرصوت اول اسم یك حیوان یایك چیز ساخته وآن اسم را بدان حرف دادند. بدین ترتیب حرف اول را الف گفتند که درزبان فینیکی بمعنی گاومیش است وصوت اول آن چنانکه می بینیم (آ)بوده وحرف دوم را (بت) گفتند که هم اصل بابیت عربی وبمعنی خانه است واصطلاح آلفابت یا الفباء ازاین دوکلمه

۱-Idèogramme

فنیکی است همچنین حرف‌های دیگر بدین ترتیب بوجود آوردند، یونانیها این حروف را از فنیکیها گرفته و نام آن را برطبق فنیکی آلفابتا گفتند.

اهمیت و فایده الفبا هویداست زیرا حرف الفبا نماینده یکی از صوتها یا تلفظهای انسان است و چون تمام صوتهای بشر از چهل و پنجاه حرف نمیگذرد پس بجای هزاران تصویر یا علامت کافیست که شخص سی تا پنجاه حرف یاد بگیرد و تمام کلمات را با آن بنویسد.

بعد از این مقدمه مطلب مهمی که دانستن آن برای ما لزوم و ارزش دارد عبارت است از اینکه ایرانیان در هزاره سوم پیش از میلاد یعنی دوره شاهی ماد علامتهای میخی بابلی را که در مرحله پندار نگارش بود و هنوز بمرحلهٔ الفبائی نرسیده بود اقتباس کرده و از آن مانند فینیکیها الفبائی ترتیب دادند و اینکار دلیل باهر هوش و استعداد ایرانیان و مایل آنان بعلم و ادب است و اینکار از لحاظ تاریخ تمدن و تکامل بشر اهمیتی بسزا دارد.

خط میخی ـ خط میخی را از آن جهت چنین نام دادند که انسان قدیمی بواسطه اینکه افزار کافی برای نوشتن نداشت با میله‌ای از آهن یا چوب بر لوحه های گلی خط هائی نقش میکرد که آن خط ها شبیه بمیخ میافتاد و بوجهی که گفته شد این خط هم در آغاز تصویری بعد علامت نگاری یا پندار نگارش و سپس حروف بود. خط میخی ایرانی نسبت بتمام خطوط میخی دیگر مانند بابلی و غیر آن ساده‌تر و صحیحتر است. زیرا دانشمندان ایران نه تنها از پندار بابلی حروف الفبا ساختند بلکه شکل آنها راهم ساده کردند و میخ‌های کج و پیچیده را انداختند و تنها عمودی و افقی را نگه داشتند که این نیز اصلاح بزرگی است.

همه سنگ نگارش‌های هخامنشی بخط میخی است که الفبای آن مرکب از ۳۶ حرف است بترتیب ذیل:

تلفظ حروف فوق

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩
آ	ای	او	کا	کو	گا	گو	خا	چا
١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨
جا	جی	تا	تو	دا	دی	دو	پا	با
٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨
فا	نا	نو	ما	می	مو	یا	وا	وی
٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	
را	رو	لا	سا	زا	شا	درا	ها	

توضیح ـ تلفظ حروف که در فوق بصورت ممدود نوشته شده در مواردی مقصورهم میشود مانند آ اِ اُ کَ ... الخ

۲ ـ غیرازاین ۳۶حروف یك‌میخ کج ازچپ براست که علامت‌فاصله‌است . گذشته‌ازآن‌در خط میخی‌ایرانی پنج تا پندارنگارش یاعلامت وجود داردیکی برای کلمهٔشاه (خشیایثیه) دوتابرای کلمهٔ کشور (دهیو) یکی‌برای زمین (بومی) پنجمی برای کلمه خدا (اهورمزده)

۳ـ ثایاث بصدای‌نزدیك بعربی‌باید تلفظ بشود .

٤ـ درایا دریك حرف‌محسوب است ودر واقع ذالی است که مختصرصدای‌راهم درآن‌مدغم است تلفظ آنراسربا ثرهم‌نوشته‌اند .

اینك مثال ذیل‌جمله‌ایست ازپارسی باستان بخط میخی که درسنگنبشته داریوش در تخت جمشید آمده :

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تلفظ ومعنای مثال‌فوق

دارَیَواوش خشایَثیَه وزرْك خشایَثیه خشایَثیانامْ خشایَثیه دهْیونامْ هشتاسپهیابُو ثرَ هخامَنشیا هیَ‌اِمَم تچَرَم اکُنوش

داریوش‌شاه‌بزرك‌شاه‌شاهان کشورها(دیه‌ها) پسر گشتاسب‌هخامنشی که‌این قصر را ساخت (۱)

خطاوستائی ـ ایرانیان غیراز خط میخی خطدیگری‌نیزبکارمیبرده‌اند که آن‌را هم دراصل ازخط سامی گرفته‌اند وشایددرهمان عصر که خط میخی برای سنگ نگارش‌بکار میرفته‌این خط برای‌دستنویس استعمال میشده و کتاب‌اوستارا که کتاب دینی باستانی‌مابوده بدان‌نوشته بوده‌اند .

خطی که اوستای کنونی‌بدان‌نوشته‌شده اصلش ازخط پهلوی است که آنهم

۱ ـ تچرهمانست که اکنون تجر گوئیم ـ تچرقصر زمستانی (برهان قاطع)
(ای) یا (هی) موصول است اکنون‌هم ای گوئیم : خدا (ای) که ماخدائیکه .

ازهمان خط قدیمتر دست نویس باقیماند . .

این خط که مانند اغلب خطوط دیگر سامی الاصل از راست بچپ نوشته میشود مجموعاً دارای چهل و چهار حرف است و آنرا علمای ایرانی در اوایل قرن ششم میلادی از الفبای ناقص سابق اقتباس کرده و بواسطه وضع حروف تازه و داخل کردن اعراب تکمیل نموده اند. برخلاف الفبای ناقص پهلوی اعراب که داخل حروف نیست و بعض حرفها بچند صورت خوانده میشود الفبای اوستائی تمام اصوات را دارد وچون اعراب داخل حروف است خواندن و نوشتن اوستائی هیچگونه اشکال تلفظی ندارد و ترتیب چنین الفبای کامل دلیل هوش و درایت ایرانیان آن زمانست اینك الفبای اوستائی بترتیب ذیل ثبت میشود:

۱	۲	۳	۴	۵	۶
ا	آ	اِ	ای	او(کوتاه)	او
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
اِ(دروسط کلمه)	اِ	اَ(کشیده)	اَ	اَو(کشیده)	او
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
ان	اَ(باغنّه)	کَ	خ	خو	گ
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
غ(گه)	اَنگ(باغنّه)	چ	ج	ز	ژ
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
اَنگه	ت	ث	د	ذ	ن
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
پ	ف	ب	و	م	ی
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
ی	ی(کوچک)	ر	و(درسر کلمه)	و(وسط کلمه)	س
۴۳	۴۴	۴۵			
ش	ش	ه			

توضیح ۱-۳۶و۳۷ دردوشکل یکحرف است که (ی) باشد

۲- برخی حروف که ظاهراً شبیه‌بهم دیده میشود ودرترکیب قابل تشخیص است .

اینك جمله ازمتن اوستانقل میشود که‌تلفظ ومعنی آن درصفحات بعدمیآید:

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خط پهلوی - آنچه بتحقیق بپیوسته این است که اصل کلمهٔ پهلوی پرثو بوده که اسم قوم اشکانیست (و) مبدل به (ل) شده بشکل پلثو و (ث) آمده مبدل به (ه) شده و پلهو گشته بعد قلب بعمل آمده پهلو گشته که بالحاق یای نسبت پهلوی گردیده و در اینجا مقصود از آن زبان و رسم الخط دورهٔ اشکانی و خصوصاً دورهٔ ساسانی است. خط پهلوی از آرامی که از خطوط سامی بود گرفته شده و از راست بچپ نوشته میشود و شاید خط قدیم اوستائی که از بین رفته نزدیك بهمین خط بوده است بحکم آنچه از سنگنبشته های ساسانی و کتب زردشتی دانسته میشود خط پهلوی بر دو نوع است یکی را خط قدیم یا خط کلده گویند که از آن جز سنگنبشته ها نمانده است دیگری را خط ساسانی و یا پهلوی کتابی خوانند که اغلب آثار ساسانی خصوصاً کتابهای پهلوی که در دست است بدان خط میباشد

یکی از خصوصیات رسم الخط پهلوی آنست که در این خط عدهٔ زیادی لغات سامی می نوشتند و فارسی میخواندند چنانکه ما عین این علامت را که عشر عربی است نوشته و ده تلفظ میکنیم آنها نیز مثلا (ملکان ملکا) نوشته شاهنشاه میخواندند.

این قسمت پهلوی را که عبارت باشد از کلمات سامی که فارسی خوانده میشود هزوارش مینامند.

اینك الفبای پهلوی بترتیب ذیل نموده میشود:

۱ ﻠﻠ	۲ ﻟ	۳ ﯖ	۴ و	۵ ۊ
۶ ﻫ ا	۷ ا	۸ ﮐ		۹ ﻳ ، ﺩ
۱۰ ﻭ	۱۱ ﻉ	۱۲ ﺍ ، ﺍ	۱۳ ﻪ	۱۴ ﻪ ﻻ
ﻪ	ﻥ	۱۷ ﻫ	۱۸ ﺻ	

تلفظ حروف فوق:

۱	۲	۳	٤	٥	٦
ا، آ، خ	ب	ق	ق ، ك	د	علامت برای صدای ه در آخر کلمات
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
ن ، و ، ر ، ل	ز	ی د گ ج	ك	غ	ر،ل
۱۳	۱٤	۱٥	۱٦	۱۷	۱۸
م	س	چ ج	پ،ف	ش	ت

توضیح آنکه حرفهای دیگرهم غیر از آنچه در فوق اشاره شده در بعضی کتابهای پهلوی بکار رفته. همچنین از نمره‌های ۱ و ۹ و ۱۲ وغیر آن پیداست که یك حرف ممکن است نمایندهٔ چند صدا باشد از این جهت الفبای پهلوی یکی از دشوارترین الفباها است .

اینك عبارتی از کتاب کارنامك اردشیر بابکان بخط پهلوی :

۱ - تلفظ آنچه نوشته شده

یون کارنامك ای ارتخشیری پاپکان اپتون نپشت یقویمونت ایك آخر من
مرت ای الکساندر اروم‌ایك ایران شتر ۲۰۰ او ۴۰ کوتك خوتائی یهوونت

۲ - اینگونه میخواندند:

یه کارنامکی ارتخشیری پاپکان ایتون نپشت استاذکوپس هچ مرکی الکساندر
آرومیك ایرانشتر دویست وچهل کوتك خدائی بود .

۳- فارسی حالیه : بکارنامهٔ اردشیر بابکان چنین نوشته (است) که پس از
مرگ اسکندر رومی ایرانشهر دویست وچهل کدخدائی بود (دویست وچهل به
رقم نوشته شده)

دراواخر عهدساسانی علمای ایران خط ناقص پهلوی را تکمیل کرده والفبای
اوستائی رابوجود آوردند چنانکه گذشت .

۳- زبان باستان ایران

ریشه ومنشأ زبان باستان ایران

زبان باستان ایران بروجه آنچه گفته شد اززبانهای متصرف است وازریشه
هند واروپائی که منشأ بسیاری ازالسنه معروف دنیاست مشتق شده وازاین‌رو با
زبانهای مهم عالم متمدن مانند سنسکریت ویونانی ولاتینی وتوتنی واسکاندیناوی
واسلاوی خویشاوندا ست. زبان ایران قدیم لغت‌های گوناگون داشته است ومعروف
ترین آنها دردوره هخامنشی پارسی باستان بوده که فرمان نامه های شاهان بآن لغت
نوشته میشده وسنگنبشته هائی که ازروزگار هخامنشیان باقیمانده نیز بدانست ودیگر
اوستائی بوده که کتاب های مذهبی زرتشت بدان لغت است وگویا آن لغت بیشتر
بروحانیان اختصاص داشته است.

زبان شناسان در نشئت و ارتباط زبانهای هندواروپائی تحقیق کرده و انشعاب آنرا از لحاظ های گوناگون گفته‌اند که از آنجمله صورت انشعاب ذیل که موافق قولی معروف است نگاشته

بموجب این نقشه تمام زبانهای هند واروپائی را از روی خواص صرف و نحوی بدو شاخهٔ بزرگ تقسیم و برای اشاره باختلاف بین آندو کلمه سد (سد) را مثال انتخاب کرده و زبانهائیرا که صد را بدون (ن) تلفظ میکنند از آنهائی که با (ن) میگویند جدا ساخته‌اند مثلا این عدد در سنسکریت ستم و در فارسی سد و در روسی استو تلفظ میشود درصورتیکه در لاتین سِنتم یا کنتم بوده و درفرانسوی وانگلیسی و آلمانی و دیگر زبانهای مربوط هم نون دارد از این لحاظ یکی را شاخه ستم و دیگری را شاخهٔ کنتم نامیده‌اند و چنانکه اشارت رفت کلمه صد تنها بر حسب نمونه اختیار شده وگرنه میان دوشاخه اختلافات صرف و نحوی موجود است .

پارسی باستان

از پارسی باستان جز شماره‌ای سنگنبشته ها وخطوطی برظروف وآلات و سنگ ترازو ها ونگین هاائری باقی‌نمانده وازتحقیق علمای‌زبان چنین برمی‌آید که درمجموع این‌آثاربیش ازچهارصد لغت اصلی‌یافت نشده . این‌نوشته ها که در بیستون والوندواستخروشوش وآسیای صغیرومصر بفرمان پادشاهان‌هخامنشی بخط میخی برسنگ کنده شده مشتمل‌است برنام شاهان و ذکر خاندان وشرح ممالك وفتوحات وکارهای آنها ومشعراست بستایش یزدان پاك ونفرین دروغ و ناپاکی . ازهمه مهمتر سنگنبشته داریوش است دربیستون که تقریباً چهارصدو-بیست سطراست وهرسطر دارای ٤٥حرف وهرحرف مرکب ازسه تاپنج علامت میخی است که همگی‌تقریباً هفتاد وپنج هزارعلامت میخی میشود .

داریوش‌دراین سنگنبشته کارهای خودرا درس کوبی سر کشان ومدعیان سلطنت‌وبسط‌امن‌وعدالت‌شرح‌داده‌وممالك‌قلمروخویش‌راشمرده‌واهورمزدبزرگ راسپاس وستایش کرده وازدروغ وهرگونه‌نادرستی وناپاکی بیزاری جسته‌است ، پیش‌ازنوشته‌داریوش‌یکی‌دوجمله‌از جّد اوآریارامنه وهم‌از کوروش بزرگ‌مانده وهم ازشاهان بعد ازوی خشایارشا واردشیر اول واردشیردوم وکوروش جوان و اردشیرسوم هریك اثری‌بخط میخی ازخود گذاشته‌اند. نقاط عمده که سنگنبشته های‌میخی‌درآن واقع‌است عمده‌عبارت است‌ازتخت‌جمشید ونقش رستم‌ونقش‌رجب ومرغاب‌درفارس وکوه‌بیستون، درنزدیکی‌وان‌وکانال سوئز بقیه‌هائی‌ازسنگنبشته داریوش باقی‌مانده وبدست‌آمده . مفصلترین ومهمترین اینهاچنانکه اشاره شد سنگنبشته های بیستون وتخت جمشیداست .

اینك‌برای‌مثال‌چندجمله‌ازبیستون‌وتخت جمشید که‌باوجودطول‌زمان‌هنوز

خویشاوندی کلمات آن با کلمه های زبان کنونی ما هویداست نقل میشود :

اَدَمْ دارَیَوَاُوشْ خشایَثْیَه وَزَرَکَه خشایَثْیَه خشایَثْیانام خشایَثْیَه پارسَه ای خشایَثْیَه دَهْیوُنامْ ویشْتاسْپَهیا پُوتْرَ اَرْشامَهیا نَپا هَخامَنشیَه

من داریوش هستم شاه بزرگ شاه شاهان شاه پارس شاه ممالک پسر گشتاسب نوه ارشامه هخامنشی.

ثَتی دارَیَوَاُوشْ خشایَثْیَه . مَنا پیتا ویشْتاسْپَه ویشْتاسْپَهیا پیتا اَرْشامَه اَرْشامَهیا پیتا اَرْیا رامْنَه اَرْیارامْنَهیا پیتا چیشْپیشْ چیشْپایش پیتا هخامَنیش

گوید داریوش پادشاه پدر من گشتاسب است پدر گشتاسب ارشامه پدر ارشامه اریارامنه پدر اریارامنه چیشپیش پدر چیشپیش هخامنش.

ازسنگ نبشته نقش رستم :

بَغَه وَزَرَکَه اَوْرَمَزْدا هیَ ایمَمْ بُومیمْ اَدا هیَ اَوَمْ اَسْمانَمْ اَدا هیَ مَرْتیَمْ اَدا هیَ شیاتیمْ اَدا مَرْتیَهیا .

خدای بزرگ است اورمزد آنکه این بوم (زمین) را آفرید آنکه آن آسمان راآفرید آنکه انسان را آفرید آنکه شادی را آفرید برای انسان .

ثاتی دارَیَوَاُوش خشایثیه اَوَهْیرادی اَوْرَمَزْدا اُوپستامْ ابَرْ اُوتا اَنْیاهَه بَغاهَه تَیی هَنْتیتا .

نَی اریکَه آهَمْ نَی دَرَوْغَنَه آهَمْ نَی زُورَکَرَ آهَمْ نَی اَدَمْ نَی مَنَی تومااُوپاری اَرشْتامْ اُوپَری ایَمْ . (۱)

خشایثیه = شاه وزرك = بزرگ. دهیو = ده مملکت. پوترَه = پور نپا.نوه .ثتی = گوید. پیتا = پدر. بغه = خدامی = (ای) که . ادا = این بومی = زمین آسمانه = آسمان . مرتیه = مرد. شیاتیه = شادی .

اوهیرادی = بدین سبب. اوپستَه = یاری.ابر = آورد. اوتا = و. انیاهه دیگران . تیی = آنانکه. هنتیتا = هستند. نی = نه. اریکه = دشمنکام . دروغنه = دروغگو. دروغی . زورکر = زورگر . زور کننده . منی = مال من . توما = نژاد . تخم . خاندان . اوپاری = ازپی . آرشته = راست . اوپری ایم = ازپی اش رفتم .

گوید داریوش پادشاه برای این اورمزد بمن یاری کرد وخدایان دیگر که هستند.

نه دشمنکام هستم نه دروغگو هستم و نه زور کن نه خودم نه خاندانم. ازپی راستی رفتم (پیروی کردم).

زبان اوستائی

زبان کتاب مذهبی زرتشت را اوستائی گوئیم و آن در حقیقت لغتی است از ایرانی قدیم وخویشاوند است با پارسی باستان.

این زبان درشمال ایران رواج داشته وبیشتر زبان روحانیان و کتب مقدس بوده و آثاری از آن بر سنگها وغیره موجود نیست. کتابهای مذهبی دوره هخامنشی درنتیجه استیلای اسکندر ونفوذ یونانیان وصدسال حکومت سلوکی تقریباً از میان رفت وسلاطین اشکانی گرچه دراحیای زبان و آثاراز دست رفته ایران اهتمام بکار بردند ولی زبان وعادات یونانی هم در دربار آنها تااندازه‌ای رونق داشت. بلاش از آخرین پادشاهان آن سلسله در احیای کتاب اوستا اقدامی کرد وبعداز اوبطوری که مشهوراست بحکم اردشیربابکان اوستا رافراهم آورده وتألیف کردند. پس بر اوستائی که امروز دردست داریم زمانی طولانی گذشته وتغییراتی رویداده است ولی نزدیك بیقین است که گاتها یاسرودهای مقدس که جزئی از کتاب یسنای اوستاست ازحیث ترکیب وشیوه متعلق بزمان قدیم تری بوده وممکن است از گفته های خود زرتشت شمرده شود.

اوستای اصلی ازروی آنچه درتواریخ آمده بمراتب بیشتراز آن بود که اکنون دست است و اوستای موجود مرکب است از پنـج کتاب: یَسنا؛ ویَسپرد؛ وندیدا؛ یَشت؛ خرده اوستا ــ که جمله حاوی نیایش و سپاس آهورمزد خدای بزرگ بیهمتا و ایزدان وفرشتگان وستایش پاکی و راستگوئـی ودرستکاری و کوشش ومشتمل برنکوهش دیوان واهـریمنان ودروغ وخیانت وفریب است و همچنین شامل اوامر واحکام و اذکار مـذهبی است ودربخشهائی اخبار تاریخی و داستان وروایات دارد.

اینك جمله‌ای از کتاب یسنای اوستا که متن آن در صفحهٔ ۱۲ دیده‌شد با ترجمه ذکرمیشود .

ویش اَیَم اَیَنْ‌پِتْنتو وی‌دَیْوَنهو وی‌دَیْوَیو وَنهوش سِرَئِشو میثْنُواشیش وَنْوُهی ایدَ میثْنوُ (۱) .

دورافتند اینجا ازاین پس دورباشند دیوان ـ سروش‌خوب (اینجا)اقامت کناد، اشیش خوب اینجا اقامت کناد .

جنبهٔ ادبی اوستا ـ بعضی ازقسمتهای‌اوستادارای مزیت‌ادبی‌است جمله‌های فصیح‌وشیرین درستایش‌خدا ووصف‌طبیعت درآن دیده میشودهمچنین اوستادارای مزایای‌لفظی است وقسمتی‌ازآن منظوم ومقفی‌بوده‌چنانکه درگاتها که‌قدیم‌ترین قسمت اوستا میباشدآن نظم وترتیب هنوزباقیست . گاتها سراسر سرود ومناجات واشعار اخلاقی‌عالیست ولطیفترین احساسات دینی‌آن زمان راحکایت‌میکند.

دریکی از گاتهای زرتشت ازآفریننده‌جهان وازچگونگی زمین وآسمان و ازوظایف‌بندگی مردمان‌پرسش مینماید وهرقطعه‌آن بااین‌جمله‌شروع‌میشود :

تَتْ ثوا پِرِسَه اِرِشْ مُوئی وَئُوچا اَهورا [۲] ازتومیپرسم براستی‌بمن بفرما ای‌اهورا .

علاوه‌برآنچه‌از کتیبه‌هاو کتب‌پارسی‌واوستائی‌مذکورافتادچنانکه‌درمقدمه هم گفته‌شدازتألیفات‌یونانی وعبرانی‌چنین‌برمیآید که‌درآن زمان‌وقایع‌نگاری در دربار پادشاهان معمول بوده ودبستان وعلوم وکتابها در ایران وجود داشته و داستانهای گوناگون میان مردم انتشاریافته وپادشاهان ایران بموسیقی وآواز سرود توجه مخصوص نشان داده ومغنی ومغنیه دردربار خودمیداشته‌اند که دربزم

۱ـ ویش‌ـوی = کنار دور (بی) ؛ ایم = ازین‌پس ؛ ایذ = اینجا، در اینجا ؛ پتنتو بیفتند، فتند.

دیونهو = دیوان؛ دیویو (دیوان‌ماده) ؛ ونهوش = خوب ؛ متیتو = اقامت کند؛ونوهی = خوب (مونث) ، مثنتو = اقامت کند (فعل مؤنث غائب)

۲ـ تت = تورا؛ پرسه = پرسم(پرسیده شده) ؛ رش = راستی ؛ موئی = مرا ؛ ونوچا = آگاه کن؛ (بگو ، وچ ، واژه، واژه)

پادشاه سرود میخواندهاند وناچار این سرودها موزون بوده است زیرا آهنگ ووزن بایکدیگر لازم وملزوم است.

شعر در زبان اوستائی

وزن اشعار اوستائی ازروی‌شماره‌هجاها (یاسیلاب) های هرمصرع استکه اغلب بااوزان عروضی که پس‌از اسلام درایران معمول‌شد فرق دارد. اینك یك مثال ازنظم کتاب یشت‌چنانکه درفقره ۶مهریشت آمده نقل‌میشود :

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تلفظ بحروف کنونی .

تِم اَمَوَنْتِم یَزَتِم. سُورِم دامُوهُو سِوِشْتِم . میثْرِم یَزَئی زَئُوثْرابیو .

ترجمه بفارسی امروز:

آن ایزدنیرومندتوانا ودر میان موجودات تواناترین را، مهررابازَوثر میستائیم .

چنانکه می‌بینیم درهریك ازاین سه مصراع هشت هجاموجوداست ونظم و وزن دارد .

مثال دیگر از خرده اوستا ازکتاب یسنا ۹م۵.

لغات: تم = ازت آن آمونت = توانایزت = ایزدسور = نیرومند ودامن (دام) موجود مخلوق‌سو = تواناسوشته = تواناترمیثره = مهریز = ستایش = عبادات اجش‌زئوثر = عنوانیست که بیك نوشابه مقدس داده میشده .

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تلفظ .

یَمَه خْشَثْرَ آوْرُوَهَه	نَیْت اُوتَم آنْهه نُیْت گَرِمَم
نُیْتْ زَوْرُوَ آنْهَه نَیْتْ مِرِثْیوُشْ	نُیْتْ اَرِسْکُو دَیواوداتُو. (۱)

ترجمه : در پادشاهی جم نامدار نه سرما بود نه گرما
نه پیری بود نه مرگ نه رشك دادهٔ دیوان

دراین قطعه هم هرمصرع هشت هجاء دارد وموزونست

زبان پهلوی

زبان پهلوی اززبان پارسی باستان مشتق است یعنی در کلمات وترکیب کلام پارسی باستان بمرورزمان تغییراتی روی داده وبصورت زبان پهلوی درآمده چنانکه پهلوی نیز بتدریج بفارسی کنونی تبدیل یافته واز اینرو این زبان رابجای پهلوی پارسی میانه نیزنامند زیراحد وسط پارسی باستان وفارسی کنونی است .

اینك مثالی اززبان پهلوی (ازکتاب گَجَستَك آبالِش) :

۱) لغات : یم = جم ؛ خششر_ شاهنشاهی ؛ آورو = نامدار ، باشکوه ؛ اوتم = سرما زورو = پیری ، زو ؛ زال ؛ مرثیوش = مرگ ، فنا ، ارسك = رشك ؛ دات = داده ؛ دیویه = دیو .

ایدوْن گویند کُو کجستَکْ اَبالِش زَنْدی از ستَخْر بود.

مردی روه زُبان دوست بوذ او روزی گرسنه (گُرْسَنَك) او تشنه‌ا آتشگاسی آمذ کو باژ گیرُم او اونو کس نبوذ:

چنین گویند که ملعون ابالش زندی از استخر بود. مرد خوب روان (مهربان) و دوست بود و روزی گرسنه و تشنه به آتشگاه آمد که باج گیرد و آن جا کس نبود.(۱)

مثالی دیگر از کارنامهٔ اردشیر بابکان (کارنامکی ارتخشیری پاپکان).

په کارنامکی ارتخشیری پاپکان ایتون نِپشْت اسْنَد کو پس اَج مرگی ا الکساندر اَرُومیك ایرانشهر ۲۴۰ کوتك خُوتائی بوذ اسپهان او پارس او کوستیهای ا وِش نزدیکتر په دستی اردوان سردار بوذ. پابك مرزبان او شتْرداری پارس بوذ.

بتلفظ کنونی: بکارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته است که پس از مرگ اسکندر رومی ایرانشهر ۲۴۰ کتخدائی بود اصفهان و پارس و اطراف آن بدست اردوان سردار بابك مرزبان و شهردار فارس بود(۲)

ادبیات پهلوی ـ عمدهٔ ادبیات پهلوی بطوریکه اشاره شد عبارت است از کتاب های دینی زرتشتی که باین لغت نوشته شده و قسمتی از آن متن اوستا و قسمتی درشرح اوستا یا دیگر مسائل مذهبی است.

غیر از کتابهای دینی معدودی از کتب دیگر باقیمانده که شامل داستانها و حکایات میباشد و معلوم میشود اینها قسمت کمی است از آنچه از غلبهٔ عرب و تغییر رسم الخط و انتشار دیانت اسلام از میان رفته است زیرا در کتابهای قدیم عربی و ایرانی نام بسیاری از کتب پهلوی ذکر شده که اکنون وجود ندارد و از جملهٔ آنها کتب علمی و فلسفی است که در دورهٔ ساسانی خاصه درزمان سلطنت خسرو انوشیروان وجود داشته و از یونانی

۱ـ باب در اینجا بمعنی برکت یافیض است.

۲ـ لغات: ایتون = ایدون = چنین؛ اسْنَد = استاد (ایستاد). علامت ماضی قطعی بجای « است » امروز: اج = از: کوتك خدائی = کتخدائی، حکومت؛ کوستی = ساحل کنار، اطراف، اویش = ایشان = اش؛ او = و.

و سنسکریت بزبان پهلوی ترجمه شده نیز از قراین وروایات معلوم میشود که نویسندگان ایران ازروحانیان وغیره دراوایل اسلام کتبی تدوین نمودمو بسیاری از آن کتب راازپهلوی بپازند یا پارسی نقل میکردهاند ولی بواسطهغلبه اسلام ونفوذ زبان عرب این قبیل نسخهها که خطی ونادر بودهبتدریج از میان رفته وفقط بعضی از آنچه زرتشتیان درظرف قرن دوم اسلام ودیرتر بهند برده یادرایران نگاهداشتهاند باقی مانده است .

کتابهای اوستائی درزبان پهلوی که باقی ماندهعبارتست از قسمتهای پنجگانه اوستا ویا بعضی از اجزای آنهامانندونديداد ـ یسنا ـ ویشتاسپ یشت ـ اهورمزد یشت خورشید یشت ـ ماه یشت ـ ماه نیایش وغیره .

معروفترین کتابهای دینی بپهلوی غیر از متن اوستادینکرت (یعنی اعمال دین) استدراین کتاب از عقاید وآداب ومراسم واحکام واوامر وقصص زرتشتی بحث شده دیگر کتاب بندهشن یعنی (آفرینش) است که دروی نخست از آفریدن اهورمزدو سرپیچی اهریمن سپس ازآفرینش ووصف مخلوقات سخن رفته .

از معروفترین کتابهای غیر دینی یکی کارنامك اردشیر بابکان است این کتاب مختصر بااینکه اساساً افسانه است جنبهٔ تاریخی نیزدارد وبرای تاریخ دوره ساسانی بیفایده نیست و دیگرداستان خسرو کواتان یعنی (خسرو پسر کیاد یا قباد) است وغلامش یکی دیگرازآن کتابها یادگارزریران است که آنراشاهنامه گشتاسب نیز گویند وآن شرح جنگی است که میان گشتاسب پیرو دین زرتشت وارجاسب که دشمن دین بودواقع شده فردوسی نیزدرشاهنامه اززریر و گشتاسب سخن راندهوشاید موضوع را از همین کتاب گرفته است .

شعر درزبان پهلوی

در همین کتاب های پهلوی موجود کلام منظوم یافت میشود و در ضمن سنگنبشته های ساسانی مانند سنگنبشتهٔ حاجی آباد نیز کلام موزون موجود است وازاین نمونهها میتوان استنباط کرد که دردوره ساسانی اشعار وجود داشته

است و بزرگترین شاهد این دعوی آنست که خوانندگان وموسیقی شناسانی مانند باربد ودیگران دردربارشاهان ساسانی بوده وبآواز شعرخوانده وچنگ و بربط میزده‌اند چنانکه همین رسم در دوره هخامنشی و دوره‌های بعداز اسلام نیزجاری بوده‌است وبموجب آنچه‌ازبقایای این کتب واز کتاب های اسلامی استنباط میگردد اشعارپهلوی کلی بوزن معمول عروضی نبوده بلکه وزن هجائی داشته است اینك نمونهٔ سخن منظوم از زبان پهلوی قرن سوم میلادی از نوشته های مانویان که درشهر تورفان ترکستان پیدا شده :

آپریوانی پرستگان

پرشتگان روشنان — فرهگان کردگاران
بغان تهمان اود — مهرسپندان استاودان
هیاران زورمندان

قطعه بتلفظ کنونی :

آفرین فرشتگان

فرشتگان روشنان — فرهگان کردگاران
بغان تهمان و — مهرسپندان اوستادان
یاران زورمندان

معنی قطعه: فرشتگان روشن بافرو کردار نیرومند مهرسپندان ستوده یاران زورمند عنوان این قطعه چنانکه دربالا دیده میشود آپریوان ای پرستگان یا آفرین فرشتگان بمعنی سپاس ومدح فرشتگان است. و وزن آن هجائیست و معادل بامفاعلن مفاعلن میباشند .

ملاحظات کلی درباب ادبیات ایران پیش از اسلام

درآنچه گذشت دیدیم که ایران باستان از روزگار قدیم دارای خط وزبان ادبی و علوم و ادبیات نظم ونثر بوده است . از روی آثار وقرائن و اخبار علوم و

لغات : پرستك = فرشته فره = فرـفر. بغ = خدا خداوند. تهم = قوی ـ زورمند .
مهرسپند = در اصطلاح مانویان بعنصر وگوهران گفته میشد . استود = ستوده .

فلسفه در آن ادوار وجود داشته و آموزشگاههای درباری برپابوده وموبدان آن علوم را تدریس میکرده‌اند. همچنین علم پزشکی را اهمیت میداده‌اند چنانکه داریوش شاهنشاه هخامنشی یك روحانی مصری را که در ایران اسیر بود فرمان داد بمصر بر گشته آموزشگاه پزشکی آنجارا برپانماید و این خبر علاقهٔ شاهان ایران را بدانش و بهداشت نشان میدهد تاریخنویسی هم در ایران قدیم رواج داشته ومورخان ایران از نخست به ثبت وضبط وقایع میپرداخته‌اند . از کتابهای دینی وداستانها وامثال آن هم نام بردیم .

در دوره ساسانیان علوم فلسفی واجتماعی از یونانی وسنسکریت نیز بزبان پهلوی نقل شده وبدانش وفرهنگ کشور افزوده گشت. کتابهای سودمند اخلاقی واجتماعی بحدی بود که باوجود غلبه عرب و رواج زبان عربی واز بین رفتن تألیفات ایرانی باز شماره‌ای از آن کتابها بقرنهای اول اسلامی رسید، واز آنها در تألیفات عربی نام برده شده یامطالبی نقل گشته یاترجمه شده مانند تألیفاتی بعنوان المحاسن والمساوی یا - المحاسن والاضداد یا کتاب الادب الکبیر و کتاب الادب الصغیر که از کتابهای اخلاقی پهلوی بعنوان «شایست وناشایست» اقتباس وترجمه شده است .

سخن منظوم هم از قدیمترین زمان درایران وجودداشته واوزان شعر قدیم هجائی بوده است چنانکه گذشت .

ماخذها : فقه‌اللغه ایران (آلمانی) مخصوصاً جلددوم بکلمه‌های هرمیپوس و کتزیاس رجوع شود- تاریخ هردوت کتاب اول باب ۰ ۰ ۱- کتاب تربیت کوروش تألیف کزنوفن فصل اول و دوم - تاریخ ایران تألیف اشپیگل جلد سوم صفحه ۶۸۲ - افلاطون رساله الکیبادیس دیلوتارك بقلم دکتر رضا زاده شفق درشماره چهار مجله مهر منطبعه طهران رساله اول ۱۳۱۲ توراه مخصوصاً کتاب عزرا باب ٤- گاتها وترجمه‌های اوستا ترجمهٔ پورداود اخلاق ایران باستان مخصوصاً از ص ٤٥ تألیف دینشاه ایرانی ۱۳۰۹- پژوهشها درباب مانی تألیف ویلیام جکسن- مقالات آقای بهار در شماره های ۱-۵ سال پنجم مجله مهر طهران ۱۳۱۶ .

قسمت دوم

ادبیات ایران بعد از اسلام

۱. از غلبه عرب تا عصر فردوسی

(از سال ۲۱ تا اواخر قرن چهارم هجری)

چنانکه درقسمت اول باختصار گفته‌شد دردوره‌ساسانی آثار دینی وادبی‌وعلمی و تاریخی از تألیف و ترجمه بسیار بوده نیز از اخباری که راجع بشعرا و آوازه خوانهای درباری بمارسیده است استنباط می‌شود که کلام منظوم‌وجود داشته‌است چنانکه نمونه‌هائی ازباقیمانده‌های آن ذکرشد. باوجوداین‌ازفحوای‌تاریخ‌میتوان فهمید که‌آثار ادبی‌در ادوارقدیم دامنه بسیاروسیع نداشته‌بلکه تاحدی مخصوص درباریان و روحانیان بوده است وچون‌درأواخر دوره ساسانی اخلاق و زندگانی این دوطبقه یعنی‌درباریان و روحانیان باوفور فتنه و فساد دربار و ظهور مذاهب گوناگون دردین فاسدشده بودلهذا میتوان گفت اوضاع ادبی‌ایران نیزدرهنگام ظهور اسلام درخشان نبوده وبواسطه فساد این‌دوطبقه ادبیات نیزروبسوی انحطاط میرفته است.

(ادبیات‌ایران‌دردوره‌استیلای‌عرب ۲۱-۲۰۵)

درحدود سال۲۱بعد از هجرت آخرین جنگ مهم‌ایرانیان وعرب که‌آنرا تازیان فتح‌الفتوح نام‌نهادندواقع شدویزدگردسوم آخرین پادشاه ساسانی که‌بعد

ازمبارزه‌های اولین بازبرای مقاومت چندین بار لشکر گرد آورده بود شکست یافت. اگرچه یزدگرد دست از کوشش برنداشت و بهروسیله برزم آورتی با عرب همت گماشت ولی عرب مجال توقف باو نداد و بعضی ازمرزبانان ایرانی مانند ماهویه حاکم مرو دراین موقع خیانت کردند وشاه خسته و پریشان حال ایران از یك ایالت بایالت دیگر گریخت تاعاقبت بخراسان رسید ودر آنجاهم از کوشش خود فایده نبرد سرانجام درنزدیکی مرو بآسیابانی پناه برد و چنانکه مشهوراست آسیابان غافل اورا بطمع لباس فاخری که دربرداشت بکشت . بعداز این واقعه ایران یکجهت میدان تاخت وتازعرب شد وسلطنت ایران تابع خلافت گشت وتازیان نزدیك دویست سال برما حکومت کردند و اداره امور کشوری و لشکری بدست آنان یا دست نشاندگان آنان افتاد ومخصوصاً آثارعلمی وادبی ایران درتحت نفوذواستیلای زبان تازی قرار گرفت .

نفوذایرانیان درعرب - گرچه غلبه سیاسی بواسطه انتشاردین اسلام بغلبه معنوی منجرشده ونفوذ عرب باعماق روح ایرانی راه یافت ولی باز درهمین دوره استیلای عرب ایران مغلوب درمعنی مقاومت کرد وبانفوذ عرب مقابله نمود و تعلیمات عرب رابروفق مزاج وذوق خود پذیرفت وتمدن وافکارخودرا درعرب سرایت داد مخصوصا بعداز آنکه حکومت بخلفای اموی رسید وآنها ستمکاری آغاز کردند ایرانیان نهضت ضد عرب را که آنوقت نهضت شعوبیه نامیده میشد قوت دادند وچون دراینموقع آل علی که پیروحق بودند نیز بواسطه ظلم وفشاری که ازبنی امیه میدیدند با آنان مخالفت میکردند لاجرم ایرانیان طرفدار آل علی گشتند وهنگامیکه مختار ثقفی درحدود سنه ۶۵ هجری درکوفه برضد امویان بعنوان خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام کرد ایرانیان اورا یاری نموده ازستمکاران عرب انتقام کشیدند .

درسال ۱۲۹ ابومسلم خراسانی حس انتقامجوئی ایرانی را تجدید کردو برضد امویان قیام نموده وخلافت اموی را برانداخت وعباسیان را که بخاندان نبوی نزدیکتر بودند بخلافت رسانید گرچه عباسیان بروفق انتظارایرانیان رفتارنکردند حتی

ابومسلم‌را که‌خلافت رابرآنهامسلم‌داشت بودبخدعه کشتند و همچنین وزرای لایق ایرانی خودبرمکیانرا ازکارانداخته بزرگان رامقتول ساختند با اینهمه دردوره خلافت آنها نفوذعقایدوافکار وعادات ایرانی زیادشد واصول دیوانسی ایران که‌از اوائل اسلام ازطرف عرب‌اتخاذ شده‌بود دوام‌یافته وسعت گرفت حتی اعیاد ملی ایران مانندنوروز وسده ومهرگان دوباره مرسوم‌شد وبعضی خلفا مانندالمتوکل لباس ایرانی برتن کردند این‌قسمت ازنفوذاجتماعی البته بتأثیر وزارت‌برمکیان بود که ازایرانیان دانشمند کارآزموده بودند.

همچنین ایران درعرب تأثیرعلمی کرد وزبان‌فارسی درعربی‌نفوذپیدانمودو مقدار زیادی ازکلمات فارسی راگرفته معرب کردند مانند : اسطوانه(ستون)برق (برّه)بلاس(پلاس)جوهر(گوهر)دست(دشت)فنزجان (پنجگان) الکرد گردن قمنجر (کمانگر)طست (طشت) قیروان (کاروان).

حتی شعرای‌عرب ازاینگونه‌کلمات دراشعارخودبکاربردند. ازطرف دیگر عده زیادی ازعربهای کوه وبصره که درحدود ایران‌بودند باایرانیان محشورشده زبان فارسی رافراگرفتند ومهمترآنکه‌این‌زبان‌دراداره‌مملکتی داخل‌شدبطوری که تازمان حجاج‌بن‌یوسف دفاترمالی رابزبان فارسی می‌نوشتند .

ولی این‌اندازه تأثیرزبان فارسی درعربی نسبت‌بنفوذ واستیلای زبان عرب درفارسی جزئی‌است وعمده‌نفوذایران درعرب نفوذعلمی ومعنوی‌بود نه‌لفظی‌زیرا آنان نه‌تنها درعادات ومراسم واصول اداره ایران‌را سرمشق خودقراردادند بلکه درسیر وتواریخ وحکایات وعلوم واخلاق و آداب ازکتب های ایرانی استفاده - های بزرگ کردند جمعی از دانشمندان ایران بعضی ازکتابهای پهلوی رابعربی نقل کرده باب علوم‌را بروی عرب باز کردند وبااینکه آن‌قوم در بدو اسلام‌بیش از معدودی باسواد نداشتند بعداز استفاده ازایران ودیگر ملل‌مجاور درادبیات وتاریخ وعلوم وغیره نویسندگانی‌مانند جاحظ بصری و ابوالفرج وامثال آنان‌از عرب پدیدآمدند .

نفوذزبان عرب درایران - درمقابل نفوذ علمی وادبی واجتماعی ایران‌در

عرب‌زبان عرب نیز درایران نفوذ پیدا کرد و درمدت دویست سال طوری رواج یافت که در تاریخ عالم کمتر نظیر آن دیده شده است دایرهٔ این نفوذ باندازهٔ وسیع و تأثیر آن بطوری عمیق بود که اغلب علمای ایرانی بآن زبان سخن گفتند ومراسله کردند ودر تعلیم وترویج آن کوشیدند وتقریباً تمام دانشمندان مادر دورهٔ استیلای عرب حتی درقرنهای بعد تألیفات خودرا بعربی نوشتند وزبان عرب درایران زبان علم وادب شد وکسی بفارسی نوشتن توجه نکرد.

یکی ازعلل بزرگ که استیلای سریع زبان عرب این بود که ایرانیان دین اسلام راپذیرفتند وچون مسلمین آن زمان هر کتاب غیراز قرآن مجید وهرزبان غیراز عربی رابیهوده وزائد میدانستند ناچار پارسی وکتب پارسی بتدریج متروک گردید ومردم بفرا گرفتن عربی اهتمام نمودند . دیگر از اسباب نفوذ عربی شاید وسعت این زبان باشد که نسبت به پهلوی لغات آن زیادتر وبرای شرح وبسط علوم آنزمان بهتر بود. درمقابل این نفوذ آنچه ایرانیان شعوبی درترویج ونگهداری زبان پارسی کوشیدند کامیاب نشدند بلکه ازطرف علمای عربی نویس وامرای عرب دوست ایرانی مانند صاحب بن عباد وذیگران مخالفت دیدند وکاربجائی رسید که بهترین علمای عربی نویس درفقه ونحو وتاریخ وسیرخود ایرانیان بودند. اینک برای مثال نام بعضی از ایشان ذکر میشود.

بعضی ازعربی نویسان ایرانی دردوره استیلای عرب

یکی ازعلمای معروف عربی نویس ایران دردورهٔ استیلای عرب **عبدالله بن مقفع** بود که در اوائل قرن دوم هجری درفارس متولد شد واسم ایرانی او روزبه پسر دادُوَیه بود .

ابن مقفع بسیاری از کتابهای پهلوی را بعربی ترجمه کرد وخودنیز درعلم و ادب تألیفاتی نمود مهمترین ترجمه های وی اززبان پهلوی کلیله و دمنه است که **هنوز باقی استو** ازبهترین کتابهای ادبی عرب بشمارمیرود ودیگر ترجمه تاریخ شاهان

ایران‌یاخدا ینامك‌ازپهلوی‌بوده ولی‌افسوس که‌این‌ترجمه مانندا‌صل‌پهلوی‌ازمیان رفته وتنهامنقولاتی ازآن‌در کتب‌تاریخ‌وسیرباقیمانده . ابن‌مقفع‌ازفلسفه‌یونان‌نیز اطلاع داشته‌ودروضع اسطلاحات وبسط معانی‌فلسفی کوشش نموده است .

علمای ایران درآن عهد نه‌تنهادرحکمت‌وسیرتألیفات کردندبلکه‌دردیگر شعب علوم‌نیز پژوهشها نمودند که ازآن جمله‌علم فقه میباشدویکی‌ازمعروفترین علمای نامی این علم امام **ابوحنیفه نعمان بن‌ثابت** بود که مؤسس‌مذهب حنفی‌واز فحول علمای فقه‌بشماراست پدرش‌ثابت‌را جزواسرای ایرانی‌بکوفه‌بردندوبوحنیفه درحدود هجری درآن شهرتولد و هم درآنجا درحدود صد وپنجاه هجری وفات یافت. از کتابهای‌مهمی که‌به‌اومنسوب‌است **کتاب‌الفقه الاکبر** است که‌حاوی‌مسائل فقه اسلامی است .

استادان ایرانی‌درزبان‌عرب نیز تتبع کرده کتبی تألیف‌نمودند یکی‌ازآنها **سیبویه** نحوی‌است که درحدود ۱۵۶هجری درفارس متولد و حدود صد وهشتاد تاصدونودوچهارهجری‌درسلوه‌وفات‌نمود وی‌دراصول قواعد زبان عرب **الکتاب** را نوشت که ازمراجع مهم نحووصرف بشماراست .

نیزشعرای نامی‌ازایران‌ظهور کرده ودرزبان عرب شعر گفته‌اند ویکی از معروفترین‌آنها **بشاربن برد** ودیگری **ابونواس** است . بشارشاعرنابینای معروف دربارعباسیان ازبخارستان بود ودرسال ۱۶۷هجری وفات یافت اشعارو مدایح او معروف است وتمایل‌بمذهب‌زرتشت دربعض‌آثاروی نمودارمیباشد . ابونواس‌شاعر غزلسرای معروف که دیوان اشعاروغزلیات دلکش اوباقی‌است‌نیزازشعرای دربار عباسیان بود که درسال‌صد وبیست دراهواز تولد یافته ودرحدود ۱۹۰یا۱۹۵وفات یافته است .

ازعلمای‌معروف‌ایرانی‌درعالم‌عربی‌قرون‌اولیه اسلام‌بنی **موسی**بودندموسی بن **شاکرخوارزمی** ازمنجمین‌مشهورعصرمأمون بشمارمیرفت‌وهندسه نیکومیدانست پسران‌وی‌محمد واحمد وحسن که بنی‌موسی معروفند ازبزرگان‌وفضلاء قرن سوم

بشمارمیروند که درجمع کتب علمی یونان واقتباس از آن رنج فراوان بردند وهریك دریکی از علوم شهرت یافتند : محمد ازعلم نجوم وحساب وهندسه بهرهٔ کافی داشت ودراصول اقلیدس ومجسطی استاد بود . احمد درفن حیل سرآمد همه بود ومسائل بسیار استخراج کرد . حسن درهندسه قریحهٔ خداداد داشت وقضایای هندسی را قبل از تعلیم بفطرت حل مینمود گویند بنی موسی بامر مأمون مساحت دورزمین را بیدا کردند از آثار مهم آنان یکی کتاب حل است درعلوم طبیعی وصنایع که قسمتی از آن بفارسی ترجمه شده است .

بالجمله از آنچه گفته شد میتوان دریافت که چگونه درمدت دوقرن زبان عرب زبان علمی وادبی ایران گردید وچطور ایرانیان بزبان عرب که زبان بیگانه بود درتمام علوم تألیفات کردند وشعر گفتند حتی برای آن قواعد ولغت نوشتند .

شروع استقلال ایران و زنده شدن زبان پارسی

نفوذ سیاسی عرب دراطراف دوردست خصوصاً درشمال غربی ایران ثابت نبود ودرهر فرصت نهضتهائی درآن دیار دیده میشد ، نخست ایرانیان احساسات خود را بواسطه ضدیت باخلافت غاصبانه امویان نشان دادند بطوریکه اشارت رفت آنگاه در اواخر قرن اول مخالفین دولت اموی شروع بدعوت برای عباسیان کردند که ایرانیان دراین دعوت دخالت مهمی داشتند دوره عباسیان ازحیث تمدن درخشان ترین دورههای سلطنت عرب است . دراین دوره اصول تشکیلات ایران ورسوم وعادات وعلوم وعقاید ایرانی رواج یافت نیز مجالس علمی برای مباحثات درادیان واصول عقاید اسلامی آزاد گردید .

ازجمله فرقه‌های معروف مذهبی این دوره فرقه معتزله بود وواضع این مذهب واصل بن عطاء وطرفداران آن مذهب بیشتر ایرانی بودند .

مأمون پسر هارون الرشید که مادرش ایرانی بود نسبت بایران علاقه داشت و جنگ او با برادرش امین درواقع جنگ ایران باعرب بود دراین موقع طاهر ذوالیمینین که اصلا ایرانی بود از طرف مأمون مأمور شد وبا سپاهیان برادروی امین جنگ

کرده بر آنها غلبه جست و در ازای این خدمت در دویست و پنج هجری امارت خراسان یافت ودر آنجا نوعی استقلال بهم رسانیدو مؤسس خاندان طاهریان گردید. از این رومیتوان آغازقرن سوم هجری را اول استقلال ایران شمرد که بتدریج قوت گرفت تاسر انجام بدست صفاریان وسامانیان و آل بویه وغزنویان بکمال رسیدو دست عرب بکلی از ایران کوتاه شد.

در آن اوان زبان فارسی بعداز دویست سال گمنامی بصورت فارسی کنونی ظهور کرد وشعرا ونویسندگان دراین زبان نظم ونثرفارسی آغاز کردند چنانکه نام معروفین آنها درتذکرهها ضبط است.

تحول زبان پهلوی بفارسی در دوره استیلای عرب

از جریان وادوار زبان دوره ساسانی در مدت سلطنت عرب اخبارمفصل و صحیح نداریم البتهمیتوان تصور کرد که دراوایل هجرت زبان معمول همان پهلوی بودهاست ولی پیداست که زبان پهلوی دراین مدت تغییراتی پیدا کرد وبتدریج بزبان فارسی کنونی منقلب شد تااینکه نثرفارسی بعد ازاسلام بوجود آمد. از خصوصیات زبان فارسی نسبت بپهلوی یکی نوشته شدن آن استبهالفبای عربی دوم داخل شدن کلمات زیادعرب استدر آن که ازهمان اوان بسرعت شروع کردچنانکهدرقدیمترین آثار نظمی ونثری ملاحظه میکنیم. وباید دانست که استعمال کلمات عرب در آن زمان نهتنها ازروی ضرورتبود بلکه نوعی نشانه علم وادب نیز شمردهمیشد. تأثیر کلمات عربی باندازهای بود که حتی اشخاصی مانندفردوسی که شایدخواستند بیشتر فارسی سره بنویسنداز استعمال بعضی ازلغتهای عربی ناگزیر شدندچنانکه برخلاف مشهور الفاظ عربی بسیار درشاهنامهموجوداست.

گذشته ازعربی کلمات خارجی دیگر مانندآرامی ویونانی ولاتینی ازهمان اوقات یابواسطه زبان عرب ویا مستقیماً بفارسی داخل شد که بعضی ازآنها برای نمونه ازروی آنچه زبان شناسان گفتهاند ذکر میشود:

یونانی: دیهیم ــ دینار ــ فنجان ــ پیاله ــ سندل ــ الماس.

آرامی: جزیه(گزیت)مسجد(مزگت)چلیپا(صلیبا)کنشت(کنیسة) تابوت.
از جمله‌کلمات خارجی یایونانی که بواسطه زبان عرب بزبان فارسی داخل شده اینهاست :

آبنوس: جاثلیق (کاتولیك) بطریق. قیصر. طلسم. کیمیا. اقلیم. قانون.
اینك بعضی‌ازقواعد صوتی که تحول تدریجی‌پهلوی‌بفارسی کنونی‌بطور‌اشاره ومثال ذکر میشود :

۱ـ اغلب همزه‌های مفتوح که در اول کلمات مـاقبل یك حرف بی‌صدا در پهلوی بوده درفارسی افتاده مثال:

پهلوی: اپاك واواك واباك ، فارسی = با .

پهلوی : اپر و ابر ، فارسی = بر .

۲ـ درغالب‌کلمات پهلوی ادغام بعمل‌آمده وساده‌تر و کوتاه‌تر شده: پهلوی: آپورناك ، فارسی = برنا . پهلوی : اَروُمیك ، فارسی = رومی. پهلوی: زیوَندك فارسی = زنده .

۳ـ گ‌وت پهلوی درمواردی‌به‌ی مبدل‌شده.هماگون = همایون. آذرگون آذریون زرگون(معرب: زرجون) = زریون.رگ = ری.پتکر = پیکر. پتغام پیغام، پتوستن = پیوستن.

٤ـ ك دربین دوحرف صدادار به‌بر گ مبدل‌شده وسین‌آخرین‌به‌ها. مثال: پهلوی:اکاس = فارسی‌آگاه.پهلوی:یکر = فارسی‌جگر.پهلوی:نکاس = فارسی‌نگاه.

۵ـ (و)درمواردی به گ مبدل‌شده پهلوی: وتسرذ = فارسی گذرد. پهلوی وناس = فارسی گناه . پهلوی: ویشتاسپ فارسی گشتاسب.

٦ـ ك اواخر کلمات‌اغلب‌افتاده مثال: پهلوی: گرتك = فارسی گرده(کلیه) پهلوی : نامك = فارسی‌نامه . پهلوی : ورته ـ ورتك (ورد) = فارسی گل .

نخستین سخن سرایان فارسی

قسمت‌بزرگ‌تذکره‌های‌قدیم‌وجدیدایرانی‌از اولین‌شعروشاعردرزبان‌فارسی بعداز‌اسلام‌سخن‌رانده وازچند شاعرنیز نـام برده وبعضی از آنها دورتررفته اولین

شعر پارسی را به بهرام گور ساسانی نسبت داده‌اند نیز جمله‌های موزون و مقفای پارسی در کتابهای عربی از اواسط قرن اول هجری باین طرف پیدا شده است . درحقیقت تعیین اول شاعر بعداز اسلام درمملکتی مثل ایران که موطن شعر و موسیقی است وشعرسرودن و آوازخواندن در دربار پادشاهان ازعادتهای جاری بوده است خالی ازاشکال نیست زیرا باوجود استیلای تازیان وانحصار زبان ادب بعرب باز میتوان تصور کرد که درآن دوره اشخاص گمنام کلام موزون بپارسی میگفته‌اند چنانکه آثار و اخباری دراین باب در کتب قدیم بندرت دیده میشود دراینصورت نمیتوان یکی‌را درشعر واضع ویامبتکر دانست وآنگهی روایات تذکره نویسان باندازه‌ای مشوش وخالی‌از تحقیق است که ممکن نیست یکی‌از کسانی را که نام برده‌اندبدون تأمل شاعر فارسی شمرد بااین وصف بهتر آنست‌ازهمان پارسی گویان قدیم که بقول تذکره نویسان اولین سخن گویانندباآوردن مثالی ازشعر آنان باستنادهمان منابع ذکری کرده شود .

تذکره نویسان ازدوشاعر نامبرده‌اند که بنابروایت آنان هردوقبل‌ازاستقلال ایران میزیسته‌اند وآندو عبارتند ازابوحفص سغدی وعباس مروی .

حکیم **ابوحفص سغدی** که نحوی ولغوی نیز بوده بقول آنان در قرن اول هجرت میزیسته‌است وبقول صاحب کتاب المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم موسیقی‌نیز میدانسته وشهرود راکه یکی ازآلات موسیقی‌است جز او کسی نمیتوانسته بزند ولی‌عبارت همین کتاب میرساند که ابوحفص درسال سیصد هجری‌میزیسته واگر این‌قول صحیح ومقصود یك‌شخص باشددراینصورت اورا شاعرقبل‌ازاستقلال‌ایران نمیتوان شمرد. بیتی که ازاو باشکال گوناگون نقل‌شده این است :

آهوی کوهی‌دردشت‌چگونه دوذا او ندارد یار بی‌یار چگونه بوذا

شاعردوم قبل‌ازاستقلال ایران **عباس مروی** رانوشته‌اندومعروفترین‌شعری که باونسبت داده‌اند قصیده‌ایست که گویا در ورود مأمون بمرو یعنی درسال۱۹۳ هجری درمدح اوسروده‌است‌وظاهراً عباس‌درزبان‌عرب نیزمهارتی‌بسزا داشته‌است.

قسمتی از قصیدهٔ عباس مروی این است:

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرقدین
گسترانیده به جود وفضل درعالم یدین

مرخلافت را توشایسته چو مردم دیده را
دین یزدان را توبایسته‌چورخ راهردوعین

و در اثنای این قصیده میگوید:

کس براین‌منوال‌پیش‌ازمن‌چنین‌شعری‌نگفت
مرزبان فارسی را هست تا این نوع بین

لیك زان گفتم من این‌مدحت ترا تا این‌لغت
گیرداز مدح وثنای حضرت توزیب و زین

از این شعرمعلوم میشود که گویند گانی‌قبل‌از اوبوده‌اند وهم میفهماند که کسی‌قبل ازاو بدین اسلوب شعر نگفته است.

بموجب تذکره‌ها عباس درسال دویست هجری در گذشته است ولی اخبار قطعی‌تاریخی‌درخصوص‌این‌شاعر بدست‌نیامده وشیوه‌شعر فوق‌نیز که بنام او نوشته‌اند بشیوهٔ آنزمان شبیه نیست.

شعرای معروف طاهریان (۲۰۵-۲۵۹)

چنانکه قبلا گفته‌شد طاهر ذوالیمینین به‌امرمأمون‌بابرادر وی امین جنگ کرده اورا مغلوب نمود وخلافت را بمأمون که از طرف مادر ایرانی بو[illegible] ساخت وبعد ازآن خود امارت خراسان‌یافت و چنانکه گفته شد عمده اقدامات ملی‌ایرانی‌برضداجحافات عرب از خراسان بروز کردوآن ایالت‌درحقیقت‌مرکز جوش وخروش ملی گردید همچنین‌آنجا مهدترقی زبان و ادبیات فارسی وتا چند

قرن متوالی شهرهای آن سامان و اطراف مانند بخارا وغزنه ونیشابور مرکز علم وادب بود .

از معروفترین شعرای دورهٔ طاهریان **حنظله بادغیسی** بود که در نیشابور در دورهٔ حکومت عبدالله بن طاهر میزیست . حنظله دیوان داشته و احمد بن عبدالله خجستانی از امرای صفاریان آنرا دیده وخواندن قطعه‌ای از آن درحال وی مؤثر شده وبجسارت وی افزوده بحدی که او بهمت وعزم در آمده واز خربندگی بامارت رسیده است وآن قطعه اینست :

مهتری گر بکام شیر در است — شو خطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی وعز و نعمت وجاه — یاچو مردانت مرگ رویاروی

وفات حنظله را درحدود ۲۲۰ نوشته‌اند .

شعرای صفاریان (۲۴۵-۲۹۰)

یعقوب پسر لیث صفار که بنابه بعضی اقوال نسبش بساسانیان میرسد ازمرتبهٔ متوسطی ترقی کرده سیستانرا تصرف نمود وبعد کرمان و هرات وبلخ وخراسان و فارس رافتح کرد وسرانجام روببغداد نهادونزدیك بودآنجارا هم بگشاید. یعقوب اولین سلسلهٔ ایرانی را که استقلال کامل داشت تأسیس نمودوپس ازاوبرادرش عمرو لیث وپسراوطاهر حکومت کردند .

ارتباط صفاریان بادبیات ایران از طاهریان بیشتربود زیرا گذشته از آنکه طاهر بادبیات فارسی چندان آشنائی نداشت یعقوب درسیستان یعنی مرکز داستانهای ایرانی ونقطهٔ دور دست ازخلافت عرب تولد یافته بودوعربی نمیدانست بطوریکه بنا بروایت تاریخ سیستان مدایح عربی را که درحق اوساختندوخواندنددرنیافت و گفت چیزیکه من اندرنیابم چرا باید گفت وبدین جهت نویسندگان و گویندگان بزبان ملی توجه کردند ودبیراو **محمدبن وصیف** بپارسی شعر گفت و ناچار همین علاقهٔ یعقوب وخاندان اوبزبان درترقی ادبیات فارسی مؤثربود چنانکه درهمان موقع شاعران دیگربسرودن پارسی پرداختند .

ازشعرای معروف دربار صفاریان **فیروزمشرقی** رانوشته‌اند که معاصر عمرو بن لیث

بوده است (۲۶۵-۲۸۷) آنچه درخصوص این شاعر شایستهٔ ذکر باشد اینستکه گفته‌اندوی‌فساد ازسخن پارسی‌دور کرد.

وفات‌وی در۲۸۲ اتفاق افتاد ، قطعهٔ ذیل دروصف تیرازو نقل‌شده :

مرغیست‌خدنگ‌ایعجب‌دیدی　　مرغی که بود شکار او جانا

داده‌پرخویش کرکسش‌هدیه　　تا نسه بچه‌اش برد بهم مانسا

دیگراز شعرای این‌دوره **ابوسلیك گرگانی**است که نیزدر عهد عمرولیث بود واین قطعه‌باو نسبت داده‌شده که‌آزادگی ومناعت شاعررا نشان‌میدهد ودلیل بربزرگواری اوست :

خون‌خودرا گربریزی برزمین　　به که‌آب روی ریزی در کنار

بت پرستیدن به ازمردم پرست　　پند گیر و کاربند و گوشدار

دیگرازشعرای صفاریان که اسم‌او تا این اواخریعنی‌ناپیداشدن کتاب‌تاریخ سیستان‌مجهول بود **محمدبن‌وصیف** سیستانی است که بنابروایت همان کتاب وی دبیررسائل یعقوب بوده و درمدح اوبپارسی‌شعر گفته .

از این‌شاعر قصیده‌ای درمدح یعقوب درتاریخ سیستان‌آمده که مطلع آن اینست :

ای‌امیری که امیران‌جهان‌خاص‌وعام　　بنده‌وچاکر ومولای‌وسگ‌بند،وغلام

دوره سامانیان و پیشرفت ادبیات فارسی (۲۶۱-۳۸۹)

جداین خاندان که مروج علم وادب ایران‌بودند سامان (یا سامان خداة) نام داشت واشراف بلخ بودندچهارپسرداشت‌نوح و احمد ویحیی‌والیاس که‌همه در خدمت‌مأمون‌ترقی کرده مورد‌توجه‌خاص‌خلیفه شده‌حکومت‌یافتندنوح‌درسمرقند احمددرفرغانه یحیی‌درچاچ والیاس درهرات. درمیان این‌برادران‌احمدشایسته‌تر بود و بعداز نوح سمرقند وکاشغررا ضمیمه متصرفات خود کرد وبعدازاوپسرش نصرومخصوصاً اسمعیل باعث ترقی سلطنت سامانی‌شدند.

دوره‌حکومت‌سامانی‌رامیتوان‌اولین دوره ترقی زبان وادبیات فارسی شمرد

زیرا دراین عصر شمارهٔسخن سرایان ایران زیادشد: تذکرهٔلباب‌الالباب‌ازبیست‌و هفت شاعرپارسی گونام‌برده که همه درآن عصرمیزیسته‌اند بخاراپایتخت‌سامانیان مرکزفقها وادبا ونویسندگان نامی بود همچنین سمرقند، دراین دوره بعلم وادب شهرت داشت. توان گفت بنیاد نظم ونثرفارسی بعدازاسلام دراین عصر نهاده شد. بهترین سرمشق شعرااین زمان هماناشعررودکي ونیکوترین‌نمونهٔنثرتاریخ‌بلعمی است که‌هردوشیواوگویاست.بنای‌نظم‌شاهنامه هم درروزگارسامانیان گذارده‌شده چنانکه بیاید. گذشته‌از شاهان‌معارفپرور سامانی که به‌بعضی از آنان‌مانندنوح‌بن منصور نسبت‌شاعری هم‌داده‌اند وزرای دانشمند دانش دوست هم‌مانند جیهانی و ابوالفضل‌بلعمی وابوعلی‌بلعمی‌وجودداشتند که درترویج علوم‌وادبیات‌میکوشیدند. یکی ازشعرای مشهور این دوره**ابوشکوربلخی** را نوشته‌اند کــه در اواسط سلطنت سامانی‌میزیسته ودردربار نوح‌بن نصربوده ابوشکور ازاولین کسانی‌بودکه مثنوی ساخت ازاشعاریکه باونسبت داده شده یکی بیتی‌است کــه مضمون آنرا حکمای یونان نیز گفته‌اند وحکیم نامی آن سرزمین یعنی سقراط بدان متذکر بوده‌آن بیت اینست :

تا بدانجا رسید دانش من　　　　که بدانم همی که نادانم

دراین بیت نغز پرمعنی شاعر خردمند به‌کوتاهی فکربشروبیکران بودن دانش ولزوم تواضع وخویشتن شناسی اشارت کرده‌است. نیز از ابوشکور است:

درختی که تلخش بود گوهرا　　　　اگرچرب‌وشیرین‌دهی‌مرورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید　　　　ازوچرب وشیرین‌نخواهی مزید

این‌قطعه عقیده علمی تأثیرصفات موروث رادرآموزش وپرورش بیان‌میکند فردوسی این‌مضمون رادر قطعه ذیل بهتر وخوشتر اداکرده‌است:

درختی که تلخست ویرا سرشت　　　　گــرش بــر نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلــدش بهنگام‌آب　　　　به بیخ انگبین ریزی وشهدناب
سر انجــام گــوهر بــکار آورد　　　　همان میوهٔ تلخ بــار آورد.

منظومه‌ای نیز به ابوشکور منسوب است که نام آنرا **آفرین نامه** نوشته‌اند ودرحدودسیصدوسی‌وشش تألیف یافته‌است وابیات متفرقه ازاین منظومه باقی است اینك برخی ازآن دراینجانقل‌میشود. ابوشکور گویدآدمی نیك‌وبدخوی خودرا بواسطه دانش وخرد تشخیص تواند داد پس علم در اخلاق مؤثر است :

خرد مند داند که پاکی وشرم — درستي و راستی و گفتار نرم
بود خوی‌پاکان چوخوی ملك — چه اندر زمینی چه اندر فلك

شخص خردمند دارای اراده وتصمیم است، خرد مانند سردار وشهوتها و خواهشهای بیجامانند لشکریانند که مجبورند سربفرمان سردارخود فروآورند:

خردمند گوید خرد پادشاست — که برخاص‌وبرعام‌فرمانرواست
خردرا تن آدمی لشگر است — همه شهوت وآرزوچا کراست

دشواریهای جهان وگره های عمرانسان بواسطه دانش گشوده گردد :

کسی کو بدانش برد روزگار — نه او باز ماند نه آموزگار
جهان را بدانش توان رشتن و بافتن — بدانش توان یافتن

پس گرانبهاترین گوهر عمر آدمی خرد و هنراست که باکسب دانش بدست آید .

گهرگر شماری‌توبیش ازهنر — ز بهر هنر شد گرامی گهر

اغلب اشعاریکه‌از ابوشکورمانده‌مثنویست وشاید شاعربدین‌سبك‌دلبستگی داشته غیراز آفرین‌نامه اورا مثنویهای دیگرهم بوده‌است .

ازشعرای معروف دیگراین عهد**ابوالمؤید بلخی**است که اشعاری از او در لباب‌الالباب ثبت است .

ابوالمؤید ازکسانی‌است که‌پیش‌از فردوسی به‌تصنیف‌شاهنامه‌پرداخته ،در کتابهای قدیم مانندقابوس نامه ذکرآن آمده نهایت‌اینکه‌شاهنامهٔ‌مؤیدی به‌نثر بوده‌نیز ابوالمؤید قصه یوسف‌وزلیخا را بپارسی نظم کرده چنانکه در لاحقهٔ‌یکی از نسخه های خطی شاهنامه فردوسي آمده .

مراین قصه را پارسی کرده‌اند / بدو در معانی بگسترده‌اند .

یکی بوالمؤید که از بلخ بود / بدانش همی خویشتن را ستود

دیگر از شعرای نامی سامانی **ابوالحسن شهیدبلخی** است که معروفتر از معاصرین دیگر خویش است ودراغلب تذکره‌ها نام‌او دیده میشود. وی از فضلای عصرخود بوده درتمام فنون سخن شعر گفته ودرهر دوزبان فارسی وعربی مهارتی بسزا داشته‌است‌ونام یکی ازمنظومات‌عربی‌اودر لباب‌الالباب نقل‌شده. شهید گذشته ازشاعری درفلسفه نیزماهر بوده وگویا بامحمد زکریا مباحثات داشته. از برخی سخنان‌این‌شاعرچنین‌بدست‌میآید که‌خاطرش‌ازاینکه‌قدردانش‌ومرتبت‌دانشمندان کم وناز ونعمت نصیب بیخردان‌است‌آزرده‌بوده چنانکه بدین ابیات‌آن‌آزردگی دل رابیان کرده :

دانشا چون دریغم آئی از آنك / بی بهائی ولیکن از توبهاست

بیتو از خواسته مبادم گنج / هم چنین زار وار با تو رواست

با ادب را ادب سپاه بسست / بی ادب با هزار کس تنهاست

بطوریکه‌می‌بینیم شاعربلندهمت باوجود این دریغا گوئی وتأسف‌بازنداری با ادب ودانش را بدارائی بیدانش ترجیح میدهد. مضمون قسمتی از اشعار شهید میرساند که وی روح‌لطیف‌حساسی داشته واززشتیهای روزگار وخوار‌بودن‌دانش دراندوه بوده است وجهان راکاشانه غم میدیده‌است . چنانکه گوید :

اگر غم راچو آتش دود بودی / جهان تاریك بودی جاودانه

درین گیتی سراسر گربگردی / خردمندی نیابی شادمانه

نیز گوید :

دانش وخواسته است نرگس وگل / که بیکجای نشکفند بهم

هرکرا دانش است خواسته نیست / هرکرا خواسته است دانش کم

نیزقطعه زیر نمونه اندوهگینی اوست :

ابر همی گرید چون عاشقان / باغ همی خندد معشوق وار

رعد همی نالد مانند من / چون که بنالم بسحرگاه زار

بعضی ازشعرای بزرگ بفضل وبرتری او قائل بودند ورودکی دروفات وی که گویا بسال ۳۲۵ اتفاق افتاده قطعه مؤثر ذیل‌را سروده‌است:

کاروان شهید رفت از پیش　　　وان ما رفته گیرومی‌اندیش
ازشمار دوچشم یك تن کم　　　وز شمار خرد هزاران بیش .

صاحب لباب‌الالباب قطعه‌ای ازاو نقل کرده وآنرا درمدح نصربن احمد بن اسمعیل سامانی (۳۰۱-۳۳۱) دانسته که ازاین لحاظ زمان شاعرمعین میگردد.

دیگراز گویندگان نامی عصرسامانی **عمارهٔ مروزی**است که مقارن‌اواخر آن‌عصر میزیسته چنانکه‌شعری درمرثیه ابوابراهیم‌منتصر آخرین‌شاهزاده‌سامانی ساخته وسلطان محمود را مدح گفته .

ازابیات کمی که ازاین‌شاعرخوش‌قریحه مانده‌پیداست که مست‌زیبائی‌بوده وازنقش‌زمین‌وبرف‌سیمین وشاخ بید وبرگ‌لاله ذوق‌میبافته‌است درقطعه‌ای سپری شدن زمستان وآمدن بهاررا اینگونه وصف میکند:

جهان زبرف اگرچند گاه سیمین‌بود　　　زمرد آمد وبگرفت جای توده سیم
بهارخانهٔ کشمیریان بوقت بهار　　　بباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
بدور باد همه روی آبگیر نگر　　　بشیزه ساخته برشکل‌پشت‌ماهی‌شیم.

نیز درنظارهٔ باغی که بیك‌سوی‌آن گلزار وبسوی دیگر بیدپرشاخساربوده چنین گفته :

شاخ بید سبز گشته روز باد　　　چون‌یکی‌مست نوان‌سرنگون
لاله برگ لعل بنگر بامداد　　　چون سر شمشیر آلوده بخون

عماره مرزوی پند گوئی وراهنمائی‌هم میکند وبآنانکه فریفته ظاهرجهان ومغرور اعزاز مردمانند گوید:

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد　　　ای‌بس‌عزیزرا که‌جهان کردزودخوار
ماراست‌این‌جهان‌وجهانجوی‌مارگیر　　　وز مارگیر مار بر آرد شبی دمار

میدانیم که‌ابوابراهیم‌اسمعیل‌منتصر پسرنوح‌بن‌نصرشاهزاده غیوروجنگاور

سامانی یکی از پهلوانان تاریخ میهن ما بوده و در حراست کشور ونگهداری خاندان شاهی وحفظ نام ونژاد فداکاریها کرده وسالهادرمیدان کارزاردلاوری نشان داده‌است . عماره بتأثیر کشته‌شدن چنین شاهزادهٔ میهن‌دوستی بدست عرب (۳۹۵) مرثیهٔ زیررا ساخته :

از خون او چوروی زمین لعل فام شد   روی وفا سیه شد و چشم امید زرد
تیغش بخواست خوردهمی خون مرگ را   مرگ ازنهیب خویش مرآنشاهرابخورد

مرگ عماره دراواخرقرن چهارم یااوائل قرن پنجم اتفاق افتاد .

حکیم کسائی مروزی ـ ابوالحسن مجد الدین اسحق کسائی مروزی از نامیان سخنگویان اواخر قرن چهارم بوده ودرنزددانشمندان وگویندگان عصر منزلتی داشته شاعربزرگ خراسان ناصرخسرو چندین باردراشعارخوداز او نام برده و بموجب بعض نسخ درپایان قصیده‌ای که درجواب کسائی ساخته این بیت‌را سروده‌است :

من چاکروغلام کسائی که او بگفت   جان وخرد رونده براین چرخ اخضرند

عماره مروزی دربارهٔ او گفته :

زیبا بود ار مرو بنازد بکسائی   چونانکه جهان جمله باستادسمرقند

ودرضمن این بیت یادی هم از رودکی کرده .

کسائی بموجب قصیده‌ای که بیتی چنداز آن درزیر نقل میشوددرحدود سال ۳۴۱ تولدیافته وازروی اخبار وفحوای اشعارعمری دراز داشته وگویا تا نزدیکی صدسال رسیده‌است . این شاعرشیعی بوده وابیاتی درمدح علی(ع) سروده است .

ازنخستین شاعران فارسی زبانست که قصاید دینی ومطالب حکمی وپندهای اخلاقی ساخته وازاین لحاظ توان گفت که نمونه وسرمشق برای ناصرخسرو بوده چنانکه وی دراین سبك یعنی شعردینی وتحریض بدانش وتقوی قصائد درازسرود ، ودرچند مورد نام کسائی راآورده . دربعض تذکره‌ها قصیده‌ای را درباب جان وخرد بمطلع زیر:

جان وخرد رونده براین چرخ اخضرند   یاهردوان نهفته درین گوی اغبرند

بکسائی نسبت داده‌اند وناصرخسروجوابی باو گفته که مطلعش اینست :

بالای هفت‌چرخ مدور دو گوهرند   کز نور هردو عالم و آدم منورند

کسائی باوجود توجه بمعالی‌معنوی واخلاقی‌عالم‌حسن‌را فراموش‌نکرده و جلوه‌های‌طبیعت‌را دریافته‌است گاهی‌نیلوفر آبی‌رادیده و آنرابه‌تیغ‌آبداده‌ویاقوت آبدار تشبیه کرده گاهی گل‌را عزیز شمرده و گل‌فروش‌را ازاینکه چنان‌کالای لطیف‌رابرای سیم‌میفروشد سرزنش‌نموده دمی‌قطرهٔ باران را که برورق پیلگوش است باشك‌چشم‌عاشق‌مانند کرده وبرگ‌آنرابسان پربازسفیدی که لؤلؤ ناسفته‌ای بمنقار برچیده باشد تصورنموده ودمی‌نیز بمی ومعشوق پرداخته است .

اینك مثالی‌چند ازاین اشعار وی :

نیلوفر کبود نگه کن میان‌آب   چون تیغ آبداده و یاقوت‌آبدار

همرنگ‌آسمان‌وبکردار آسمان   زردیش درمیانه چوماه‌ده وچهار

چون‌راهبی که‌دوزخ‌اوسال‌وماه‌زرد   وزمطرب کبود ردا کرده وازار

***

گل‌نعمتی‌است‌هدیه‌فرستاده‌ازبهشت   مردم کریم‌تر شود اندر نعیم گل

ای گل‌فروش گل‌چه‌فروشی‌برای‌سیم   وزگل عزیزتر چه ستانی بسیم گل

✡✡✡

سرود گوی شدآنمرغك‌سرودسرای   چوعاشقی که‌به‌معشوق‌خوددهد پیغام

همی‌چه گوید گوید که‌عاشق‌شبگیر   بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام

✡*✡

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن   چون‌اشك‌چشم‌عاشق گریان‌همی‌شده

گوئی که پر باز سپیداست برگ او   منقار باز لؤلؤ نا سفته برچده

از اشعار مؤثر کسائی قصیده‌ایست که دروصف حال خود گفته ودرآن از ناپایداری این‌جهان فانی واز گذشتن روزگار جوانی افسوس خورده‌است . اینك ابیاتی ازآن قصیده :

بسیصد وچهل ویك رسید نوبت سال   چهار شنبه و سه روز باقی از شوال

بیامدم بجهان تاچه گویم و چه کنم   سرود گویم وشادی کنم بنعمت‌ومال

ستورواز بدینسان گذاشتم همه عمر | که برده گشتهٔ فرزندم و اسیر عیال
بکف چه‌دارم ازین پنجهٔ‌شمرده تمام | شمار نامهٔ با صد هزار گونه وبال
من این‌شمار بآخر چگونه وصل کنم | که ابتداش‌دروغست وانتهاش خجال
درم خریدهٔ آزم ستم رسیدهٔ حرص | نشانهٔ حدثانم شکار ذل سئوال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف | دریغ صورت‌نیکو دریغ‌حسن‌وجمال
کجاشدآنهمه‌خوبی کجاشدآنهمه عشق | کجاشدآنهمه‌نیرو کجاشدآنهمه حال
سرم بگونهٔ شیراست ودل بگونهٔقیر | رخم بگونهٔ نیلست وتن بگونهٔ نال
نهیب‌مرگ بلرزاندم همی شب‌وروز | چو کودکان بدآموزرا نهیب دوال
گذاشتیم‌وگذشتیم وبودنی همه بود | شدیم و شد سخن ما فسانهٔ اطفال
ایا کسائی پنجاه برتو پنجه گزارد | بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال
تو گر بمال‌وامل‌بیش‌ازاین نداری‌میل | جداشوازامل‌وگوش‌وقت‌خویش‌بمال

رودکی سمرقندی- ابوعبدالله جعفربن محمدبن رودکی در ناحیه رودك سمرقند تولدیافت اورامی‌توان نخستین‌شاعربزرگ ایران‌شمردزیرا نه‌تنهاازآن سخنگوی بیشتر از سابقین ومعاصرینش اشعاری که دلیل فضل وبلندی خیال او میباشد باقی‌مانده بلکه تمام تذکره نویسان اورا بهمین‌صفت‌شناخته‌اند بعلاوه‌عده زیادی ازشعرا خصوصاً ازمعاصرین‌اومانند شهیدبلخی ومعروفی‌بلخی ودیگران اوراستوده حتی‌آنهائیکه‌خودرا ازسخن‌سرایان بزرگ دانسته‌اند بارودکی‌رقابت جسته اند چنانکه معمری گرگانی که خویشتن را دارای قریحه واستعدادکامل میدانسته وازآثاراوقوت سخن وآزادگی وبی‌نیازی سخنگوآشکاراست خودرا با رودکی مقایسه کرده وگفته‌است:

اگر بدولت با رودکی نه همسانم | عجب‌مکن‌سخن‌ازرودکی‌نه کم‌دانم

عنصری که استاد قصیده‌بود هنرمندی رودکی‌را درغزل‌تصدیق‌نموده واورا اینگونه ستوده است :

غزل رودکی وار نیکو بود | غزلهای من رودکی‌وار نیست
اگرچه بکوشم بباریك وهم | بدین پرده اندر مرا بار نیست

کسائی مروزی دربارهٔوی میگوید :

رودکی استاد شاعران جهان بود　　صدیك‌ازاوتوئی کسائی‌پرگست[1]

مسعودسعد درتفاخر گوید :

سجود آرد به پیش خاطرمن　　روان رودکی و ابن هانی

خاقانی درستایش‌شعرخود گوید :

شاعر مفلق‌منم خوان معانی‌مراست　　ریزه‌خورخوان من رودکی‌وعنصری

جامی گوید :

رودکی آنکه درهمی سفتی　　مدح سامانیان همی گفتی

رودکی‌راعلما وفضلاءنیزستوده‌اند وابوالفضل‌بلعمی‌وزیرمعروف‌اسمعیل‌بن احمدسامانی میگفته رودکی‌را درعرب‌وعجم مانندنباشد. بلعمی نه‌تنها رودکی‌را تحسین کرده بلکه ازاوقدردانی‌هم نموده وصله‌ها باوبخشیده‌است چنانکه سوزنی ازشعرای قرن‌ششم بدان اشارت‌میکند :

صدیك ازآنچه توبکمین‌شاعری‌دهی　　ازبلعمی بعمری نگرفت رودکی

سبك وافکاررودکی- رودکی درفنون‌سخن وانواع‌شعرمانند قصیده‌ورباعی ومثنوی وقطعه‌وغزل‌مهارت داشته ودرهرطرزبخوبی‌کامیاب گردیده ومخصوصاًدر قصیده‌سرائی پیشرودیگران بوده‌است ومیتوان گفت نخستین‌شاعر بعدازاسلام‌است که قصیده‌عالی ومحکم‌ساخته.

رودکی نه‌تنها درسخن پردازی وتناسب الفاظ استاد بوده بلکه معانی‌بسیار دقیق بکاربرده وقطعه های عبرت‌آمیز وادبیات حکیمانه بیادگار گذارده‌است از جمله قطعه‌های پندآمیزاو یکی اینست :

زمانه پندی آزاده وار داد مرا　　زمانه‌راچونکوبنگری‌همه‌پنداست

بروزنیك کسان گفت غم‌مخور زنهار　　بساکسا که بروزتو آرزومند است

دراین‌مضمون اشعاربسیار ازاو نقل‌شده ونشان‌میدهد که شاعر درمقابل غم اندوه روزگار دل قوی وفکر توانا داشته ودرهر فرصت شخص را به بردباری

---

(۱) ... یعنی هرگز حاشا.

دعوت میکرده که مرد باید مانند کوه برجای بماند وموج های حوادث را بی اندیشه ولرز ازخود بگذراند این معانی مخصوصاً ،زیك قصیدهٔ شیوای او که بمناسبت مرگ یکی از بزرگان برای دلداری درموقع آسیب روزگار وتشویش افکار ساخته است پیداست . اینك چند بیت از آن قصیده :

ای آنکه غمگنی و سزاواری — وندر نهان سرشك همی باری
رفت آنکه رفت و آمد آنك آمد — بود آنکه بود خیره چه غم داری
همواره حواهی کرد گیتی را — گیتی است کی پذیرد همواری
رو تا قیامت آید زاری کن — کی رفته را بسزاری باز آری
مُستی مکن که مشنود او مُستی — زاری مکن که نشنود او زاری
اندر بلای سخت پدید آید — فضل و بزرگمردی و سالاری

از زندگی درازی که ظاهراً نصیب این شاعر شده واز اشعار فرح بخشی که سروده پیداست که او گفته های خودرا بکار بسته وتندرست و شادمان زیسته است واگر قصهٔ کوربودن او صحیح باشد چنانکه گفته اند بردباری وسبکروحی او بیشتر درنظر جلوه میکند و معلوم میگردد چگونه روشنائی درون تاریکی بیرون را از میان برده است. برای رسیدن بدین توانائی و سعادت شاعر چهار وسیله اندیشیده که در واقع آنرا چهار رکن زندگی توان نامید وآن عبارت است ازخرد وتندرستی و ونیکخوئی ونیکنامی چنانکه گوید :

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد — تن درست وخوی نیك ونام نیك و خرد
هر آنکه ایزدش این هرچهارروزی کرد — سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

رودکی بااینکه مارا بهزنده دلی وشادی واستفاده از نعمتهای این جهان دعوت میکنداز طرف دیگر میگوید نباید فریب شکوه وجلوهٔ آن را خورد ومغرور ت جاه گردید:

مهتران جهان همه مردند — مر گرا سر فرو همی کردند .
زیر خاك اندرون شدند آنان — که همه کوشکها بر آوردند .
از هزاران هزار نعمت و ناز — نه بآخر بجز کفن بردند ؟ .

اگرمرد نیکی وخدمت ومردانگی‌را فراموش کند و دنیا گیرو خودپرست گردد عاقبت همین‌دنیا اورا ازپای درمیآورد پس باید در روزگار کوتاه‌عمر خوش زیست ولی‌بیدار بود.

ریا و دو روئی وخوش ظاهری وبدباطنی درمذهب خردمندان مذموم است چه فایده که شخص روی‌بمحراب نهدولی دلش‌جای دیگرباشد.

روی بمحراب نهادن چه سود　　　دل به بخارا و بتان طراز

ایـزد مـا وسوسهٔ عاشقی　　　از تـو پذیرد نپذیرد نماز

چنانکه گفته شدرودکی‌درقصیده‌استاد بوده‌وبسبك خاص‌زمان شعر میسرود که آنرا اکنون سبك‌خراسانی یا سبك‌ترکستانی خوانیم که از خواص آن یکی سادگی ودرعین‌حال متانت واستحکام‌است ازقصایدی که ازاومانده یکی آنست که بامطلع زیرآغاز میکند:

مادرمی را بکرد باید قربان　　　بچه اورا گرفت و کرد بزندان

این‌قصیده را رودکی‌درمدح امیربوجعفراحمدصفاری که ازخاندان یعقوب بود و نصربن احمد سامانی او را گرامی داشت وبامیری سیستانش برگماشته بود بمناسبت یادی که شاه درمجلسی‌از امیر کردساخت. قصیده بطورکلی بروفق سبك خراسانی‌ساده ومحکم است بااینحال‌علائم مدیحه سرائیهای‌متکلف که درقرن‌بعد ازرودکی رایج گشت درآن ناپیدا نیست: امیربروزنبردمانندپیل‌دمان‌واسفندیار زمان‌وعالم‌همه درپیش‌سنانش‌ترسان ولرزان‌است. سخاوت‌میکند وشاعر وسخندان رامی‌نوازد بهنگام عدل‌قوی وضعیف دربرابرش‌یکسان‌است نعمتش‌برهمه گسترده بخشکار وپوزش پذیراست.

از قصیده‌های دیگر رودکی‌آنست که در روزگارپیری درشرح حال خود ساخته واز نشاط ایام جوانی‌وضعف پیری‌سخن میراندددرضمن‌همین‌قصیده ازحیث شاعری ونفوذ سخن‌وشیوع شعرخود نیزیاد میکند اینك چندبیت ازآن:

مرابسود وفرو ریخت‌هرچه دندان بود　　　نبود دندان لابل چراغ تابان بود

سپید سیم رده بود و دُر و مرجان بود — ستارهٔ سحری بود وقطره باران بود
دلم خزانهٔ پر گنج بود گنج سخن — نشان نامه ما مهر و شعر عنوان بود
همیشه شاد ندانستمی که غم چه بود — دلم نشاط وطرب را همیشه میدان بود
بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر — از آن سپس که بکردار سنگ وسندان بود
عیال نه زن و فرزند نه معونت نه — ازاین ستم دلم آسوده بود و آسان بود
تو رودکی را ای ماهرو همی بینی — بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
بدان زمانه ندیدی کسه درجهان رفتی — سرود گویان گوئی هزار دستان بود
همیشه شعر ورا زی ملوك دیوانست — همیشه شعر ورازی ملوك دیوان بود
شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت — شد آن زمانه که اوشاعر خراسان بود
کرا بزرگی و نعمت زاین وآن بودی — ورا بزرگی ونعمت ز آل سامان بود
کنون زمانه دگر گشت ومن دگر گشتم — عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

ازهنر های بزرگ رودکی که جملهٔ نویسندگان از آن سخن رانده اند موسیقی شناسی ونغمه سرائی اوست چنانکه خود گوید :

رودکی چنگ بر گرفت ونواخت — باده انداز کو سرود انداخت

رودکی درخدمت شاهان سامانی شعرمیسرود وآنها رابآواز میخواند و برچنگ مینواخت ودر تأثیر آواز ونفوذ سخن اوهمین بس که چون نصربن احمد سامانی درسفرخود بخارا فراموش کرد ودرباریان وی که آرزوی دار ودیاردردل داشتند چون خودجرئت نکردند برودکی توسل جسته ازاو درخواست نمودندتاامیر رابعزیمت بخارا برانگیزد شعری گفت وصبحگاه نزد امیر آمده چنگ برگرفت وآنرا که مطلعش نقل میشود آغاز کرده تاآخر بخواند .

بوی جوی مولیان آید همی — یاد یار مهربان آید همی

وبدینواسطه در دل امیر راه یافته اورا آنچنان بشور وطرب آورد که امیر بی موزه بسوی بخارا رهسپار شد .

یکی ازآثار مهم رودکی منظومهٔ کلیله ودمنه بود که اصلاً آنرا دانشمند ایرانی ابن مقفع ازپهلوی بعربی نقل کرده بود. این منظومه ازمیان رفته وابیاتی ازآن

در کتاب فرهنگ اسدی طوسی و کتابی موسوم به تحفة الملوك بما رسیده است رودکی درمقابل این خدمت از شاه انعام دیده وصله یافته وبنا بر بیتی که بعنصری نسبت داده شده چهل هزار درم بگرفت .

رودکی هم درلفظ وهم در معنی تازگی نشان داده وبیشتر اشعار او از نفوذ زبان عرب آزاد دیده میشود درشمار اشعار رودکی مبالغه کرده اند صاحب لباب الالباب گفته اشعار او صد دفتر برآمده است وشعری ازرشید سمرقندی آورده که در آن باب گوید :

شعر او را برشمردم سیزده ره صد هزار هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری

بهرصورت این اخبار میرساند که استاد رودکی شعر زیاد گفته است افسوس که از این همه جز دیوانی باقی نمانده واشعار زیادی از آن هم منسوب است بقطران تبریزی وبواسطهٔ اشتباه متأخرین دراسم ممدوحین این دو شاعر با اشعار رودکی مخلوط شده است. وفات رودکی را سیصد وبیست و نه ضبط کرده اند که تقریباً ده سال پیش از وفات ممدوح وحامی او نصر بن احمد میشود .

دقیقی طوسی ــ ابومنصور محمد بن احمد دقیقی آخرین شاعر بزرگ دوره سامانی بوده است وتوان گفت درمیان سخنگویان دورهٔ سامانی پس از رودکی مقام دوم از آن این شاعر سخن سر است. روزگار شهرت او مصادف بود با دورهٔ سلطنت منصور بن نوح (٣٥٠-٣٦٦) ونوح بن منصور (٣٦٦-٣٨٧) . درمسقط الرأس دقیقی اختلاف است از تذکره نویسان برخی بلخ بعضی بخارا وبعضی سمرقند گفته اند ولی گویا بلخی بوده است.

دقیقی نخست مداح فخرالدوله ابوسعید منصور چغانی از امرای چغانیان یا آل محتاج بود که درماوراءالنهر حکومت داشتند ودر واقع دست نشانده سامانیان بودند بیت زیر ازمعزی شاعر قرن ششم اشاره به انتساب دقیقی بدربار چغانیان است.

فرخنده بود برمتنبی بساط سیف چونانکه بر دقیقی ایوان چغانیان

همچنین در کتاب چهار مقاله عروضی نیز که درقرن ششم تألیف یافته نقل شده که چون عمید اسعد فرخی را نزد امیر چغانیان برد چنین گفت: «ترا ای خداوند شاعری آورده ام که تا دقیقی روی درنقاب خاك کشیده است کس مثل او ندیده»

همین امراست که فرخی اورا مدح کرده‌وقصیدهٔ معروف داغگاه رابنام‌وی سروده ودرآن گوید .

تا ترا زنده مدیح تو دقیقی در گذشت ز آفرین‌تو دل آکنده‌چنان کز دانه‌ناز

وازاین شعرهم معلوم میشود فرخی این‌قصیده راوقتی گفته‌است که دقیقی درگذشته بوده دقیقی غیراز قصاید ومدایح غزل‌نیز ساخته و سخنگویان بزرگ عنصری سبك اورا پسندیده واستقبال از او کرده‌اند .

شهرت این‌شاعر عمده بواسطه‌شاهنامه‌اواست که بامرنوح بن‌منصورهشتمین امیر سامانی بنظم‌آن شروع‌نموده ودر این‌کار پیشرو حکیم فردوسی بوده است دقیقی‌قسمتی ازشاهنامه رابپایان نیاورده بود که درجوانی بدست یك غلام کشته شد دور نیست که مرگ ناگهان شاعر دراوایل سلطنت امیرنوح بن منصور یعنی درحدود (۳٦۷-۳۷۰) هجری اتفاق افتاده باشد از فحوای سخن فردوسی که اولین نظم‌کامل شاهنامه‌رادرهمان‌سنوات‌شروع کرده معلوم‌میگردد که‌آن‌هنگام چندسال بعداز وفات دقیقی‌بوده‌است.بموجب روایات دیگردیرتر وفات یافته. در شماراشعار شاهنامه دقیقی‌روایات‌مختلف‌است ولی‌آنچه بعدازمرگ‌اوبطورتحقیق موجودبوده‌هزار بیت‌است‌زیرافردوسی‌آنهارا عیناً درشاهنامه خودآورده‌وتصریح نموده که‌تمام گفتهٔ دقیقی‌همین‌بوده است‌دقیقی‌دراین‌هزاربیت ازداستان گشتاسب وظهور زرتشت سخن گفته وباندازه‌ای زرتشت راستوده که معلوم‌میدارد علاقه‌و احترام خاصی‌نسبت بدین باستان ایرانیان داشته‌است .

ازقصاید معدود دقیقی که‌بدست‌آمده‌پیداست که سبك‌وروشی‌داشته‌وسخنش پخته وآماده‌بوده‌ودرضمن‌قصیده‌ازپندوراهنمائی‌وترویج صفات‌مردانگی‌خودداری نمیکرده درقصیده‌زیرممدوح‌را بدلیری‌وسخاوت‌وخردیعنی‌سه‌صفت‌بزرگ‌آدمیت تحریص‌میکند:پیداست که‌دلیربیخرد متهوروخردمند بیدل ترسواست و کسی که هم‌خرددارد وهم‌دلاوری اگراز صفت‌سخاوت ومردم‌داری وزربخشی و دستگیری محروم باشدشجاعت اوبشکل قساوت وخردش بصورت خست وخود پرستی جلوه خواهد نمودا گر دل گاهی کینه جوید باید گاهی هم‌مهر داشته باشد .

ز دوچیز گردند مر مملکت را　　یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملك بسر نوشته　　دگر آهن آب دادهٔ یمانی
کرا بویهٔ وصلت ملك خیزد　　یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگوی ودستی گشاده　　دلی همش کینه همش مهربانی
که ملکت‌شکاریست کورانگیرد　　عقاب پرنده نه شیر ژیانی
دوچیز است کورابه‌بند اندرآرد　　یکی تیغ هندی دگر زر کانی
بشمشیر باید گرفتن مر او را　　بدینار بستنش پای ار توانی
کرا بخت و شمشیر ودینار باشد　　و بالا تن تهم و نسبت کیانی
خرد باید آنجا وجود و شجاعت　　فلك کی دهد مملکت رایگانی

دربعضی قصایداوقطعه های زیبای غزل‌وار هست‌مانند قطعه زیر که درآن سخن‌ازمعشوق ومی وزیبائی طبیعت درمیانست وتشبیهات‌رنگین‌لطیف‌خیالی بعمل آمده.سبزه‌خلعت‌بهشتی‌بزمین گسترده‌وگلهای‌سرخ‌چمن‌راماننددیبای‌خون‌آلوده پوشانده‌وجهان‌مانند طاوس‌وچمن‌رنگ‌رنگست و گوئی‌نقش‌دوست‌برآن کشیده‌اند بسکه‌گل روییده از گل بوی گلاب میآید توگوئی گل اندر گل سرشته اند.

بر افکند ای صنم‌ابر بهشتی　　زمین را خلعت اردی بهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند　　درخت آراسته حور بهشتی
زمین برسان‌خون آلوده دیبا　　هوا برسان نیل اندوده وشتی
بطعم نوش گشته چشمهٔ آب　　برنگ دیدهٔ آهوی دشتی
چنان گرددجهان‌هزمان که گوئی　　پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
بتی باید کنون خورشید چهره　　مهی کو دارد ازخورشید پشتی
بتی رخسار او همرنگ یاقوت　　مئی بر گونهٔ جامهٔ کنشتی
جهان‌طاوس گونه گشت ودیدار　　بجائی نرمی و جائی درشتی
بدان‌ماند که گوئی ازمی‌ومشك　　مثال دوست برصحرا نوشتی
زگل‌بوی گلاب آید بدانسان　　که‌پنداری گل‌اندر گل‌سرشتی
دقیقی چهارخصلت برگزیدست　　بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ ونالهٔ چنگ　　می‌خوش‌رنگ‌ودین زردهشتی

نثر دورهٔ سامانی - نثر فارسی درعصر سامانیان مانند نظم رو بترقی نهاد و دانشمندان تألیفاتی کردند که قسمتی از آنها بطی زمان ازبین رفته وقسمتی از آسیب مصون مانده از جمله آنها مقدمه شاهنامه ایست که بامر ابومنصور بن عبدالرزاق حاکم طوس درحدود ۳۴۶ نوشته شده دیگر کتاب سودمند ترجمه **تاریخ طبری** است که مترجم آن ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملك بن نوح (۳۴۳-۳۵۲) ومنصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶) بوده وآنرا درحدود ۳۵۲ بحکم امیر منصور بپارسی نقل کرده است. کتاب مزبور به نثر ساده وروانی است وشیوه نویسندگی آن عصر را نشان میدهد.

دیگر از نوشته های فارسی منثور عصر سامانی ترجمه **تفسیر طبری** است که نیز بامر منصور بن نوح توسط نخبه ای ازعلمای ماوراءالنهر بعمل آمده. گذشته ازاینها یك نسخه خطی ترجمه وتفسیر قرآن باقی مانده که بعضی از مستشرقین تصور میکنند از دوره سامانی باشد. تألیفات دیگر هم هست که هنوز کشف یا منتشر نشده.

اینك چندجمله بروجه نمونه ازهریك نقل میشود:

ازمقدمه شاهنامهٔ ابومنصوری:

«سپاس وآفرین خدای را که این جهان وآن جهان را آفریده ومابندگان را اندرجهان پدیدار کرد ونیك اندیشان را وبدکرداران را پاداش وبادافراه برابر داشت ودرود بربرگزیدگان وپاکان ودینداران باد خاصه بربهترین خلق خدا محمد مصطفی ﷺ وبراهل بیت وفرزندان اوباد.

آغاز کار شاهنامه ازگردآورید ابومنصور المعمری دستور ابومنصور عبدالرزاق عبدالله فرخ اول ایدون گوید دراین نامه که تاجهان بودمردم گرددانش گشته اند وسخن را بزرگ داشته ونیکوترین یادگاری سخن دانسته اند...»

ازترجمه تاریخ طبری:

«سپاس وآفرین مرخدای کامکاروکامروان وآفریننده زمین وآسمان وآنکس که نه همتا (دارد) ونه انباز ونه یار ونه زن ونه فرزند همیشه بود وهمیشه باشد و برهستی او نشانهای آفرینش پیداست وآسمان وزمین وروز وآنچه بدو اندراست و چون بخود نگاه کنی بدانی که آفرینش او برهستی او گواست وعبادت وی بربندگان وی واجب وهویداست..»

از ترجمه تفسیر طبری :

«واین کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه کرده بزبان پارسی دری راه راست واین کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود این کتاب نبشته بزبان تازی وباسنادهای دراز بود وبیاوردند سوی امیر سید مظفر ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل و چنان خواست کی مر این ترجمه کند بزبان پارسی وعلماء ماوراء النهر را گرد کرد کی روا باشد کما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم ...»

ازهمین نمونه‌های کوتاه توان دید که نثر فارسی درقرن چهارم بطور کلی ساده وروان بوده وعبارات پیچیده کم داشته وجمله‌ها کوتاه نوشته میشده ورسم الخط و تلفظ کلمات نیز نسبت برسم کنونی فرق داشته است.

علمای عربی نویس ایرانی دردوره سامانی ـ سامانیان که مانند طاهریان و صفاریان معاصر عباسیان بوده‌اند گذشته ازاینکـه بادبیات فارسی رونقی دادنـد اشعار وادبیات عربی را تشویق کردند بهرصورت خواه دردربار سامانی وخواه در خارج آن بزرگان ایرانی درهرشعبه ازعلوم این عصر آثار مهمی بوجود آوردند مخصوصاً بطوریکه درسابق نیز اشارت رفت دربار سامانی مجمع شعراء بود وبسیاری ازایشان بعربی شعر میگفتند بلکه بعضی تألیفات بدان زبان داشتند وآنرا ترویج میکردند.

علمای ایرانی که در آنعصر بعربی تألیفات نموده‌اند بسیارند وکافی است که در تاریخ و ادب **ابن قتیبه** و **دینوری** و **حمزه اصفهانی** و **طبری** ودرجغرافی **ابن فقیه همدانی** ودرحدیث **محمد بن یعقوب کلینی** و **ابن بابویه** ودرطب **محمد بن زکریای رازی** ودرموسیقی وادب **اسحاق موصلی** ودرریاضی ونجوم **ابومعشر** را نام بریم

ابن قتیبه درادب وتاریخ تألیفات معروف دارد مانند کتاب الشعر والشعراء وعیون الاخبـار وادب الکاتب ، وفات اورا سال دویست و هفتاد وشش نوشته اند

دینوری هم‌عصر و هموطن ابن قتیبه بوده و کتاب **اخبار الطوال** او معروف است کتاب‌های دیگر نیز درعلوم وتاریخ وسیاست و ادب تألیف کرده‌است تاریخ وفات

اورا باختلاف ۲۸۱ و ۲۹۰ هجری گفته‌اند.

حمزه اصفهانی درلغت وتاریخ استاد بوده و تألیفات داشته کتاب تاریخ او موسوم به **سنی‌ملوك العجم** معروف است نیز کتابی‌در تصحیف ازاو باقی‌است‌وفاتش در ۳۵۰ یا ۳۶۰ اتفاق افتاده .

محمد جریرطبری ـ ازاهل طبرستان‌بوده‌و گذشته ازتاریخ عمومی‌مفصل‌و معروف تفسیر قرآن نیزنوشته و آن هردو رابامر منصوربن نوح سامانی پـارسی کرده‌اند چنانکه گذشت. طبری درسیصدو ده وفات یافت .

ابن‌فقیه‌همدانی از جغرافیون‌مشهوربود و درحدود سال‌دویست وتود کتاب البلدان را تألیف نمود.

محمد بن یعقوب کلینی ـ از نامیان محدثین شیعه بوده وتألیف مهمش در حدیث کتاب **کافی** میباشدکلینی درسال سیصد وبیست ونه در گذشت **محمدبن‌علی** معروف به **ابن‌بابویه** وملقب بصدوق ازاهل‌قم وازسران فقهای شیعه‌محسوب است کتاب **من لایحضره‌الفقیه** او از مراجع فقه شیعه است . وفات او را در سال ۳۸۱ نوشته اند .

ابو بکرمحمدبن‌زکریای رازی ـ از اهل ری واز بزرگان‌حکماء و علماء بود تولدش در حدود ۲٤۰ درری اتفاق افتاد این‌دانشمندبزرگ وپزشك‌نامی‌نه‌تنها درعلوم وادب وحکمت‌تتبع‌نموده وتألیفات‌زیادی کرده بلکه درعلم‌پزشکی‌مقامی بزرگ‌داشته درری وبغداد طبابت کرده ودر بیمارستانهـای این دوشهر آزمایشها نموده‌است .

بیشتر تحقیقات و تحصیلات استاد دربغداد بوده و دربیمارستان‌آنجا ریاست داشته. اقامتش دراین شهرنامی که مرکزعلوم اسلامی بودمیان‌سال‌دویست‌وهفتاد وپنج ودویست هشتاد ونه‌بوده است .

یکی‌ازتألیفات‌معروف‌او درطب کتاب‌حاوی‌است که درواقع آنرا جامع‌علوم طبی‌زمان بایددانست. دیگر کتاب‌**الطب المنصوری** است که‌آنرا بنام منصوربن اسحق‌سامانی‌حاکم ری تألیف نموده.رازی درشیمی‌وتجزیه وترکیب‌ادویه‌وعناصر استادی بسزا داشته و در ردیف اولین شیمی‌دانهای عصرخود بوده وازاین رو در

تاریخ شیمی جهان مقامی بلند داشته وفات رازی باغلب احتمال درسیصد و بیست یا بیست ودو اتفاق افتاده.

اسحاق موصلی ابومحمد اسحق بن ابراهیم موصلی اصلا ایرانی و ازخاندان های محترم ایران بود وبمناسبت مولد خود که موصل است بموصلی شهرت یافت ابراهیم ازموسیقی دانهای بزرگ عصرخود بشمار میرفت ولی اسحاق ازپدر بیشتر ترقی کرد وبی آنکه علم موسیقی را تحصیل نماید یااز ریاضی مطلع باشد بذکاوهوش فطری قواعدواصول موسیقی را چنان تنظیم کرد که ازعلم موسیقی یونان که درهمان عصر ترجمه شدنمیماند گذشته از موسیقی درفن حدیث ولغت ونحواستاد بود و نیز شعر خوب میسرود وبزرگان ادب ابیات او را می پسندیدند اسحاق بجهت فضایل مایل نبود بموسیقی مشهور شود ومیخواست بااصحاب فقه یاادب بمجالس خلفا درآید و بالاخره مأمون اورا بارجال ادب وفقه بارداد اسحاق سال صد وپنجاه متولد گردید و در دویست وسی وپنج یادویست وسی وشش وفات یافت .

ابومعشر بلخی ــ جعفربن محمدبن عمرمنجم معروف به ابومعشر ازمشاهیر منجمین و دانشمندان قرن سوم است ابتدا درسلك اصحاب حدیث بود وبا یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف مشهورعرب معارضه مینود اورابتعلیم وتعلم فلسفه نکوهش میکرد وعوام بغداد رابراومی شورانید یعقوب درخفا کسان گماشت تااورا بحساب وهندسه متوجه ساختند ابومعشربلخی بتحصیل این علم همت بست وتیك فرا گرفت بعدازاین بعلم نجوم پرداخت ومهارت بسیاریافت چندانکه تألیف اودراین علم بسی مهم استوفضلای منجمین باقوال ورأی وی متمسك میشوند ابومعشرقریب چهل کتاب درعلم نجوم تألیف کرده است. وفات اودرسنه دویست وهفتاد ودو که نزدیك صدسال ازعمرش رفته بود اتفاق افتاد .

مآخذها ـ تذکره های فارسی (رجوع بآخر این کتاب شود) ـ در خصوص نفوذ ایران در عرب : کتاب اناستراشف Inastrantsef ترجمه انگلیسی بقلم آقای نریمان ایضاً تتبعات اسلامی تألیف گلدزیهر Goldzieher فصل عرب ، عجم ـ ایضاً تحقیقات آقای دهخدا درکتاب امثال و حکم جلد ۳ صفحه ۱۵۳۷ بآن طرف ایضاً تاریخ

تمدن اسلام تألیف فن کرمر VonKermer جلد اول ایضاً مقالهٔ دکتر رضازاده شفق در شرق منطبعه طهران سال ۱۳۰۹ شماره ۳ ایضاً کتاب فجرالاسلام و ضحیالاسلام تألیف احمد امین ودیگران چاپ مصر ایضاً مقاله دکتر رضا زاده شفق راجع به ابن خلدون مجله ارمغان سال ۱۰ شماره۶ـ ایضاًمقالات آقای همائیدرمجلهٔ مهر منطبعهطهران ایضاً مقاله کریستنسن Dhristensen درشماره های ٤و۵ سال اول همان مجله ایضاً مقاله آقای اقبال درشماره ۲ سال دوم همان مجله و تاریخ سیستان چاپ کتابخانه خاور به تصحیح آقای بهار ـ اوایل شعر فارسی تألیف جاکسن ـ Jackson (انگلیسی) ـ احوال واشعار رودکی تألیف آقای سعید نفیسی ۱۳۱۰ وجلد سوم همان کتاب ۱۳۱۹ طهران ـ شعرای قبل ازرودکی به قلم اته Ethe آلمانی که در فقه اللغه ایران و جداگانه طبع شده ـ تاریخ ادبی براون جلد اول مخصوصاً فصل ١٤ـ تحفة الملوك چاپ طهران ۱۳۱۷ چهار مقاله چاپ لیدن ۱۹۰۹ باحواشی آقای محمد قزوینی .

در خصوص دانشمندان وعربی نویسان گذشته ازمنابع فوق رجوع شود به : یتیمة الدهر ثعالبی ـ تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان (آلمانی) ایضاً تألیف نیکلسن (انگلیزی) محمد زکریای رازی تألیف آقای دکتر محمود نجمآبادی شرححال ابنمقفع بقلم آقای اقبالآشتیانی ـ تاریخ الحکماء قفطی ـ آدابااللغة الاسلامیه جرجی زیدان فهرست ابن الندیم وفیات الاعیان ابن خلکان ـ طبقاتالشعراء ابنقتیبه .

۴ ـ دوره غزنوی ـ عهد فردوسی

دورهٔ عظمت غزنویان که باروزگار شهرت فردوسیمقارناستوعلمای نامی داشته که درعلوم وادبیات استادان عصربودهاند ولیجای آناست که به ملاحظه ادبیات ملیفردوسیرا محور اینعهد قراردهیم زیرا فردوسی نخستین سخنسرای بزرگ ایراناست که بعدازاستیلای عرب وفراموششدن افکار وآثارملیشاهنامه راکه پیش ازاو دقیقی ودیگران شروع کرده وناقص گذاشته بودند ازنو آغاز کرده بپایانرسانیدمو بدینواسطه داستانباستانرابخاطرها آورده وتاریخروزگار گذشتهرا زنده کرد چنانکه خود گوید :

بسیرنج بردمدراین سالسی　　　عجمزنده کردم بدین پارسی

دراینعهد علم وادبرواجییافته امراء ووزراء که بعضیازآنانمانندقابوس وشمگیروصاحببنعباد خودنیزازدانشمندانبشمارمیرفتند فضلاراتشویقوحمایت میکردند. مناطق اقتدار وپایتختهایآنان مانند بخارا وسمرقند وطبرستانوری واصفهان مراکزعلم وادب ومحافلدانشمندان بود.

درهمین عهد بود که سلسله غزنوی بکوشش سلطان محمود باوج بزرگی رسید وشهرغزنه مرکزی تازه برای علوم وادبیات گردید وسخن شناسان را بدانجا راه آمد وشد بازگشت.

شهرت غزنویان باترقی البتکین یکی ازغلامان سامانیان آغازشد بعدازآن کار سبکتکین غلام وداماد اوبالاگرفت ودرسیصد وهشتاد وچهار ازجانب نوح بن منصور سامانی امارت خراسان یافت . اقتدار غزنویان در دوره محمود پسر سبکتکین بود که درسال سیصد وهشتاد ونه دربلخ جلوس کرد وتا وفاتش که در چهارصد وبیست ویك اتفاق افتاد سلطنت نمود محمود استعداد نظامی داشت و در اندك مدت قوی ترین حکمران خطه ایران گردید ودرهند فتوحات کرده ازمعابد آنجا مانند سومنات وغیره خزائن بیاورد این پادشاه بحمایت مذهب سنت برخاست وتعصب بسیارنشان داد وپیروان مذاهب دیگرمخصوصاً اسمعیلیه را سخت دنبال و سیاست نمود .

محمودبزبان وادبیات فارسی مانندبعض دیگرازپادشاهان غزنوی خدمت کرد زیرا شعراء وادباءرا حرمت گذاشت وبیجهت نیست که سخنگویان بزرگ مانند عنصری وفرخی وفردوسی اورامدح کرده اند گویند قریب چهارصدتن ازشاعران در دربار وی گردآمده بودند گویا محمودخودنیز بپارسی شعرمیساخته ودر نثرفارسی دست داشته. بااینهمه نبایددرهنرپروری وقدرشناسی وی مبالغه نمود بعضی ازمحققین دورمیدانند سلطان محموددرفارسی باندازه کافی دارای ذوق بوده وبدقایق ادبی پی برده وقدرسخن راآنطور که بایدوشاید شناخته باشد چنانکه قدرسخنگوی بزرگی مانند فردوسی را نشناخت بعلاوه محمود بآنحد که مدایح شاعران دربار میرساند سخی وزربخش نبوده وسیم وزررا گاهی بدانش وهنر برتری میداده است چنانکه فردوسی راهم بدین سبب ازخود رنجاند ومیتوان گفت محمود درحمایت شعراء و نویسندگان تقلیدشاهان سامانی رامینموده ومیخواسته است شعرا اورا باسخنان نیکو ستوده یمین دولت وامین ملتش دانند وحامی دین وسلطان مسلمینش خوانند بعضی ازاعقاب محمود مانندسلطان مسعود وابراهیم وبهرامشاه نیز طرفدار گویندگان و ادیبان بودند ولی دراینکار بپایه محمود نرسیدند مخصوصاً که غزنویان مورد هجوم

سلجوقیان گردیده واز ترویج علم وادب بازماندند .

اینك چندتن ازنامیان شعرای دربار غزنوی را بروجه اختصار نام میبریم تا پایان سخن را بهبزرگترین آنها یعنی فردوسی برسانیم .

عنصری - ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری درحدود سیصدوپنجاه تولدیافت اصلش ازبلخ بود وچنانکه گفتهاند پدرش پیشه بازرگانی داشته واونیزخودبشغل پدر اشتغال میکرد تادرسفری دچار راهزنان شد وسرمایهاش ازدست رفت بعدازاین واقعه درصدد تحصیل دانش برآمدو کسب هنرنمود وشهرت یافت وسرانجام بواسطه امیر نصربرادر کهتر سلطان محمود که ازممدوحان اوست بخدمت آن پادشاه رسید.

عنصری روزبروز پیش سلطان تقرب جست تالقب ملك الشعرائی یافت وطرف توجه مورداحسان سلطان واقع گشت وتمام شعرای دربار احترام اوراواجب شمردند وروز بروز بمقام ومرتبت افزود ومانند رودکی جاه ومال بسیاربهم رسانید چنانکه خاقانی گفته:

شنیدم که از نقره زد دیگدان　　　ز زرساخت آلات خوان عنصری

قسمت عمده اشعارعنصری قصایداوست که اغلب آنها درمدح سلطان محمود غزنوی وبرادراو امیرنصر وپسرش سلطان مسعود وبرادرش امیریوسف گفته واعمال واوصاف وفتوحات آنان را شرح نموده والحق دراغلب آن قصاید دادسخن را داده و معانی دقیق درقالب عبارت محکم ونغز وروان آورده وکلماتش باحسن انسجام اداشده وبطور حتم ازمدیحه سرایان درجه اول بوده است و بیجهت نیست که معاصر او منوچهری که خود ازاستادان بود اورا ستوده ودرخطاب بهشمع گفته است :

توهمی تابی ومن برتوهمی خوانم بمهر　　　هر شبی تاروز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد استادان زمانه عنصری　　　عنصرش بی عیب ودل بیغش ودینش بیفتن
شعراوچون طبع اوهم بی تکلف هم بدیع　　　طبع اوچون شعراوهم باملاحت هم حسن
نعمت فردوس یك لفظ متینش راثمر　　　گنج بادآورد یك بیت مدیحش راثمن
تاهمی خوانی توابیاتش همی خائی شکر　　　تاهمیگوئی توابیاتش همی بوئی سمن

توان گفت پیش ازعنصری قصیده سرای معروفی که بااوبرابری تواندنیامده بود

مگر رودکی که وی را سبقت فضل و کمال بود وعنصری خود بفضل و برتری او اقرار

سبك عنصری ـ عنصر غالباً قصیده را بمقدمه‌ای باغزل وتشبیب شروع میکند وبعد سخن را بمدح ممدوح میرساند .

این شیوه را بعض معاصرین او نیز بکار بردند عنصری درغزل نیز دست داشته گرچه در آن فن سبقت رودکی را تصدیق کرده و گفته است :

غزل رودکی وار نیکو بود   غزلهای من رودکی وار نیست

دیوان قصاید عنصری باقیست ودو هزار واندی بیت دارد و گفته‌اند دراصل سی هزار بیت داشته .

چنانکه گفته شد هنر نمائی عنصری عمده درمدیحه سرائی اوست وقسمت عمده مدایح او متوجه است بسلطان محمود وجنگها ودلیریهای این پادشاه . درسفرهای وی شاعر ملتزم رکاب بوده وقایع را مشاهده نموده و ممدوح خودرا باوصفهای عالی و مزیتهای دقیق خیالی متصف ساخته .

طلعتش مانند خورشید منور همتش ازدعای ابدال برتر نعمتش مانند ریگ بیابان وسخاوتش مثل دریای بیکرانست جودش عین وجود و کینش مایهٔ عدم است رأیش دردل عقل فروزد ورویش در تن جان فزاید. قرار زمین ومدار آسمانست دریای سخاو بوستان وفاست سفینهٔ ادب وقطب علم و گنج هنر است شیر درمقابل شمشیر او مانند برگ رزان در برابر باد خزانست گردنکشان را بکرزمیکشد ومغز بداندیشان رابه تیرمیکوبد.

ازاین شاعر غیر از فن خود که مدیحه سرائی است انتظاری نباید داشت وچنانکه گفته شد الحق دراین فن توانا است یعنی کلمات برگزیده ومفید معنی را باحسن انتخاب وصفای قریحه بهم نیك پیوند داده ومعانی دقیق وشعر شیوای رشیقی بوجود آورده شعرش نه مانند شعر فرخی ساده است ونه مثل بعضی اشعار منوچهری معروض تنافر لغات ودشوار وناهنجار بلکه استوار ؤمتین ودرعین حال صاف وروان ومانند آب درجریانست قصایدی مانند :

چه چیزاست رخساره وزلف دلبر... یا: چنین بماند شمشیر خسروان آثار ..

ونظایر آن شاهد این قولست .

اینک چندبیت ازمدیحه‌ای که‌سازش کلمات و آهنگ لغات واتساق صفات‌را بنیکی‌نشان میدهد نقل‌میشود که وصفی‌شیوا ازشمشیرسلطان نموده‌سپس بستایش خوداو گریز میزند :

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان
بی روان تن پیکری پاکیزه خون درتن روان

ار بجنبانیش آبست ار بلرزانی درخش
اربیندازیش تیر است ار بخمانی کمان

آینه دیدی برو گسترده مروارید خورد
ریزهٔ الماس دیدی بافته برپرنیان

بوستان دیدار آتشکار نشناسد خرد
کاتش افروخته است آن یا شکفته بوستان

تا بدست شاه باشد مار باشد بی‌فسون
کشتن بدخواه او را نیز باشد بی فسان

شاه گیتی خسرو لشکر کش و لشکر شکن
سایه یزدان شه کشور ده کشور ستان

زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خرد
زیر پیمانش سپهر وزیر فرمانش جهان

پست گشته راستی از نام او گردد بلند
پیر گشته مردمی از یاد او گردد جوان

ای خرد را جان و جانرا دانش و دل را امید
پادشاهی را چراغ و نیکنامی را روان

بر سپهر مهر مهری برنگین داد مهر
در سر گفتار چشمی در تن کردار جان

کوه‌کان باد وزان گردد بجنبش اسب تست
کوه گردد زیر زین و باد گردد زیر ران

کار خواهی کار بخشی کار بندی کار ده

کار بینی کار جوئی کار سازی کار دان

شادی وشاهی توداری شادباش وشاه باش

جامه شادی توپوش ونامه شاهی توخوان

درمطالعه این ابیات ونظایر آن درمی یابیم که کلمات زیبای گوشنواز وسبك تألیف ومعانی وطرزادای آنها هرگزساده وعادی نیست یعنی هر کسی رایارای آوردن آنها مقدور نباشد ازطرف دیگر سنگین ومغلق وناروان هم نیست وحداعلای یك مدح لطیف را که رسم آن زمان وفن مهم شاعران بوده بجای آورده یعنی هنری بزرگ نموده

گذشته از استادی درمعنی ولفظ مناسب باشرایط مدح که عمده هنرپردازی شاعر دراین قصاید همانست وباید آنرا ازهمان نظر نگریست دو قسمتهائی هم بیت اخلاقی هم که ازلحاظ عصر درخوراست دراین اشعارتوان یافت که درضمن مدح ممدوح را بشجاعت و دانش و داد تشویق میکند و بسا که فواید اجتماعی نیز از آن حاصل میگردد وقصیده‌ای گوید :

چهار وقتش پیشه چهار کار بود کسی ندیدونه بیندش ازاین چهار جدا

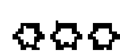
بوقت قدرت عفو وبوقت زلت رحم بوقت تنگی رادی بوقت عهد وفا

که درحقیقت اینگونه صفات رابدین تغییرات جزیل بممدوحش تلقین میکند

در قصاید دیگرنیز این سنخ ابیات پندآمیزدیده میشود مانند ابیات ذیل :

چومردپرهنرازخویش ایمنی دارد رود بدیدهٔ دشمن بجستن پیکار

نه رهنمای بکارآیدش نه اختر گر نه فال گوی بکارآیدش نه خواب گزار



کسیکه برتو مزور کند حدیث کسان دهان آن کس بر خاك بادوخا کستر

کسیکه مایه ندارد سخن چه خواهد گفت چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر



بباز گفت همی زاغ همچو یارانیم که هردومرغیم ازجنس واصل یکدیگر

جواب داد که مرغیم جز بجای هنر — میان طبع من و تومیانه هست نگر
خورد از آنکه بماند زمی ملوک زمین — تو از پلیدی و مردار پر کنی ژاغر

✿✲✿

نه هر که قصد بزرگی کند چنو باشد — نه هر که کان کند او را بگوهر آید کار

✿✿✿

عجب مدار که نامرد مردی آموزد — از آن خجسته رسوم و از آن خجسته سیر
بچند گاه دهد بوی عنبر آن جامه — که چند روزه بماند نهاده با عنبر
دلی که رامش جوید نیابد آن دانش — سری که بالش جوید نیابد او افسر
ز زود خفتن واز دیر خاستن هرگز — نه ملك یابد مرد و نه بر ملوك ظفر

از این چند بیت نیك پیداست که شاعر بر لطایف اخلاف بشری واقف بوده .

عنصری گذشته از قصیده و غزل و رباعی در مثنوی نیز مهارت داشته و گویا قصه وامق و عذرا را نخست او بنظم کشیده . همچنین مثنویهای دیگر مانند: سرخ بت و خنك بت و شاد بهر و عین الحیات باو نسبت داده شده عنصری بسال چهارصد و سی و یك بدرود زندگانی گفت .

از معاصرین عنصری و از شعرای معروف دربار غزنوی یکی ابو نظر عبدالعزیز بن منصور مروزی متخلص به **عسجدی** بود که او نیز قصایدی در مدح محمود ساخته و افسوس چیز زیادی از آنها بما نرسیده است گرچه تذکره نویسان او را از عطایای سلطان بهره مند دانسته اند ولی از فحوای کلام خودش معلوم میشود جاه و رفاه عنصری را نداشته و در زحمت بوده است چنانکه خود گوید :

فغان ز دست ستمهای گنبد دوار — فغان ز سفلی و علوی و ثابت و سیار
چه اعتبار بر این اختران نامسعود — چه اعتماد بر این روزگار ناهموار
جفای چرخ بسی دیده اند اهل هنر — از آن بهر زه شکایت نمیکنند احرار

عسجدی غیر از مدیحه اشعاری دیگر سروده و از قطعات معدودی که باقیست پیداست که وی در سخن قدرت داشته و در وصف و تشبیه ماهر بوده قصیده ای شیوا از او در مدح فتح سومنات نقل شده که ابیات ذیل از آنست :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد — کردار خویش را علم معجزات کرد
آثار روشن ملکان گذشته را — نزدیك بخردان همه از مشکلات کرد
بزدود زاهل کفر جهانرا بر اهل دین — شکر دعاء خویشتن از واجبات کرد
محمود شهریار کریم آنکه ملك را — بنیاد بر محامد و بر مکرمات کرد
شطرنج ملك باخت ملك با هزار شاه — هر شاه را بلعب دگر شاهمات کرد
شاها تو از سکندر بیشی بدان جهت — کاو هر سفر که کرد بدیگر جهات کرد
عین الرضاء ایزد جوئی تو در سفر — باز او سفر بجستن عین الحیات کرد

وفات اورا چهارصد و سی و دو نوشته اند که تصادف میکند باسال وفات سلطان مسعود غزنوی با اینکه دیوانی باو نسبت داده اند که گویا سه هزار بیت داشته اکنون جز اشعاری چند از قصیده و قطعه و مثنوی که در تذکره ها بنام او یافت میشود چیزی بدست نیست.

دیگر از معاصرین عنصری **غضائری رازی** است که مقرش در اراك (عراق) بوده و بدربار بهاءالدوله دیلمی انتساب داشته ومداح او بوده غضائری در قصیده توانا بوده و در مدح مبالغه کرده است. شهرت وی بواسطه قصیده ایست در مدح سلطان محمود بمطلع ذیل :

اگر کمال بجاه اندراست و جاه بمال — مرا ببین که ببینی کمال را بکمال

شاعر در این قصیده از لیاقت خود و سخاوت سلطان و حسد حاسدان سخن گفته است عنصری باقصیده ای بهمان وزن بدو پاسخ داده و غضائری نیز بوی جواب ساخته . قصاید غضایری از لحاظ مقایسه سبك شیوهٔ زمان خواندنیست .

فرخی- از شعرای بزرگ دربار محمود یکی نیز ابوالحسن علی بن جولوغ متخلص بفرخی از اهل سیستان بود . چنانکه خود در این بیت اشارت بوطن خویش کرده :

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است
وز پی خویشان زشهر خویشتن دارم خبر

پدر فرخی جولوغ درخدمت امیر خلف بانو صاحب سیستان بسر میبرد(١)

١- امیرابو احمد خلف بن محمد بن لیث صفاری حکومت سیستان داشت و حامی علم وادب بود بسال ٣٩٣ مغلوب محمود غزنوی شد ودر ٣٩٩ وفات یافت اورا بنام مادرش بانو امیر خلف بانو هم میگفتند .

فرخی ذوق‌لطیف وقریحهٔ خوب‌و آواز خوش داشت‌و چنگک نیکو میزد، در شعرمخصوصاً قصیده راخوب ساخته و توان گفت در آن فن طرز خاصی بوجود آورده .

پیش‌از آنکه‌بدربارمحمودرسددرسیستان‌خدمت‌دهقانی‌میکرد وچون‌ازصله وانعام ابوالمظفراحمدبن‌محمد امیر چغانیان(١) آگاه گشت قصد دربار او کرده همراه کاروانی‌شد وقصیده‌ای که چندبیت از آن نقل‌میشود دروصف شعر خود و مدح امیر گفت :

با کاروان حله برفتم زسیستان	باحلهٔ تنیده زدل بافته ز جان
با حلّه فریشم ترکیب اوسخن	با حلهٔ نکارکر نقش او زفان
هرتاراوبرنج بر آورده‌ازضمیر	هرپوداوبجهدجدا کرده‌ازروان
ازهرصنایعی که‌بخواهی‌براواثر	وزهربدایعیکه‌بخواهی‌براو نشان
نه‌حلّه‌ای کز آب‌مراورارسد گزند	نه‌حله‌ای کز آتش‌اورابودزیان

تا گوید :

تانقش کرد برسرهرنقش برنوشت	مدح ابوالمظفر شاه چغانیان

چون به‌چغانیان رسید امیربراه، داغ کردن کرگان بداغگاه‌رفته‌بود پس فرخی‌قصیدهٔخودرابخواجه‌عمیداسعد که‌پیشکارابوالمظفربودعرضه‌داشت واوفرخی را باخودبداغگاه‌برد ودرضمن ازاودرخواست نمودتاشعری‌دروصف داغگاه بسازد واو همان شب‌قصیده معروف داغگاه رانظم کرد که مطلع آن این است:

تا پرند نیلگون برروی‌پوشد مرغزار	پرنیان‌هفت رنگک‌اندرسر آرد کوهسار

روزدیگرقصیده‌راپیش‌امیربخواند. امیرشعرشناس‌بود وازاین‌قصیده‌حیرت کردوشاعررا بنواخت وصلهٔ فراوان‌بخشید.

بعدفرخی‌بدربار غزنوی‌روی نهاد وسلطان‌محمود نیزاورا همچنان گرامی داشت‌واو بدرباربادشاه‌مقام‌بلندیافت‌ودارای‌ثروت‌شد وجاه‌وجلال‌پیدا کردچنانکه خود درقصیده‌ای گوید :

١- چغانیان ولایتی‌است درماوراءالنهر وابوالمظفربخاندان موسوم بـه آل محتاج باملوك چغانیان منسوب بود که قرن چهارم درآن ولایت حکومت‌میکردند .

با ضیعت آبادم و با خانهٔ آباد — با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با رمه اسبم وهم با گلهٔ میش — هم باصنم چینم وهم بابت فرخار
سازسفرم‌هست ونوای‌حضرم‌هست — اسپان سبکبار وستوران گرانبار
ازساز مراخیمه چوکاشانهٔ مانی — وزفرش‌مراخانه‌چوبتخانهٔفرخار

بااینکه شاعراینگونه غرق‌نعمت وملازم‌حضرت بودگاهی‌هم مورد عتاب واقع‌میشد. چنانکه درقصیدهٔبمطلع «ای‌ندیمان‌شهریار جهان - ای‌بزرگان درگه سلطان» یکی ازین‌موارد راگفته و ازبزرگان دربارسلطان شفاعت مـی‌طلبد و روزگارتقرب خودرا درهمین قصیده چنین‌یاد میکند:

شاه گیتی مرا گرامـی داشت — نـام من‌داشت روزوشب بزبان
باز خواندی مـرا زوقت بوقت — باز جستی مـرا زمان بزمـان
گـاه گفتی بیـا و رود بزن — گـاه گفتی بیا و شعر بخوان

ازفحوای سخنان شاعرپیداست که‌این‌عتاب ازبزرگترین‌منعم وحامی‌یعنی ازابواحمد محمدپسر سلطان‌محمود بوده ولی‌بجز یکی دوموردد یگر بوی درد و اندوه ازسخن فرخی نمیآید ومعلوم‌میدارد درواقع شاعر درفراوانی و تن آسائی زیسته وروزگار خودرا باساز وآواز وشعرسازی وعشق‌بازی‌بسر میبرده ودلش‌در گرو خوبان بوده‌است چنانکه گفته :

مرا دلیست گروگان‌عشق‌چندین جای — عجبتر از دل من دل‌نیافـریده خـدای
دلم‌یکی ودراو عاشقی گـروه گـروه — تو درجهان چودل‌من‌دلـی‌دگر بنمای

فرخی قسمت‌عمده‌قصاید خودرا در دربار غزنوی سروده سلطان محمود و پسرانش ابواحمد محمد ومسعود وبرادرش امیریوسف ووزراء وندمای آنـان را مدح کرده وازآن جمله درستایش ابواحمد محمد گفته‌است :

چهار چیز گزین بود خسروانرا کار — نشاط کردن‌چوگان وبزم‌ورزم‌وشکار
ملك محمد محمود آمـد و بفـزود — برآن چهار بتوفیق کـرد کار چهار
نگاهداشتن عهد و برکشیدن حـق — بـزرگ داشتن دین و راستی گفتار

دیوان فرخی بیشتر از نه‌هزار بیت است و گذشته از قصاید غزلیات و قطعات و ترجیع بندو رباعیات را حاوی است. معاصرین و اخلاف فرخی مانند عنصری و رشید وطواط و دیگران او را ستوده‌اند. فرخی گذشته از شاعری در عروض و نقد الشعر استاد بوده و کتابی در این علم باسم ترجمان البلاغه تألیف نموده و آن بمرور زمان از میان رفته است ولی رشیدالدین وطواط آنرا دیده و در تألیف کتاب حدائق السحر خود از آن استفاده کرده.

سبك و مذاق فرخی ـ فرخی نیز مانند عنصری غالب قصاید و مدایح خودرا با وصف بدایع طبیعت شروع کرده و در تغزل قدرت نشان داده است . بطور کلی این شاعر در لفظ و معنی مهارت بسزا داشته و تشبیهات لطیف و طبیعی بکار برده و از تعقید و تکلف اجتناب ورزیده و غالباً اشعار را ساده و شیرین سروده است برای نمونه میتوان قصیده‌ای را که باوصف ابر شروع میکند متذکر شد که در عبارت و تشبیهات آن صفت سخن پردازی شاعر هویداست و مطلع آن قصیده این است :

برآمد نیلگون ابری زروی نیلگون دریا
چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

فرخی در مدح و ستایش بسبك زمان خویش اوصاف بلند و اخلاق عالی ارجمند به‌ممدوح خود می‌بخشد. ممدوح او سخن آرا و سخنور است مردمی کیش او وجود و بخشش مذهب او است زر در نظر تی مانند کاه است دلش مانند دریا فراخ و بیکران و کفش مانند دریا گوهر فشانست جهان را بتدبیر میگرداند در چهره‌اش روزبهی پیداست داد میدهد و دانشمند را مینوازد شاهان از و بشاهی و آزادگی داستان زنند. چون روز جنگ شمشیر کشد مریخ از ترس راه خود گم میکند و حمل را از عقرب باز نمی‌شناسد و هراس بردلها می‌نشیند . اختر نیك و بخت بلند دارد . عهد نگهدار و حق پرست و دیندار و راست گفتار است .

از این معانی که در غالب قصاید وی آمده توان دید که شاعر چگونه باسخنان شیوا و اشعار رسا فرمانروایان زمان خودرا درصفات نیك تشویق کرده و اگر بعضی آن صفات را نداشته‌اند بدان تحریص نموده است .

گفتیم از هنرهای شاعر تغزل یعنی آوردن ابیات شورانگیز در آغاز قصاید و وصف

زیبائی طبیعت وسخن از بهارونوروز و می و معشوق است . اینك نمونه تغزلی از قصیدهٔ معروفی درمدح سلطان محمود که دربالا اشاره بدان شد . دراین قصیده هم آن تصویری لطیف از ابربعمل آمده وتشبیهات نغزبکاررفته است :

برآمد نیلگون ابری زروی نیلگون دریا
چورأی عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا

چوگردان گشته سیلابی میان آب آسوده
چوگردان گردبادی تند گردی تیره اندروا

ببارید وزهم بگسست وگردان گشت بر گردون
چوپیلان پراکنده میان آبگون صحرا

توگفتی گرد زنگاراست برآئینهٔ چینی
توگوئی موی سنجابست برپیروزه گون دیبا

بسان مرغزارسبز رنگ اندرشده گردش
بیکساعت ملون کرده روی گنبد خضرا

توگفتی آسمان دریاست ازسبزی وبررویش
بپرواز اندرآوردست ناگه بچگان عنقا

می‌بینیم که استاد دراین چندبیت طبیعت‌را بسخن می‌نگارد. توده‌های ابررا مانند رأی عاشقان وطبع دلباختگان گردان وشیدا می‌بیند و آنهارا بسیلابی که میان آب ساکن آید یا بگردبادی که درهوا برخیزد یابمرغزار گردنده وبچگان عنقا که برروی دریاپروازدرآیند تشبیه می‌نماید. درمدیحهٔ دیگر که بازروی سخن بدان پادشاهست نشئه بهارونقشه گلزارونسیم گل ونغمه قمری وبلبل رابااین سخنان نغز ووزن نشاط آوردلنشین می‌ستاید :

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار
بدین روشنی شراب بدین نیکوئی نگار

چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست
یکی چون گلاب بلخ یکی چون بت بهار

زمین از سرشك ابر هوا از نسیم گـل
درخت ازجمال بـرگ سر که ز لالـه‌زار
یکی‌چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش
یکی‌چون‌عروس‌خوب‌یکی‌چون رخان یار
تـذرو عقـیق روی کلنـك سپید رخ
گوزن سیاه چشم پلنـك ستیزه کار
یکی خفته برپرند یکی خفته بر حـریر
یکـی رسته از نهفت یکـی جسته ازحصار
ز بلبل سرود خـوش ز صلصل نـوای نغز
ز ساری حدیث خـوب زقمری خـروش زار
یکی بر کنار گل یکی در میان بید
یکی زیـر شاخ سرو یکـی برسر چنـار
هوا خـرم از نسیم زمیـن خـرم از لباس
جهان خـرم از جمال ملك خرم ازشکار

باوجود این وصف‌های جاذب‌طبیعی‌شعرفرخی ازتشبیهات خیالی واستعاره وکنایه‌خالی نیست: شب‌را بزنگی وسپیده‌صبح رابدندان او ونور سفید روزرا به رادی قصب وقد را به سرو وصورت رابماه وشراب رابه عقیق مـذاب وسبزه‌زار را به‌پرند نیلگون وبید رابه پرطوطی وارغوان را به‌لعل بدخشی وباغ‌را به‌بوقلمون تشبیه‌نموده‌است‌واینگونه تشبیهات که در ادبیات مافراوانست اگـردرست ترسیم طبیعت نمودارنمیسازد ازطرف دیگر نماینده باریکی فکر ولطف موقع وفراخی خیال‌است ودر هرصورت توان گفت تغزلهای استادطرحهای غریب‌ریخته و رنگ آمیزی های‌بدیع بکاربرده ونشاط نشئه طبیعت‌را خوب بسلك سخن کشیده اینك چندبیت دیگر از اینگونه سخنان :

گل بخندید و باغ شد پدرام — ای‌خوشا این‌جهان بدین‌هنگام
چون‌بنا گوش‌نیکـوان‌شد باغ — از گـل سیب و از گـل بـادام

همچو لوح زمردین گشته است　　　دشت همچون صحیفهٔ زرخام
باغ پر خیمه های دیبا گشت　　　زند وافان درون شده بخیام
گل سوری بدست باد بهار　　　سوی باده همی دهد پیغام
که ترا بامن ارمناظره ایست　　　من بباغ آمدم بباغ خرام

فرخی درنمودن احساسات شادی واندوه وشوق وصال ودرد جدائی ودیگر عواطف بشری نیز سخن آرای ماهریست وشعرش نشان میدهد که وی اهل دل بوده واوضاع جهان و حالات مردمان بیدرنگ درآئینهٔ ضمیراو نقش بسته ومتأثرش میساخته. قصیده شیوای مؤثردرمرثیه سلطان محمود که بامطلع :

شهرغزنین نه همانست که من دیدم پار
چه فتاده است که امسال دگر گون شده کار

آغازمیکند این حقیقت را نشان میدهد. همچنین است ابیات ذیل که درد جدائی را درآن جلوه داده :

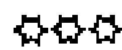
دل من همی داد گفتی گوائی　　　که باشد مرا روزی ازتو جدائی
بلی هرچه خواهد رسیدن بمردم　　　بر آن دل دهد هر زمانی گوائی
من این روزرا داشتم چشم زین غم　　　نبوده است با روز من روشنائی

برخی ازاشعارفرخی معانی تاریخی دارد زیراوی ندیم سلطان محمود ودربسی ازسفرهای هند باوی بود. پس ازجنگها وفتوحات سلطان درقصاید خود سخن بمیان آورده وبسا که ازاین قصاید برای وقایع نامها وجاهای تاریخی استفاده توان کرد اینك مطلع های برخی از اینگونه قصاید تاریخی :

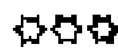
بهار تازه دمید ای بروی رشك بهار
بیا و روز مرا خوش کن و نبید بیار

٭٭٭

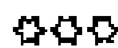
فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نو آر که نورا حلاوتیست دگر



بخندد همی باغ چون روی دلبر
بوید همی خاک چون مشک اذفر



تر کش ای ترک بیکسو فکن و جامهٔ جنگ
چنگ بر گیر و بنه درقه و شمشیر از چنگ



درضمن این قصاید تاریخی ابیاتی نیز میتوان یافت که مراسم و آئین عصر در آن نمودار است مانند آنچه درباب مجالس سلطان وجشنهای نوروز و مهرگان گفته یا آنچه در وصف داغگاه ابومظفر چغانی ساخته .

درخاتمه باید گفت فرخی ازقصیده گویان درجهٔ اول ایرانست. در سخن توانا است طبعش روان وقصایدش صریح و آسانست و پیچیدگی ومعانی دقیقی فلسفی ومطالب علمی در آن نیست بلکه شعرش نماینده ذوق وقریحه است. حس وزن و موسیقی شناسی اودر آهنگ وپیوند نظم او مؤثر بوده وسخنش را ازهرگونه تعقید ودرشتی بر کنار داشته است ، تاریخ وفات فرخی را سال ۴۲۹ نوشته اند .

منوچهری- ابوالنجم احمد منوچهری ازدامغان بود. تخلص خود را ازنام نخستین ممدوح خود فلك المعالی منوچهر بن قابوس وشمگیر پنجمین حکمران زیاری(۱) گرفته . بعضی تذکره نویسان اورا شصت گله نیز نامیده اند ولی گویا این لقب ازاشتباه اسم وتخلص او با اسم احمد بن منوچهر شصت گله پیش آمده باشد. احمد بن منوچهر ازشعرای قرن ششم بوده وراوندی مؤلف تاریخ راحة الصدوردر بین معاصرین خود ازاو نام و اورا بلقب شصت گله خوانده .

با اینکه ابتدای ترقی منوچهری درزمان محمود بوده مشکل است اورا ازشعرای دربار وی شمرد زیرا درمیان اشعار او نامی ازمحمود دیده نمیشود و آنچه برما معلوم است قبل ازچهارصد و بیست و شش که مسعود بگرگان رفت منوچهری درغزنه بوده ، خدمت

۱- آل زیار (۳۰۴-۴۲۰) درحوالی طبرستان وجرجان حکومت داشته .

آن سلطان پیوسته. بهرصورت منوچهری رامیتوان شاعردربار مسعودشمرد زیرا اغلب قصاید اودرمدح آن پادشاه ووزراء وامرای او میباشد.

سبك وافکار منوچهری- ازسخن منوچهری پیداست که وی اشعار متقدمین خاصه سخن سرایان تازی را زیادخوانده ونسبت بدان انسی پیدانموده چنانکه گوید:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبر

واتفاقی نیست که نام شماره‌ای ازشعرای گذشته ومعاصر ایران وعرب را در دیوان خود آورده وازمضامین آنها نقل کرده مانند ذکر از اطلال ودمن ویاد از دیارمندرس وحدیث قافله وجدائی ازمحبوب ومسافرت باشتر ووصف بیابان وصحبت ازخار مغیلان وتصویرستاره هااز سهیل وسماك.

شاعرگذشته ازشعر ومضامین عرب درلغت عرب هم تبحر داشته ونه تنها مانند بعضی ازمعاصرین خودمضامین واسلوب عرب را اقتباس نموده بلکه عین لغتهای غریب وترکیبهای ناروای عربی مانند: «معنبر ذوائب معقد عقایص مسلسل غدایرسجنجل ترائب» داخل شعرفارسی کرده وقافیه پردازیهای نابجای ثقیل مانند کواعب ونجائب ومراحب ومحجن ومعکن روا داشته‌است، چندقصیده ازوی مستقیماً شعرای عرب را بخاطر خواننده آبستن میآورد مانندقصیده‌ای که بامطلع «سلام علی دارام الکواعب بتان سیه چشم عنبرذوائب» آغازمیکند وگوینده نامی تازی یعنی امرءالقیس را متذکرمیسازدحتی گاهی درضمن قصایدی که بفارسی روان شیرین گفته جمله‌هائی شاهدتوجه شاعربسخن سرایان تازیست، مثلادرضمن قصیده زیبابا مطلع:

«روزی بس خرم است می گیر از بامداد هیچ بهانه نماند ایزد نام تو داد»

گوید:

قوس قزح وار عالم فردوس وار کبك دری کوس وار کرد قفانبك ...

که مطلع قصیده معروف امرءالقیس را بیاد میآورد.

(قفانبك من ذکری الحبیب ومنزل بسقط اللوی بین الدخول فحومل)

همچنین درطی قصیده شکوائی خود با مطلع:

« حاسدان برمن حسد کردند ومن فردم چنین
گوید :

« من بسی دیوان شعر تازیان دارم بیاد   تو ندانی خواند الاهبی بصحنك فاصبحین»
که قصیدهٔ عمروبن کلثوم را بنظر میآورد :

« الاهبیّ بصحنك فـا صبحینها   ولا تبقی خمور الا نـدرینا »

و این هردو قصیده تازی ازمعلقات هفتگانه است که معروفست .

با اینهمه مبادا گمان رود تمام شعر منوچهری بااینگونه تضمینها یابالغتهای درشت معقداست. اولا شاعر باتسلطی که درزبان وقدرتیکه در کلمات وعبارات داشته همین تعبیرات ثقیل بیگانه منش را هم رام کرده ودرجزوسخن فارسی آورده دوم آنکه غالب اشعاروی بفارسی روان وبهترین سخنان سروده شده. پیداست که عده‌ای ازاین قصاید مربوط بمدح است که پس از تغزلی ملیح رشتهٔ مطلب به ممدوح میرسد . توان گفت عمده سخن پردازی شاعـر درهمین قسمت تغزل است که در آن گاهی زیبائی طبیعت و گاهی جمال معشوق و گاهی حالات درونی خودرا تصویر نموده ودر مواردی موضوعهای گوناگون مانند وصف شمع یااسب یاکاروان یا نظایر آنرا بر گزیده. وصفهای منوچهری هم تشبیهات دلنشین طبیعی دارد وهم تشبیهات تخیل آمیز ماهرانه که اولی دل را میفریبد ودومی اندیشه‌را واغلب این دوهنر باهم است. گل وسبزه مانندبالش وبستر بصحرا فرا گسترده، درختان کبود ازفشار بار خمیده و چون چنبرهای یاقوتین شده که بلبلان مانند بازیگران درآن درجست وخیزند سنبل نظیر زلف خوبان ونرگس مثال معشوقان دامنهٔ کهساررا پوشیده ولاله نعمان سان خوبرخساران است که گوئی دلرا بمشك وسررا بخون آلوده است، نرگس مانندحورانی است که طبق سیمین برسرنهاده وبرآن ساغرهای زرین چیده.... همهٔ اینها بدیعست ولیچه فایده بقائی ندارد درصورتیکه جمال وشکوه خواجه برقرار وپایدار است .

دربعضی وصفهای منوچهری جنبه طبیعت غلبه میکند ونقشهای بدیع لطیفی

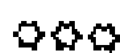
بوجود میآید که نمونه درخشانی ازروح نگارگر گوینده آنست. هرصاحبدلی که قصیده « شبی گیسوفروهشته بدامن » را بخواند و منظره‌های بدیع را که در آن نمایانده شده بنگرد وقدرت سخن را که پرده‌های رنگینی را از تاریکی شب و تابش ستاره‌ها و آمدن ابر و باران وشروع بادوطوفان وطلوع آفتاب تابان پشت سرهم در برابر دیده مجسم میدارد دریابدبی اختیار بگوینده آن منوچهری دامغانی آفرین خواهد گفت . اینك چندبیتی از آن قصیده :

شبی گیسو فرو هشته بدامن   پلاسش معجز و قیرش گرزن
بکردار زن زنگی که هرشب   بزاید کودکی بلغاری آن زن
شبی چون چاه بیژن تنگ وتاریك   چو بیژن در میان چاه اومن



تصویر ستاره‌ها :

ثریا چون منیژه بر سر چاه   دو چشم من براو چون چشم بیژن
همی بر گشت گرد قطب جدی   چو گرد بابزن مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت   چو اندر دست مرد چپ فلاخن
دم عقرب بتابید از سر کوه   چنان دو چشم شاهین از نشیمن
یکی پله است این منبر مجره   زده گردش فقط از آب روین



اسب شاعر :

مرا در زیر ران اندر کمیتی   کشنده نی وسر کش نی وتوسن
عنان بر گردن سرخش فکنده   چو دومار سیه برشاخ چندن
دمش چون تافته دُم بریشم   سمش چون زآهن وفولاد دوهاون
همی راندم فرس رامن بتقریب   چوانگشتان مرد ارغنون زن

طلوع آفتاب :

سر ازالبرز برزد قرص خورشید   چوخون آلوده دزدی سر زمکمن

بکردار چراغ نیم مرده — که هرساعت فزون گرددش روغن

***

شروع طوفان وباران :

برآمد بادی از اقصای بابل — هبوبش خاره درّ و باره افکن
تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی — فرود آرد همی احجار صد من
زروی بادیه برخاست گردی — که گیتی کرد همچون خز ادکن
چنان کز روی دریا بامدادان — بخار آب خیزد ماه بهمن
برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر — یکی میغ از ستیغ کوه قارن
چنان چون صدهزاران خرمن تر — که عمداً بر زنی آتش بخرمن
بجستی هر زمان از میغ برقی — که کردی گیتی تاریك روشن
چنان آهنگری کز کورهٔ تنگ — بشب بیرون کشد رخشنده آهن
خروشی بر کشیدی تند تندر — که موی مردمان کردی چوسوزن
تو گفتی نای رویین هر زمانی — بگوش اندر دمیدی یك دمیدن
بلرزیدی زمین از زلزله سخت — که کوه اندر فتادی زوبگردن
فرو باریید بارانی ز گردون — چنان چون برگ گل بارد بگلشن
و یا اندر تموزی مه ببارد — جراد منتشر بر بام و برزن
زصحرا سیلها برخاست هر سو — دراز آهنگ و پیچان وزمین کن

توانگفت دراین سبك توصیف شاعرسخن آرای ایران قریب هزارسال پیش حوادث آفاق را چندان ماهرانه نقاشی کرده که شعرش بشعر طبیعت پردازی (Naturalisme) عصرما قرین شده . تعریف طوفان ازاین بهتر دشواراست وشاید وصف سیل را هیچ شاعری درهیچ زبانی زیباتر وطبیعی‌تر ازین یك مصرع :

«دراز آهنگ وپیچان وزمین کن» نکرده باشد .

بااینحال همهٔ وصفهای منوچهری نقش وتقلید طبیعت نیست وچنانکه در بالاهم گفته‌شد تشبیهاتی که بیشتر ازذوق خیال واندیشه در آن کار کرده در توصیفات شاعر آمده است .

هرچند گاهی آثار اندوه از گفته‌های او مانند آنچه در قصیدهٔ شمع آمده پیدااس

ولی اکثر اشعار وی بحقیقت نشاط انگیز ومسرت خیز است و کمتر شاعری درزبان فارسی داریم که اینگونه شعرهای رقصان وسخنان زنده وشادان سروده باشد مضمون غالب اشعار استاد ازاین قبیل است :

نوبهار آمد وگل تازه فرارآورد تونیز میفراز آورو بربط بنواز تاچند بکاخ اندری وغم جهان خوری سوی باغ آی وسازو آواز نغمهٔ بلبل را بنیوش و روزهای گریزان بهاررا بخوشی بگذران :

روزی بس خرم است می گیر ازبامداد ⁂ هیچ بهانه نماند ایزد کام تو داد

خواسته داری وساز بیغمیت هست باز ⁂ ایمنی و عز وناز فرخی و دین وداد

نیز چه خواهی دگر خوش بخورو خوش بزی ⁂ انده فردا مبر گیتی خوابست و باد

میخور کت باد نوش برسمن وپیلگوش ⁂ روزخوش ورام خوش روزخور وماه باد

برجه تا برجهیم جام بکف برنهیم ⁂ تن بمی اندردهیم کارتو صعب اوفتاد

بارد در خوشاب باز زاستین سحاب ⁂ وزدم حوت آفتاب روی ببالا نهاد

مرغ دل انگیز گشت بادسمن بیز گشت ⁂ بلبل شبخیز گشت کبك گلو بر گشاد

مخصوصاً دراشعار مسمط که خوددرآن سبك مبتکر بود این روح الفت و ابتهاج نمایانست .

شاعر طبیعت پرست نشاط و زنده دلی که میخواهد از شوق و ذوق زندگی بهره گیرد واززیبائیهای آفرینش لذت پذیرد حس لطیف موسیقی هم دارد و پرده گوشش بالحان نغزمرغان وسازو آوازفرزندانسان باز است وبرای او که درنوبهار مجذوب نمایش باغ وچمن است کبك ناقوس وشارك سنتوروفاخته نای وبط طنبور میزند تا چه ماند بانسان که رازدل را درآواز و پرده های گوناگون میسراید و شاعرنام برخی ازآوازهارا درقصاید خود ازآنجمله درمنظومهٔ :

«رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمنجنه

ای درخت ملك بارت عز و بیداری تنه»

میشمارد. چنانکه اشارت رفت منوچهری دربیان وتبعیر حالات مسرت باملال آدمی هم

شعرپرداز توانائیست در راز و نیازباشمع حال کسی را که برای دیگران ازتن و جان بگذرد وخود بهره‌ای جز بدی وناسپاسی نبرد بدین سبك بدیع بیان می‌سازد :

تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست
دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن
خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان
دوستان در راحتند ازما وما اندر حزن
هردو گریانیم‌وهردو زردوهردودر گداز
هر دوسوزانیم وهر دوفرد وهردوممتحن
آنچه‌من بردل نهادم بر سرت بینم همی
آنچه تو برسر نهادی در دلم دارد وطن
اشك‌توچون‌زر که بگدازی وبرریزی‌بزر
اشك‌من‌چون ریخته برزر برگ یاسمن
راز دار من توئی همواره یار من توئی
غمگسار من توئی من آن تو تو آن من

منوچهری بفحوای شعر خودش گذشته ازهنر های زیبا درعلوم هم دستی داشته وحکمت وپزشکی ونحو ونجوم میدانسته، دیوان اشعارش اکنون درحدود سه هزاربیت‌است. وفات‌اورا درحدود چهارصدوسی و دوهجری نوشته‌اند.

✿ فردوسی ✿

ابوالقاسم فردوسی ازلحاظ زنده کردن تاریخ وداستان ملی وازجهت نفس تازه دمیدن بزبان فارسی بی‌شبهه بزرگترین شاعر ایرانست وکسی دیگر از گویندگان ما دراین هنربپایهٔ اونمیرسد .

دریغاشخص‌بدین‌بزرگی‌ومقام، شرح‌حال‌وتاریخ زندگیش‌ناقص‌ومجهولست وآنچه برما معلوم است اندکیست از بسیار.

تخلص یا لقب شاعرانهٔ اوفردوسی و کنیهٔ اوابوالقاسم بوده ولی درنام‌اوونام

پدرش روایات گوناگونست. زادگاه او بقول کتاب چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی که صد سال پس از زمان شاعر تألیف یافته (وبا اینحال نزدیکترین تألیفاتی است بعهد او که از و یاد کرده‌اند) قریهٔ باژ از ناحیهٔ طابران در بلوك طوس واقامتش در طابران بوده‌است.

تاریخ قطعی تولد شاعر رانه از روی روایات و نه از اشعار شاهنامه نمیتوان تعیین کرد زیرا اگرچه در موارد زیادی سن خودرا ذکر کرده وسالهای مختلف از ۵۸ تا ۷۶ بلکه ۸۰ سال گفته ولی مبدأ بدست نداده تازمان صحیح تولد از آن بدست آید و تنها بمقایسه وتقریب ممکنست دریافت. مثلاچون از آخرین سنها که گو یامقارن ختام شاهنامه بدست داده در بعضی نسخه‌های خطی شاهنامه مانند نسخهٔ محفوظ در لیدن (هلند) ودراشتراز بورگ (آلمان) هفتاد وشش است وچون شاهنامه‌را بموجب یك بیت خاتمه که گفته :

زهجرت شده پنج هشتاد بار که من گفتم این نامهٔ نامدار

در تاریخ چهارصد هجری انجام داده پس در سال ۴۰۰ هفتاد وشش ساله بوده است دراینصورت سال تولدش ۳۲٤ هجری خواهد بود .

قرینهٔ سن ۷٦ بیت دیگریست که باز در آخر شاهنامه آمده .

کنون عمر نزدیك هشتاد شد امیدم بیکباره بر باد شد

بحکم اشعار دیگر ممکنست تاریخ تولد فردوسی را حدود ۳۳۰ تخمین زد زیرا از روی آن اشعار شاعر ما در جلوس سلطان محمود یعنی در سال ۳۸۹ پنجاه و هشت ساله بوده پس تاریخ تولدش حدود ۳۳۰ میشود چنانکه گوید :

بدانگه که بد سال پنجاه وهشت جوان بودم و چون جوانی گذشت
خروشی شنیدم ز گیتی بلند که اندیشه شد پیر و تن بی گزند
که ای نامداران گردنکشان که جست از فریدون فرخ نشان
فریدون بیدار دل زنده شد زمین و زمان پیش او بنده شد
به پیوستم این نامه بر نام اوی همه مهتری باد فرجام اوی

که اشاره است بظهور و پادشاهی محمود واینکه فردوسی شاهنامه رابنام او کرده ودراین حین پنجاه وهشت سال داشته .

فحوای ابیات دیگر از خواتیم شاهنامه نیز این قیاس را قوی میکند مثلا درضمن اشعار شاهنامه چنین آمده :

چو سال اندر آمد بهفتاد و یك — همی زیر شعر اندر آمد فلك
سی و پنج سال از سرای سپنج — بسی رنج بردم بامید گنج
چو بر باد دادند گنج مرا — نبد حاصلی سی و پنج مرا
کنون عمر نزدیك هشتاد شد — امیدم بیکباره بر باد شد
سر آمد کنون قصهٔ یزد گرد — بماه سپندارمذ روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار — که گفتم من این نامه نامدار

بحکم این اشعار درسال چهارصدهجری هفتادویك سال داشته واگر هفتاد و یك از ۴۰۰ هجری کم کنیم عدد ۳۲۹ حاصل میگردد، نیز از اشعار فوق تاریخ شروع شاهنامه بدست می آید زیرا شاعر درحدود ۴۰۰ میگوید سی وپنج سال صرف نظم شاهنامه کرده ام پس حوالی ۳۶۵ هجری را آغاز نظم آن توان گرفت واین بابیتی دیگر که گوید چون سال شصت وپنج گذشت اختر دیرساز بامن موافق شد و تاریخ شاهان را ساختم باتعبیری که بعضی دانشمندان از آن کرده اند درست درمیآید، بیت مذکور باتالی آن اینست .

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج — فزون کردم اندیشهٔ درد و رنج
بتاریخ شاهان نیاز آمدم — به پیش اختر دیر ساز آمدم

این دانشمند میگویند اصل مصرع اول (چو بگذشت سال از برم شصت وپنج) است ومقصود سیصدوشصت وپنج هجریست که تاریخ شروع شاهنامه است پس در ۳۶۵ یعنی بسن سی وپنج سالگی شاهنامه را شروع کرده ودر ۷۰ سالگی یعنی پس از ۳۵ سال تمام کرده است .

درنتیجهٔ این مقایسه ها میتوان گفت فردوسی درحدود سال ۳۳۰ هجری در طوس تولد یافته ودرحدود سال ۳۶۵ یعنی در ۳۵ سالگی آغاز بنظم شاهنامه کرده و بعد از ۳۵ سال یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی در تاریخ ۴۰۰ هجری آنرا بپایان

ورده

بحکم بعضی اشعار شاهنامه و اخبار دیگران فردوسی در قسمت نخستین عمر از دهقانان طوس بوده و زندگانی آسان و فارغی داشته چنانکه در ضمن شکایت از پیری و نداری اشاره به نشاط و ناز پرورد گی و برتری روزگار جوانی میکند. دهقانی بوده زمین زراعتی داشته معیشتش براحتی میگذشته و خود در طابران طوس در باغی اقامت میکرده و در آن باغ یار و ندیم داشته و فراغت و صفائی نصیبش بوده و در آن حال شعر میسروده است و این معنی از ابیاتی مانند آنکه در داستان بیژن و منیژه آورده و از باغ و جویبار مسکن خود سخن گفته پیداست.

ولی افسوس این شادکامی شاعر بزرگ بقائی نداشت و در قسمت دوم عمر نداری و پیری دست بدست شاعر بزرگ ایران روی آورد و آسایش و رفاه را از و باز گرفت این وضع غم‌انگیز از ابیاتی از قبیل آنکه در زیر نقل میگردد پیداست:

الا ای برآورده چرخ بلند — چه داری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی — به‌پیری مرا خوار بگذاشتی
مرا کاش هرگز نه پروردیا — چو پرورده بودی نیازردیا
بجای عنانم عصا داد سال — پراکنده‌شد مال وبرگشت حال
دو گوش ودو پای من آهو گرفت — تهی دستی و سال نیرو گرفت

از این اشعار و امثال آن پیداست که پیری شاعر زود شروع کرده و در شصت سالگی شکسته‌شده و ضعف و سستی پیدا نموده و گوش او از شنیدن و پایش از رفتن باز مانده.

از تأثرات شاعر بزرگ اینکه در اواخر عمر بحکم تنگدستی مجبور شد شاهنامه را بامید صله و بخشش بنام سلطان محمود نماید ولی بدخواهان از وی درحضرت سلطان بدگوئی نموده و پادشاه را نسبت بزننده کنندهٔ نام ایران بدبین وظنین کردند و نامه‌ای بدان ارزش و اهمیت مورد توجه سلطان واقع نگردید چنانکه فرماید:

چنین شهریاری و بخشنده‌ای — بگیتی ز شاهان درخشنده‌ای
نکرد اندرین داستانها نگاه — ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
حسد برد بدگوی در کار من — تبه شد بر شاه بازار من

بنابروایت فردوسی براثر این احوال خودعزیمت غزنه کردوبدربار سلطان رسیدولی بازهم روی مهرواحسان ازساحت سلطان ندید ناچار دل بباز گشت نهاد وبقول تذکرهٔ هفت اقلیم این قطعهٔ شیوا رادرآن موقع ساخت (گرچه آنرابعنصری هم نسبت داده اند) :

حکیم گفت کسیرا که بخت والانیست   بهیچ روی مر او را زمانه جویانیست
برو مجاور دریا نشین مگر روزی   بدستت افتد دری کجاش همتا نیست
خجسته درگه محمود زاولی دریاست   چگونه دریا کان را کرانه پیدانی
شدم به دریا غوطه زدم ندیدم در   گناه بخت من است این گناه دریانی

در نتیجهٔ این یأس وسرشکستگی بود که شاعربر گشت وقصیده ای درهجو سلطان ساخت ودرآن ازدون همتی ودهن بینی وبی تباری او یاد کرد وازبخت خود که محتاج کوته نظران گشته بودشکایت نمود. سلطان باآن جاه وشکوه در گذشت وآن هجابیجا بماند. برحسب روایت عروضی درچهار مقاله فردوسی ازدست ساعیان وبدگویان وازبی توجهی سلطان آزرده گشت وصله سلطان راکه موافق مقام او نبود رد کرد وبرای مصون ماندن ازغضب او ازغزنه بهرات عزیمت کرد وازآنجا به پیش پادشاه طبرستان شهریاربن شروین که ایرانی پاك نژادبودبرفت وهجویه را که صدبیت بوددرآنجاساخت ولی شهریارآن هجویه را ازوی بازخرید ومانع ازانتشار آن شد. عروضی این شش بیت را ازآن هجویه که بدست اوآمده است آورده:

مرا غمز کردند کان پر سخن   بمهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم   چو محمود راصد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار   وگرچند باشد پدر شهریار
ازاین در سخن چند رانم همی   چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبد شاه را دستگاه   وگرنه مرا برنشاندی بگاه
چواندر تبارش بزرگی نبود   نیارست نام بزرگان شنود

بموجب اشعاری درخاتمه یکی ازنسخه های قدیم شاهنامه نیزبحکم اشعاری درمقدمه نسخه ای ازیوسف وزلیخا که در موزه بریتانیاست فردوسی بسال ۳۸٤

مسافرتی بجنوب ایران کرد وتابغدادرفت ودرآنجا بسدیدن موفقوزیربهاءالدوله دیلمی نایل آمد وبخواهش اوقصه یوسف زلیخارا ساخت ودرباز گشت درحدود ۳۸۸ بهخان لنجان درحوالی اسفهان رسیدونزدحاکم آنجااحمدبن محمدبن ابی بکراحترام دیدویك نسخه‌از شاهنامه رابنام او کرد وپس‌از بر گشتن ازاین‌مسافرت است که آخرین تدوین شاهنامه رابرای‌تقدیم به‌سلطان محمود همت گماشت.دانشمندان به دلایل اشعارمربوط باین‌مسافرت راساختگی میشمارند ازآنجمله‌سستی آن‌اشعار است که بسبك وشیوه‌استاد هر گزشبیه نیستبلکه امارات تقلیدازآن پیداست.

ازسوانح مهم‌ودردناك زندگانی فردوسی مرگ‌فرزند اوست که درعین‌سن رشد وجوانی یعنی‌سی وهفت‌سالگی پدرپیر شصت وپنج‌ساله را داغ فراق بردل نهادچنانکه درضمن‌مرثیهٔ دلسوزخودمیگوید:

مگر بهره گیرم‌من ازپند خویش　　　براندیشم ازمرگ فرزند خویش
جوان راچو شد سال‌برسی وهفت　　　نه بر آرزو یافت گیتی و رفت

عروضی گوید چون سلطان محمودازمسافرت هند برمیگشت مناسبت بیتی که وزیرش خواجه احمدحسن میمندی ازفردوسی خواند وگفت .

اگر جز بکام من آید جواب　　　من وگرزو میدان و افراسیاب

محمود را ازشاعربزرگ‌یادآمدوازبی‌مبالاتی که درحق‌اونشان‌دادپشیمان شد وفرمان دادشصت هزاردینار براو بفرستند وازو رضایت طلبند ولی‌موقعیکه احسان سلطان از دروازه رودباراشترشهر طابران واردمیشد جنازه فردوسی رابه دروازهٔ رزان‌همی بردند! تاریخ وفات فردوسی را۴۱۱ یا۴۱۶ نوشته‌اند . بنابقول عروضی ، ازآن مردبزرگ تنهایك دختر باقی مانده‌بود .

✿شاهنامه✿

شاهنامه نویسی در قدیم ــ شاهنامه نویسی یعنی [illegible] زندگی وکارها مهم شاهان وپهلوانان ایران ازروزگار کهن در [illegible] مرسوم [illegible] آنچه در کتاب تورات آمده [illegible] کارهای شاه [illegible] ضبط میشده‌است. ازقدیمترین شاهنامه ها که‌نام آن بزمان ما رسیده کتاب [illegible] نامك

یاخداینامه (شاهنامه) پهلوی‌است که دردوره ساسانیان تألیف یافت و داد ایرانی ابن‌مقفع آنرا ازپهلوی بتازی ترجمه کردچنانکه گذشت. این کتاب وترجمه عربی آن درقرن های نخستین اسلامی بوده و بعداز بین رفته‌است. از کتابهای پهلوی که میتوان درردیف شاهنامه‌های قدیم‌بشمار آورد وبزمان ما رسیده‌است یکی کارنامکی ارتخشیر پاپکان (یاکارنامه اردشیر بابکان) ودیگری یاتکار زریران (یادگار زریران)است که آنراشاهنامهٔ گشتاسب هم گفته‌اند. اولی شرح‌خاندان‌و زندگانی داستانی اردشیر وپسرش شاهپور ودومی شرح گرویدن گشتاسب بدین زرتشت وجنگ‌ارجاسب استباأو.

ماخذ های‌شاهنامه - ازجمله مأخذهای شاهنامه کتاب‌اوستاو تألیفات دیگر مربوط باوستا مانند بند هشن ودینکرت ونظایرآنهاست سخن‌ازیزدان واهریمن و روایات راجع بزرتشت وداستان آفرینش وحکایات کیومرث و شاهان کیان و قصه جم وفریدون ونظایرآنها از اوستا است که هم‌درمطالب و هم درتلفظ نامها تغییراتی روی داده‌حتی‌بعضی ازاین داستانها مانندداستان جم وکاوه و کیکاوس‌به افسانه های‌مشترك آریائی یعنی‌ایرانی وهندی برمیگردد ودر مقام تحقیق اساس افسانهاازدورهٔایران وهندهم‌قدیم‌تررفته‌ازافسانه‌های‌مشترك‌هندواروپائی‌سرچشمه میگیردمثلا ازشیرحیوان بزرگ‌شدن زال‌پاریس پسرپریاموس یونانی‌راورویین تن بودن اسفندیارآخیلس یونانی وزیگفرید آلمانی‌را و داستان هفتخان رستم افسانه دوازده خوان‌هرکلس‌یونانی‌رابخاطر میآورد قصه‌هائی‌هم مانندقصه‌رستم‌و اسفندیار درشاهنامه موجوداست که‌بعداز دورهٔهخامنشیان ازمنابع دیگرایراتی شایدازمنابع‌مربوط‌به‌مشرق‌ایران‌مانندزابلستان گرفته‌شده.ناچاراغلب‌این‌مطالب درشاهنامه پهلوی یعنی‌خوتای نامك ونظایرآن مندرج‌بود که ازآن بفارسی یا عربی‌ترجمه شده ومورد استفاده واقع گردیده .

گذشته ازمنابع ایرانی‌منابع خارجی هم‌مأخذ شاهنامه‌قرارگرفته است از آن‌جمله‌داستان‌اسکندراست که‌اصل‌آن‌ازیونان به‌سریانی‌وعربی‌نقل‌شده وازآن

منابع به داستانهای ایرانی پیوسته پیداست که مطالب راجع باسلام و عرب هم مستقیماً ازمنابع اسلامی وارد شاهنامه گشته .

منابع فارسی شاهنامهـ داستانهای باستان رافردوسی مستقیماً از اوستا یا کتاب های پهلوی نگرفته واگر گاهی یك دفتر پهلوی بدست او رسیده نادر بوده است بلکه بعداز اسلام بتشویق شاهان وامیران وسپهبدان ایرانی داستانهای ایران بدست دانشمندانی مانند ابن مقفع بتازی ویافارسی اندرآمد واینعمل درزمان پادشاهان سامانی درنتیجه توجه خاص آنان وسعت یافت ودفتر وکتاب ها ازمنظوم و منثور تهیه گردید کهمأخذهای شاعربزرگ ماهمانها بوداز آنجمله میتوان شاهنامه مسعودی مروزی رانام برد که تقریباً دراوایل قرن چهارم نظم شد ودیگر شاهنامهٔ ابوالمؤید بلخی که هم درآن اوان به نثر نوشته شد دیگر شاهنامه منصوب به ابوعلی بلخی وامثال آن ولی مهمترین منبع شاهنامه فردوسی همانا شاهنامه ابومنصوری است که بحکم ابو منصور محمدبن عبدالرزاق طوسی که دراواسط قرن چهارم فرمانروای طوس بود واز بزرگزادگان آن سامان بشمارمیرفت وتعصب ایرانی داشت تألیف یافت. وی فرمان داد تادانشمندانی گرد آیند وداستانهای ملی رافراهم آورند وشاهنامه‌ای تصنیف کنند .

پیداست که مأخذ این شاهنامه همان داستانهای اوستائی و کتاب های پهلوی مانند خوتای نامك بوده است . چندبیت از شاهنامه این اقدام بزرگ ابومنصورا رامیرساند .

دراین ابیات فردوسی گوید نامهٔ اززمان باستان بود که در دست موبدان پراکنده بود (که باید اشاره بهمان کتاب پهلوی خداینامه باشد) پس پهلوانی دهقان نژاد موبدان را ازهر کشوری فراهم آورد وبتألیف شاهنامه بر گماشت .

یکی نامه بود از گه باستان	فراوان بدو اندر آن داستان
پراکنده در دست هر موبدی	ازو بهره برده هر بخردی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلیر وبزرگ و خردمند وراد
پژوهندهٔ روزگار نخست	گذشته سخنها همه باز جست
زهر کشوری موبدی سالخورد	بیاورد این نامه را گرد کرد

آخرین شاهنامه گوی پیش از فردوسی دقیقی طوسی بود که شاهنامه را بنظم آغاز نمود وچنانکه درشرح حال او گفته شد عمرش باتمام آن وفا ننمود وکارش ناقص ماند. تمام این شاهنامه‌ها که نام از آنها بردیم از بین رفته وبعصر ما نرسیده فقط هزار بیت ازشاهنامه دقیقی درشرح ظهور زرتشت وجنگ گشتاسب وارجاسب باقی بوده وفردوسی آن‌را درشاهنامه آورده وبدین طریق آن هزار بیت از تطاول زمان مصون مانده چنانکه گذشت اینك اشعار زیر ازشاهنامه اشاره دقیقی وکار اوست :

جوانی بیامد گشاده زبان　　سخن گفتن خوب و روشن‌روان
بنظم آرم این نامه را گفت من　　ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش راخوی بدیار بود　　ابا بد همیشه به پیکار بود
بر او تاختن کرد ناگاه مرگ　　نهادش بسر بر یکی تیره ترگ
بدان خوی‌درجان شیرین بداد　　نبود ازجهان‌دلش یك روز شاد
یکایك از وبخت بر گشته شد　　بدست یکی بنده بر کشته شد
ز گشتاسب وارجاسب بیتی هزار　　بگفت وسر آمد براو روز گار
برفت او واین نامه نا گفته ماند　　چنان بخت بیدار او خفته ماند
خدایا ببخشا گناه ورا　　بیفزای در حشر جاه ورا

بطوریکه گفته شد استاد درحدود سال سیصدوشصت وپنج درسن سی وپنج سالگی دل بنظم شاهنامه مینهد وبه‌پرسش وپژوهش میپردازد چنانکه گوید :

بپرسیدم از هر کسی بی‌شمار　　بترسیدم از گردش روز گار

دراین بین یکی ازدوستان وهمشهریان شاعر وبرادراین عمل تشویق میکندو کتابی بدومیدهد تااز روی آن نامه‌خسروانرا میگوید :

بشهرم یکی‌مهربان دوست بود　　تو گفتی که بامن‌بیك پوست‌بود
مرا گفت خوب آمداین‌رای تو　　به‌نیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامهٔ پهلوی　　به پیش تو آرم مگر نغنوی
گشاده‌زبان و جوانیت هست　　سخن گفتن پهلوانیت هست
شواین نامه‌خسروان باز گوی　　بدین جوی نزد مهان آبروی

شاعر ازاین مهر وازین نامه شادمان میگردد وبدان میپردازد دراین میان جوانی دیگر از گوهر پهلوان یعنی از نژاد بزرگزادگان بیاری او برمیخیزد:

مرا گفت کزمن چه آیدهمی | که جانت سخن برگرایدهمی
بچیزی که باشد مرا دسترس | بکوشم نیازت نیارم بکس

مردان وادب پروران دیگر نیز دراین اقدام بزرگ که میرفت ملتی را بشعر وقلم زنده بدارد براو یاری کردند که برخی از آنان را نام برده از آنجمله یکی حسین یا حیی قُتیب نامی است که گویا عامل طوس بوده وشاعر را بابخشودن مالیات دستگیری کرده وکسان دیگر از بزرگان طوس مانند علی دیلم بودلف بودند که در تشویق شاعر بهری داشتند از ابو العباس فضل بن احمد نخستین وزیر محمود نیز نام به نیکی برده وچنین گفته:

اگر فضل را مسندومرقداست | نشستنگه فضل بن احمداست

ناچار اشخاص دیگر ازمیهن دوستان واصیل زادگان ایرانی بودند که بیاری سخنگوی طوس برخاستند ونام آنان نیامده وبما نرسیده. ازحسین وبودلف اینگونه نام برده:

حسین قتیب است از آزادگان | که ازمن نخواهد سخن رایگان
نیم آگه از اصل وفرع خراج | همی غلطم اندر میان دواج
ازین نامه از نامداران شهر | علی دیلم بودلف راست بهر
ازویم خورو پوشش وسیم وزر | ازو یافتم جنبش و پای و پر

باید گفت که درفوق میل وفرمان شاهان سامانی وبزرگان کشور میل وآرزوی خود شاعر دراین کار مؤثر بوده است حتی دراوایل تمولی هم داشته وچشم احتیاج بسوی کسی ندوخته وبسرمایه خود براینکار خاسته چنانکه درسخن ازمرگ دقیقی گوید ممکنست من هم مانند دقیقی زود بمیرم پس تاعمر باقی است ودارائی من از دست نرفته بهتر است هرچه زودتر بنظم کتاب بپردازم.

مگر خود درنگم نباشد بسی | بباید سپردن بدیگر کسی
ودیگر که گنجم وفادار نیست | همان رنج را کس خریدار نیست

دریغا درردیف نیکان اشخاصی بیقیدو بی‌خبر ازحال سخن‌پرداز نامی ایران‌هم بودند که برخی تنها به آفرین واحسنت کفایت میکردند واشعار اورا که بخون‌دل ساخته ونورچشم و گوهرجان درآن نهاده بود برایگان رونویس کرده میبردند چنانکه فرماید:

بزرگان با دانش آزادگان	نبشتند یکسر همه رایگان
جزاحسنت‌ازایشان نبدبهره‌ام	بکفت اندراحسنتشان‌زهره‌ام

بدتر ازاینان کسانی‌بودند که بدهم درباره فردوسی‌روامیداشتند وبراوحسد می‌بردند وازاوسعایت میکردند .

محتویات شاهنامه ـ درمعانی ومحتویات شاهنامه سخن گفتن‌بس دشوار است وپژوهشها وبررسی‌ها میخواهد ودراین موردخلاصه‌ای گفته خواهدشد .

شمارهٔ اشعارشاهنامه شصت‌هزاربیت بود واین‌شماره درنسخه‌های گوناگون شاهنامه بواسطه گذشتن زمان وکاستن یاافزودن مردمان کم وبیش شده .

۱ـ وقایع‌عمده ـ پس ازنعمت‌خداوندوسخن‌دروصف‌دانش‌وخردومدح‌پیامبر ویاران وذکری ازتاریخ‌فراهم‌آمدن شاهنامه‌داستان اصلی آغازمیکردد وبه‌ذکر کیومرث که نخستین شاهان است‌میپردازد وتاانجام شاهنامه از پنجاه پادشاه نام می‌برد و ازروزگار پادشاهی و حالات ورزم وبزم پهلوانان و وزیران‌آنان سخن میگوید ورشته‌نظم باشکست‌آخرین‌پادشاه ایران‌یعنی‌یزدگردسوم وبادست‌یافتن تازیان بایران بپایان می‌رسد. در واقع ازین لحاظ میتوان گفت شاهنامه مرکب ازپنجاه فصل‌است که هرفصل‌مخصوص پادشاهی. ازشاهی کیومرث تاشاهی‌منوچهر سخن ازآغاز تمدن بشر و ظهور کشاورزی وآموختن رسم تهیه خوراك و پوشاك ساختن ابنیه و امثال‌آنست. دراین‌قسمت داستان‌ضحاك وکاوه و فریدون هم‌آمده که ازقدیمیترین داستانهای‌آریائی است . در زمان منوچهر سام پیدا می‌شود و زال بجهان میآید وازورستم بوجود میآید. پسرمنوچهر نوذرپس ازهفت‌سال‌شاهی بدست افراسیاب‌شاه‌تورانیان کشته میشود واین وقعه‌سبب یك سلسله‌لشکرکشیها میان‌ایران وتوران‌میگردد پهلوان‌نامی‌ومدافع بزرگ ایران دراین‌جنگهارستم

استوی درنخستین جنگ کمربند افراسیاب‌را گرفته اززین اسب‌بلندمیکندولی بواسطه گسستن کمربندشاه‌توران‌ازچنگ‌مرگ‌رهائی‌میابد وزنده‌جان‌بدربردن اوسبب میشود که جنگ ایران‌وتوران بطول‌انجامدچنانکه‌دوره‌پنج پادشاه‌دیگر را فرامیگیرد .

ازدوره‌های مفصل ومهم‌شاهنامه دوره کیکاوس‌است‌کارهای شگفت‌آمیزرستم در زمان اوانجام میگیرد درآندوره‌است که هفتخوان رستم درستم ووقعه دردناك جنگ اوباپسرش سهراب‌و کشتن‌پسروقوع‌میبابدآتش‌دشمنی میان‌ایران وتوران بارفتن‌سیاوش‌پسر کیکاوس به‌توران و کشته‌شدنش در آن‌سامان ازنوتیزمیگردد و کارزار دوباره‌آغازمیشود وجنگها وپیکارهای بسیار که یك‌قسمتی‌ازآنهابازبدست رستم است‌اتفاق میافتد . سرانجام افراسیاب در زمان کیخسرو گرفتارآمده کشته میگردد ازداستانهای مهم این‌دوره اخیرداستان عشق‌بیژن ومنیژه است. داستان ظهورزرتشت به‌نقل اشعاردقیقی‌هم‌باقصه کیکاوس‌ارتباط دارد. درپادشاهی گشتاسب پهلوان بزرگ‌داستانی‌ایران‌یعنی‌رستم جهان‌را بدرودمیگوید باظهور دارامقدمه داستان اسکندرکه مطالب‌آن از منابع غیر ایران نشئت کرده بمیان‌میآید عصر اشکانیان‌بانهایت‌اختصاربرگزار میشود و تاریخ ساسانیان شروع میگردد و وقایع آن‌عصر که قسمت مهمش موافقت با تاریخ هم داردبتفصیل گفته میشود بطوریکه حدود یکسوم شاهنامه را میگیرد بدین ترتیب بزرگترین داستان ملی ماباذکر شاهی وشکست یزدگرد سوم ساسانی‌بپایان میرسد.

۱- مطالب ومعانی‌درشاهنامه. شاهنامه دربادی‌نظرداستان رزمی‌ایرانست‌و ازاینجهت‌ممکنست‌تصورشوددرسرتاسراینکتاب سخن‌ازجنگ‌ودلاوری‌قهرمانان است‌ولی حقیقت‌آنکه بسامعانی‌باریك ومطالب عالی‌فلسفی واجتماعی واخلاقی در ضمن داستانها گفته شده و بدین روش آنها را از خشکی نقل صرف وقسایع بسد. آورده است.

سخنانیکه سخنگوی بزرگ ما درآغاز شاهنامه درنعت‌خدا تعالی وپیامبر ویاران ودروصف خرد ودانش سروده‌است‌هم ازحیث لفظ وهم ازجهت معنی بس

نغز ولطیف است وبجاست که محض‌میمنت چند بیتی از آن‌را بیاوریم :

بنام خداوند جـان و خـرد | کـزین برتراندیشه برنگذرد
خداوند نـام و خداوند جـای | خداونـد روزی ده رهنمـای
خداوند کیوان و گردان سپر | فروزنده مـاه و نـاهید و مهر
زنام ونشان وگمان بر تراست | نگارنده برشده گوهر است
نیـابد بدو نیـز اندیشه راه | که او برتر از نام‌واز جایگاه
سخن‌هرچه‌زین گوهران‌بگذرد | نیـابد بدو راه جـان و خـرد
ستودن‌نداند کس‌اورا چوهست | میـان بندگی را ببایدت بست



خرد افسر شهریـاران بود | خـرد زیور نـامداران بود
خرد زندهٔ جاودانی شناس | خرد مـایهٔ زندگانی شناس
خـرد رهنمای‌وخرد دلگشای | خرد دست گیرد بهردو سرای
ازو شادمـانی وزو مردمیست | ازویت فزونی وزویت کمیست

گوینده‌این‌اشعار کسیست که‌بوجودباری‌ایمان‌دارد‌وازدیگرسوبنظرفلسفی میداند که درك‌واثبات‌حقیقت‌او‌دشوار‌است‌واین‌حال روحی‌راباآن زبان‌زیبای‌نعت بیان‌میکندسپس‌مارا آگاهمیسازد که پس‌ازمقام ایمان جایگاه خرد است مردباید دراینجهان کسب‌آزمایش وخرد کند و صاحب نظرباشد تا بحقایق پی‌برد.درتاریخ شاهی هوشنگ‌وتهمورث‌وجمشیدشاعرظهور تمدن وفرهنگ‌را باعباراتی‌خجسته و شیوا میگویدو آن‌را میتوان بهترین‌خلاصه تاریخ منظوم تمدن بشرنامید .

ازشاهکارهای فردوسی ملاحظات نغزی است که درضمن یاپایان‌شرح‌وقایع جنگهای بزرگ‌اظهارمیداردازاین سخنان‌پیداست که‌دروصف‌کارزارهای‌خونین‌و کشته‌شدن جوانان ودرگذشتن پهلوانان وویران گشتن دودمانهاوزیردست‌شدن سروران و دیگر تبدلات جهان خود شاعربسا غمگین و متحیروآشفته میگردد و درمقابل رازآفرینش مبهوت وغرق اندیشه وسکوت میشود و فکرتش میان شك

ویقین وجبرواختیارغوطه میزندواینگونه تأثرات خاطررابابیان زیبای حکیمانه میگویدومیگذرد. نتیجه‌های اجتماعی‌واخلاقی که سخن‌سرای حکیم‌ازداستانهای شگفت میگیرد وسخنان‌عبرت‌انگیزوپندهای سحرآمیز که‌میدهد بس سودمند و دقیق است وشایان بررسی وتحقیق. درتمام این موارد شاعربیداردل مارا‌ازاینکه جهان وشکوه جهان گذرانست ومرد باید در این عمر دو روزه دلاور وبخشاینده وفداکارورا‌ستگوودستگیرونیکوکارباشد بکلمات‌عبرت‌بخش آگاهمیسازدواینگونه سخنان دلنشین میگوید :

بیا تا جهان را به بد نسپریم — بکوشش همه‌دست نیکی بریم

نباشد همی نیك وبد پایدار — همان‌به که نیکی بود یادگار

همان گنج دینار و کاخ بلند — نخواهد بدن مـر ترا سودمند

فریـدون فـرخ فرشته نبود — بمشك و بـه عنبرسرشته نبود

بداد ودهش یافت‌آن نیکوئی — تودادودهش کن فریدون‌توئی

پندهائی اززبان پهلوان وشاهان‌ودانشمندان مانند اندرز منوچهر و نوذر و کیخسروبایرانیان ووصیت این شاه بگودرز وزال‌به‌رستم ودارا باسکندرپا نامه انوشیروان بکارداران و سخنان پرمغز بزرگمهردرهفت بزم انوشیروان و اندرز این‌پادشاه بهرمزد ونظاهرآنها هریك بجای خود معانی حکمت عملی‌را دربردارد و سر مشق زندگانی بشر است و اخلاق فردی و اجتماعی را از نیکی و شجاعت و بزرگمنشی ومیهن دوستی وخدا پرستی وراه ورسم کشورداری وعدالت گستری‌و مردم پروری بفصاحتی بی‌نظیربیان کرده . اینك خلاصه ای ازسخنان حکیمانه بزرگمهررا که درهفت بزم پادشاه نامی ایران اظهارداشته بروجه مثال‌میآوریم‌در ضمن این بیانات شیواچندمطلب سودمند اساسی که برای‌تمام‌جهان‌متمدن دستور زندگانی‌تواندبودآمده‌است:نخست‌آنکه‌سخن‌راکوتاه‌وسودمندباید گفت‌دوم‌آنکه هنرباید جست وتنها پی اندوختن مال‌نباید بود سوم‌آنکه بهترین کاردراین جهان مردمیست چهارم‌آنکه روشنائی جهان ازراستی ودرستی است‌پنجم‌آنکه‌هرکسی بحکم‌نهاد خودخوئی‌دیگرداردومردخردمند باید باهرخوئی‌بسازدششم‌آنکه‌مرد

نباید پی‌نایافت ونشدنی‌برود .هفتم آنکه‌مرد باید درتن وروان نیرومندباشد زیرا دروغ وبدی‌ازناتوانی‌زایدهشتم آنکه باید دانش‌طلب کرد وهنر آموخت نهم آنکه درزندگی‌نه‌ممساک‌بایدبود ونه مسرف دهم آنکه باید خداپرست بود . نخبه‌ای از اشعاری که این مطالب‌بلند وسخنان سودمندرا میرساند بروجه ذیل است :

نخستین چو از بند بگشاد لب — به یزدان ستودن هنر داد لب
دگر گفت روشن روان آنکسی — که کوتاه گوید بمعنی بسی
کسی راکه مغزش بود با شتاب — فراوان سخن باشد و دیر یاب
هنر جوی و تیمار بیشی مخور — که گیتی سپنجست و ما بر گذر
بگیتی به از مردمی کار نیست — بدین با تو دانش به پیکار نیست
همه روشنی مردم از راستیست — ز تاری کژی بباید گریست
دل هر کسی بندهٔ آرزوست — وزوهر کسی بادگر گونه‌خوست
توهر کسی‌ده جهان دیگراست — تورابا وی‌آمیزش اندرخوراست
بنایافت رنجه مکن خویشتن — که تیمار جان باشد و رنج تن
ز نیرو بود مرد را راستی — زسستی کژی آید و کاستی
ز دانش چو جان ترا مایه نیست — به از خاموشی‌هیچ پیرایه نیست
چو داری بدست اندرون خواسته — زر و سیم و اسبان آراسته
هزینه چنان کن که بایدت کرد — نباید فشاند و نباید فشرد
هرآنکس که او کرده کردگار — بداند گذشت از بد روزگار
پرستیدن داور افزون کند — ز دل کاوش دیو بیرون کند

درضمن‌صحبت ازوصف‌رزمهادرشاهنامه‌نبایدازاین‌نکته‌غفلت‌نمود که شاعر ما آئین‌جنگ‌وجنگاوری‌راآنچنان ماهرانه تعریف‌میکند که معلوم‌میداردمانند سپهبدی خود بفنون جنگ آگاه بوده وتمام اصطلاحات وروش‌وحرکات و اسلحه جنگ ایرانیان را بخوبی میدانسته است . ولی باوجود اینکه شرح رزم و پیکار ودشمنیهای اقوام وملل را میگوید نظرفراخ وروان بزرگ او جهان را بوحدت می‌بیند وستیزه جوئیهای بشررا دلیل نادانی اومیشمارد وبتکرارمیگوید که عمر

کوتاه هرگز نیرزد بدانکه جز بنیکی گذرانده شود ومردمان باندیشه‌های کوتاه بی‌بنیان خودمغرور گردند وحق را که درهمه جهان جلوه نموده تنهاازدریچه‌پندار خود نگرند . این فکر محیط سخنگوی طوس بویژه درفلسفه دینی اوجلوه‌میکند زیرااوحقیقت‌ادیان‌را مانندخودخداوندیکی‌میداند وخصومتهای ملل‌رابرسردین بیگانه میپندارد وازتفرقه‌های بیمایه مردم بتأثریاد میکند. این‌معنی‌مخصوصاً در قصه خواب کید هندی و گزارش مهران جلوه‌گراست .

۳ - **محسنات ادبی** - شاهنامه ازلحاظ زیبائیهای ادبی و لطایف بدیعی نیز شاه نامه‌ها است . با اینکه استاد بحکم نمونه‌هائی که ازومانده وبا تسلطی که در لطایف زبان داشته میتوانسته‌است مانند سخنگویان دیگر درانواع شعر ازقصیده و غزل ورباعی‌وقطعه طبع آزمائی کند تا بتعلق خاطری که بداستان ملی‌ایران‌داشته همین سبک نظم شاهنامه‌را کــه دربحر تقارب است وبرای داستان وحماسه و شعر رزمی بهترین‌وزنست‌اختیار کرده‌ودراین‌شیوه‌استادهمه‌است‌و کسی‌راازگویندگان خواه پیش ازو وخواه بعد ازو یارای برابری با وی نبوده است خوداستاداینگونه برتری سخن خودرادریافته وبیجهت نیست که گفته :

برافکندم از نظم کاخی بلند		که از باد وبــاران نیابد گزند

درشصت‌هزاربیت‌شاهنامه سخنی که سست‌ونابجا یاعبارتی که سنگین‌ونازیبا باشد نه باندازه‌ای کم‌است که توان‌دریافت که خود استاد گوید :

که گر بازجویند ازو بیت بد		همانــا که باشد کم ازپنج صد

وپیداست که پانصد بیت ناروا درمیان شصت‌هزاربیت بمثابه هیچست .

بااینکه‌این‌دیوان بزرگ که‌واژه‌های تازی بسیار کم‌دارد ومطالب بفارسی‌سره گفته شده بازهرگز شیوهٔ ساختگی یاتنگنای عبارت درآن محسوس نیست .

ازمزایای ادبی‌شاهنامه‌اشارت‌بحکایات وضروب وامثال ومعانی‌دینی‌واخلاقی است که‌معلوم میداردشاعرمطالعاتی زیاد داشته واحوال امم وامثال‌حکم‌راخوانده وبامعارف‌اسلامی‌بخصوص‌بادقایق قرآنی آشنائی‌کامل داشته سخنان‌شیوای‌اودعوی اورا که گوید :

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی

کاملا ثابت میکند ومینمایاند که باادبیات اسلامی وایرانی مأنوس بوده .

فردوسی دروصف و تشبیه که‌از هنرهای بدیعی‌است نیز زبردست است نمایش طبیعت یاوقایع جنگ یاحالات بشررا ازشادی وخشم واندوه وصفاوخلوص و امثال آن درسخن نیك میپروراند.

وصف برآمدن یافرورفتن قرص خورشید ورنگارنگی افق وجلوه آسمان و نمایش باغ وچمن وکوهسار که‌غالباً درآغازداستانها آمده بمهارت‌استاددلیلی‌است.

تصویرشب درآغازداستان منیژه‌وبیژن شاهداین‌قول‌تواندبود وجاداردچند بیتی‌ازآن‌نقل گردد .

شبی‌چون شبه روی شسته بقیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگر گونه آرایشی کرد ماه بسیج گذر کرد بسر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ میان کرده‌باریك‌ودل کرده‌تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاجورد سپرده هوا را بـزنگار و گرد
سیاه شب تیره بر دشت و راغ یکی‌فرش گسترده چون پرزاغ
چوپولاد زنگار خورده سپهر تو گفتی بقیر اندر اندوده چهر
نمودم بهرسو بچشم اهرمن چومار سیه باز کرده دهن
چنان گشت باغ ولب جویبار کجا موج خیزد ز دریای قار
فرومانده گردون گردان‌بجای شده‌سست خورشیدرادست وپای
زمین زیرآن چادر قیر گون تو گفتی‌شدستی بخواب اندرون
نه آوای مرغ و نـه هرای دد زمانه زبان بست از نیك و بـد

درقرائت‌این‌اشعار نغز گوئی‌شب سیاه‌خاموش‌بهت‌آوری که درعمق‌ظلمت‌آن هلال باریکی‌میدرخشید وهیاهوی‌زندگی‌جای خودرا بیك‌سکوت وحشتناك داده درپیش چشم آدمی‌مجسم میگردد .

فردوسی‌اینگونه‌بدایع طبیعت‌یالطایف‌احساسات‌بشررا باسخنان‌زیباوعبارت های دلربا تصویروتعبیرمیکند. واین صفت دراکثر اشعار شاهنامه‌جلوه گر است

حتی در وقایع ساده‌ای مانند آنچه در آغاز عشق رودابه و زال آمده همین لطافت و شیوائی را توان یافت رفتن کنیزکان رودابه بکنار رودی که لشکرگاه زال در آنجا بود و گل چیدن و جلب نظر کردن آنانرا این چنین وصف میکند:

بدیبای رومی بیاراستند   سر زلف بر گل به پیراستند
برفتند هر پنج تا رود بار   بهر بوی و رنگی چو خرم بهار
مه فرودین و سر سال بود   لب رود لشکر که زال بود
از آنسوی رودان کنیزان بدند   ز دستان همه داستانها زدند
بسی گل چدند از لب رودبار   رخان چون گلستان و گل در کنار
بگشتند هر سو همی گل چدند   سراپرده را چون برابر شدند
نگه کرد دستان ز بخت بلند   بپرسید کاین گل‌پرستان که‌اند

رستم پهلوان نامدار ایران که همواره بادشمنان ایران در نبرد بوده در طول زندگانی پرشور و شر بی‌آرام خود حالاتی پیدا میکند و آن حالات چندان مؤثر و شورانگیز بزبان شعر میآید که مرد صاحبدل را خواندن و نیاشفتن محال است ابیاتی از خوان دوم هفتخوان رستم را برای مثال توان آورد که در آن این گونه حالات و هیجان و رقت توأم باحس عمیق میهن دوستی جلوه گر است:

یکی راه پیش آمدش ناگزیر   همی رفت بایست بر خیر خیر
بیابان بی‌آب و گرمای سخت   کزو مرغ گشتی بتن لخت لخت
چنان گرم گردید هامون و دشت   تو گفتی که آتش براو برگذشت
تن رخش و گویا زبان سوار   ز گرمی و از تشنگی شد ز کار
پیاده شد از اسب و ژوپین بدست   همی رفت پویان بکردار مست
نمیدید بر چاره جستن رهی   سوی آسمان کرد روی آنگهی
چنین گفت کای داور دادگر   همه رنج و شادی تو آری بسر
گرایدونکه خشنودی از رنج من   بدین گیتی آکنده شد گنج من
بپویم همی تا مگر کردگار   دهد شاه کاوس را زینهار
هم ایرانیان را ز چنگال دیو   رهاند بی آزار کیهان خدیو

رهائی توشان پاك بر دست من | كه دادم بایشان كنون جان و تن
مده رنج این لشكرم را بباد | من و لشكر و كشورم شاد باد

اگر بخواهیم از قصه سرائی شاعر بحث بنمائیم و داستانهای عاشقانه زیبائی مانند داستان زال و رودابه و بیژن و منیژه و گشتاسب و كتایون را بررسی كنیم سخن بدرازا خواهد كشید و هر صاحب ذوقی كه آنهارا بخواند پی بمهارت استاد در نشان دادن زبان دل خواهد برد . از داستانهائی كه بسبك فاجعه از قلم استاد بر آمده كافیست كه از داستان رستم و سهراب نام بریم كه چگونه سرنوشت خونین و طالع اندوهگین بشر در آن بیان شده . درذكر اینگونه نمونه‌های ادبی مهر و اندوه چندبیتی از اشعاریكه دلگدازترین غم زندگانی خود فردوسی یعنی قضیه مرگ فرزنداورا نشان میدهد نقل میشود و آن برای نمودن احساسات سوگواری كه در كلمات ساده ولی مؤثر و زیبا آمده مثالی باهر خواهد بود :

مرا سال بگذشت بر شصت و پنج | نه نیكو بود گر بیازم بگنج
مگر بهره گیرم من ازپند خویش | براندیشم ازمرگ فرزند خویش
مرا بود نوبت برفت آن جوان | زدردش منم چون تنی بی روان
شتابم همی تا مگر یابمش | چو یابم به بیغاره بشتابمش

از خواص سخن سرائی فردوسی یكی نیز نزاهت قلم و عفت سخن و پاك گفتاری او است كه درشاهنامه‌ای بدان تفصیل كلمه‌ای خلاف ادب و منافی باشرم بكار نرفته حتی درمواردیكه سخنگوئی وسرزنش مقتضی بوده مقصود را درپرده گفته و شعررا از پستی نگهداشته .

اهمیت و فوائد شاهنامه ــ از آنچه بروجه اختصار گفته شد خواننده صاحب نظر پی باهمیت و فوایدشاهنامه تواند برد. این دیوان ارجمند دلپسند سند ملیت ماست زیرادرزمانیكه زبان و ادبیات ما درمقابل نفوذ زبان و ادبیات تازی عقب رفته و تاریخ و داستان ملی ما درظرف چند قرن متروك شده وروبفراموشی میرفت شاهنامه هردورا از نوجان دمید و زندگی جاویدان بخشید. بااهتمامیكه استاددراستعمال واژه‌های فارسی داشت بسیاری ازلغات زیبای زبان ما را بزبان شعر روان خوددوباره رایج ساخت و سخن

نغزفارسی اوسرمشق سخنوران دیگر گشت .

شاهنامه گذشته اززبان ازحیث معانی‌هم ارزشی‌بس بزرگ دارد.داستانهای پهلوانان ایران‌درسهای شجاعت‌وعفت‌وفداکاری‌ومیهن دوستی‌ورذا یاد میدهدوحس ایرانی‌را درمهروعلاقه‌وحسن‌وظیفه‌نسبت بایران که‌یادگار نیاکانست بیدارمیکند. چنانکه گفتیم مطالب نغزفلسفی ودینی‌واخلاقی‌واجتماعی‌هم دراین‌نامه‌بزرگ کم نیست ومرد بینارا ازآنگونه‌مطالب سودی‌حاصل است . سبك‌شیواوپیوند سخن‌و پیوستگی معانی ودقایق شعری ولطائف‌ادبی‌وامثله وکنایات ومحسنات بدیعی در سرتاسر شاهنامه جلوه‌گراست . ازحقایقی که‌دراشعارشاهنامه گاه گاه‌ظهورمیکند روح‌میهن‌پرستی‌وبزرگداشتن‌نام‌ایران وستایش‌ازتبارو گهر ایرانیست‌اگر کسی جانفشانیهای‌رستم‌را برای‌حفظ وپاس میهن‌بخواندودرگفتهای‌سرداران وپهلوانان بیندیشدوابیات‌مؤثرمانندآنچه درنامه‌رستم فرخزاد به‌برادرخودآمده‌مطالعه کند روح خدمت‌بمردم‌وکشورایران‌را که درغالب اشعارشاهنامه است‌خوددرك خواهد نمودآنگاه اونیزعهدی‌باخود برای‌پاس حقوق میهن‌خود کرده بااینگونه سخنان همدل وهمداستان خواهد بود .

چو ایران نباشد تن من مباد　　بدین بوم و برزنده یك تن‌مباد

زبهربـرو بوم و فرزند خویش　　زن و کودك‌خردوپیوند خویش

همه سر بسر تن بکشتن دهیم　　ازآن به که کشوربدشمن دهیم

جهانجوی اگر کشته آید بنام　　بـه اززنده دشمن بدو شادکام

آثاردیگرفردوسی ـ تذکره‌نویسان منظومه‌ای‌دیگر که‌بوزن‌شعرشاهنامه وردداستان‌یوسف‌وزلیخاست‌بفردوسی‌نسبت‌داده‌اندوبموجب‌مقدمه‌ای که دریکی‌از نسخه‌های‌خطی یوسف‌زلیخاآمده شاعرآنرا درزمان حکومت‌بهاءالدوله دیلمی از آل‌بویه دربغداددرحدود سال ۳۸٤ بنا بخواهش وزیروی‌ابوعلی حسن موفق‌بنظم کشیده ومنابع اوسوره‌یوسف درقرآن کریم‌واخباریهود بوده‌است اینك ابیاتی‌از یك نسخه خطی یوسف وزلیخا که این مطلب‌را میرساند .

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند | بهرجای معروف و ننهفته‌اند
یکی بوالمؤید که از بلخ بود | بدانش همی خویشتن را ستود
پس‌ازوی‌سخن یافت این‌داستان | یکی‌مرد بد خوب روی و جوان
نهاده ورا بختیاری لقب | گشادی بسر اشعار هر جای لب
قضا را یکی روز اخبار آن | همی راندمش بیغرض بر زبان
به نزدیك تاج زمانه اجل | موفق سپهر وفا و محل
مرا گفت‌خواهم که‌اکنون‌تونیز | بباشی به گفتار و شغلی به نیز
هم از بهر این قصه ساز آوری | زهر گوشه معنی فراز آوری

بعضی ازدانشمندان نه‌تنها درصحت خبراین مسافرت‌فردوسی‌به‌بغدادتردید داوندبلکه درانتساب مثنوی یوسف‌وزلیخابوی‌هم‌شبههٔقوی ابـرازمیکنند دراین اواخر یکی‌از دانشمندان نسخه‌ای‌خطی ازیوسف وزلیخابدست‌آورده که بموجب اشعاری درمقدمه‌آن گوینده این‌مثنوی‌فردوسی‌نبوده‌بلکه مثنوی‌نامبرده‌درزمان سلطان‌ملکشاه سلجوقی(٤٦٥-٤٨٥) بنام برادر وی طغانشاه بن‌الب ارسلان بنظم کشیده شده.

گذشته ازیوسف وزلیخا اشعاری‌چند نیزازقصیده وقطعه ورباعی و غزل‌در تذکره های مانندهفت اقلیم ورياض‌الشعراء ومنتخب‌الاشعار بفردوسی نسبت‌داده شده که یکی ازآن بمطلع :

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست
بهیچ روی مرورا زمانه جویا نیست

دربالا نقل‌شد ودر ضمن‌اشاره‌ای بقطعه دیگر رفت که تمام‌آن در تذکره لباب‌الالباب چنین‌است .

بسی‌رنج دیدم بسی گفته‌خواندم | ز گفتار تازی و از پهلوانی
بچندین هنرشصت و دوسال‌بودم | چه توشه برم زآشکار و نهانی
بجز حسرت وجز وبال گناهان | ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه دارم | برآن بیت بو طاهر خسروانی

جوانی من از کودکی یاددارم　　　　دریغا جوانی دریغا جوانی

این قطعه را استاد چنانکه معلوم میشود درشصت ودوسالگی سروده واین نظیره گوئی بقطعه‌ایست که شاعردیگر بوطاهر خسروانی ازشاعران دوره‌سامانی سروده .

همینطور که سخنگوی بزرگ‌طوس درنظم شاهنامه‌کاملامبتکر نبودوپیش ازو گویندگان مانندابوشکوربلخی ورودکی وابوالمؤیدوبختیاری وبوعلی‌بلخی ودقیقی دراین باب‌آغاز سخن کرده وناچارتأثیراتی درفکر و ذوق آن شاعرنامی داشته‌اند اونیز چون فصاحت سخن فارسی رابحدکمال رسانید ودرداستان‌سرائی داد سخن داد لاجرم مقلدین و متتبعین زیاد پیدا کرده و بعد ازو بسیاری از شاعران‌فارسی زبان بشیوهٔاستادشاهنامه‌سرودند که از آن‌جمله‌اینها راتوان‌شمرد.

ظفرنامه حمدالله مستوفی (قرن ششم) شهنامه‌احمد تبریزی (قرن هشتم) شهنامه قاسمی (قرن‌دهم) شاهنشاهنامه صبا (قرن سیزدهم)

همچنین عده‌ای‌ازشعرای ایرانی وبومی هندشاهنامه ساختند مانندشاهنامه طغلق وشاهنامه کلیم وشاهنامه بختاورخانی وشاهنامه قدسی و شاهنامه نادری و شاهنامه احمدی وشاهنامه شاه عالم .

بااین همه‌شاهنامه سرایان باید گفت‌هنوز کسی درسخن پردازی وشیوائی وجزالت‌بپایه‌استادنرسیده‌ونظیرشاهنامه‌رانساخته‌وگوئی‌شاهنامه‌سرائی‌بافردوسی شروع وبنام‌او ختم‌شده‌است.

تمام‌عالم متمدن تأثیر کرده ودرادبیات جهان مقامی‌پیدانموده و اشعاروافکاری که‌در آن‌هست یاکاملاو یاقسمتهائی برزبانهای بیگانه‌نقل گشته‌است.از جمله‌ترجمه‌های کامل‌شاهنامه یکی‌بعربی‌استکه‌بدست‌بنداری(قوام‌الدین‌فتح‌بن‌علی اصفهانی)بین سالهای۶۲۰و۶۲۴حصول‌یافته واین‌ترجمه‌ازلحاظ قدمتش بسی‌مهم و برای‌اصلاح‌بعضی‌تحریفات که‌از آن‌ب‌بعددرشاهنامه روی‌داده‌سودمنداست.از ترجمه های‌کامل شاهنامه بزبانهای اروپائی یکی‌به نثرفرانسوی‌است بتوسط مول(Mohl) که مقدمه‌ای فاضلانه داردوبامتن‌وترجمه‌هفت جلد کلانست ودیگر بنظم‌ایتالیائی

است بتوسط پیتزی(Pitzzi) ترجمه‌های متعدد انگلیسی هم دارد. عده‌ای هم لغت و فرهنگ برای شاهنامه نوشته‌اند که یکی از آنها لغت شاهنامه عبدالقادر بغدادیست و آخرین و مهمترین آنها فرهنگ شاهنامه از فارسی بآلمانی تألیف ولف(Wolff)است که در شاهنامه موجود است باموارد استعمال ضبط شده و مؤلف در اینکار حدود بیست سال عمر صرف نموده است. مهمترین پژوهش علمی که در باب فردوسی و شاهنامه درمغرب زمین بعمل آمده همانا پژوهش دانشمندانه استاد تلدکه Noneldeke آلمانی، است :

دولت ایران درسال ۱۳۱۳ جشن هزاره تولد شاعر نامی ایران را درطهران بر، کردو تمام جهان دانش و فرهنگ در آن شرکت جست و ازشانزده کشور بزرگ عالم نمایندگان وخاورشناسان عالیمقام بطهران آمدند ودر کشورهای مهم خاورو باختر جشن برپا گردید وبمناسبت این جشن تألیفات ومقالات بسیار که نتیجه تحقیقات وافر اهل کمال بود بوجود آمد و یاد گوینده نامدار ایران درخاطرها زنده گشت.

بااین مقدمات وحالات و کمالات که دراین مختصر گفته شد شاید بتوان به نیروی روان شاعر نامی ایران پی برد و آنگاه دریافت که عجب نباشد شاعر خود ببزرگی خود پی برده واین سخنان را درباره خویش سروده است:

جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت	ازین بیش تخم سخن کس نکشت
بنا های آباد گردد خراب	ز باران واز تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم از ین پس که من زنده‌ام	که تخم سخن را پرا کنده‌ام

معروفترین فضلای عصرغزنوی

درجهان دانش وفرهنگ ایران گذشته ازشاعران و گویندگان دانشمندان و ادیبان دیگرهم وجود داشته‌اند که هریك دررشته‌ای ازعلم وادب استادبوده اینك نخبه‌ای ازآنان بروجه اختصار تام برده میشود:

بدیع الزمان- ابوالفضل احمدبن حسن بدیع الزمان همدانی ازادباء و نویسندگان

بودوبافضلای عصر خودمانند ابوبکرخوارزمی وابوعلی مسکویه معارضه‌ومراسله داشت .

اولین کسی است که قصص و روایات أدبی درنثر مسجع عربی ساخت وسبك مقامه نویسی را ایجاد نمود. کتاب مقامات بدیع‌الزمان که‌اکنون‌مرکب‌ازپنجاه ویك مقامه است وبنام‌خلف‌بن‌احمد امیرسیستان اهدا شده از کتابهای ادبی‌عربی معدود است .

بدیع‌الزمان بفارسی‌نیزسخن شناس‌بود چنانکه‌بسال۳۸۰ بخدمت صاحب‌بن عبادرسید وبامرآن وزیرسه‌بیت منطقی‌شاعررا ازفارسی بعربی‌ترجمه کرد. وفات اورا بسال ۳۹۸ نوشته‌اند.

قابوس‌وشمگیر ـ شمس‌المعالی‌قابوس‌پسروشمگیر حکمران دانشمند زیاری گذشته‌ازآنکه بعربی‌وفارسی‌اشعارسروده درنامه‌نویسی وانشاء نیزشیوه‌بدیع‌داشته رسائل اوراکه بعربی‌است‌یکی ازادبای طبرستان موسوم به عبدالرحمن یزدادی «کمال‌البلاغه» جمع کرده. قابوس‌بسال۴۰۳ مقتول گردید.

ابوعلی‌مسکویه ـ ابوعلی‌محمدمسکویه از دانشمندان و مورخان بشماراست گویندنخست‌زرتشتی‌بود بعد اسلام‌آورد بدربارآل‌بویه خاصه خدمت عضدالدوله تقرب‌داشت‌وخازن‌اوبود درتاریخ وطب‌وسیرواخلاق‌تألیفات دارد.ازمؤلفات‌مشهور او کتاب«تجارب‌الامم‌وتعاقب‌الهمم» است که‌درتاریخ عمومی‌اسلام وایران‌است واز مطالب‌آن پیداست که مؤلف درتاریخ نویسی‌سلیقه‌خاصی‌داشته ومقصودش‌تنها‌نقل حوادث نبوده‌است. تألیف‌دیگر ابن‌مسکویه دراخلاق‌است که« تهذیب‌الاخلاق و تطهیرالاعراق» نام دارد وحکیم نامی‌نصیرالدین‌طوسی‌آنرا بفارسی کرده .

وفات او در ۴۲۱ اتفاق افتاد .

شیخ ابوعلی‌بن‌سینا ـ شیخ الرئیس ابوعلی حسین‌بن عبدالله بن‌سینا نه تنها از دانشمندان نامی‌ایران بلکه ازعلمای جهان‌محسوب است‌پدرش‌ازاهل‌بلخ بود ودر زمان نوح بن‌منصور سامانی‌ببخارا مهاجرت نمود .

ابن‌سینا درحدود۳۷۰ درقریه خرمیثن‌درحوالی بخاراتولدیافت ازعنفوان

جوانی بکسب فضائل پرداخت ودرمقدمات علوم وقرآن وادب مهارت بهم رسانید وخوشه دانش چید بعدبه تحصیل فقه ومنطق ونجوم وریاضی وطب پرداخت ودر اندك‌مدتی پیشرفت‌های او اسباب حیرت پدرواستادان گردید . بعدازمطالعه کتب فارابی توجه‌خاصی‌نسبت بماوراءالطبیعه وحکمت الهی پیدا کرد ودرآن علم غور وتعمق نمود ازطرفی به‌تحقیق غوامض فلسفه و از طرفی به نقد اصول طب‌وکشف و معالجه امراض همت گماشت و در این دو علم شهرتی بسزا رسانید و در معالجه سلاطین و امرا مانند نوح بن منصورسامانی و مجد الدوله و شمس الدوله دیلمی کامیاب گشت .

ابوعلی‌سینانخست دربخارا پایتخت‌سامانیان‌اقامت‌داشت بعدبه گرگانج‌مقر خوارزمشاهیان رفت‌وازصدرنشینان‌مجلس‌مأمون‌بن‌مأمون‌خوارزمشاهی بود . بعد ازظهورسلطان‌محمودبگرگان‌مقرحکومت‌زیاریان‌وازآنجابه‌ری‌وهمدان‌واصفهان مسافرت کردوبخدمت شمس‌الدوله‌بن فخرالدوله دیلمی‌پیوست ودوباربین‌سالهای ٤٠٥و٤١٢ درهمدان وزارت‌اورا داشت .

بااینهمه‌مسافرتها ودشواریها ومناصب و اشغـال حکومتی که ناچارشیخ را از فراغت‌خاطربازمیداشت فکرجوان‌اودرکارومصدرفیض وآثاربودوطالبین علم و هنررا بحلقه تدریس خود جمع میکردوازطرفی‌نیزبتدوین وتصنیف مطالب علمی میپرداخت .

تألیفات شیخ از صد فزون بوده و معروفترین آنها کتاب «شفاء» درحکمت شامل منطق وطبیعیات و الهیات وریاضیات و کتاب «قانون» درطب است کـه پنج قسمت دارد .۱ـکلیات۲ـ ادویه مفرده ۳ـ امراض‌مخصوصه اعضاء ٤ـامراض‌عمومی بدن۵ـ ادویه‌مرکبه. دیگر کتاب «اشارات»است‌درمنطق وحکمت وآن نماینده آخرین‌نظریات استادمیباشد.هرسه کتاب‌ازامهات کتب‌علمی‌عالم بوده‌وازدیربازدر بلاد شرق‌وغرب‌ازطرف‌معلمین بزرگ تدریس شده است . باوجوداینکه‌ابوعلی‌از دانشمندان درجه اول‌بودوبعلوم‌میپرداخت‌ازلحاظ ادبی‌هم مبرز بوده شاهد این مطلب آنکه عبارت عربی تألیفات‌استاد بسیارجزیل ومنظم وساده وزیباست.اشعار

وقصایدخوب نیز مانندقصیده نفس بتازی ساخته وقصه هائی مانندحی بن یقظان وسلامان وابسال پرداخته وبروایت شاگردش جوزجانی لغتی کامل بعربی گردآورده گرچه اکنون دردست نیست .

شیخ درزبان فارسی نیز تألیف نموده از جمله کتاب فلسفی او موسوم به «دانشنامه علائی» که آنرا بنام علاءالدوله پسر کاکویه کرده معروف است ودراینکتاب استاد وقوف خودرا بزبان مادری خودکاملانشان داده حتی اصطلاحات علمی بفارسی سره بکاربرده . نیزشیخ بپارسی شعر سروده ویکی ازرباعیها که بدواسنادشده اینست:

کفر چو منی گزاف وآسان نبود　　محکمتر ازایمان من ایمان نبود
دردهر چومن یکی وآنهم کافر　　پس درهمه دهر یک مسلمان نبود

وفات شیخ بسال ٤۲۸ درهمدان واقعشد .

ثعالبی ـ ابومنصورعبدالملک بن محمد ثعالبی نیشابوری ازادبا وفضلای معروف بودودرلغت وقصص وامثال وحکم تألیفات مفید دارد .

کتابی مهم درشرح حال ومنتخب اشعارشماره زیادی ازسخن سرایان عربی گوی ایرانی وشعرای عرب باسم «یتیمة الدهر» تألیف کرد بعدآنرا بواسطه کتاب «تتمه ـ الیتیمه» تکمیل نمود. ثعالبی بسال ٤۲۹ درگذشت .

بیرونی ـ ابوریحان محمدبن احمدبیرونی ازفضلاوبزرگان ایران، ازدانشمندان جهان بشماراست بسال ۳٦۲ دربیرون یعنی حوالی خوارزم تولدیافت قسمت اول عمرش درخوارزم گذشت . طرف توجه مأمون بن مأمون خوارزمشاه بود سپس بخدمت شمس المعالی قابوس وشمگیرزیاری حکمران گرگان رسید وازآن پادشاه حمایت دید بعد بدربارسلطان محمود پیوست و درخدمت آن پادشاه تقرب پیدا کردو در مسافرتهای هند با اوبهند رفت وازاحوال آن سامان اطلاع حاصل کرد و زبان هندی یاد گرفت .

یکی ازتألیفات مفیداو کتاب «الاثارالباقیه عن القرون الخالیه» نام دارد که در تقویم وسنوات واعیادملل خاورنزدیک مانندایرانیان (سغدیان، خوارزمیان، پارسیان)

ویونانیان ویهودیان وعیسویان ومسلمانانست وآنرا درحدود سال ۳۹۰ بنام‌قابوس نوشت ونیز کتاب «تحقیق ماللهند» است که بعدازمسافرت هند دراخبار واخلاق‌و عادات هندیها تألیف کرد.

بیرونی درهیئت وهندسه‌ونجوم دوتألیف مشهوردارد یکی‌موسوم‌به«التفهیم لاوایل صناعة التنجیم » که‌آنرا درحدود ۴۲۰ درغزنه بنام ریحانه دختر حسین خوارزمی‌تألیف کرده‌وهم‌یکدوره ازآنرابفارسی‌نوشته ودیگری«قانون‌مسعودی» است که‌آنرامابین‌سال ۴۲۱-۴۲۷ بنام‌سلطان‌مسعودغزنوی‌مرتب‌ساخته‌وفات‌بیرونی را درحدود ۴۴۰ نوشته‌اند.

ابوالفضل بیهقی - تألیفات مهم فضلای فوق چنانکه دیده‌شداغلب‌بعربی‌بود ولی‌شاهکار ابوالفضل‌بیهقی‌بفارسی‌است بیهقی‌مدت نوزده سال‌منشی دیوان رسایل غزنویان بود تاریخی‌بزرگ در حالات سلاطین‌آن سلسله که به ۳۰ جلدمیرسیده وگویاموسوم‌بتاریخ‌آل ناصربوده‌بفارسی‌بلیغ وشیرینی‌تألیف کرده‌افسوس‌جزچند جلدناقص‌آن که درشرح حالات وسلطنت ووقایع روزگارسلطان‌مسعود وموسوم به‌تاریخ مسعودی‌است‌وبه‌تاریخ‌بیهقی‌مشهوراست‌باقی‌نمانده بحکم‌این کتاب بیهقی بی‌گمان درزبان فارسی استاد بلاغت‌بوده وسبک‌سخن‌وشیوه نویسندگی‌اودر کمتر کتاب فارسی‌یافت‌میشود چیزیکه در باب این کتاب بخصوص‌جالب‌نظراست همانا عبارتست‌ازحق پرستی‌وصدق‌خواهی‌مؤلف کسی که‌آنرابدقت‌بخواندبیقین‌درمییابد که‌بیهقی درآن‌زمان یعنی‌نهصد سال پیش‌چگونه تاریخ نویسی‌میکرده وازراستی منحرف نمیشده است.

بیهقی درسال ۴۵۱ بتألیف این‌تاریخ پرداخت‌وفات اوبسال ۴۷۰ اتفاق افتاد.

رواج علوم و ادبیات در نقاط دیگر ایران - بطوریکه‌درفوق‌اشارت‌رفت گذشته‌ازدربارغزنه‌بخاراوگرگانج‌ونقاط‌دیگردرسایه‌سامانیان‌وخوارزمشاهیان‌و دیگران‌کانون‌علوم وادبیات‌ومجمع‌شعراء وفضلابوده ودانشمندان مانندابوریحان بیرونی‌وشیخ‌ابوعلی‌سینا وابوالخیرخمارازحکماء واطباء نامی‌آن‌زمان وابوسهیل مسیحی‌وابونصر عراقی و امثال‌آنان درآن دیار میزیسته‌اند سلاطین هردوسلسله

علم‌دوست وادب پرور بودند وشعراء وحکماء ونویسندگان را حمایت میکردند سامانیان اول کسانی بودند که بترجمه وتألیف کتب فارسی ونظم شاهنامه امر کردند و نوح بن منصور کتاب‌خانه‌ای بزرگ داشت چنانکه مورد استفاده ابوعلی سینا واقع شد.

مأمون بن مأمون ازخوارزمشاهیان مخصوصاً دانش دوستی وهنرپروری شیمه داشت. نیز شاهان این دوخاندان وزراء لایق فضیلت شناس داشتند مانند بلعمی وزیر سامانیان واحمد بن محمد سهیلی وزیر مأمون همچنین طبرستان وگرگان و حوالی یعنی مقر حکومت آل زیار وعلویان محل اجتماع فضلا وسخنگویان بود وشمس المعالی قابوس وشمگیر ونوه او کیکاوس ازدانشمندان بشمار میرفتند از دیلمیان وآل بویه نیز شاهان ووزیران هنرمند وهنرپرور مانند شمس الدوله وعلاءالدوله وعضدالدوله و عزالدوله وبهاء الدوله وصاحب بن عباد ظهور کردند غالب مؤلفین این عصر خاصه آنانی که بدربار وزیر صاحب بن عباد گرد آمده بودند بعربی مینوشتند ولی تألیفاتی بفارسی نیز میکردند چنانکه ازدانشنامهٔ علائی وکتاب التفهیم معلوم توان کرد نیز شعرای فارسی گو بدربار آل بویه کم نبود از آنجمله میتوان منطقی وخسروی وبندار وبختیاری را نام برد بعضی ازشعرای این عصر ذواللسانین بودند یعنی بفارسی و تازی سخن سرائی میکردند مانند ابوالفتح بستی متوفی بسال ٤۰۰ که درهردو زبان اشعار نغز سروده .

مأخذها ـ تذکره های فارسی (رجوع شود بفهرست کتب درآخر همین کتاب) چهار مقاله عروضی وتعلیقات چهار مقاله بقلم آقای محمد قزوینی چاپ لیدن ـ کتاب حماسه ملی ایران تألیف تلدکه Noeldeke ـ ابوالمؤید بلخی بقلم آقای سعید نفیسی مجله شرق چاپ تهران ۱۳۱۸ سلسله مقالات راجع بفردوسی در مجله کاوه چاپ برلین ۱۳۳۹ هجری قمری ـ تاریخ ادبی ایران تألیف براون ج۲ ـ فردوسی نامه مهر چاپ تهران ۱۳۱۳ ـ مقاله راجع بفردوسی بقلم آقای بهار در مجله (باختر) اصفهان شماره ۱۱ ـ ۱۲ سال اول ۱۳۱۳ ـ فرماندهی فردوسی تألیف آقای بهار ... چاپ تهران ۱۳۱۳ ـ مقدمه دیوان فرخی چاپ تهران باهتمام آقای عبدالرسولی ۱۳۱۱ ـ سخن وسخنوران تألیف آقای بدیع الزمان ج۱ چاپ تهران ۱۳۰۸ ـ فهرست نسخ فارسی در ... موزیوم (انگلیسی) تألیف ریوج ۲ ـ تاریخ ادبیات ایران در ضمن فقه اللغه ایران (آلمان) ج۲ تألیف اته ـ دیوان منوچهری باحواشی و تعلیقات چاپ پاریس بقلم ... راجع تخلص ولقب منوچهری راحة الصدور چاپ فرنگ ص ۵۷ و ٤۷۷ مقالات آقای سعید نفیسی ... منوچهری در مجله باختر اصفهان سال دوم ـ راجع به یوسف وزلیخای فردوسی مجله مهر ... تهران ص ۵۸۷ بقلم دکتر رضا زاده شفق ـ ایضاً مقاله مهم گرنباوم Grunbaum

دردوشماره جلد ۴۳ مجلهانجمن آسیائی آلمان - ایضاًمقالاتفاضلانه ا قای‌عبدالعظیم قریب درشماره های ۱۰و۱۱و۱۲ مجله آموزش وپرورش سال‌نهم ۱۳۱۸ - تاریخ‌ادبیات ایران تألیف آقای‌همائی جلد۱ تبریز۱۳۴۸- ابن‌سینا رساله‌تألیفی آقای‌دکتر علی‌طهران - ۱۳۱۵- منابع درباب علماء ودانشمندان گذشته از کتب‌فوق - تاریخ‌الحکماء قفطی - طبقات‌الاطباء ابن‌ابی اصیبعه- تاریخ‌ادبیات عرب‌تألیف بروکلمان (آلمانی) - ایضاًتألیف هوار (فرانسوی) ونیکلسون (انگلیسی) دراین‌باب وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان- معجم‌الادباء یاقوت- تاریخ‌بیهق چاپ‌طهران بتصحیح آقای بهمنیار (راجع به‌بیهقی) - آداب‌اللغه تألیف جرجی‌زیدان .

۴- عصر سلجوقی

مؤسس سلاله سلجوقیان سلجوق پسر دقاق‌ازسران ترکان غزبود سلجوقیان مانند دیگرعشایر ترك‌ازنواحی ترکستان روبایران آورده ونخست درحوالی‌بخارا فرود آمدند وبسال چهارصدوسی‌ویك نوه‌های سلجوق یعنی دوبرادرچغری وطغرل که قدرتی‌پیدا کرده بخراسان آمده بودندغزنویان رامغلوب ساختندواولی درمرو ودومی درنیشابورفرمان دادند تاخطبه بنام‌آنان خوانده شود بسی‌نگذشت که‌کار طغرل پیشرفت نمود و ری را مقرخود انتخاب کرد وبفتوحات پرداخت وتا بغداد برفت وخلیفه مقدم اورا بخوبی پذیرفت با این ترتیب حکومت سلجوقی استوار گردید وبتدریج ترقی کرد ونسبت بتمام دولتهائی که ذکرش گذشت مقتدرتر و دامنه نفوذش وسیع‌تر شد .

سلطنت سلاجقه‌بزرگ که مرکز آنهاخراسان بوددرحدودپانصدوپنجاه‌ودو منقرض‌شد وسلاله‌های دیگرمانند سلجوقیان سوریه تااوایل‌قرن‌ششم‌وسلجوقیان عراق و کرمان و کردستان تااواخرقرن ششم وسلجوقیان روم تا اواخرقرن هفتم حکومت داشتند .

اهمیت این سلسله ومعاصرین آن نسبت بتاریخ ادبی ایران بیشترازآن گذشتگان‌است زیرا ادبیات‌ایران درعصرآنان نضج گرفت ورواج یافت وشعرای نامی‌وفضلای معروف مانندناصرخسروو‌خیام‌وانوری ومعزی وقطران وسنائی‌وشیخ عطاروتاریخنویسان مانند راوندی ودانشمندان‌وفقهاومشایخ مانند غزالی‌وقشیری ونجم‌الدین کبری ظهور کردند وآثارادبی وتاریخی ودینی ازمنثورومنظوم‌بیش از دوره‌های گذشته بوجودآمد نه تنها شاهان سلجوقی مانند ملکشاه وسنجرادبا

راحمایت کردندحتی برخی از آنان خودسخن‌شناس وفاضل بودند نیزوزیران لایق ودانش دوست داشتندمانندعمیدالملك کندری که خود اهل دانش وفرهنگ بودو نظام‌الملك طوسی که ادیب‌ونویسنده بودوعلمارااحترام‌میکردعمیدالملك مخصوصاً فارسی گویان راتشویق نمود ونظام‌الملك بعربی بیشتردلبستگی داشت هموبود که مدارس بزرگ که‌دربلخ‌ونیشابوروهرات‌واصفهان‌وبغدادودیگرنقاط بنام‌نظامیه تأسیس نمود ودانشمندان عصررابتدریس درآن مدارس برگماشت .

مراکزحکومت سلجوقیان مانندنیشابوراجتماعگاه شعراونویسندگان بود.

باخرزی که‌خود ازادبای‌آن‌عصربود درکتاب تذکره‌خود موسوم به دمیة القصر ازصدهاشاعرعربی گوی نام‌برده که‌اکثرآنان معاصراوبوده‌اند پیداست که شماره شعرای فارسی‌زبان هم زیاد بود چنانکه ازبزرگان آنان نام‌برده خواهدشد .

ازخواص دوره سلجوقی آنکه مذهب تصوف درآن عصرروبه ترقی نهاد و جمعی ازمشایخ وسخنگویان آن سلسله ظهور کردند .

البته علت این‌ترقیات علمی وادبی‌تنها حمایت وتشویق‌شاهان سلجوقی‌نبود بلکه مقصودازعصرسلجوقیان دوره قرنهای پنجم‌وششم است ودرآن مدت بااینکه سلجوقیان عامل‌مهم‌سیاست وعلم‌وادب‌ایران زمین‌بودند سلسله‌های‌دیگرنیزمانند غوریان‌وخوارزمشاهیان وبوئیان وغزنویان واتابکان که کمابیش‌معاصرسلجوقیان بودند هریکی‌بنوبه‌خود درتشویق‌دانشمندان‌وگویندگان‌بهره‌ای داشتندچنانکه درذکرحال برخی‌ازآنان این حقیقت روشن خواهدشد. ازطرف دیگراستعداد و قریحه‌ایرانی‌بمناسبت زوال سلطعرب وحصول‌استقلال‌ایران ورواج زبان‌فارسی‌و توالی‌ادوارسامانی‌وغزنوی‌فرصت رشدونموپیدا کرده‌بود. ازسالهای‌حکومت‌غزنوی که ذکر شده آشکار است که غزنویها با آنکه مغلوب سلجوقیها شدند منقرض نگردیدند ومدتی‌درازمعاصرسلجوقیان درغزنه ودرهندسلطنت میکردند درذیل معلوم خواهدشد بعضی‌ازشعرای‌نامی‌دوره سلجوقی‌مانند مسعود سعدوسنائی‌بدربار غزنوی منتسب بودند .

شعرای متصوف

تصوف طریقت مخصوصی است که از دیرباز در ایران ظهور کرده و بتدریج وسعت یافته نفوذی درافکار نموده و در ادبیات منثور و منظوم ما جلوهٔ خاصی کرده است .

درخصوص منشاء تصوف ایران عقاید مختلف موجود است بعضی اصل آنرا از تعالیم دینی هند وبعضی ازحکمت اشراقی غرب و برخی نیز از خود ایران دانسته‌اند .

مذهب هندی سعادت حقیقی را در گسیختن از این جهان و پیوستن بجهان روحانی واتحاد بروح کلی میداند وبرای رسیدن باینمقصود ریاضت وسلوك واعتکاف وتأمل وسکوت وتحقیر جسم وتربیت روح وتجرد واعتزال تعلیم میکند .

حکمت اشراق آن مذهب فلسفی را گویند که درقرن سوم میلادی دراسکندریه درتعقیب حکمت قدیم یونان خاصه تعلیمات حکیم افلاطون ظهور کرد. اساس تعلیم حکمت اشراق براین است که اصل وجود ومرکز هستی خدایتعالی است که عالم و آدم تجلی وی وجهان آئینهٔ ذات اوست وتمام اشیاء غیر ازوظاهری واعتباری است وتنها هستی واقعی مخصوص ذات حق است که مانند نوردرتمام موجودات جریان داشته و بآنها هستی بخشیده است که هریك بدرجه خود بهره از نوروجود یا اشراق الهی دارند کسیکه معرفت ووصال خدارا خواهد باید بواسطه ملاحظه عالم ومطالعه نفس وسلوك وتذکر و ریاضت و کشف بآن مقام برسد. علم بشر نیز بنا بعقیدهٔ این طایفه ممکن است بعد ازطی طریق حکمت ونیل بمقام کشف وشهود برسد وعارف حقایق رانه تنها بهدایت عقل بلکه بنوراشراق پی برده و آشکاربیند وعلم عارف نسبت بعلم دانشمند نسبت شنیدن باشد بدیدن .

برفرض هم مذاهب مذکوردرفوق درافکارایرانی تأثیر کرده باشد حقیقت امر آن است که روح ایرانی از قدیم خود استعداد مخصوصی درتصوف وعرفان داشته چنانکه درزمان قدیم بخصوص مذهب مانی عقاید لطیف عرفانی تعلیم کرده وآئین وحدت وترك مجاهده را درآن روزگاران ظاهر ساخته است .

در ادوار اسلامی نیز بیشتر ایرانیان بودند که افکار عرفانی و ذوق صوفیانه را بسلك علم و ادب در آوردند و در تألیفات خود بخصوص در نظم فارسی جلوه دادند.

خلاصه آنکه ایرانی اسرار و رموز این طریقت را از نخست پی برد و آنچه را هم که دیگران داشتند حسن اقتباس کرد و آنرا در دورهٔ اسلامی طوری باذوق خود سازش داد و در آثار منثور و منظوم خود بزبان و بیان آورد که تصوفی باسلوب خاص ایرانی بوجود آمد.

در تصوف ایران دو جنبه توان یافت یکی منفی است و عبارت است از طریقه اعراض از دنیا و ریاضت و ترك علائق و کشتن شهوات و اختیار قناعت و ترجیح فقر و پشمینه پوشی (چنانکه کلمه صوفی اشاره بهمان است) که تمام این صفات نفی عالم ظاهر است و پیداست که این مسلك با تصوف هندی شباهت دارد. جنبه دوم تصوف ایران مثبت است و عبارتست از سلوك و جستجو و طلب و طی مراحل اخلاص و عبادت و ایثار و خدمت بغیر و مطالعه و تربیت نفس و محبت و کسب معرفت و رسیدن بمقام عشق الهی و فناء در هستی او و قیام باوامر حق و کوشش بی منت و خدمت بی ریا.

بالجمله توان گفت اساس تصوف ایران خدمت و محبت و درك وحدت میباشد و صوفی کامل آنست که مراحل تقلید و توسل بتعالیم دیگران و اصول کلام و دلایل منطق را طی نموده و از طریق کشف و تذکر و مطالعه نفس راه حقیقت برد و بکشف وشهود برسد و قلب خود را مرکز عشق و محبت و جلوه گاه احدیت قرار دهد و فکر خود را از مرحله نسبت و کثرت عالم سفلی به مقام وحدت عالم علوی رساند و آئینه ضمیر را صاف نماید تا خدا را درخود دیده و بمعرفت نائل آید و پندار و گفتار و رفتار خود مظهر حق و حقیقت گردد و در پرتو این نظر نورانی در عالم انسانی نیز وحدت اصلی را دریابد و بداند اغلب تفرقه‌ها و جنگهای مذهبی و غیر آن از نادانی بشر باشد: «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

شعرا و نویسندگان عارف و متصوف ایران عقاید صوفیانه و عرفانی را بابهترین وشیرین ترین طرزی درلباس نظم و نثر جلوه داده و احساسات رقیق و عالی بسلك

عبارت کشیده ومشایخ وبزرگان این طریقت لطایف‌افکاروعقایدخودرا بزیباترین سخنان بیان کرده‌اند .

دراینموقع برخی‌ازسخنگویان‌عرفانی‌عصرسلجوقی‌رانام‌میبریم که‌عبارتنداز: باباطاهر همدانی وابی‌سعید ابی‌الخیر و خواجه عبدالله انصاری و سنائی و شیخ عطار .

باباطاهر ـ باباطاهرعریان همدانی بود ومسالك درویشی و فروتنی او که شیوهٔ عارفان است‌سبب‌شد تاوی گوشه گیر گشته‌و گمنام‌زیسته‌وتفصیلی‌اززندگانی خود باقی‌نگذارد فقط دربعضی کتب صوفیه ذکری ازمقام معنوی‌ومسلك‌ریاضت‌و درویشی وصفت‌تقوی واستغنای او آمده است‌آنچه‌ازسوانح‌زندگانی‌وی‌معلوم‌است ملاقاتیست که گویامیان‌اووطغرل اولین شاه سلجوقی درحدود سال‌چهارصدوچهل وهفت‌درهمدان اتفاق افتاد وازاین خبر بدست‌میآید که دوره شهرت شیخ‌اواسط قرن‌پنجم وظاهراً تولدش دراواخرقرن چهارم بوده است : باباطاهرازسخنگویان صاحب دل ودردمند بوده ونغمه‌هائی که شاهدسوزدرونی اوست‌سروده‌نیزرسالاتی بعربی وفارسی تألیف نموده است .

ازآنجمله مجموعهٔ‌کلمات قصاریست بعربی که عقاید تصوف‌رادرعلم‌ومعرفت وذکروعبادت ووجد ومحبت درجمله‌های کوتاه ومؤثری‌بیان‌میکند.عمدهٔ شهرت باباطاهر درایران‌بواسطه دوبیتیهای شیرین ومؤثرعارفانهٔ اوست . از خصوصیات این رباعیات آنکه ازوزن معمول رباعی کمی فرق دارد ونیز درلغتی‌شبیه‌بلغت‌لری سروده شده وازاین لحاظ آنهارا در کتب قدیم(فهلویات)نام داده‌اند . درتمام این رباعیهای‌ساده ومؤثرشاعرازوجهان وحدت‌دورافتادگی انسان‌وازپریشانی وتنهائی وناچیزی وبیچیزی خود کرده ازهجران‌شکایت نموده‌وحسن‌اشتیاق معنوی‌خودرا جلوه داده است .

باباطاهر درهمدان دارفانی‌را وداع گفته ودرهمان شهرمدفون است . اینك چندنمونه ازرباعیات شیرین سوزناك او:

درانحاد حقیقت آدمی باخدا :

اگر دل دلبر و دلبر کدومه　　　　وگر دلبردل و دلرا چه نومه

دل ودلبر بهم آمیته وینم
ندونم دل که و دلبر کدومه

ایضاً

خرم آنان که ازتن جون نذونند
زجانون جون زجون جانون نذونند

بدردش خو کرن سالان و ماهان
بدرد خویشتن درمون نذونند

✩✩✩

همه جا جلوه گاه خداست.

خوشا آنون که از پا سر نذونند
میان شعله خشك و تر نذونند

کنشت و کعبه و بتخانه و دیر
سرائی خالی از دلبر نذونند

✩✩✩

تأثر ازناپایداری روزگار:

یکی برزیگری نالون در این دشت
بچشم خون فشان آلاله میکشت

همیکشت و همیگفت ایدریغا
که باید کشتن و هشتن در این دشت

✩✩✩

درویشی و بی‌خانمانی :

موآن رندم کـه نامم بی‌قلندر
نه‌خون دیرم نه‌مون دیرم نه‌لنگر

چوروز آیه بگردم گرد کویت
چوشو آیه بخشتان وانهم سر .

✩✩✩

نیکان شکارسیه دستانند :

جره بازی بدم رفتم به نخجیر
سیه دستی زده بر بـال مو تیر

بوره غافل مچر درچشمه‌ساران
هر آن غافل چره غافل خوره تیر

✩✩✩

دوستی کیمیاست :

دیدم آلاله ای در دامن خـار
وتم آلالیا کـی چینمت بـار

بگفتـا باغبان معذور میدار
درخت دوستی دیر آوره بـار



شیمه محبت

دلی دیرم خریدار محبت کزو گرمست بازار محبت

لباسی بافتم بـر قامت دل ز پـود محنت و تار محبت

ازمطالعه این چندرباعی دلکش درمییابیم که گذشته ازوزن مخصوص وصورت تلفظ کلمات لغاتی نیزداریم که شکل لغت‌های بومی ایران باستان را نگه داشته و به‌پهلوی نزدیك است مانند مو بجای من ، شو بجای شب وینم بجای بینم ، کرن بجای کنند وتم بجای گویم .

ابوسعید ابی الخیر- شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابی الخیر معاصر باباطاهر بود . بسال سیصدوپنجاه‌وهفت درمهنه واقع درناحیهٔ خاوران خراسان تولد یافت وبعداز تحصیلات مقدماتی درمولد خود برای تحصیل فقه بمرورفت ونزد ابوعبدالله الحصری که ازفقهای معروف بود وازعلم طریقت آگاهی تمام داشت شاگردی نمودسپس از مشایخ بزرگ عصرخود مانند شیخ ابوالفضل حسن سرخسی وابوالعباس احمد قصاب وابوالحسن علی خرقانی کسب فیوضات معنوی کردوبدست صوفی بزرگ ابوعبدالرحمن سلمی متوفی در۴۱۲ کسوه طریقت پوشید. ابوسعیدرا میتوان درعداداولین سخن‌گویان فارسی زبان مذهب تصوف آوردزیرا گفته‌هاوجمله‌ها وقطعه‌ها ورباعیهای نغز صوفیانه ازدیگران وازخود بیان کرده وچون حالی داشته درآنها که بدست نوهاش محمد منوردر کتاب اسرارالتوحید جمع آمده تأثیری عمیق است وآشکار میدارد که گوینده آنرادردی دردل وشوری درسربوده . رباعی ذیل که بخودشیخ منسوب است حال عشق ودرد اورا نشان میدهد :

جانا بزمین خاوران خـاری نیست کش بامن و روز گارمن کاری نیست

با لطف و نوازش جمال تـو مرا دردادن صد هزارجان عاری نیست

روزی درمجلس سماع که شیخ جذبه وحالت پیدا کرده بوده درتعریف تصوف واینکه هستی واقعی از آن خدای تعالی میباشد اینچنین سخن میگفته :

«هفتصد پیرازمشایخ درماهیت تصوف سخن گفته‌اند تمامترین وبهترین همه

قولها اینست که : استعمال الوقت بما هواولی به . شیخ ما گفت :

اهل الرسوم فی حیوتهم اموات واهل الحقایق فی مماتهم احیاء . شیخ ما گفت وقتها هرجائی میگشتیمی در کوه وبیابان واین حدیث سردرپی ما نهاده بودو ماخدایرا جستیمی در کوه وبیابان وبودی که بازیافتیمی وبودی که باز نیافتیمی اکنون چنان شده ایم که خویشتن می باز نیابیم زیرا همه اوست مانه ایم از آن معنی که او بودوما نبودیم واوخواهد بود وما نباشیم .»

واقعاً عقاید صوفیانه دراخلاق وگفتاروکردارابوسعید جلوه کرده بود خوش زبان وشیرین بیان وشکسته نفس ومهربان بود مال ازتوانگران گرفته بدرویشان میداد کینه جوئی را دوست نداشت باهمه یار بودحتی بادشمنان خودمدارا میکرددر باره ابوالقاسم قشیری که ابوسعیدرا دوست نداشت دراسرارالتوحید چنین گوید:

روزی برزبان استاد امام رفت که بوسعید حق سبحانه وتعالی رادوست میدارد وحق سبحانه مارادوست میدارد فرق اینست که ما پیلیم وبوسعید پشه . این خبررا بنزدیك شیخ ما آوردند شیخ آنکس را گفت بروو بنزدیك استاد امام شو بگو که آن پشه هم توئی ماهیچ چیز نیستیم وماخود دراین میان نیستم . آن درویش بیامد وآن سخن باستاد امام بگفت استادامام از آنساعت بازقول کرد که نیز بمد شیخ ما سخن نگوید ونگفت تاآنگاه که بمجلس شیخ آمد وآن داوری با موافقت والفت بدل گشت .

درباب عقیده معروف صوفیان که علم مراتب دارد نخست تجربه حسی یا آزمایش، دوم علم استدلالی یادانستن. سوم شهود یادیدن . حکایت دیدارابوعلی سینا که استاد منطق وحکمت بود واز طریقهٔ مشاء که پایه اش بدلیل عقلی است بحث میکرد با ابوسعید که ذوق اشراق داشت ومیگفت علم باید بمقام شهود رسد در کتاب اسرار-التوحید اینگونه آمده :

خواجه بوعلی باشیخ درخانه شد ودرخانه فراز کردند و سه شبانه روز با یکدیگر بودند بخلوت وسخن میگفتند که کس ندانست ونیز بنزدیك ایشان در نیامد مگر کسیکه اجازت دادند وجز بنماز جماعت بیرون نیامدند بعدازسه شبانه

روز خواجه‌بوعلی برفت شاگردان ازخواجه‌بوعلی پرسیدند که‌شیخ‌را چگونه‌یافتی گفت هرچه‌من میدانم‌اومی‌بیند ومتصوفه ومریدان‌شیخ چون بنزدیك‌شیخ‌در آمدند ازشیخ‌سؤال کردند که‌ای‌شیخ بوعلی‌را چون یافتی گفت‌هرچه‌مامی‌بینیم اومیداند.»

شیخ بحکم ذوق وحدت که درعرفان‌موجوداست بااهل ادیان هم‌ازراه‌مهر و یگانگی رفتارمیکرد چنانکه روزی با مریدانش درکلیسای عیسویان حضور یافت واین کار او درآن روزگارتعصب اسباب حیرت وموجب اتحاد و الفت گردید . در پندوراهنمائی‌هم‌راه لطف ومحبت‌راپیش‌میگرفت چنانکه این‌حکایت‌نشان‌میدهد.

«هم درآن‌وقت که‌شیخ‌ما بنشابوربود روزبگورستان حیره میشد بسرتربت مشایخ‌رسید جمعی‌رادید که درآن‌موضع خمرمیخورند و دف میزدند صوفیان در اضطراب‌آمدند وخواستند که احتساب کنندوایشانرا برنجانند وبزنندشیخ‌اجازت نداد چون شیخ‌نزدیك‌ایشان‌رسید گفت خداوند همچنانك درین جهان‌خوش‌دلتان میدارددرآن‌جهان‌نیزخوش‌دلتان داردآن‌جمله برخاستندودرپای‌اسب‌شیخ‌افتادند وخمرها بریختند وسازها بشکستند وتوبه کردند وازنیکمردان گشتند».

وفات شیخ ابوسعید در ۴۴۰ درمهنه اتفاق افتادگویند درموقع بیماری‌ازو پرسیدندکه درپیش تابوتش ازقرآن چه‌خوانند گفت قرآن بزرگتراز آنست که برمن‌بخوانند واین بیت‌کافی خواهد بود :

بهتراز این درجهان همه چه بودکار دوست بر دوست رفت یار بر یار .

آنهمه اندوه بود و اینهمه شادی آنهمه گفتار بود و اینهمه کردار .

عبدالله انصاری ـ خواجه‌عبدالله‌بن‌محمدانصاری هروی‌بسال۳۹۶متولدشدو معاصرالب ارسلان سلجوقی و خواجه نظام الملك وشیخ ابوسعید ابی‌الخیربود . نسبتش اگرچه به‌ابوایوب انصاری‌میرسد ولی چون عمرش درایران گذشت‌لاجرم بسبك سخن سرایان ایرانی درآمد و بزبان فارسی لحنی وشیوه ای بهمرسانید و نثر فصیح و نظم ملیح در این زبان ساخت شیخ از اجلهٔ محدثین و عرفا بود

ونزددانشمندان ومشایخ شاگردی کرد وحافظه‌ای شگفت انگیزداشت واقوال و اشعارزیادی میدانست‌ازمشایخ بخصوص بشیخ‌ابوالحسن خرقانی ارادت داشته‌وبعد جانشین او گشته‌است‌تصانیفی بعربی ماننده‌الکلام ومنازل‌السائرین‌وبفارسی‌مانند زادالعارفین‌وکتاب اسراربوجودآورده‌همچنین‌رسالات‌دیگربفارسی‌مانندرساله‌دل وجان‌وکنزالسالکین ورساله واردات وقلندرنامه وهفت‌حصارومحبت نامه ورساله مقولات والهی نامه او موجود است . از معروفترین گفته های شیخ همانا مناجات اوست که تا آنزمان‌درزبان فارسی بدین سبك‌ساده ومؤثروشیرین سابقه نداشته و آن درضمن رسالات مذکوردربالاودرموارد دیگرنقل شده ونمونه‌ای ازنثرمسجع وشیوای فارسی قرن پنجم است .

شیخ رباعیهای روان‌وجاذب عرفانی وروحانی نیزسروده است ومیتوان‌آنرا درعداد نخستین‌وقدیمترین رباعی سرایان‌نام‌برد بخصوص درمعانی‌دینی‌وعرفانی .

شیخ کتاب‌طبقات‌الصوفیه تألیف یکی‌ازمشایخ‌عرفانی‌یعنی‌عبدالرحمن‌سلمی را درمجالس‌وعظ‌خودبااضافاتی‌بزبان‌هروی‌قدیم‌املاکردویکی ازمریدان‌وی‌آنرا جمع‌آوری‌نمود وپس‌ازآن‌درقرن‌نهم عبدالرحمن جامی آنرااززبان‌هروی‌بفارسی معمولی‌اندرآورد وشرح حالات مشایخ دیگررا برآن افزود وکتاب‌نفحات‌الانس را بوجودآورد .

چنانکه گفته‌شدنظم‌ونثرشیخ بفارسی‌دوصفت‌سادگی‌وشیرینی‌را داراست‌وی از نخستین کسانیست که بفارسی نثرمسجع ساخت و درضمن نثرشعربکاربرد و این سبك درزمان سعدی بکمال رسید که گلستان بهترین‌شاهدآنست .

اینك مثالی‌چند از کلام‌خواجه(رساله‌مقولات) که دارای تأثیروسوز وشور مخصوصی است وپندهای لطیف معنوی دربردارد :

بیزارم از آن‌طاعت که‌مرا بعجب‌آردبندهٔ آن معصیتم که مرا بعذرآرد. ازو خواه که‌داردومیخواهد که‌ازوخواهی‌ارومخواه که‌ندارد‌ومیکاهدا گربخواهی‌بنده آنی که‌دربندآنی. آن‌ارزی که‌میورزی. هرچیز که بزبان‌آمد بزیان‌آمد. دوست راازدربیرون کنندامااز‌دل‌بیرون‌نکنند . خدایتعالی‌می‌بیند ومیپوشدهمسایه‌نمی

بیندومیخروشد. چنان زی که بشناارزی وچنان میر که بدعاارزی. لقمه‌خوری هر جائی طاعت کنی‌ریائی‌صحبت رانی‌هوائی زهی مردسودائی. اگردرآئی بازاست و اگر نیائی‌خدابی‌نیازاست. اگر برهواپری مگسی‌باشی‌اگر برروی آب روی خسی باشی دل بدست‌آرتا کسی باشی .

درراه خداد و کعبه‌آمد حاصل یك کعبهٔ صورتست یك کعبهٔ دل
تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون زهزار کعبه‌آمد یك دل

عذردرشریعت بزبانست ودرحقیقت بدل وجان‌آن‌نکوتر که زشت بگذاریم ونغز گیریم وپوست بگذاریم ومغز گیریم. درکودکی بازی ودرجوانی‌مستی‌ودر پیری سستی پس‌خداراکی پرستی .

چون پیش بزرگی‌درآئی‌همه‌گوش باش‌چون اوسخن گوید توخاموش‌باش.

پنج چیزنشانه سختیست، بی‌شکری دروقت نعمت، بیصبری دروقت محنت، بیرضائی‌دروقت قسمت. کاهلی‌دروقت خدمت، بیحرمتی دروقت صحبت. حیات ماهی درآبست‌وحیات بچه‌ازشیر. شریعت‌را استادبایدوطریقت‌راپیر. زاهدمزدوربیهشت مینازد وعارف بدوست. ازصوفی‌چگویم که صوفی‌خوداوست .

روزگاری اورا میجستم‌خودرا میبافتم اکنون خودرا میجویم اورا میبابم

عشق‌آمد وشد چوخونم اندررگ وپوست
تاکرد مرا تهی و پر کرد زدوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت
نامیست زمن برمی و باقی همه است.

چند جمله ازمناجات شیخ :

الهی عبدالله‌را ازسه‌آفت نگاهداراز وساوس‌شیطانی‌وازهواجس‌جسمانی‌واز غرور نادانی .

الهی‌بسازکارمن‌ومنگر بکردارمن‌دلی‌ده که‌طاعت افزون کند طاعتی ده که بیهشت رهنمون کند .

الهی‌اگر بهشت چون چشم وچراغ‌است‌بی‌دیدارتو درد وداغ‌است.

الهی اگر مرا در دوزخ کنی دعوی دار نیستم واگر در بهشت کنی بیجمال تو خریدار نیستم .

الهی من به حور و قصور ننازم اگر نفسی با تو پردازم از آن هزار بهشت میسازم.

الهی اگر عبدالله را بخواهی گداخت دوزخی دیگر باید آلایش اورا واگر بخواهی نواخت بهشتی دیگر باید آسایش اورا .

الهی میدانی ناتوانم پس از بلا برهانم.

الهی میپنداشتم که تو را شناختم اکنون آن پنداشت وشناخت را در آب انداختم.

الهی همه شادیها بی یاد توغروراست وهمهٔ غمها با یاد توسرور.

چند رباعی ازشیخ :

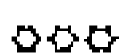
ازهجر همی سوزم ازشرم خیال　　دروصل همی سوزم ازبیم زوال

پروانهٔ شمع را چنین باشد حال　　درهجر بسوزد و بسوزد زوصال



دی آمد وهیچ نامد ازمن کاری　　و امروز زمی گرم نشد بازاری

فردا بروم بیخبر از اسراری　　نا آمده به بدی ازین بسیاری



درعشق تو گه پست و گهی مست شوم　　وزیاد تو گه نیست گهی هست شوم

در پستی و مستی ارنگیری دستم　　یکبار گی ای نگار از دست شوم .

ازین مثالها تا حدی بمقامات وحالات عرفانی شیخ پی توان برد که درضمن آن معانی عشق واقعی بخدا واعراض ازظاهر ورجوع بباطن جلوه میکند .

وفات شیخ در ۴۸۱ درهرات اتفاق افتاد .

سنائی - ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی دراواسط قرن پنجم تولد یافت واز اوایل جوانی انتساب بدربار غزنوی نمود وبعضی ازسلاطین آن سلاله را مانند بهرامشاه دراشعارش مدح کرد .

سنائی گذشته از سلاطین و امرا با فضلا و شعرای عصر خود مانند مسعود سعد رابطه داشت و حتی اشعار مسعود سعد را اولین دفعه او جمع کرد.

سنائی سفر حج بجا آورد نیز در اغلب شهرهای خراسان سیاحت نمود و بحلقهٔ درویشان در آمد و با رؤسای صوفیه معاشرت کرد و از آنها کسب فیوضات نمود و در نتیجهٔ تأثیر این تعالیم آخر از دربار سلاطین و مدح آنها صرف نظر کرد و گوشه گیری اختیار نمود و اشعاری پرمغز عرفانی سرود.

سبك و افکار سنائی - دیوان سنائی که عده اشعار آنرا تاسی هزار نوشته‌اند وامروز بعضی نسخه‌های آن تا دوازده هزار بیت و بیشتر دارد حاوی قصاید و غزلیات ورباعیات محکم و متین و اشعار پخته و روان است همچنین استادی و بلاغت او در مثنویها و مخصوصاً درحدیقه ظاهر است با این همه توان گفت که سنائی را گاهی در اشعار خود توجه بیشتر بمعنی بوده است تا بلفظ بطور کلی میتوان سنائی را اولین شاعر نامی تصوف ایران محسوب داشت زیرا قبل از او کسی در مذهب عرفان باستحکام و سلاست و صفای کلام او بنظم سخن پردازی نکرده از سخن سنائی پیداست که در جوانی گذشته از دیوان شاعران فارسی زبان از اشعار گویندگان تازی نیز خوانده چنانکه در قصیده‌ای از فرزدق و جریر که دو شاعر تازی در قرن اول اسلامی بودند و باهم مناظره‌ها داشتند و جریر درباره فرزدق هجوها ساخته نام برده و گفته است:

هست تا نفس نفیست باعث تعلیم دیو   بود هم فن فرزدق داعیهٔ جرجریر

که در مصرع دوم اشارتی بخصومت جریر نسبت بفرزدق موجود است.

از گویندگان فارسی زبان تأثیر از شاعران خراسان مانند منوچهری و فرخی و مسعود سعد در شعر سنائی پیداست. قصیده‌هائیکه با مطلعهای ذیل آغاز میکند قصیده شمعیهٔ منوچهری را با کمال وضوح بخاطر می آورد:

ای همیشه دی بحرص و آز کرده مر تهن   داده یکباره عنان خود بدست اهرمن

همچنین:

ای امیر المؤمنین ای شمع دین ای ابولحسن

ای بیك ضربت ربودی جان دشمن از بدن

همچنین :

دل زدلتنگی زمانی طرف کردم درچمن

یکجهان‌جان‌دیدم‌آنجارسته‌اززندان تن

درقصیده‌ای که بمطلع :

مکن درجسم وجان‌منزل که‌این‌دونست‌وآن والا

قدم زین هردوبیرون نه نه اینجا باش و نه‌آنجا.

ساخته سبك‌فرخی‌را پیروی نموده ودرضمن‌آن گفته است :

نخواهم لاجرم نعمت نه در دنیا نه در جنت

همیگویم بهرساعت چه درسرا چه در ضرا

که یارب مرسنائی‌راسنائی‌ده تو درحکمت

چنان کز وی برشك‌آید روان بوعلی سینا

مگردانم درینعالم ز بیش‌آری و کم‌عقلی

«چورأی‌عاشقان گردان‌چوطبع‌بیدلان‌شیدا»

دراین‌چند بیت‌انس وعلاقه خودرا نسبت بفلسفه‌اظهارنموده درضمن مصرع اخیررا بعین ازقصیده فرخی تضمین کرده . درجای دیگردرقطعه‌ای که پیداست‌از روی وجد ونشاط سروده گوید :

حال با شعر فرخی آریم　　　　رقص‌برشعربوالفتوح کنیم

همچنین‌چون‌دیوان سنائی‌را باآن مسعود سعد برابر کنیم بسا قصاید که از حیث وزن وقافیه‌وبعض تعبیرات وتشبیهات مشابه هم دیده خواهد شد .

پس ازین‌دورهٔ تقلیدسنائی‌چون درجذبه عرفات افتاد خودباستقلال مضامین واشعارعرفانی ساخت که دردیوان ومثنویهای او مندرج است . دراین سنخ اشعار استاد ما را دعوت میکند به تصفیهٔ نفس و ترك غرورو تظاهر و اینگونه مضامین میپرورد :

دانشی که تو را از تو نستاند جهل از آن بهتر است . بستهٔ جاه و زرمباش که جاه وزربرای جود و بخشش است عالم خود پرست خود غافلست پس‌چگونه

راهنمای دیگرانست«خفته‌راخفته کی کند بیدار»اسیرمال‌وبندهٔقال نباشید. آدمیت بصفای‌باطن‌وخدمت‌وکوشش‌میسراست نه بوسایط ظاهرباتظاهرو مال و جاه نتوان بحقیقت‌رسید رنج وسعی وعبارت لازم است :

هر کس از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد
درد باید مرد سوز و مرد باید گامزن
سالها باید که تا یك سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق انـدر یمن
ماهها باید که تا یك پنبه دانه ز آفتاب
زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسن
عمرها باید که تا یك کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

دیوشهوات‌راسلیمان‌وارمطیع‌امرخودگردان مانند مسیحا اهل یقین‌باش‌از پرده حسن بدرآی اگرامیدعمرجاویدان داری ازاندیشه اوباش‌جسمانیت‌فارغ‌شو ودادخلق‌ازخودبده . اگرطمع‌داری‌مانندزهره براوج‌آسمان‌شوی‌دانش‌طلب کن. خویشتن‌را نوعی تصفیه نما تا خدارا درآئینهٔ ضمیرپیداکنی‌چون‌حقیقت‌یکیست ومن‌وتودرکارنیست .

اخبارو اشعارچنین میرساند که شاعرخود در سیر خود بمقـام تزکیه نفس رسیده وبمعالی اخلاق نایل‌آمده وره بعشق حق برده دلش‌ازآتش عشق‌روشن‌است وآزار کسی‌را روا ندارد ودرهرکارخدا را درنظرمیگیرد بااینکه ازکسی انتظار خوبی نداردخود نسبت بهرکس نیکوکاراست . مطابق اینگونه‌معانی‌این ابیات‌را درحال خود گوید :

من از آتش عشق هم نرم گـردم — اگر چه ز پولاد سخت است لادم
منم بندهٔ عشق تـا زنده بـاشم — اگـر چه ز مـادر من آزاد زادم
ز نیك و بـد این وآن فـارغم من — برین نعمت ایـزد زیادت کنـادم
نه‌آویزم ازکس نه بگریزم از کس — نه گیرنده بـازم نه بیمهر خـادم

کم‌آزار بیرنج و پاکیزه عرضم — که پاکست الحمدلله نژادم
مرا بر تن خویش حکمیست نافذ — من استاد فرمانبر آن نفسادم
بهر حال و هر کار آید به پیشم — خداوند باشد در آنحال یادم
ز کس خیر و خوبی نباشد نخواهم — بدانچم بود با همه خلق رادم

در دیوان سنائی اشعار زیاد در شکایت از ظاهر پرستی و ریاکاری و بیدانشی و آزار دوستی و بیوفائی و نامسلمانی مردم آمده و مبین میدارد که بدیها از مردم دیده است. با این نظر است که پیوسته مردم را باصلاح حال و گذشتن از خودپرستی و صفای قلب و خدمت و کسب دانش برای پیروی حق و کسب حکمت و کشتن شهوت و ترك حرص وسلوك و ایمان و عرفان دعوت میکند و میگوید:

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا
قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش نه آنجا
بهرچ از راه دور افتی چه کفر آنحرف و چه ایمان
بهرچ از دوست وامانی چه زشت آنجا و چه زیبا
سخن کز روی دین گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا
ترا دنیا همی گوید که دل در ما نبندی به
تو خود می پند نیوشی از این گویان نا گویا
گر امروز آتش شهوت بکشتی بیگمان رستی
و گرنه تف این آتش ترا هیزم کند فردا
چو علمت هست خدمت کن چو دانایان که زشت آید
گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا
چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب
چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا
به حکمت جامهٔ نو کن ز بهر آن جهان ور نه
چو مرگ اینجامه بستاند تو عریان مانی و رسوا

گر از زحمت همی‌ترسی زنا اهلان به
که از دام زبون گیران بعزلت رسته شد عنقا

سنائی چندین مثنوی مانند حدیقة الحقیقه و طریق التحقیق و سیر العباد الی‌المعاد یا کنوز الرموز سروده و بنا باقوال صاحبان تذکره مثنوی‌های دیگر هم مانند کارنامه و عشق‌نامه و عقل‌نامه و غریب‌نامه یا عفونامه تألیف نموده‌است معروف‌ترین آنها حدیقه است که آنرا در تاریخ ۵۲۵ تمام کرد و آن مرکب از ده باب است وده هزار بیت دارد مطالب هر باب اغلب بطریق حکایت وامثله گفته شده و توان گفت شاهکار شاعر است که از حیث احتوای مطالب عرفانی و ازجهت بلاغت وحسن سبك دربین کتب متصوفه ممتاز است. دراین تصنیف سنائی پادشاه وقت یعنی بهرام شاه غزنوی (۵۴۸-۵۱۲) را مدح کرده .

بطور کلی میتوان گفت محتویات تمام مثنویها راجع است بمعانی تصوف و مطالب عرفان و عبارت است از توحید خدا ونعت پیامبر و اولیاء و تحریض بترك دنیا و اعراض ازظاهر ورجوع بباطن و ترك خودپرستی وغرور و کسب مقامات معنوی.

سنائی درحدیقه افکاردلپسند وشعائر بلند وراهنمائیهای سودمندرا بامضامین عرفانی باهم آورده اینك نمونه‌ای از آن اشعار مذکور میافتد:

کار وخدمت کن که با بیکاری بجائی نرسی:

پایـه بسیار سوی بـام بلند — تو بیك پایه چون شوی خرسند
از پی کارت آفریـدستند — جامهٔ خلقتت بـریدستند
ملك ملك از کجا بدست آری — چون مهی شصت روز بیکاری

نه آرایش ظاهر به‌تنهائی دلیل خوبیست ونه نازیبائی بیرون دلیل بدی، کردار است که نشانهٔ خوبیست :

ابلهـی دید اشتری بچرا — گفت نقشت همه کژ است چرا
گفت اشتر که اندرین پیکار — عیب نقاش میکنی هشدار
در کژی من مکن بعیب نگاه — توزمن راه راست رفتن خواه

دانش برای کار و کوشش است نه ادعا و گفتار.

تو بگفتار غره‌ای شب وروز — لیك معلوم تو نگشت امروز
بیش مشنوز نیك و بد گفتار — آنچه بشنیده‌ای بکار درآر
دانشت هست کار بستن تو — خنجرت هست صف شکستن تو
علم با کار سودمند بود — علم بی کار پای بند بود

بهترین راهنمای مرد خرد اوست:

عقل در راه حق دلیل توبس — عقل هر جایگه خلیل توبس
عقل خود کار های بد نکند — هرچه آن ناپسند خود نکند
عقل برهیچ دل ستم نکند — بطمع قصد مدح و ذم نکند

مرد اگر سخن زیبا گوید نطقش بهتر و گرنه خاموشی از بیهوده گوئی پسندیده تراست:

نطق زیبا ز خامشی بهتر — ورنه در جان فرامشی بهتر
در سخن در ببایدت سفتن — ورنه گنگی به از سخن گفتن
گنگ اندر حدیث کم آواز — به که بسیار گوی بیهده تاز

از اینگونه اشعار درپند وعبرت وبلندی مقام دانش ومعرفت وضرورت داد و دستگیری درمیان مردم واهمیت توجه بمبدأ بسیار آمده.

رباعیات وقطعات خوش آیند بدیعی نیز از سنائی معروفست که هریك بجای خود معانی نغز دارد مثلا این قطعه درنکوهش میخواری لطیفست.

نکند دانا مستی نخورد عاقل مـی — در ره پستی هرگز ننهد دانا پـی
چه خوری چیزی کز خوردن آنچیز ترا — نی چنان سرو نماید بمثل سرو چونی
گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او — گر کنی عربده گویند که او کرد نه می

خلاصه اینکه سنائی یکی از گویندگان باذوق عرفائی ایران بوده و درعالم معانی قدمها زده وسخنان پخته گفته واز نخستین شاعران عارف پیشه بشمار آمده

است چنانکه خواهیم دید سر سلسلهٔ شاعران عرفانی ما جلال الدین زبان بستایش او گشوده و گفته است:

عطار روح بود سنائی دو چشم او — ما از پی سنائی و عطار آمدیم

همان استاد در کتاب مثنوی ازسنائی چنین یاد کرده است:

ترك جوشی کرده‌ام من نیم خام — از حکیم غزنوی بشنو تمام

چنانکه‌درفوق مذکورشدسنائی بتأثیر مسلك معنوی خود اززندگانی دنیوی وروابط درباری دست کشیدحتی امر بهرام شاه راکه گویا میخواسته است اورا از خویشان ومقربان خود کندنپذیرفت وعزلت را ترجیح داد.

سنائی عمر درازی کرد ودرغزنین بدرود زندگانی گفت درسال وفاتش اختلاف هست وبنابقول تقی کاشی درتذکره خود وی بسال ۵۴۵ وفات یافت واین تاریخ صحیحتر بنظر میآید.

شیخ عطار ـ شیخ فریدالدین محمد مشهور به عطار که یکی از بزرگان و پیشوایان گویندگان مذهب عرفانست درنیشابور تولدیافت. تاریخ قطعی تولد وی معلوم نیست درهر صورت میتوان گفت که وی دراواسط قرن ششم یعنی اواخر دوره سلجوقیان خراسان بدنیا آمد ازاخبار وقرائن نیز چنین بدست میآید که عطار عمر درازی داشته وشاید بحدودصدسال یابیشتر رسیده ولی دردیوانش تنها اشاره بعمر شصت وهفتاد واندسالگی اوموجود است درقصیده‌ای گوید:

مدت سی سال سودا پخته‌ایم — مدت سی سال دیگر سوختیم

ودرقصیدهٔ دیگر که با اینمطلع است:

کارم از عشق تو بجان آمد — دلم از درد در فغان آمد

گوید:

چون زمقصود خود ندیدم بوی — سوی عمر رهم زیان آمد.

دین هفتاد ساله داد بباد — مرد میخانهٔ مغان آمد.

نیز از دیوان او نقل کرده‌اند:

مرگ درآورده پیش وادی صدساله راه — عمر توافکنده شب برسر هفتاد واند

عطار روزگار جوانی‌را باتحصیل‌معارف وخدمت مشایخ‌وتهذیب‌نفس‌وکسب علوم گذراند تاسرانجام خودبمقام ارشادرسیدوکعبهٔ اهل‌دل گردید. بموجب‌بعضی اخبار وبفحوای‌اشعاری که بوی‌نسبت داده‌شده مسافرتهای‌بسیار کرده‌ومصرودمشق ومکه وهندوترکستانرا سیاحت نموده .

لقب عطار بواسطه اینست که داروفروشی‌میکرد ودرضمن بیمارانرا معالجه هم مینمود چنانکه درمثنوی خسرونامه گوید :

بداروخانه پانصد شخص بودند　　که درهرروز نبضم مینمودند

دراین ضمن که ازشفای جسمانی‌فراغتی‌میجست بامور روحانی‌میپرداخت و اشعارمعنوی‌میساخت چنانکه درباب نظم‌مثنویهای مصیبت‌نامه والهینامه گوید:

مصیبتنامه کانـدوه جهانست　　الهینامـه کاسرار عیانست

بداروخانه کردم هردوآغاز　　چگویم‌زوددرستم‌زین‌وآن‌باز

ومعلومست‌درنظراوکه پیرطریقت‌بودشفای‌جسمانی‌مقدمه‌ای‌بودبرای کمال روحانی وعالم ادیان بعالم ابدان برتری داشت‌بازدرمثنوی‌نامبرده ازز‌بان یکی‌از دوستانش فرماید:

بمن گفت‌ای بمعنی عالم افروز　　چنین‌مشغول‌طب گشتی شب وروز

طب از بهر تن هر ناتـوانست　　ولیکن شعروحکمت‌قوت جانست

اگرچه طب بقانونست امـا　　اشارانست در شعـر و معـما

واز اخبار نویسندگان وآثارمنثور ومنظوم خودشیخ‌آشکارامینماید که‌وی نه‌تنها حالات عرفان‌را جستجو کرده وباسرار آنان پی‌برده بلکه خود عمری در طریق‌عرفان سیروسلوك کرده ودرآتش عشق‌الهی‌سوخته واز این‌راه درافق‌عرفان تابش کرده ومانندمشعلی برسرراه‌نزدیکان ودوران نورپاشیده وبسادلباختگان که بخویشتن‌جلب کرده وبشعلهٔ خود مشتعل‌ساخته است بیجهت نیست که بزرگترین شاعرعرفان‌مولاناجلال‌الدین اورا‌پیشواوبزرگ دانسته وخودرادربرابراو کوچك بشمرده و گفته :

هفت شهر عشق را عطار گشت　　　ماهنوز اندر خم یك کوچه ایم

نیز فرموده :

عطارروح بود سنائی دوچشم او　　　ما از پی سنائی و عطار آمدیم

ایضاً :

من آن ملای رومی‌ام که از نطقم شکر ریزد

ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم

ایضاً :

گنحه گفتم درحقیقت ایعزیز　　　آن شنیدستم من از عطار نیز

شیخ محمود شبستری که خوداز بزرگان مذهب عرفان است فرموده:

مرا از شاعری خود عار ناید　　　که درصدقرن‌چون عطار ناید

وعلاءالدوله‌سمنانی‌ازمشایخ صوفیان که‌درقرن هشتم‌وفات‌یافته‌چنین گفته:

سری که درون‌دل مرا پیداشد　　　از گفتهٔ عطار و زمولانا شد

اینگونه اشعار تنها اشاره‌ایست‌بتأثیرعمیقی که عطاردرقلوب‌شماره بزرگی ازصاحبدلان وسخنوران بعد ازخودش کرده که پرتوآن حتی بسعدی و حافظ هم رسیده .

طبع عطار روان وفکرش درجولان بوده وازینرو تألیفات‌بسیار ازنظم ونثر بوجودآورده حتی‌شماره‌آنرا بعدد سوره های قرآن نوشته‌اند چنانکه در کتاب مجالس المؤمنین آمده :

همان خریطه کش داروی فنا عطار　　　که نظم‌اوست‌شفابخش عاشقان‌حزین

مقابل عدد سورهٔ کلام نوشت　　　سفینهای عزیز و کتابهای گزین

درهرصورت‌آثارشیخ بسیار بوده بطوری که برخی‌اورا ازاین‌حیث‌طعنه‌زده وبه‌پر گوئی متصفش دانستند ودر دفاع ازین انتقاد گفت :

کسی که چون منی‌راعیب جوی است　　　همین گوید که او بسیار گوی است

ولیکن چون بسی دارم معانی　　　بسی گویم تو نشنو میتو دانی

درواقع نظرشیخ موافق‌دعوی‌خود متوجه‌بمعانی بوده و هریك از تصنیفات

خودرا برای توجیه مطالب عرفانی ساخته حتی دراینراه بسا فصاحت لفظ را فدای ادای معانی نموده واشعار ناروا و ناز یبا هم سروده است ودراین شوق بمعنی از رسوم ومتعارفات شعری درگذشته حتی درهمهٔ عمر برخلاف عادت شاعران بمدح کسی نپرداخته چنانکه گوید :

بعمر خویش مدح کس نگفتم　　دری از بهر دنیا من نسفتم

ودرمثنوی مصیبتنامه فرماید:

شعر مدح وهزل گفتن هیچ نیست　　شعر حکمت به که دروی پیچ نیست

دریغا که همه این تصنیفات باقی نمانده حتی در نسبت برخی از آنهائی هم که باقیست تردیدهست .

گذشته ازمصیبتنامه والهینامه وخسرونامه که نام برده شد مثنویهای دیگر مانندپندنامه واسرارنامه وجواهرنامه وشرح القلب ومختارنامه وامثال آنها از شیخ مانده ولی توان گفت مهمترین آثار شیخ نخست دیوان قصائد وغزلیات اوست که حدود ده هزار بیت دارد . دوم مثنوی منطق الطیر است و سوم تذکرة الاولیاء دیوان عطار حاوی اشعار شورانگیز وعارفانه اوست که اسرار ضمیر خودرا بزبان شعر بیان داشته منطق الطیر مطالب نغز عارفان را در سلك حکایت لطیف شیرین شرح نموده وآن عبارتست از اینکه روزی مرغان مجمعی کردند و گفتند هیچ شهری بی شهریار نیست ما نیز باید شهریار خودرا بجوئیم هدهد که درواقع پیك مرغانست گفت نام آن شهریار سیمرغ است ووعده کرد آنها رابدرگاه سیمرغ راهنمائی کند ولی بشرطیکه سیروسلوك را داشته ودرپیمودن راه دور سختیهای گوناگون را تحمل نمایند بسیار ازمرغان عذرها تراشیدند وبهانه ها آوردند وهریکی نوعی ازدشواری راه وصال بگریخت تاسرانجام از آنهمه تنها سی مرغ باقی ماند که پس از پیمودن هفت وادی خطرناك پراز دشواریها که عبارت باشد ازوادی طلب وعشق ومعرفت و استغنا وتوحید وحیرت وفنا بدرگاه سیمرغ رسیدند ودرآنجا مانند اینکه دربرابر

دیدند ودرواقع دریافتندسیمرغ همان سی مرغ است یعنی آنچه راکه بیخبرانه درخارج میجستند درخود پیدا کردند .

تذکرةالاولیاءعبارت‌است‌ازشرح‌احوال‌عارفان‌ومناقب‌ومکارم‌اخلاق‌پیشوایان طریقت وسخنان آنان .

سبك وافکارشیخ عطار- شیخ عطارنیزمانند شاعران دیگرخراسان‌قصاید ساخته ولی بادوفرق اساسی یکی اینکه قصیده عطارسبك تغزل رابکارنبرده‌وبطور کلی لحن وروش قصایدفرخی‌وعنصری‌ومنوچهری‌را ندارد ودراستحکام و پختگی نیزبپایه‌آنهانرسددوم‌آنکه‌قسمت‌مهم‌قصایدآنان صرف‌مدح‌سرائی‌شده‌درصورتیکه عطاراین طرز رابکلی ترك کرده وبیتی درمدح نساخته چنانکه خود گفته: بعمر خویش‌مدح کس‌نگفتم . قصاید اومتوجه به‌نعت وپند وعرفان وازخواص آن‌تضمین آیات قرآن‌وذکرناپایداری جهان ولزوم بیداری انسانیت ودرین معانی‌الحق‌داد سخن داده است وخوددرین فن به‌متانت‌سخن خودپی‌برده‌ودرقصیده‌ای که‌بامطلع :

خطاب هاتف دولت رسید دوش بما　　　　که هست عرصهٔ بی‌دولتی‌سرای فنا

شروع میکند همیگوید :

بشعر خاطر عطار همدم عیسیست　　　　ازآنکه‌هست‌چوموسیش‌صدید بیضا

ز وقت آدم تااین‌زمان نیافت کسی　　　　نظیر این گهر انـدر خـزانهٔ شعرا

میتوان گفت دراینگونه قصاید دینی‌واخلاقی تنهاسنائی وناصر خسروبراو سبقت داشته اند .

درقصیده‌ای که درسپاس وتوحید است این‌قبیل معانی آمده :

خدایتعالی بزرگتراز آنست که مابشراو را دریابیم عقل انبیا در مقام درك اوبرخاك عجزمیفتد واگرهمه مردم هزارقرن‌دروصف او فکرت کنند سرانجام بعجز خودمعترف خواهند گشت زیراانديشهٔ مادرمقام اوبدان ماند که‌ذره‌بخواهد کنه فضارا دریابدیاشبنم بخواهد دربحر نـامتناهی شنا نماید . تنهاراهی که‌بسوی

اوهست ازراه خویشتن‌شناسی واصلاح نفس وفراموش کردن شهوت وفنا درهستی حق‌است . درضمن‌قصایدپندآمیزوعبرت انگیزیادهای مؤثری نیزازگذران‌بودن عمرانسانی نموده ومارا بغنیمت شمردن فرصت ونیکوکاری وخدمت، میخواند واز جمله گوید :

ندارد درد ما درمان دریغا — بماندم بی سر و سامان دریغا
درین‌حیرت فلکها نیز دیریست — که میگردند سرگردان دریغا
رهی بس دورمی‌بینم درین راه — نه سر پیدا ونه پایان دریغا
چونه جانان بخواهد ماندنه جان — زجان دردا و از جانان دریغا
عزیزان جهان را بین که یك‌راه — شده با خاك ره یکسان دریغا
بیا تا در وفای دوستداران — فرو باریم صد طوفان دریغا
همه یاران بزیر خاك رفتند — توخواهی رفت‌چون‌ایشان دریغا
پس‌ازوصلی که‌همچون بادبگذشت — در آمد این غم هجران دریغا
برای نان چه ریزی آبرویت — که‌آتش بهترت زآن‌نان دریغا
تو را تا جان بود نان کم نیاید — چه باید کند چندین جان‌دریغا
خداوندا همه عمر عزیزم — زجهل آورده ام بزیان دریغا
چو دورانی جوانی رفت بر باد — بسی گفتم درین دوران دریغا
نشد معلوم من جز آخر عمر — که کردم عمرخود تاوان دریغا
مرا گر عمر بایستی خریدن — تلف کی کردمی زین‌سان دریغا

باوجود اینگونه قصیده سرائی باید گفت استادی عطاربدون تردید درغزل عرفانیست که گذشته از سنائی کسی را دراین فن براو سبقت نبوده و سنائی هم گرچه پیش ازاوغزلهای شیرین‌صوفیانه‌سروده ولی‌سخنش‌درشیوائی وسوزندگی وتحریك وتهییج‌بپایهٔ سخن عطارنمیرسد عطاردرین فن نه‌تنها تا حدی مبتکراست بلکه سرمشق‌شاعران عرفانی بعداز خود مانند جلال‌الدین وحافظ‌ست آتش‌عشق و سوز محبت و شور وحدت درسرتا سردیوان عطار بطوری محسوس است که هر

صاحبدلی آنرا بخواند بیدرنگ مشتعل خواهد شد. چه سخنان شورانگیزتر از اینها که پیداست درجذبه عرفان سروده شده :

دست در دامن جان خواهم زد — پای بر فرق جهان خواهم زد
اسب برجسم وجهت خواهم تاخت — بانگ بر کون ومکان خواهم زد
وانگه آن دم که میان من واوست — از همه خلق نهان خواهم زد
چون مرا نام و نشان نیست پدید — دم زبی نام و نشان خواهم زد
هان مبرظن که من سوخته دل — آن دم ازکام و زبان خواهم زد
تن پلیدست بخواهم انداخت — وان دم پاك بجان خواهم زد
از دلم مشعله ای خواهم ساخت — نفس شعله فشان خواهم زد

بدیهی است تمام غزلیات آتشین عطار تعبیر از ذوق وافکار عرفانی او میکنند که اینك برخی از آن نقل میشود :

زاهدان ظاهر پرست دعوی بیجا میکنند ودروغ میگویند ومغرورند ودل بیدار ندارند اگر دارند نشان دهند :

الا ای زاهدان دین دلی بیدار بنمائید — همه مستید درمستی یکی هشیار بنمائید
زدعوی هیچ نگشاید اگر مردید اندر دین — چنان کاندر درون هستید دربازار بنمائید
هزاران مرد دعوی دار بنمایم ازین مسجد — شما یك مرد دعوی دار از خمار بنمائید
من اندر یك زمان صد مست از خمار بنمایم — شما مستی اگر دارید از اسرار بنمائید
من این رندان مفلس را همه عاشق همی بینم — شما یك عاشق صادق چنین بیدار بنمائید

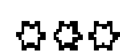
برای رسیدن بمقام وحدت ودرك وصال احدیت از خود گذشتن و در عالم جسمانی وهستی شهوانی فانی شدن لازمست . درخرابات که جلوه گاه عرفاست وجود وعدم یکسانست زیرا خراباتیان وحدت می بینند نه کثرت آنان عاشقان حقند ودر آنراه مانند پروانه جان میبازند وراه خدمت وعمل میپیمایند ومانند دیگر بسخن گفتن اکتفا نورزند :

عزم خرابات بی فنا نتوان کرد — دست بیك درد بی صفا نتوان کرد
چون نه وجود است نه عدم بخرابات — لاجرم این یك از آن جدا نتوان کرد

گم شدن وبیخودیست راه خرابات — توشهٔ اینراه جز فنا نتوان کرد
لاشو اگر عزم میکنی تو ببالا — زانکه چنین عزم جز به‌لا نتوان کرد



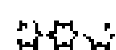
عاشقانی کز نسیم دوست جان میپرورند — جمله اندر سوختن چون عود اندر مجمرند
فارغند از عالم و وز کار عالم روز وشب — واله راه شگرف و غرق بحر منکرند
هر که در عالم دوئی میبیند آن از احولیست — زانکه ایشان درعالم جز یکی را ننگرند
جمله غواصند در دریای وحدت لاجرم — گرچه بسیارند لیکن در صف یك گوهرند



عاشق آنست کوچو پروانه است — که تواند بترك جان گفتن
شیر چون میگریزد از آتش — شیر پروانه را توان گفتن
راه رو تا یکی بود سخنت — بس تر از هفت آسمان گفتن
کم نه ای آخر از قلم آموز — ره سپردن سخن روان گفتن
کار کن زانك بهتر است ترا — کار کردن ز کار دان گفتن

هر که یك ذره‌ای ازهستی داشته باشد درمییابد که همه ذره‌ها ازیك هستی است و کثرت ظاهریست وعالم ظاهر مانند دودیست که وجودش از آتش است وخود حقیقت ندارد . پس درحقیقت همه یکی ویکی همه است وتو ومن را درنظر صاحبنظر فرقی از هم نیست :

هر که را ذره ای وجود بود — پیش هر ذره ای سجود بود
نه همه بت ز زرو سیم بود — نه بت زهر وان وجود بود
درحقیقت چو جمله یك بودست — پس همه بودها نبود بود
نقطهٔ آتشست در باطن — دود دیدن ازو چه سود بود



در عشق تو من نوأم تو من باش — یك پیرهنست گو ز تن مباش
چو جمله یکیست در حقیقت — تو دریك تن دو پیرهن باش

جانـا همه آن تـو شدم من　　　　من آن توام تو آن من باش

برای پی بردن بعالم حقیقت و درك وحدت بایدمقام عقل وعلم وقیل وقال را گذشت و گفتگو وچون وچرا وپرسش را خاتمه داد وازخود بیخودبودیعنی خود را ازغروردانش وهوسهای دیگردورساخت تامگرحالی بوجودآید وحقیقت جلوه نمایدتعینات وبحث ها موافق اندازه وحدودعقل ماست حقیقت را که درورراء اینهاست باحالت وذوقی که فوق عقل است بایدجست .

درعشق روی او زحدوث و قدم مپرس　　　　گر مرد عاشقی ز وجود و عدم مپرس

مردانـه بگذر از ازل واز ابد تـمام　　　　کم گوی از ازل زابد نیز هم مپرس

زین چارر کن چون بگذشتی ببین حرم　　　　آنگاه دیده پر کن وپس آن حرم مپرس

آنجا که هست نقطهٔ توحیدرنج نیست　　　　زآن چار بر گذر بدمی و زدم مپرس

لوح و قلم بطبع دماغ و زبـان تست　　　　لوح وقلم بدان وز لوح و قـلم مپرس

چون توبدین مقام رسیدی د کرمباش　　　　کم گرد درفناود کربیش و کم میرس

غزل های عطار دراینگونه معانی یکی از دیگری برتر وشورآورتراست و تنوع اوزان دارد ومعمولا وزنهای دلنشین بر گزیده. اشعاردیوان عطاراغلب بردیف است وقافیهٔ تنهـا کم دارد .

بایددانست بااینکه سخن عطار ساده است وپیچید گی ندارد والفاظ درمقابل معانی معلوم بکار رفته باز گاهی درموارد تشبیه ازصنایع شعری وقیاس خیالی ونکته پردازی نمونه هائی بدست داده مثلا لب رابه عناب خط را به ریحان دهان رابه پسته و دندان رابه مرجان مانند کرده. زلف را گاهی بزنجیر گاهی بشب گاهی بدام گاهی به هندو وگاهی بکفر تشبیه نموده زلفی را که پیرامن صورترا گرفته کفر است کـه اسلام را احاطه کرده. خال را گاهی بدانه وگاهی به زنگی بچه، چانه را بهسبب و فرو رفتگی آنرا بچاه مانند کرده. ولی اینگونه تشبیهات در دیوان عطار کاملا نادراست

ف طبیعت که دراشعارفرخی ومنوچهری وعنصری فراوان است بسیار کم

موردتوجه عطار واقع گشته وابیاتی مانند ابیات زیرین در دیوان او کمیاب

باد شمال میرسد جلوه نسترن نگر | وقت‌سحر ز عشق گل بلبل نعره زن نگر
سبزهٔ تازه روی را نوخط جویبار بین | لالهٔ سرخ روی‌راسوخته دل چومن نگر
خیری سرفکنده‌را درغم عمررفته بین | سنبل شاخ شاخ را مروحهٔ چمن نگر
یاسمن لطیف را همچو عروس بکر بین | باد مشاطه فعل‌را جلوه‌گر سمن نگر
نرگس نیم مست‌را عاشق زردروی بین | سوسن شیرخواره‌را آمده درسخن نگر
لعبت‌شاخ‌ارغوان طفل زبان گشاده بین | ناوك چرخ گلستان غنچهٔ بی‌دهن نگر
تا گل پادشاه وش تخت نهاد در چمن | لشکریان باغ را خیمهٔ نسترن نگر
هین که گذشت‌وقت دل‌سوی‌چمن‌نگاه کن | روح‌نصیب صبح بین ابس کلاه‌زن نگر

بخش بزرگ اشعارعطار مثنویهای متعدداست که برخی‌از آنرا نام‌بردیم و همه‌را درمعانی تصوف نظم کرده‌وکافیست برای نمونه ازنامیترین آنها یعنی‌منطق‌الطیرسخن بمیان آید.

شیخ دراین داستان سفرمرغان برای‌وصال سیمرغ سیروسلوك عارفان وراه کوشش وریاضت را برای‌رسیدن بدرجه‌عالی آدمیت ودریافتن‌حقیقت قصد کرده است. پیداست راه کمال‌رنجهای فراوان‌دارد ومردجوینده و بردبار خواهد تاطی مقامات‌نماید.نخستین آن مقامات جستجو وطلب‌است شخص تانخواهدنمیتواند براه کمال پای نهدجوینده یابنده است باید درراه مقصود کوشش وفداکاری نمود:

جدوجهداینجاست بایدسالها | زانکه اینجا قلب گردد حالها
مال اینجا بایدت انداختن | ملك اینجا بایدت در باختن

دوم مقام عشق است که مرد چنان دلبستگی بمقصود خود داشته باشد که بیدرنگ براه وصال‌افتد ودرآنراه ازسوختن‌نترسدوازشك ویقین‌وزیان‌وبدم‌نزند ودرراه خدمت بمقصودوجستجوی معبودتأمل و عاقبت‌اندیشی‌روا ندارد:

بعد از آن وادی عشق آمد پدید | غرق آتش شد کسی کانجا رسید
کس دراین وادی بجزآتش مباد | وآنکه آتش‌نیست‌عیشش‌خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش‌بود | گرم رو سوزنده و سرکش بود

عاقبت اندیش نبود یکزمان غرق در آتش چو آن برق جهان

سوم مقام **معرفت** است رهروان بموجب دانش وبینشی که دارند مختلفند هر کسی بقدر شایستگی خود راهی بر گزیده یکی محراب ویکی بت را گرفته صدرهر کس مطابق قدراوست درراه کمال صد هزارمردم گم شودتا یکی از آنان اسرار بین گرددخلاصه اینکه مقام هر کسی باندازه معرفت اوست :

هیچ ره درروی نه چون آن دیگر است سالك تن سالك جان دیگر است
لاجرم بس ره که پیش آید پدید هریکی برحد خویش آید پدید
سیر هر کس تا کمال او بود قرب هر کس حسب حال او بود
معرفت اینجا تفاوت یافته این یکی محراب و آن بت یافته
صد هزاران مرد گم گردد مدام تا یکی اسرار بین گردد تمام
هست دایم سلطنت در معرفت جهد کن تا حاصل آید این صفت

چهارم مقام **استغناست** که عارف دانابابد بپیماید مرد خردمندصاحبدل باید برامقصوداز جهان وجهانیان بینیازباشد کسی که اسیرهوسهای طفلانه است کی باوج کمال تواندرسیدصوفی بینابلندنظراست وبدیدهٔ اوجهان نظیرآن نقشی است که بر لوحی کشند سپس آن لوح را بشکنند .

دیده باشی کان حکیم پر خرد تختهٔ خاك آورد در پیش خود
پس کند آن تخته پر نقش ونگار ثابت و سیار آرد آشکار
هم فلك آرد پدید و هم زمین که برآن حکمی کند گاهی براین
هم نجوم وهم بروج آرد پدید هم افول و هم عروج آرد پدید
هم نحوست هم سعادت بر کشد خانهٔ موت وولادت بر کشد
چون حساب نحس گرددسعداز آن گوشهٔ آن تخته گیرد بعد از آن
برفشاند گوئی آن هرگز نبود آنهمه نقش و نشان هرگز نبود
صورت این عالم پر پیچ پیچ هست همچون صورت آن تخته هیچ

پنجم مقام **توحید** است که عارف تاآنمقام را درك نمود در کمون این کثرت وحدت میبیند ودرهمه چیز خدا را مشاهده میکند یعنی با وجود خدا که هستی

واقعی ازآن اوست چیزهای دیگررا نابود میپندارد و منی و توئی درنظراو از میان برمیخیزد :

چون یکی باشدهمی‌نبود دوئی   هم‌منی برخیزد اینجا هم توئی

چشم بیننده هرجا وبهر کس نگردحقیقت‌آنرا یعنی خدارا میبیند اینست که گفته‌اند :

«مارأیت‌شیئاًالاورأیت الله فیه»:

رفت پیش بو علی آن پیر زن   کاغذ زر برد کاین بستان ز من

شیخ گفتا عهده دارم من که نیز   جز زحق نستانم از کس‌هیچ‌چیز

پیر زن در حال گفتا بو علی   از کجا آوردی آخر احولی

مرد را دردیده اینجا غیرنیست   کعبه را ضدیتی با دیر نیست

ششم‌مقام **حیرت** است که مردعارف باید برسد وآن وادی‌آوارگی‌وشگفت را بپیماید دراین‌مقام انسان‌درمییابد که دانسته‌های‌اوجمله محدودبوده‌پس کمی پی بدانستن خود میبرد ومبهوت میگردد وحتی هستی‌خودرا گم‌میکند :

مردحیران‌چون رسداین‌جایگاه   در تحیر مانده وگم کرده راه

گم شوددرراه حیرت محوومات   بیخبر از بود خود وز کاینات

هر که زد توحید بر جانش رقم   جمله گردد گم ازو او نیز هم

گربدو گویند هستی یا نه ای   سربلند عالمی پستی که ای

در میانی یا برونی از میان   بر کناری یا نهانی یا عیان

فانئی یا باقئی یا هر دوئی   هردوئی یا تونه ای یا نه توئی

گوید اصلا می ندانم چیز من   وین ندانم هم ندانم نیز من

هفتم مقام **فناست** که درآنمقام تمام شهوات وغرورهاوخودپرستیهای‌آدمی ازوزایل میگردد وبدینمعنی خودرا گم میکند یعنی جزوعالم وحدت میگردد و مانند سازی که باسازهای دیگرهم‌آهنگ‌شود ونغمه زیبای جمع‌را بوجودآورد

وخود به‌تنهائی ازمیان رود اونیزجزو منظومه آفرینش میگرددتابحق واصل‌شود ودرواقع ازین‌فنابه‌بقا میرسد.

هر که دردریای کل گم بوده‌شد　　دائماً گم بوده و آسوده شد

گرتوهستی راه‌بین و دیده ور　　موی درموی این چنین‌اندرنگر

هر که اورفت از میان اینك فنا　　چون فنا گشت از فنا اینك بقا

اینست‌مراحل‌رسیدن مردعارف بکمال‌چنانکه‌مرغان نیزپس‌ازپیمودن‌این هفت‌وادی وتحمل‌دشواریهای‌بی‌پایان ورسیدن بوادی‌فنا سرانجام‌بدرگاه سیمرغ رسیدندوعکس‌خودرا درآنجا دیدند.

هم زعکس روی سیمرغ جهان　　چهرهٔ سیمرغ دیدند آن زمان

چون‌نگه کردنداین‌سی‌مرغ‌زود　　بیشك‌این‌سی‌مرغ آن سیمرغ‌بود

کشف این سرقوی در خواستند　　حل مائی و توئی در خواستند

بیزبان آمد از آنحضرت جواب　　کاینه‌است آن‌حضرت‌چون آفتاب

هر که‌آید خویشتن بیند دراو　　جان‌وتن‌هم جان وتن بیند دراو

بدین گونه مردعارف چون‌مقامات راطی‌نمایدومراحل‌رابه‌پیماید و بکمال برسد خواهد دیدیاری جزیار نبوده و خدا را درخود خواهد یافت و سرمن عرف نفسه فقدر به براوپدید خواهدشد .

رسم عطاردراغلب مثنویها وازآن جمله درمنطق‌الطیرآنست که‌پس‌ازذکر مطالب حکایتهائی‌صوفیانه‌آورده وبه‌تمثیل مقصود پرداخته است‌واین‌سبك بخصوص مورد اقتباس مولاناجلال‌الدین واقع شده .

اثرمهم مشهورعطار به‌نثرهماناکتاب تذکره اولیاء است که شرح حالات و مقامات نودوشش‌تن ازمشایخ صوفیان درآن بفارسی ساده وشیرین آمده. بررسی این کتاب خواننده‌را به‌تجارب درونی‌وذوق وشوق وافکارومعتقدات صوفیان آگاه دارد .

با این‌مقام بلند که شیخ عطار را در عرفان و ادب و نظم ونثر پیداست که تأثیرفراوان درسخنوران وعارفان بعدازخودش میداشت‌مولاناجلال-

الدین نه‌تنها درافکار صوفیانه اورا پیروی نموده و سبك مثنوی سرودن و آوردن مقصود درسلك حکایات‌را ازو گرفته بلکه گاهی‌عین عبارات شیخ را اقتباس کرده مانند این مثل :

عطار درمنطق‌الطیر درشرح وادی‌عشق گوید :

کس درین وادی بجز آتش مباد   وآنکه آتش نیست‌عیشش‌خوش مباد

جلال‌الدین گوید :

آتشست‌این بانگ‌نای‌و نیست باد   هر که این آتش ندارد نیست باد

همچنین‌تأثیرشیخ در گویندگان دیگرهویداست مثلامثنوی‌اسرارنامه که چنین آغاز میشود :

بنام‌آن که جانرا نوردین‌داد   خردرا در خدا دانی یقین‌داد

گلشن رازمحمود شبستری را بخاطرمیاورد که چنین‌شروع میکند:

بنام‌آنکه جان‌رافکرت آموخت   چراغ دل بنور جان برافروخت

قصیده‌ای که درریاض‌العارفین بعطارنسبت‌داده‌شده ترجیع‌بندهاتف‌اصفهانی را درنظرمجسم میدارد.

عطار گوید :

چشم بگشا که جلوهٔ دلدار   متجلی است از در ودیوار

هاتف گوید :

یار بی پرده از در و دیوار   درتجلی است یااولی الابصار

آثار سبك‌عطار درشعرحافظ هم پیداست، عطار دردیوان‌خود گوید :

بار دگر پیر ما رخت بخمار برد   خرقه‌درآتش‌بسوخت‌دست‌بزنار برد

باز گوید :

پیرمـا وقت سحر بیدار شد   از در مسجد بسر خمار شد

خواجه حافظ گوید :

دوش ازمسجدسوی‌میخانه‌آمد پیرما   چیست‌یاران‌طریقت‌بعد ازین‌تدبیرما

صورت سخن عطار در آثار شاعران غیرصوفی نیز جلوه گر است مثلا از این بیت که در دیوان اوست :

یك شربت آب می‌توان خورد درجهان کاین کوزه‌های خاك تن ناتوان ماست

افکار خیام بیادمی آید واز قصیدهٔ :

سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا درخاك عجز میفکند جمله انبیا

و نظایر آن قصاید سعدی بخاطر میافتد :

درباب وفات عطار اخبار گوناگونست آنچه یقین داریم وی در ۶۱۸ زنده بوده و بموجب روایات بسال ۶۲۷ در آشوب مغول شهید گشت تربت وی در شادیاخ جنوب نیشابور است .

دیگران از شعرای نامی دورهٔ سلجوقی

اسدی - ابونصر علی بن احمد طوسی مشهور به اسدی از شعرای قرن پنجم بشمار است. از جمله اشخاصیست که نظیره گوئی بشاهنامهٔ فردوسی را قیام کردند.

اسدی دراین زمینه که میدان طبع آزمائی در برابر استادی مانند فردوسی بود گرشاسب نامه را ساخت. گرچه فضیلت سبقت وزیبائی سخن و پختگی فکر وروانی قریحه از آن فردوسی بود با اینهمه اسدی در پرداختن یك قصه معروف و یکی از داستانهای باستان ایران یعنی داستان گرشاسب رنج برد وقدرت طبع نشان داد :

این منظومه که بهمان وزن و شیوهٔ شاهنامه است حدود نه هزار بیت دارد چنانکه درخاتمه یکی از نسخ از آن آمده :

بر آمد همی بیت‌ها نه هزار دو سال اندرو برده شد روزگار

داستان گرشاسب که در اوستا آمده و پیش از اسدی ابوالمؤید بلخی و فردوسی آنرا برشتهٔ تحریر آورده و در تاریخ سیستان که بدست ما رسیده نقل شده بطور کلی با گرشاسبنامه اسدی مطابقت دارد.

تاریخ نظم گرشاسبنامه اسدی بسال ۴۵۸ میباشد چنانکه خود گوید:

هجرت بدور سپهری گشت　　شده چار صد سال و پنجاه و هشت

اسدی گویادراواسط قرن پنجم ازموطن خود به نخجوان رفته این کتاب را بنام بودلف حکمران اران و نخجوان کرده چنانکه بیت ذیل مشعر بر آنست:

ملك بودلف شهریار زمین　　جهانداور ارانـی پـاکدین

شاعر درباب شاهنامه فردوسی وداستان گرشاسب این ابیات را گفته :

بشهنامه فردوسی نغز گوی　　که ازپیش گویندگان برد گوی

بسی یادرزم یلان کرده بود　　از این داستان یاد ناورده بود

من اکنون زطبعم بهار آورم　　مرین شاخ نو را ببار آورم

گرشاسب ازنژاد جمشید درزابلستان بدنیامیآید وپهلوانی پیلتن میگردد و با اژدها وببرژیان وپهلوانان وهندوان رزمهامیورزدودرهمه جا بدشمن چیره میشود چنانکه گفته شدنظم اسدی نظیره گوئی باستاد فردوسی بوده ودربرابر رستم شاهنامه گرشاسب راقهرمان داستان انتخاب نموده که گویادرمردانگی برستم برتری داشته وهمانطور که فردوسی گاهی داستانهای خودرابنامه ای یادفتری منتسب داشته اونیزداستان خودرا ازنامه ای نقل کرده چنانکه گوید:

زکردار گشتاسب اندر جهان　　یکی نامه بد یادگار مهان

پر از دانش و پند آموزگار　　هم از راز چرخ و هم از روزگار

ز فرهنگ ونیرنگ وداد وستم　　زخوبی و زشتی و شادی و بزم

زنخچیر و گردنفرازی و رزم　　ز مهر دل و کین و شادی و بزم

که چون خوانی ازهردری اندکی　　بسی دانش افزاید از هر یکی

ز رستم سخن چند خواهی شنود　　گمانی که چون او بمردی نبود

اگر رزم گرشاسب یاد آوری　　همه رزم رستم بیاد آوری

همان بود رستم که دیو نژند　　ببردش بابر و بدریا فکند

زبون کردش اسپندیار دلیر　　بکشتش آورد سهراب زیر

سپهدار گرشاسب تـا زنـده بود | نه گردش‌زبون کس نه‌افکنده‌بود
بهند و بروم و بچین از نبرد | بکردآنچه دستان رستم نـکرد

دراین داستان وصف نبردها وپهلوانان و نقل وقایع و حالات بی شباهت به شاهنامه نیست ازطرف‌دیگر اختلافاتی هم موجوداست چنانکه دربالا اشارت رفت نظم گرشاسب‌نامه بااینکه روان واستواراست شیوائی ولطافت‌نظم شاهنامه‌راندارد ازخواص گرشاسبنامه آمدن عده‌زیادی‌نام‌جایها وشهرهاست که‌درداستان‌سفرهای گرشاسب بهندوچین ورفتنش بجزیره‌ها وقرطبه وروم وتوران‌پیش‌میآید نامهای پهلوانان ودیگران که در گرشاسبنامه‌آمده اغلب تازه است و درشاهنامه موجود نیست مانند بهوونوشیاروآذرش وبرزو گراهون ونشواد .

در وصفهای گرشاسبنامه استعاره ومجاز وکنـایه فراوانست و در تأکید و مبالغه درتشبیه دوررفته مثلا درابیات زیرآسمان‌را به‌دیوان مینا وستاره‌هـارابه مهره‌های بلورآفتاب‌را به‌آتش سندروس وهوا را بدریـای‌آب وزمین تـاریك را به‌آبنوس وشب‌را به‌هندووکمانرا بقوس قزح وتیررا به‌باران وگل‌را‌به‌ترك و زره‌را به‌آبگیروشکوفه‌را به‌گهرودرخت‌را بطاوس تشبیه نموده و گفته :

چوزایوان مینای پیروزه هور | بکند آنهمـه مهره هـای بلور
زدریـای آب آتش سندروس | در افتاد در خانهٔ آبنوس
زهندوجهان‌پیل‌ولشکر گرفت | غو کوس کوه وزمین بر گرفت



کمـان‌آز قنداق شد ژاله تیر | گل غنچه ترك و زره‌آبگیر
شکوفه چو بررشته کرده گهر | درختان چوطاوس بگشاده پر

بطورکلی درمطالعه گرشاسب‌نامه بنظرمیآیدکه زبان آن تـا حدی بزبان عصر ما شبیه تراست تا شاهنامه و مانند اینست که میان دو کتـاب مـدتی فاصله بوده باشد.

از اشعارمعنی‌دارو ارجمند گرشاسبنامه پندهای اوست اگر کسی مثلا پند

اشرط بگرشاسب رایبخواند بارزش آنگونه پندهایی خواهد برد که چگونه سنجیده وسودمنداست .

اینك بیتهائی از پند گرشاسب بـه برادر زاده خود نریمان بـرای نمـونه نقل میشود :

پس ازمن چنان کن که پیش خدای | بنسازد روانم بدیـگر سرای
نگر تـا گنـاهت نباشد بسی | بیزدان ز رنجت ننـالد کسی
فرومایه را دار دور از برت | مکن آن که ننگی شود گوهرت
ازآن ترس کـو از تو ترسان شود | دگربا تو هزمان دگر سان شود
مکن بـا سخن چین دو روی راز | کـه نیکت بزشتی برد پـاك باز
بکس بیش از اندازه نیکی مکن | که گردد بد اندیش بشنو سخن
شب و روز بـر چـار بهره بپـای | یکی بهره دین را ز بهر خدای
دگر بـاز تـدبیر و فرجـام را | سیم بزم را چارم آرام را
بفرهنگ پرور چـو داری پسر | نخستین نویسنده کـن از هنر
نویسنده را دست گویـا بود | گل دانش از دلش بویـا بود
بفرمـان نـادان مکن هیچ کار | مشو نیز بـا پـارسا باد سار
مده دل بغم تـا نکـاهد روان | بشادی همـی دار تن را جوان
ببخشای بـر زیـر دستان بمهر | بر ایشان بهر خشم مفـروز چهر
چو دستت رسد دوستان را بپـای | که تـا درغم آرند مهرت بجای
مـگردان از آزادگان فرهـی | مده نـاسزا را بـدیشان مهی
بآغالش هـر کسی بـد مکن | نشانـه مشو پیش تیر سخن
مخنـد ار کسی‌را سخن نـادرست | کو گویائی جان نه دردست تست
کرا چهره زشت ارسرشتش نکوست | مکن عیب کان زشت چهری نه‌ز وست
نکو کار با چهرهٔ زشت و تـار | فـراوان به از نیـکوی زشتکار
گناهی کـه بخشیده باشی ز بن | سخن زان دگر بـاره تازه مکن
مکن بد که چون کردی و کار بود | پشیمانـی از پس نداردت سود

از مطالعه این پند ونظایر آن پیداست که اسدی تا چه پایه آزموده و بینا بوده است .

گذشته ازارزش داستانسرائی وسبك لطیف که درقسمتی از اشعار گرشاسب نامه پیداست عده‌ای لغات سودمندفارسی در آن آمده ودلیل وقوف کامل گویندهٔ آن بزبان ادبی زمان خویش است وعجیب نیست که اسدی کتاب لغتی بنام فرهنگ لغات فرس یالغت فرس تألیف نموده زیرا درلغت شناسی دست داشته .

تاریخ فرهنگ مزبور بعد از گشتاسب نامه یعنی بعد ازسال چهارصدو پنجاه و هشت است زیراذکر گرشاسب نامه در آن آمده چنانکه دربیان لغت ازفنداق گوید:
ازفنداق قوس قزح بود . اسدی مصنف گوید در گرشاسب نامه :

کمان آرفنداق شد ژاله تیر   گل غنچه‌تر گ‌وزره آبگیر

دراین فرهنگ شرح حال قریب هشتاد تن ازشاعران آنزمان آمده وازاشعار آنها بروجه مثال آورده شده وباین وسیله بسیاری ازاشعار که اصل بعض آنهامانند کلیاتْ رودکی ازبین رفته محفوظ مانده است .

اسدی بتاریخ ٤٤٨ نسخه کتاب الابنیه ابو منصور موفق هروی راکه در ادویه وخواص آنهاست بخط خود استنساخ کرد وآن قدیمی ترین نسخه خطی فارسی است که باقی است. افسوس اسدی ازلغات طبی این کتاب درفرهنگ خود نقل ننموده.

این شاعر قصایدی نیزسروده که ازجمله آن مناظرات چهارگانه اوست وآن عبارتست ازمناظره‌های آسمان و زمین ـ شب وروز ـ مغ ومسلم ـ نیزه و کمان .

وفات اسدی را بسال ٤٦٥ نوشته‌اند .

ناصر خسرو ـ حکیم ناصرخسرو بن حارث قبادیانی بسال سیصد ونود و چهار هجری درقبادیان ازحوالی بلخ تولد یافت چنانکه گوید :

بگذشت زهجرت پس سیصدنودوچار   بنهاد مرا مادر بر تسوده اغبر

از اوان جوانی بد تحصیل علوم وفضائل و تحقیق ادیـان و عقاید و مطالعه اشعار ایران وعرب پرداخت وازهرخرمنی خوشه‌ای برداشت تا بمقام دانش رسید خود گوید

بهر نوعی که بشنیدم ز دانش نشستم بر در او من مجاور
نماند ازهیچگون دانش کهمن‌زان نکردم استفادت بیش و کمتر

دردورهٔ جوانی دربارمحمود ومسعودغزنوی‌را دید چنانکه خود در کتاب سفرنامه‌اش اشاره بدان‌مینماید وبعددردربارسلجوقی خدمت دیوانی داشت و دبیر بود. گذشته از تحصیل وتحقیق مسافرت زیاد کرده وگویا درجوانی هندوستان و افغانستان وترکستان‌را دیده است شاید عمدهٔ علت سفرمطالعه وتحقیق‌واحوال و عقاید ملل‌بوده باشد چنانکه بعد ازسفرطویلی که بجانب حجازنمود درنتیجه این تحقیق وتفتیش عقیدهٔ تازه‌ای پیدا کرد . این‌سفررا که هفت سال‌طول داشت بسال چهارصدوسی وهفت اختیارنمود حجاز وآسیای صغیروسوریه ومصررا دید وباملل ومذاهب گوناگون این بلادآشنائی بهمرسانید ومخصوصاً درمصربا پیروان‌مذهب شیعهٔ اسمعیلیه که اسمعیل پسرامام جعفرصادق را امام هفتم و پسراومحمد را امام قائم ورجعت پدرش میدانستند ودرمطالب دینی تأویل‌ها و تفسیرهائی مینمودند و بیشترازظاهراهل باطن بودند روابطی‌پیدا کرد وپیرو مذهب آنان گردیدوبجرگهٔ طرفداران متعصب‌این‌طریقه‌درآمد حتی بعزم دعوت‌مردم‌بایران‌برگشت‌مهمترین نتیجه این‌سفرناصرخسرو کتاب سفرنامهٔ اوست که بعد از مراجعت تألیف نموده و درآن‌اغلب شهرهارا که دیده بود شرح داد واز اشخاص معروفی که‌ملاقات کرده بود نام برد وبدین‌واسطه کتاب نفیسی که از احوال هزارسال پیش جهان حکایت میکند از خود بیادگار گذاشت .

ناصرخسرودرمراجعت از این سفربه‌بلخ رفت وآشکارا شروع بتبلیغ عقاید اسمعیلی کرد ودراین‌خصوص باعلماء مباحثات‌نمود تا دراندك مدتی‌فقهای متعصب سنی بخصومت وی برخاستند وامرای سلجوقی در صددآزار او برآمدند شاعر ناچارمدتی فراری ومتواری‌شدوپنهانی از شهری بشهری رفت و درغربت زیست ودچاراندوه فراوان گردید چنانکه دربیان اینگونه احوال سخنان مؤثردارد مانندابن ابیات :

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا | گوئی زبون نیافت زگیتی مگر مرا
درحال خویشتن چوهمی ژرف بنگرم | صفرا همی بر آید زانده بسر مر
گویم چرا نشانهٔ تیر زمانــه کرد | چرخ بلند جاهل بیداد گر مـرا
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر | جز بر مقر مـاه نبودی مقر مـرا
نی نی که چرخ ودهر نداننیدقدرفضل | این گفته بود گاه جوانــی پدر مـرا
دانش بهازضیاع وبهازجان ومال وملك | این خاطر خطیر چنین گفت مر مـرا
بـا خاطر منور روشن تر از قمر | نـاید بکار هیچ مقر قمر مـرا
با لشکر زمانه وبا تیغ تیز دهر | دین وخرد بس ـت سیاه و سپر مرا

یادگار این دورهٔ آوارگی واختفاء کتاب زادالمسافرین است که اساس آن در اثبات عقاید اسمعیلی است ومقالات وتحقیقات فلسفی داردوازجمله کتب معدودفلسفی بزبان فارسی است. ناصرخسرو وبعدازاقامت درخراسان ومازندران وطبرستان آخر درحدود چهارصد وپنجاه وشش به یمگان که ازحوالی بدخشان است رفته ودر آنجا عزلت جست و درچهار صد وهشتاد ویك درهمانجا وفات یافت حکیم از مراجعت حجاز تامرگش اغلب مورد طعن ولعن و هـدف زجر و تهدید بود رنج بسیار برسر معتقد خود دید و در اشعارش از این رنج و آزار ناله و شکایت نمودوامرای ترك وحامیان خلافت عباسی را که اورا تعقیب وتعذیب میکردند دراشعارخودسخت سرزنش کرد.

گذشته ازسفرنامه وزادالمسافرین آثاردیگر مانندوجه دین. وخوان اخوان و دلیل المتحیرین وروشنائی نامه وسعادتنامه ودیوان اشعاردارد وخودش در کثرت تألیفات خود گفته:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه درسخن | زین چرخ پر ستاره فزونست اثر مـرا

دیوان ناصرخسرو که محتویات آنرا تاسی هزاربیت نوشته‌اند اکنون زیاده بریازده هزاربیت دارد ودرآن اشعارفلسفی واخلاقی ومذهبی وقطعات عبرت آمیز فراوانست.

سبك و افكار ـ ناصرخسرو در طرز قصیده استادی نشان داده وبعداز قصیده بمثنوی پرداخته وباقسام دیگر شعروقع زیادننهاده هدف قسم اعظم قصایدناصرخسرو بحث واستدلال درمسائل دینی ودعوت بایمان ومعنویت وتحقیر دنیای مادی واعراض از آرایشها وفریبهای این جهان فانی وتحریض براتنباه و ریاضت وتقوی و تحریك برجوع از ظاهر بباطن است. بااین روش اشعار او ازجهاتی ازاشعار قصیده سرایان معروف فرق دارد که از آنجمله عاری بودن ازتغزل ومدیحه سرائیست چنانکه در قصیده معروف که بااین مطلع شروع میکند:

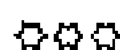
نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن زسر باد خیره سری را

خطاب بشاعر گوید :

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی یکی نیز بگرفت خنیا گری را
صفت چند گوئی زشمشاد و لاله رخ چون مه و زلفك عنبری را
بعلم و بگوهر کنی مدحت آنرا که مایه است مر جهل و بد گوهری را
بنظم اندر آری دروغ و طمع را دروغست سرمایه مر کافری را
من آنم که در پای خوکان نریزم مرین قیمتی در لفظ دری را

روشنترین راهها برای دریافتن حقیقت بنظر اواز راه علم است وبسا که در قصایدخود ازفضیلت دانش وبینش سخن میراندازآنجمله گوید :

علم وحکمت را طلب کن گرطرب جوئی همی
تابشاخ علم وحکمت بر طرب یابی رطب



تن بجان زنده است و جان زنده بعلم
دانش اندر کان جانت گوهر است
علم جان جان تست ای هوشیار
گر بجوئی جان جان را در خور است

نیز گوید :

هر که جان خفته را ازخواب جهل آوا کند
خویشتن را گر چه دونست ای پسر والا کند

ولی توان گفت این علم که شاعر حکیم بدان دعوت مینماید علم مستقل از دین وایمان نیست چنانکه تمسك بر آن شیمه فلاسفه میباشد.

سر علمها علم دین است کان ‌ ‌ ‌ مثل میوهٔ باغ پیغمبریست
بدین از خری دورباش و بدان ‌ ‌ ‌ که بیدینی ای پور بیشك خریست

باب معرفت وکانون علم بعقیده وی موافق مذهب اسمعیلیه امام زمان یانایب وحجت اوست پس درعقاید ناصر خسرو عقل وایمان دروهله آخر بهم مربوط میگردند

حجت نوراست رهبرزی اوپوی ‌ ‌ ‌ تا علم دینت نیك شود والا

از فحوای سخنان ناصر خسرو مفهوم چنین میگردد که علم امام مستند بکشف و الهام مستقیم است ونیروی یك عالم حقیقی را درورای این عالم ظاهری قائل است که از دیدهٔ ظاهر بین نهان است وتنها کسانی توانند آنرا درك نمایند که خشم نهان بین داشته باشند یعنی استعداد کشف در آنها ظهور نماید پس بحکم این ملاحظه اخیر میتوان گفت عقاید وی باوجود قول او بعقل وتحریض بعلم از صبغهٔ تصوف آزاد نیست دراین معنی گوید:

بچشم نهان بین نهان جهان را ‌ ‌ ‌ که چشم عیان بین نبیند نهانرا
نهان درجهان چیست آزاده مردم ‌ ‌ ‌ نبینی نهان را ببینی عیان را
جهان را بآهن نشایدش بستن ‌ ‌ ‌ بزنجیر حکمت ببنداین جهانرا
دوچیزاست بندجهان علم وطاعت ‌ ‌ ‌ اگرچه گساد است مرهردوان را
تنت کان و جان گوهر علم وطاعت ‌ ‌ ‌ بدین هردو بگمار تن راوجان را
بسان کمان بود روز جوانی ‌ ‌ ‌ قراری نبوده است هرگز کمان را

شاعر بلند خیال نیك متوجه است که دانش باید بسته بکردار باشد علم بیعمل فایده ندارد ومانند اینست کسی زرگر باشد وزرکار نکند یا جامه نداشته بخواهد آهار بزند علم بیعمل آهار بیجامه است از آن سو عمل بیعلم مانند درهم قلب است:

بیعلم عمل چون درم قلب بود زود ‌ ‌ ‌ رسوا شود وشوره برون آرد وزنگار
وآنکو نکند طاعت علمش نبود علم ‌ ‌ ‌ زرگر نبود مرد چو بر زر نکند کار
جامه است مثل طاعت وآهار بر وعلم ‌ ‌ ‌ چون جامه نباشد بچه کار آید آهار

یکی از نتایج سودمند دانش خوی نیك است:

تاعلم نیاموزی نیکی نتوان کرد	بی‌سیم نیاید درم و بی‌زر دینار

همین طرز فکر یعنی ترجیح عمل به دعوی را شاعر در موارد دیگر نیز بیان کرده از آنجمله گفته است :

ای خوانده کتاب زند و پازند	زین خواندن زند تا کی و چند
در فعل بفضل شو بیفزای	وز قول رو اند کی بر اورند
پندم چه دهی نخست خود را	محکم کمری ز پند در بند
پند از حکما پذیر زیراك	حکمت پدر است و پند فرزند
کاری که ز من پسند ناید	با من مکن آن چنان و مپسند
جز راست مگوی گاه و بیگاه	تا حاجت نایدت بسوگند
گند است دروغ ازو حذر کن	تا پاك شود دهانت از گند
از نام بد ارهمی بترسی	با یار بد از بنه مپیوند

با این مقدمات که گفته شد توان دریافت که ناصرخسرو شاعری آزاده و صاحب نظر و سخنگوئی با ایمان و متدین است و مدار فکر او دیانت و امور روحانی و اخلاقیست و نه تنها این عقاید را بسلك سخن کشیده بلکه خود باور داشته و از این باوری قوت قلب و رسوخ فکر و فراغت معنوی در او حاصل شده و استناد با یمان خود کرده و آرامش درونی و سکونت خاطر که میوه ایمانست نصیبش گشته است و این حال از سخن او هویداست از همان اوج ایمان و بلندی معنویست که ناصرخسرو سخنان عبرت انگیز و پندآمیز بما میگوید و در شعر او مطالب روحانی و اخلاقی جای مدح و وصف و می و معشوق و باغ و چمن را میگیرد و این سلیقه ناچار در عبارات و اصطلاحات و شیوهٔ او هم مؤثر است و رنگ خاصی بسخن او میدهد چنانکه شاید کسی قصیده فرخی را شنیده و آن را از عنصری تصور نماید ولی سبك ناصرخسرو کمتر با آن اشتباه میشود زیرا سخنش لحن خاص دارد. اینك بار دیگر ابیاتی که شاهد این گفته ها تواند بود ازاو نقل میشود :

تا مرد خرد کور و کر نباشد | از کار فلك بیخبر نباشد
داند که هر آنچیز کو بجنبد | تا بوده و بیحد و مر، نباشد
من راز فلك را بدل شنودم | هشیار بدل کور و کر نباشد
چون دل‌شنوا شدترا از آن پس | شاید اگر گوش و سر نباشد
بهتر ز کدوئی نباشد آن سر | کو فضل وهنر را مقر نباشد
در خورد تنوره و تنور باشد | شاخی که براو برگ وبر نباشد
در دام جهان جهان همیشه | تخم و چنه جز سیم و زر نباشد
بتواند از این دام زود رستن | گرمرد در او سخت خر نباشد
فرزند هنر های خویشتن شو | تا همچو تو کس را پسر نباشد
گنجور هنرهای خویشتن کردی | گر باشد مالت و گر نباشد
تو بار خدای جهان خویشی | از گوهر تو به گهر نباشد
در مملکت خویشتن نظر کن | زیرا که ملك بی نظر نباشد
بر ملك تو گوش و دو چشم روشن | درهاست که بهزان دو در نباشد
امروز بدین ملك در نظر کن | آن چیز که فردا مگر نباشد
بنگر که چه باید همت کردن | تا بر فلك را ظفر نباشد
از علم سپر کن که بر حوادث | از علم قویتر سپر نباشد
هر کو سپر علم پیش گیرد | از زخم جهانش ضرر نباشد

تاریخ وفات ناصرخسرو را بسال ٤٨١ نوشته‌اند وتربت اودردره یمگان ولایت بدخشان واقعست.

قطران - ازمعروفترین سخن سرایان دوره سلجوقی یکی نیز ابومنصور قطران تبریزی است. اغلب شعرا که تا کنون نام از آنها برده شد از خراسان ویا حوالی آن ظهور کرده‌اند ولی قطران تولد وشهرتش در تبریز بودو گویا مسافرت مهمی جز بنواحی آذربایجان ننموده است از قصیدهٔ:

من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران

چنین مستفاد میشود که وی درجنگ ممدوح خود امیروهسودان باموغان درلشکر گاه حاضر بوده .

بسال ۴۳۸ ناصر خسرو درموقع عبور از تبریز قطران را دیده وبااو صحبت کرده وشعراورا پسندیده‌است. قطران دراشعارخود عده‌ای ازسلاطین‌را که دراین موقع درآذربایجان‌حکومت‌داشتند مدح کرده‌مانندابوالحسن‌علی‌لشکری‌وفضلون حکمرانان گنجه وابومنصور وهسودان وابونصرمحمدبن‌وهسودان امرای‌تبریز و حوالی و ابودلف حاکم نخجوان واران که ممدوح اسدی طوسی‌هم بود مخصوصاً ابومنصور وهسودان بن‌مملان راکه تا چهار صد وپنجاه فرمانفرمای تبریزوپسرش ابونصر محمد معروف بمملان‌ابن وهسودان راکه از چهارصد و پنجاه ببعد شاه آذربایجان‌بودستوده ونام این‌هردورا درضمن‌قصیده‌ای که مطلع آن گذشت‌آورده و گفته است :

نه‌هیچکس‌پسری‌همچومیرمملان دید   نه دید کس پدری همچومیروهسودان

اول شهرت قطران از زمان ابوالحسن لشکری(۴۲۵-۴۴۱) شروع میکند چون کنیه مملان مزبور بونصربوده‌ودراغلب قصاید قطران‌این‌کلمه‌آمده‌است‌شاید از این جهت باشد که متأخرین قصایداو را اشتباهاً به‌رودکی نسبت داده‌اند زیرا ابونصر راباسم نصربن‌احمد سامانی‌ممدوح رودکی‌یاشاید بابونصر که کنیت‌پدراین پادشاه بوداشتباه کرده‌اند.

ازقصایددیگرقطران که بزمان‌اواشارت‌دارد قصیدهٔ مؤثری‌است که‌درزلزله تبریز گفته‌وآن بناباخبار درتاریخ سال‌چهار صدوسی‌وچهار اتفاق افتادودرآن‌سال خودشاعر درتبریزبود.

قطران از قصیده سرایان درجهٔ اول فارسی است و بیشتر طرز شعرای خراسان‌را بکار برده اشعار او در زمان دولتشاه (مؤلف تذکرةالشعراء) معروف بوده است .

قصایدش متین وجزیل است درفنون‌لفظی‌تجنیس‌وترصیع‌وذوقافتین . کاربرده وقصاید مصنوعه در تمثیل همین فنون ساخته نیز در وصف وقایع وفصول و مناظر

استادی نشان داده است برخی از گویندگان نامی اورا ستوده اند .

جامی گوید:

بود قطران نکته دانی سحرساز　　　قطره‌ای از کلك او دریای راز

یکی از بهترین چکامه‌های قطران قصیده‌ایست که دروصف زلزلهٔ تبریز سروده وبعد بستایش بونصر مملان گریز زده‌است. اینك ابیاتی از آن نقل میشود :

بود محال ترا داشتن امید محـال　　　بعالمی که نباشد همیشه در یك حال
از آنزمان که جهان بود حال اینسان بود　　　جهان بگردد لیکن نگرددش احوال
دگرشوی تو ولیکن همان بود شب وروز　　　دگرشوی تو ولیکن همان بود احوال
محال باشد فال و محال باشد زجـر　　　مدار بیهده مشغول دل بزجر و بفال
دل تو بستهٔ تدبیر و نـالد از تقدیـر　　　تن تو سخرهٔ آمال و نالد از آجـال
عذاب یاد نیاری بـروزگار نشاط　　　فـراق یاد نیاری بروزگار وصـال
نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز　　　بایمنی و بمال و به نیکوئی و جمـال
زناز ونوش همه خلق بود نوشا نوش　　　زخلق و مال همه شهر بود مالامـال
درو بکام دل خویش هر کسی مشغول　　　امیرو بنده وسالار و فـاضل ومفضال
یکی بطاعت ایزد یکی بخدمت خلق　　　یکی بجستن مال و یکی بجستن حال
یکی بخواستن جام بـا سماع غزل　　　یکی بتـاختن یوز در شکار غزال
بکام خویش همیگشت هر کسی مشغول　　　بمال خویش همیداشت هر کسی آمال
خدا بمردم تبریز بر فکند فنا　　　خدا بنعمت تبریز بر گماشت زوال
فراز　　　ـ گشت فرار　　　رمال گشت رماد و رماد گشت رمال
دریده گشت زمین وخمیده گشت نبات　　　دمنده گشت بحارو رونده گشت جبال
بساسرای که بامش همی بسود فلك　　　بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
کزان درخت نمانده کنون مگر آثار　　　وزان سرای نمانده کنون مگر اطلال
کسیکه رسته شد از مویه گشته بود چوموی　　　کسیکه جسته بد از ناله گشته بود چونال
یکی نبود که گوید بدیگری که ممو ی　　　یکی نبود که گوید بدیگری که منال
کمال دور کناد ایزد از جمال جهان　　　کجی رسد بجمالی کجا گرفت کمال

ازین قصیده و امثال آن پیداست که شاعر تنها بمدح نپرداخته و حوادث طبیعی واتفاقات تاریخی‌را درنظرداشته واشعارتاریخی سروده .

گذشته ازدیوان اشعار که‌عده‌ای آنراتاده‌هزار بیت گفته‌اند، گویا قطران تصنیفات‌دیگرداشته که از آنجمله‌منظومه‌ای‌بنام قوسنامه و کتابی‌درلغت‌بوده‌است.

وفات قطران را چهارصد و شصت وپنج نوشته‌اند ولی از روی قرائن بیشتر عمر کرده .

مسعود سعد . مسعودسعد که‌ازشاعران‌بنام‌دوره‌غزنوی‌وسلجوقی بشماراست اصلش از همدان است‌ولی تولدش درلاهورهندوستان درحدودسال‌چهارصد وچهل هجری اتفاق افتاد اجدادش اهل‌ادب بوده‌اند چنانکه‌خود گوید :

اگر رئیس نه ام یاعمیدزاده نیم   ستوده‌نسبت‌واصلم‌زدوده فضلاست

بخصوص پدرش‌سعدوجدش‌سلمان‌ازدانشمندان‌محسوب‌میشده‌اندپدرش مدت شصت سال خدمت‌غزنویان کرد چنانکه مسعود درقصیده‌ای بمطلع:

گوهری‌جان نمای وپاک‌چجوان   گوهری پسر زگوهر الوان

چنین گوید :

شصت سال تمام خدمت کرد   پدر بنده سعد بن سلمان
که باطراف بودی از عمال   که بدرگاه بودی از اعیان

وی‌درهند املاک‌وعقارداشته.مسعود از ایام جوانی بسلاطین غزنوی انتساب پیدا کرد واین درزمان شاهی سلطان ابراهیم بن مسعود پانزدهمین پادشاه غزنوی (٤٥١ - ٤٩٢)بود .

بعدازآنکه سلطان ابراهیم غزنوی پسرخود محمود ملقب بهسیف‌الدوله‌را درسال چهارصد، وشصت‌ونه بحکومت هندوستان تعیین نمود مسعود سعد بجرگه ملازمان او درآمد و ازجمله خاصان دفتری اوشد و درجنگها رکاب او را التزام نمود و ازآن به بعد شهرت یافت و بعزت وجاه رسید و در لاهور دارای کاخ وجاه وجلال شد واوایل عمرخودرا درخوشی وعزت گذرانید که هم‌مقام لشکری داشت

وهم‌شهرت کشوری. برخی‌ازبهترین‌قصایدروز گارجوانی‌مسعوددرمدح‌همین‌محمود سیف‌الدوله است ازقبیل این‌قصیده :

چوروی چرخ‌شدازصبح برصحیفهٔ سیم — ز قصر شاه مرا مـژده داد باد نسیم
که عز ملت محمود سیف دولت را — ابو المظفر سلطـان عـالی ابراهیم
فزود حشمت و رتبت بدولت عـالی — چوکـرد مملکت هند را بدو تسلیم
بنـام فرخ او خطبه کـرد درهمه هند — نهاد بـر سر اقبـالش از شرف دیهیم

ولی سیف‌الدوله بعدازچند سال حکومت درهندوستان مورد سوء ظن واقع گردید وسلطان‌فرمان‌داداورا باعده‌ای ازندیمانش گرفتار نموده هریك‌رابزندانی بردند مسعود سعد را نیز که دراین موقع تطاولی از بعض بدنام وبد طینتان نسبت باملاك اوشده واوبرای شکایت بغزنین آمده بود بسعایت دشمنان وحسودان‌توقیف کردند واورا هفت سال‌درقلعه‌های‌دهك وسووسه سال درقلعهٔ نای‌محبوس نمودند چنانکه خود گوید :

هفت سال بکوفت سو و دهـك — پس از آنـم سه سال قلعهٔ نـای

پس ازده‌سال‌حبس‌شرح حال خودرادرقصیده‌ای که‌به‌سلطان‌ابراهیم‌فرستاده چنین بیان میکند:

بزرگوار خدایا چو قرب ده سالست — که می بکاهد جان من از غم و تیمار
چرا ز دولت عـالی تو به پیچم روی — که بنده زاده این دولتم بهفت تبـار
نه سعدسلمان پنجاه سال خدمت کـرد — بدست کرد برنج اینهمه ضیاع وعقار
بمـن سپرد و زمن بستدند فرعونـان — شدم‌بعجزوضرورت زخان و مان‌آوار
بحضرت آمدم انصاف خواه و داد طلب — خبر نداشتم از حکم ایزد دادار
همی ندانم خود را گناهی و جرمی — مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار

ازهمین ابیات‌و نظایرآن چنین بدست می‌آید که علت‌عمدهٔ زندانـی شدن مسعود همانا بدخواهی‌دشمنان وستم‌حسودان وفرومایگان بوده که مانند سلطان ابراهیم پادشاه دهن بین‌ولجوج‌وسرسخت رانسبت بشاعرنگران کردندواوماپه‌رنج وشکنجهٔ‌سالیان‌درازبرابرای‌مردی‌آزاده‌طبع مانند مسعودسعدسلمان‌براهم‌آورد.

معلوم میشود درزندان سو بابهرامی نامی که نیز زندانی بوده است انسی پیدا کرده وازوی اخترشناسی آموخته است چنانکه درضمن قصیده‌ای درستایش علی خاص از رجال درباروحاجب سلطان ابراهیم بامطلع : «تبارك الله بنگرمیان ببسته بجان زبهرخدمت سلطان سپهبد سلطان» گوید :

یکی حکایت بشنو ز حسبحال رهی — بعقل سنج که عقلست عدل‌را میزان
بر این حصار مرا با ستاره باشد راز — بچشم خویش همی بینم افتراق وقران
مسم و در پیشم ایستاده بپای — خیال مرگ که دهان باز کرده چون ثعبان
گسسته بند دوپای من از گرانی بند — ضعیف گشته تن من ز محنت الوان
نشسته بودم در کنج خانه‌ای بدهك — بدولت تو مرا بود سیم وجامه ونان
ولیك گشت مرا طبع این هوای عفن — زحیر گشتم ازین مردمان بی‌سامان
نه‌مردمیست که بااوسخن توان گفتن — نه‌زیرکیست که‌چیزی ازوشنید توان
اگر نبودی بیچاره پیر بهرامی — چگونه بودی حال من اندرین زندان
گهی صفت کندم حالهای گردش چرخ — گهی بیان دهدم رازهای چرخ کیان
مرا زصحبت او شد درست علم نجوم — حساب شد همهٔ هیئت زمین و مکان

درضمن این قصیده شاعر یادی دردناك ازمادرخویش کرده وگوید :

اگر نبودی تیمار آن ضعیفهٔ زال — که‌چشمهاش چوابرست‌واشك‌چون‌باران
خدای داند اگر غم نهادمی بر دل — که‌حال گیتی هرگز ندیده‌ام یکسان
ولیك زالی دارم که درکنار مرا — چوجان‌شیرین‌پرورده‌ومرد کرد و کلان
نه بست هرگز اوراخیال ونندیشید — که من بقلعهٔ سومانم او بهندستان

نجوم‌شناسی اوازاشعارش هویداست ازآنجمله است قصیده‌ای بامطلع :

دوش در روی گنبد خضرا — مانده بود این دوچشم من‌عمدا

از سخنان شاعرچنین‌برمیآید که پررنج‌ترین‌دورهٔ زندانی وی درزندان‌نای بوده .زیرااشعاردلگدازی‌درآنجاسروده چنانکه نمونه‌ای چند از آن خواهدآمد.

پس‌ازین‌دورهٔ اسارت سلطان ابراهیم اورا به شفاعت عمیدالملك ابوالقاسم

خاص که از رجال دربارش بود ازحبس آزاد ساخت واوبموطنِ خود بر گشت وبه ضیاع وعقار خود پرداخت درقصیده‌ای بمطلع :

روز نوروز و ماه فروردین   آمدند ایعجب ز خلد برین

که درستایش همین خواجه است گوید:

گر بتو نیستی قوی دل من   چکدی زهرهٔ من مسکین
از تو بودی همه تعهد من   گاه محنت بحصنهای حصین
جان تودادی مرا پس ازایزد   اندرین حبس وبند بازپسین

جانشین سلطان ابراهیم که پسرش مسعود(۴۹۲-۵۰۸) باشد حکومت هندرا بفرزندخودامیرعضدالدوله شیرزادسپردپیشکار سپهسالاراین امیرنظام‌الدین بونصر پارسی بود که ازدوستان مسعودبود ونسبت بعلم‌وادب علاقه‌ای داشت واو وسیله‌ای برانگیخت تامسعود سعدرا دریکی از نواحی لاهور یعنی چالندر حکومت دادند چنانکه خود درضمن قصیده‌ای درمدح سلطان مسعود بامطلع :

ملکا حال خویش خواهم گفت   نیك دانم که آیدت باور

چنین گوید:

سوی مولد کشید هوش مرا   بویهٔ دختر و هوای پسر
چون بهندوستان شدم ساکن   برضیاع و عقار پیر پدر
بنده بونصر بر گماشت مرا   بعمل همچو تابیان دگر

ولی بسی نگذشت که شاعر بدبخت بمناسبت مغضوب شدن بونصرپارسی که با شاعر پیوستگی داشت نیز بحکم آزادگی واستقلال نفس خود شاعررا بحکم سلطان مسعود دوباره گرفتار ودرقلعهٔ مرنج محبوس کردند وهمگی هشت سال دراین حبس بماند تادرسال پانصدبشفاعت ثقة‌الملك طاهرعلی مشکان وزیرسلطان مسعود که در مدح اوقصاید دارد آزاد شدومدتی اورا بحسابداری سلطنتی بر گماشتند.

بدینترتیب مسعودسعد هیجده‌سال ازبهترین سالهای عمر خود را در زندان بسر برد وبعدازآزادی ازحبس دوم‌دیگر فرسوده وپریشان‌وشکسته وپیرشده‌بود وبااینکه بازطرف‌توجه‌شاهان‌غزنوی مانندملك ارسلان وبهرامشاه بود ازخدمت

دولتی کنار جست وباقی عمررا به اعتزال گذرانید. و این ابیات بیان حال ایندورهٔ اشتباهست :

چون بدیدم بدیدهٔ تحقیق　　که جهان منزل فناست کنون
راد مردان نیك محض را　　روی در برقع حیاست کنون
آسمان چون حریف نامنصف　　برسر عشوه و عناست کنون
دل فکاراست همچودانه ازآنك　　زیر این سبزه آسیاست کنون
طبع بیمار من ز بستر آز　　شکریزدان درستخواست کنون
در عقاقیر خانهٔ توبه　　نوشداروی صدق خواست کنون
آنزبانی که مدح شاهان گفت　　مادح حضرت خداست کنون
مدتی مدحت شهان کردم　　نوبت خدمت و دعاست کنون

سبك ومعانی دراشعار مسعود- مسعودسعدیکی ازقصیده سرایان درجهٔاول ماست گرچه درشعر اوسبك شاعران خراسان پیداست مانندعنصری مثلادرقصیدهٔ معروف بامطلع :

شکوفهٔطرب آورد شاخ عشرت بار　　که بوی نصرت وفتح آیداز نسیم بهار

که درضمن آن گوید:

جزاین چه دانم گفتن که عنصری گوید　　«چنین نماید شمشیرخسروان آثار»

و درقصیدهٔ :

آیانسیم سحرفتحنامها بردار　　بهرولایت از آن فتحنامه ای بسیار

که درضمن آن گوید ·

نمود درهند آثار فتح شمشیرت　　«چنین نمایدشمشیرخسروان آثار»

ومانند رودکی درقصیدهٔ :

«زشاه بینم دلهای اهل حضرت شاد» که درضمن آن گوید :

جزآن نگویم شاها که رودکی گوید　　«خدای چشم بداز ملك تو بگرداناد

ومنوچهری که دریکی ازترجیع بندهای خودبیتی ازوتضمین کرده گوید

«خیزید وخز آرید که هنگام خزانست» گر خواهی از ین بهدگری گویم اینبار

همچنین سبك لبیبی وشهید بلخی وبرخی دیگرا نرا درنظر داشته ولی حقیقت اینکه اینگونه مشابهت نتیجهٔ تقلید نیست وقریحه استاد توانا تر از آنست که اسیر تقلید باشد واین سبك اورا از جوانی ملکه شده وباروانی که درطبع وتسلط که درنظم داشته طرز خاصی بشعرش داده ودردعوی خود بیحق نیست که گفته است:

اشعار من آنست که درصنعت نظمش نه لفظ معاراست و نه معنیش مثنا

انشا کندش روح ومنقح کندش عقل گردون کند املا وزمانه کند اصغا

استاد بهمانطور که درمیدان نظم شهسوار بوده درنثر هم مهارت داشته چنانکه خود گوید:

بنظم ونثر کسی را گر افتخار سزاست مراسزاست که امروز نظم ونثر مراست

وصف طبیعت یا معشوق یاشراب درشعر مسعود نسبت بشاعران خراسان کمتر است بااینهمه تغزلهای نادرشیرین داردمانند این ابیات :

یکشب از تو بهار وقت سحر باد بر باغ کرد راهگذر

غنچهٔ گل پیام داد بمی گفت من آمدم بباغ اندر

خیمها ساختم زمیرم چین فرش کردم زدیبهٔ ششتر

نز عماری من آمدم بیرون نه بدیدست روی من مادر

نگشادم نقاب سبز از روی ننمودم بکس رخ احمر

باد بر من دمید مشك و عبیر ابر برمن فشاند در و گهر

همچنین :

زیور آسمان چو بگشایند کله های هوا بیارایند

کوه را سر بسیم در گیرند دشت را رخ بزر بیندایند

زنگ ظلمت بصیقل خورشید همچو آیینه پاك بزدایند

اختران نور مهر دزدیدند زان بدان هیچ روی ننمایند

مهر چون روز نور مه بستد اختران شب همی پدید آیند

بینی اندر سپیده دم به نهیب که زلرزه همی نیاسایند

استاد نه‌تنها درزبان مادری ادیب بوده بلکه در تازی وهندی هم دست داشته و اشعاری بتازی سروده‌است.

پیداست سبك خاص مسعودسعد که وی رادرردهٔ شاعران بلندنشان میهن ما مقامی ارجمند بخشیده دراشعارزندانی یاحبسیات او جلوه گراست. این سنخ شعر درادبیات ما کمیابست زیراسخنی که تعبیر ضمیر نماید ونتیجه رنجهای بی پایان گوینده آن باشد واز درون دل بر آید ودر گوشه‌های تاریك زندانها ساخته ودرواقع تاروپود آن ازدل وجان بافته شوددرهمهٔ جهان مانندالماس نایاب ونافذومانند نالهٔ یتیمان دلسوز و شورانگیزاست. بیجهت نیست که نویسنده‌ای مثل نظامی عروضی که کما بیش معاصر شاعر بود گوید:

«وقت باشد که من از اشعاراوهمی خواهم موی براندام من برپای خیزدوجای آن بود که آب ازچشمم برود».

شگفت اینکه سخنان آتشبار شاعر رنجدیده که دل سنگ را آب میکرد دردل سلطان اثر نکرد وچنان مرد صاحبدل دانشمند سالها درظلمت زندان بماند!

اشعار زندانی مسعود را حتی بااشعارمشابه مغرب زمین مانند شعر زندانی «شین» اثر قریحهٔ بایرون شاعر نامی انگلیسی نمیتوان قیاس کرد زیرا گوینده انگلیسی بااینکه‌شعری مؤثر ساخته‌ومنظومه‌ای بدیع دلنشین پرداخته خویشتن مانند شاعرمابك نیمه عمر درزندان بسر نبرده‌ودرشعر خوداز ذوق وتخیل شاعرانه استفاده کرده،شنیدن کی بودماننددیدن! علت سوزناکی ودلخراشی شعر مسعود همین است که شاعرماسر گذشت گفته نه خیال. تأثیرسخن مرد دانشمند خوش بیان درستکار باریك حسی را که سالهای درازدورازوطن ویاران ویدرومادروزن وفرزند درعذاب محبس عمر بگذراند نمیتوان باتأثیر سخنانی که گویندگان آنرا از بنر امسوزی در دل نبوده برابر نمود.

قصیده‌های شکوائی مسعودغالباً از راه دادخواهی خطاب بشاهان غزنوی یعنی سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود(۴۵۱-۴۹۲) و پسرش سلطان مسعود(۴۹۲- ۵۰۸) واخلاف آنان یعنی شیرزادبن ابراهیم(۵۰۸-۵۰۹) وملك ارسلان بن مسعود (۵۰۹-۵۱۱) و بهرامشاه بن مسعود (۵۱۲-۵۴۷) ساخته شده و بسا که پیش

ازبت شکوی ستایشی ازسلطان بعمل آمده سپس بموضوع پرداخته شده ولی میتوان گفت شاعر باوجود احتیاج شدید که برای رهائی از زندان بحضرت سلطان داشته باز درمدح تاحدی را اعتدال پیموده و اصلا بحکم فطرت مردی متین وشجاع ودارای عزت نفس بوده و گداطبعی نداشته.

مدحهای دیگر استاد متوجه است بوزیران وامیرانی مانند ثقةالملك طاهر وزیر مسعود که ابوالفرج رونی وسنائی ومختاری هم اورا ستوده اند وابونصر پارسی که سپهسالار شیرزاد بود وعلی خاص که ازمقربان دربار سلطان ابراهیم ومسعود بود و ابوالقاسم خاص وامائل آنان که بشاعر نیکی نموده وپیش شاهان ازاوشفاعت کرده بودند. درضمن اینگونه قصیده هاست که شاعر رنجهای زندان واندوههای دوران و نالهای جانگداز وزجرهای شبهای درازرا شرح میدهد وازرازونیازی که در آن شبهای سیاه بیدل بااختران آسمان میکرده مارا آگاه میسازد وازیادهای مؤثری که درظلمت زندانها ازپدرومادروفرزندان مینموده سخن میراند و ازبیگناهی خویش وتهمت ودشمنی مردمان که بااغراض پست موجبات آزارشاعر آزاد رافراهم ساختند واززودباوری وبدبینی بزرگان که بقول حاسدان باور کردند بحث میکند ازاینکه چرا دراین جهان حق معروض ستم باطلست مینالد. اینك ابیاتی ازقصاید زندانی او نقل میگردد:

حال یأس وتردید وبیچارگی شاعر:

تاکی دل خسته درکمان بندم — جرمی که کنم باین وآن بندم
بدها که بمن همیرسد از من — برگردش چرخ وبرزبان بندم
افتاده وخم چرا هوس چندین — بر قامت سرو بوستان بندم
وین لاشه خر ضعیف بدره را — اندر دم رفته کاروان بندم
این سستی بخت پیر هر ساعت — در قوت خاطر جوان بندم
چنداز پی وصل در فراق افتم — وهم از پی سود در زیان بندم
وین دیده پر ستاره را هر شب — تا روز همی بر آسمان بندم
وز عجزدو گوش تا سپیده دم — در نعره و بانگ پاسبان بندم

هرگز نپرد هوای مقصودم | هر تیر یقین که در کمان بندم
چون اشك ز دیده بردورخ بارم | باران بهار در خزان بندم
خونی که ز سرخ لاله بگشایم | اندر تن زار تا توان بندم
از کالبد تن استخوان ماند | امید دربن تن اربجان بندم
ازضعف‌چنان شدم که گرخواهم | ز اندام گره چو خیزران بندم
یك‌تیر نماند وچون کمان گشتم | تا کی‌زه چنگك بر کمان بندم

پشیمانی از کرده‌و گفتهٔ خویش‌وعقاب بچرخ کجرفتاروسخن ازبیگناهی و
ثت زندان :

از کردهٔ خویشتن پشیمانم | جز توبه ره دگر نمیدانم
کارم همه بخت بد بپیچاند | در کام زبان همی چه پیچانم
این چرخ بکام من نمیگردد | برخیره سخن همی‌چه گردانم
در دانش تیز هوش بسرجیسم | در جه کند سیر کیوانم
که خسته زآفت لهاورم | که بتهمت خراسانم
تازاده‌ام ای شگفت محبوسم | تامرگك مگر که وقف زندانم
چون پیرهن عمل بپوشیدم | بگرفت قضای بد گریبانم
برمغز من ای سپهر هرساعت | چندین‌چه زنی که من نه‌سندانم
درخون چه کشی تنم نه‌زوبینم | در تف چه بری دلم نه پیکانم
حمله چکنی که کند شمشیرم | پویه چه‌دهی که تنگك‌میدانم
والله چوگرگك یوسفم والله | بر خیره همی نهند بهتانم
گر هرگز ذره‌ای کژی باشد | در من نه زپشت سعد سلمانم
بر بیهده باز مبتلا گشتم | آورده قضا بسمج ویرانم
بر کند سپهر باز بنیادم | بشکست زمانه بار پیمانم
دربند نه شخص روح میکاهم | از دیده نه اشك مغز میرانم
بیهش نیم وچو بیهشان باشم | صرعی نیم و بصرعیان مانم
چون‌سایه‌شدم ضـ | از سایهٔ خویشتن هراسانم

اندر زندان چو خویشتن بینم — تنها گوئی که در بیابانم
گوریست سیاه رنگک دهلیزم — خوکیست گریه روی دربانم
که انده جان بیأس بگذارم — که آتش دل باشك بنشانم
تن سخت ضعیف و دل قوی بینم — امید بلطف و صنع یزدانم
از قصهٔ خویش اندکی گفتم — گرچه سخنست بس فراوانم
پیوسته چو ابروشمع میگیریم — وین بیت چوحرزورد میخوانم
فریاد رسیدم ای مسلمانان — از بهر خدای اگر مسلمانم

بیاد ایام جوانی وروزگاراندوه زندانی :

دریغا جوانی و آن روزگار — که ازرنج پیری دل آگه نبود
نشاط من از عیش کمتر نشد — امید من از عمر کوته نبود
ز سستی مرا آن پدید آمدست — در این مه که هرگزدر آن مه نبود
سبك خشك شد چشمهٔ بخت من — مگر آب آن چشمه را ره نبود
در آنجا هم افکند گردون دون — که از ژرفی آن چاه را ته نبود
بساشب که درحبس برمن گذشت — که بینای آنشب جزا کمه نبود
سیاهی سیاه و درازی دراز — که آنرا امید سحرگه نبود
یکی بودم وداند ایزد همی — که برمن‌موکل کم ازده نبود
بدم تا امید و زبان مرا — همه گفته جز حسبی الله نبود

ازخواص اخلاق مسعود بااینهمه رنج وفشار که کمر کوهرامیشکند بردباری وخودداری بوده واین حقیقت ازسخنان اوپیداست حتی گاهی روزگارحبس راازبابت اینکه بآزمایش وتجربه او افزوده ازین لحاظ غنیمت میشمرد چنانکه درضمن قصیده فوق گوید :

گرم نعمتی بودکا کنون نماند — کنون دا[illegible]ت کانگه نبود

ودرقصیده دیگرپس از ناله‌ازگرفتاری گوید :

چرا ناسپاسی کنم زین حصار — چودرمن بیفزودفرهنگ وهنگ
هنرهای طبعم پدیدار شد — تنم را ازین انده آذرنگ

ز زخم و تراشیدن آید پدید　　　　بلی گوهر تیغ و نقش خدنگ

چنانکه میدانیم شاعر درزندان از زندانی دیگری علم نجوم آموخت و ناچار همه وقت در اندوختن دانش بود واندوه و محن اورا از کسب فضایل باز نداشت به نیروی همین دانشپژوهی که در وبود و آزمایش لشکری و جنگاوری که داشت با آنهمه مصیبتها و آفتها شجاعت خودرا نباخت و گفت :

از فلك تنگدل مشو مسعود　　　　گر فراوان ترا بیازارد
بدمیندیش وسر چوسروبر آر　　　　گرجهان بر سرت فرود آرد

حتی با آنهمه ستایش که برحسب احتیاج ورسم زمان و گاهی هم بحکم قدر شناسی نسبت بشاهان کرد باز هیچگاه حاضر منت پذیری از کسی نشد و استقلال خودرا نگهداشت ودرعین آماج بودن به بلاهای بزرگ شهامت نفس خود را بدینگونه سخنان بیان نمود :

تخم کشت ایعجب مگر سخنم　　　　که پراکنده بر زمین فکنم
او بروید همی و شاخ زند　　　　من ازو دانه ای همی نچنم
از فغان سخن همی ترسم　　　　که بغایت همی رسد سخنم
آفتابست همتم گر چند　　　　عرضی گشت همچو سایه تنم
بازگشته است پوست برتن من　　　　چون توانم کشید پیرهنم
روزگارم نشاند بر آتش　　　　صبر تا کی کنم نه برهمنم
هر زمانی بدست صبر همی　　　　گردن آرزو فرو شکنم
همه آتشکده شدست دلم　　　　من از آن بیم دم همی نزنم
که ز تف دل اژدها کردار　　　　پر ز آتش همی شود دهنم
سر به پیش خسان فرو نارم　　　　که من از کبر سرو بر چمنم
منت هیچکس نخواهم از آنك　　　　بندهٔ کردگار ذوالمننم
گر ز خورشید روشنی خواهد　　　　دیدگان را ز بیخ وبن بکنم

خلاصه آنکه مسعود سعد ازقصیده سرایان ردیف اول ایرانست. سبك خاص اودرقصیدهٔ شکوائی وبیان حال وشرح آزمایشهای اندوهگین یك زندگی پررنج

وعذاب دیده‌میشود. صفت‌بارزشعراستاد ازدل درآمدگی وصمیمیت‌آنست. درشعر مسعود بیشترازمغزدل‌کارگر بوده است. درمدایح اوهم مانندا‌غلب‌شاعران دیگر درعین مدح سلاطین‌برای‌آنان درس زندگی‌واخلاق‌پیدا میشود ودرآن‌ضمن‌اشاره ببرخی وقایع تاریخی‌هم شده که خالی‌ازفایده نیست.

مسعود شاعری بوده آزاده منش و بی‌نیاز و در این خوی شهامت او ناچار جنگاوری اوتأثیرداشته پس‌این مردهم بتمام معنی‌بزمی‌بوده وهم رزمی.

مسعود بواسطه علومقام ونفوذ کلام نه‌تنها موردتوجه رجال درباربود بلکه شاعران‌نامی‌هم‌عصر نیز اورا احترام میگذاشتند ازجمله‌حکیم سنائی‌غزنوی بود که دیوان اشعارمسعودرا در زمان‌خودش یا کمی‌بعد از فوت اوگردآورد دیگر سیدحسن غزنوی که ازیاران شاعربود وبااو مشاعره میکردومسعود درسوگواری اوقصیده‌ای ساخت که ابیات ذیل‌ازآنست: (مرثیهٔ مربوط به‌سیدحسن‌دیگریست)

بر توسید حسن دلم سوزد — که چوتو هیچ غمگسارنداشت
تن من زار بـرتو مینالـد — که تنم هیچ چون تویارنداشت
ای‌عزیزی که در همه احوال — جان من دوستیت خوار نداشت
تیغ مردانگیت زنگ نزد — گل آزادگیت خـار نداشت
آب مهرتـرا خلاب نبود — آتش خشم تو شرار نداشت
هیچ میدان‌فضل ومرکب عقل — درکفایت چو تو سوارنداشت
سی نشد سال عمر تو ویحك — سال زاد ترا شمار نداشت
هیچ روزی بشب نشد که مرا — نامـهٔ تـو در انتظار نداشت
گوشم اول که این خبرشنود — بروانت کـه انتظار نداشت

دیگر رشیدی سمرقندی که مداح ملکشاه بود واشعاری‌ساخته از سمرقند بهند پیش مسعود میفرستاد ومسعود پاسخ میداد وی در یـکی از اشعارش خطاب بمسعود گوید:

رسید شعر توای تاج شاعران برمن — چونو شکفته گل اندربهار گردچمن
ایاچواصل‌بزرگی‌بزرگ‌درهمه‌اصل — ایا چو عقل تمامـی تمام در هرفن

دیگر ابوالفرج رونی که بااستاد مشاعره میکرد و در دوری او گفته :

بوالفرج ای خواجهٔ آزادمرد   هجرووصال تو مرا خیره کرد

دیگر امیرمعزی ملک الشعراء سنجر که درباره شاعر گوید:

شریف خاطرمسعود سعد سلمان را   مسخرست سخن چون پری سلیمان را

حکایت خردش روشنی دهد دل را   روایت سخنش تازگی دهد جان را

خاقانی هم باشاعر ارتباط داشته ودرشعری اورا انتقاد کرده است.

وفات مسعودسعد ظاهراً درسال پانصدوپانزده اتفاق افتاد ودرآن حین حدود هفتاد وپنج سال داشت. شاعربزرگ پس ازعمری پرملال ودردناك ازین جهان رفت ولی نیکی نام ونفوذ کلام اوبماندچنانکه خود گفت :

فهرست حال من تارنج و بند بـود   از رنج ماند عبرت واز بندپند ماند

لیکن بشکر گویم کزطبع پاك من   چندین هزار بیت بدیع بلند ماند

عمرخیام - ابوالفتح عمربن ابراهیم که ازبزرگان شعرا ودانشمندان ایران است نیز در دوره سلجوقی ظهور نمود وزادگاهش نیشابور بود.

از شرح احوال خیام معلوم میشود که بلاد خراسان مانند طوس وبخارا و مرورا دیده وحتی ببغداد رفته وبروایتی زیارت حج نیز بجای آورده است.

خیام درعصرخوداز محترمین وأجله فضلا معدود بودوباعلمای درجه اول مانند غزالی باسلاطین ورجال دربار سلجوقی مانند ملکشاه وخواجه نظام الملك مراوده داشت ودرمجالس سلطانی ومحافل علمی وادبی دارای مقام ومورد توجه واحترام بود.

این شاعرحکیم دراغلب علوم عصرخود مخصوصاً نجوم و پزشکی وحکمت مهارت داشت چنانکه یکی از اعیان منجمین که ملکشاه آنان را باصلاح تقویم برگماشت اوبودنیزسنجرپسرملکشاه راکه مرض آبله داشت معالجه کردودرحکمت وعلوم بامشاهیرعصرخود مانندحجة الاسلام غزالی که ذکراو بیایدمباحثه میکرد.

شهرت عمدهٔ خیام بواسطهٔ رباعی های اوست که گویا آنها را در اوقاتی که ازحساب نجوم و ازتدقیق مسائل طب و تحقیق غوامض حکمت خسته و پریشان

میشد برای تفریح خاطر و تخفیف تأثرات خود میسرود و افکار بزرگ که در این رباعیهای ساده و شیرین بزبان و بیان میآورد. رباعی گویان مانند شهید بلخی و ابوشکور بلخی و رودکی و ابوسعید و دیگران قبل از خیام بوده حتی مضامینی هم شبیه بمضامین خیام ساخته اند چنانکه این رباعی را بشهید نسبت داده اند:

دوشم گذر افتاد بویرانهٔ طوس دیدم جغدی نشسته بر جای خروس

گفتم چه خبر داری از این ویرانه گفتا خبر اینستکه افسوس افسوس

ولی رباعیات خیام شیوه و لطافت و تأثیر وطراوت دیگر دارد و اغلب آنها در عبارات قصار معانی بسیار را حاوی میباشد و گویا آنگاه که استاد از حل مسائل عالم بطریق عقل و برهان وامیماند لاجرم بجریان احساسات خودراه داده وبهت وحیرت وتأثر ورقت وتحولات فکرت خودرا درزبان شعر جلوه میداده و درفضای پهناور و بیکران اندیشه وخرد برپال وپرشعر وخیال پریدن میخواسته است .

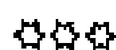
افکار و فلسفهٔ خیام ـ رباعیات خیام از حیث شمار کم وازنظر عبارت ساده و موجز ولی ازلحاظ معنی نغز وجالب است ودر واقع عقاید لطیف حکیمانه در قالب دوبیتی های شیوای مؤثری بیان کرده .

بررسی دقیق رباعیها نشان میدهد که قلب شاعر حکیم ما ازچند چیز سخت متأثر بوده ومیسوخته وعمری ازپی چارهٔ آن دردهای بیدوا میگشته وچون چاره ای که تسکین دردتماید پیدا نمیکرده بناچار درآن فشار درونی محض آرامش ضمیر بزیربال شعر پناه میبرده است .

نخستین تأثر قلبی شاعر همانا از نادانی وبیخبری بشر است دربرابر راز آفرینش و معمای جهان. کسی مارا آگاه نکرد که از کجا میرویم . این گیرو دار زندگی چیست وکاروان بشر این بیراههٔ حیات رابااینهمه اندوه چرا میپیماید.

دوری که درو آمدن ورفتن ماست او را نه بدایت نه نهایت پیداست

کس می نزند دمی دراین معنی راست کین آمدن از کجا ورفتن بکجاست



ز آوردن من نبود گردون راسود وز بردن من جاه و جلالش نفزود

و زهیچ کسی نیز دوگوشم نشنود   کاوردن و بردن من از بهرچه بود



دومین اندوه شاعر که پیداست دلش‌خونست ازاینکه چرا وچگونه درخت زندگانی آدمی‌نشکفته خشک‌شده بزمین‌میافتد تندرستی به‌بیماری‌وجوانی به‌پیری وزندگی‌بمرگ مبدل‌میگردد وعزیزان‌جهان‌سرانجام مشتی‌خاک میشوند :

پیش ازمن وتولیل ونهاری بودست   گردنده فلك نیز بکاری بودست

زنهار قدم بخاك آهسته نهی   كان مردمك چشم نگاری بودست



هرسبزه که بر کنار جوئی رستست   گوئی ز لب فرشته خوئی رستست

پا برسر سبزه تا بخواری ننهی   کان سبزه ز خاك ماهروئی رستست



ای چرخ فلك خرابی‌ازکینهٔ تست   بیداد گری پیشهٔ دیرینهٔ تست

ای خاك اگر سینهٔ تو بشکافند   بس گوهر قیمتی که درسینهٔ تست



گوئی بشر که اسیرحوادث‌است‌بازیچه‌ای بیش‌نیست که‌بدست‌چرخ‌بازیگر چندی‌جست وخیز کرده نابودمیگردد و همهٔ آرزو ها رابا‌خود بزیرخاك میبرد و کسی‌اورا ازاین معمای‌آفرینش‌آگاه نمیسازد :

ازروی‌حقیقتی‌نه ازروی‌مجاز   ما لعبتکانیم وفلك لعبت باز

بازیچه‌همی کنیم‌برنطع‌وجود   رفتیم بصندوق عدم‌یك‌یك‌باز



جامیست که چرخ آفرین میزندش   صد بوسهٔ مهر برجبین میزندش

وین کوزه‌گر دهرچنین جام‌لطیف   می‌سازد و باز بر زمین میزندش



سومین تأثر سخنگوی نامی همانا شکایت است از تظاهر آرائی و فریبکاری وریا ودوروئی وبی‌حقیقتی برخی ازپیشوایان دین که بظاهر دم از تقوی و تقدس

زده درباطن پی‌اغراض میگردند ومردمی‌را بجای راهنمائی گمراهی‌میکنند ودر این مآل رباعیهای مؤثرازونقل شده :

پس‌ازشکایت‌از گردش‌جهان وذکر ناکامی واندوه‌مردمان‌و کوتاهی‌عمرانسان ویاد ازریاوسالوس‌روحانیان خیام تدبیری برای‌ما اندیشیده و مارا دربرابراینهمه رنج‌ومحنت شیوهٔزندگی‌میآموزدو آن‌هم‌عبارتست ازخوشی‌ونشاط‌وبیدردی‌اکنون که ماهمه‌معروض‌ستمهای‌روزگاروبازیچهٔچرخ‌غداریم و گذشته وآینده‌رادسترس نداریم وجهان‌رابروفق‌مرام‌خود تابع‌نظام‌وحوادث را فرمانبروورام نمیتوانیم‌بکنیم پس چه‌بهتر بکوشیم تاآنجا که توانیم غم گذشته واندوه‌آینده‌را کم‌خوریم ودم را غنیمت‌شمریم‌وخوش باشیم و تافرصت ازدست نرفته‌کام دل اززندگی که چند سال بیش‌نیست‌بستانیم وبرخیزیم وبکارزندگی پردازیم وزبون حوادث نگردیم‌وهردم قدرعمررا بدانیم وازعهدهٔ تکالیف‌آن برآئیم. اینك چندرباعی‌دراینگونه‌مضامین:

روزی که گذشته است‌ازویاد مکن فردا که نیامده است فریـاد مکن
برنامده و گذشته بنیــاد مکن حالی خوش باش و عمربرباد مکن

☆☆☆

درخواب بدم مرا خردمندی گفت کز خواب کسی‌را گل‌شادی‌نشکفت
کاری چکنی که بااجل گردد جفت برخیز که زیرخـاك میباید خفت

☆☆☆

برخیز و مخور غم جهان گذران خوش باش و دمی بشادمانی گذران
درطبع جهان اگر وفـائی بودی نوبت بتو خود نیـامدی ازدگران

☆☆☆

امروز تـرا دسترس فـردا نیست وندیشهٔ فـردات بجز سودا نیست
ضایع مکن ایندم‌اردلت شیدانیست کین باقی عمر را بهـا پیدا نیست

عمرخیام‌درعلوم‌وفنون‌دست‌داشته وتألیفات ورساله‌های مهم مانندرساله‌هائی درجبرو مقابله وهندسه ورساله‌هائی درطبیعیـات و درفلسفه کون ووجود تصنیف

کرده وبعضی از آنها مانند رساله‌های جبر و هندسه که بعربی ورسالهٔ وجود که بفارسی است باقیست درشمار رباعیات خیام اختلاف هست وقسمت بزرگ آنها که امروز معمولا باسم او نسبت داده میشود متعلق برباعی سرایان دیگر مانند ابن سینا وخواجه عبدالله انصاری وابوسعید وامثال آنهاست. دردیوانهای مختلف خطی وچاپی ازهفتاد وشش تا هزارودویست رباعی و بیشتر بنام خیام ثبت گردیده وبنابتحقیق علما و از روی قرائن عدد اول بشمارواقعی نزدیکتراست .

رباعیات خیام تقریباً بتمام السنه مشهوردنیا ترجمه‌شده ونامش دراطراف و اکناف عالم معروفست . وفات خیام بقول معاصراوعروضی سمرقندی چندسال قبل از پانصد وسی اتفاق افتاد واز قرائن معلوم‌میشود عمردرازی داشته .

مدفن خیام درصحن امامزاده محروق نیم فرسنگی مولدش نیشابورواقع است اینك بجاست که حکایت شیرین ومؤثر یکی ازمعاصرین شاعر یعنی عروضی سمرقندی را که واقعهٔ مرگ اورا هم‌دربردارد دراینموقع نقل کنیم :

«درسنهٔ ست وخمسمأته بشهر بلخ در کوی برده فروشان درسرای امیربوسعد جره خواجه‌امام‌عمرخیامی‌وخواجه امام مظفراسفزاری نزول کرده‌بودندومن بدان خدمت پیوسته بودم درمیان مجلس عشرت ازحجة‌الحق عمرشنیدم که او گفت گور من درموضعی باشد که‌هر بهاری‌شمال برمن گل‌افشان‌میکندمرا این‌سخن مستحیل نمود ودانستم که چنوئی گزاف نگوید چون درسنهٔ ثلثین بنیشابوررسیدم‌چهار(یاچند) سال‌بود تاآن‌بزرگ روی‌درنقاب‌خاك کشیده بودوعالم سفلی ازو یتیم مانده واو را برمن حق استادی بود آدینه‌ای بزیارت اورفتم ویکی‌را باخود ببردم که‌خاك اوبمن نمایدمرا بگورستان حیره بیرون آورد وبردست‌چپ گشتم درپائین دیوار باغی‌خاك اودیدم‌نهاده‌ودرختان‌امرود وزردآلوسرازباغ بیرون کرده وچندان‌برگ‌شکوفه برخاك اوریخته که خاك‌اودرزیرگل پنهان‌بود ومرا یادآمدن آن‌حکایت که‌بشهر بلخ ازوشنیده بودم گریه‌برمن‌افتاد که دربسیط عالم واقطارربیع‌مسکون‌هیچ‌جای نظیری نمیدیدم ایزد تبارك وتعالی جای اودرجنان کناد بمنه و کرمه».

امیرمعزی ـ محمد بن عبدالملك برهانی متخلص بمعزی ظاهراً درنیشابور متولدشده پدرش عبدالملك برهانی شاعردربار الب ارسلان بود ودراوایل سلطنت ملکشاه ابن الب ارسلان درموقع مسافرت درقزوین وفات یافت . برهانی چون مرگ خودرا نزدیك دید قطعه‌ای درسفارش پسرخود محمد ساخته وپیش سلطان ملکشاه فرستاده که عبارت از اینست :

یکچند باقبال توای شاه جهانگیر　　گرد ستم از چهرهٔ ایام ستردم
طغرای نکو کاری و منشور سعادت　　نزد ملك العرش بتوقیع تو بردم
آمد چهل و شش زقضا مدت عمرم　　درخدمت درگاه توصد سال شمردم
بگذاشتم این خدمت دیرینه بفرزند　　واندر سفر از علت ده روز بمردم
رفتم من وفرزندمن آمد خلف صدق　　او را بخدا و بخداوند سپردم

محمد گرچه دردربار ملکشاه بود ولی دراوایل تقرب نداشت تااینکه بوساطت امیرعلی فرامرز که از خویشان سلطان بود بحضورسلطان نایل آمد گویند روزی سلطان بعزم دیدن هلال رمضان بیرون رفت وماه را پیش از دیگران دیدومعزی که درین موقع حاضربود این رباعی بالبداهه گفت :

ای ماه چو ابروان یاری گوئی　　یا نی چو کمان شهریاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی　　درگوش سپهر گوشواری گوئی

سلطان رااین رباعی خوش آمد واز راه انعام اسبی بشاعربخشید واو باز این رباعی را گفت :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید　　از خاك مرا بر زبر ماه کشید
چون آب یکی ترانه ازمن بشنید　　چون بادیکی مرکب خاصم بخشید

سلطان براو احسانها کرد وبرتبه‌اش افزود وفرمان داد تا او را امیرمعزی بخوانند که منسوب بخود سلطان باشد زیراوی لقب معزالدنیا والدین داشت پس از این واقعه معزی شهرتی بسزا یافت وازمقربین گردید وجاه و جلال پیدا نمود . در تذکرهٔ لباب الالباب گوید :

«سه کس از شعرا درسه دولت اقبالها دیدند وقبولها یافتند چنانکه کس را

آن مرتبه میسر نبود یکی رودکی درعهد سامانیان وعنصری دردولت محمودیان ومعزی دردولت سلطان ملکشاه »

بسال چهارصد و هشتاد وپنج سلطان ملکشاه درگذشت و بعد از او معزی امیرالشعرای‌سلطان سنجرشد ودرعهد اونیزصاحب‌ثروت وخدم وحشم گشت وحتی بنابروایتی‌ازطرف سنجربرسالت بروم رفت. دیوان‌معزی تاهیجده هزاروپانصدبیت دارد ومرکب است ازغزلیات وقطعات ورباعیات .

سبك معزی ـ شیوه شعرمعزی‌ازآن شاعران متقدم خراسان فرقی‌محسوس ندارد ودرواقع سبك‌آنان‌راپیروی نموده وقصائد اوخواه ازحیث موضوع وخواه‌از حیث الفاظ عقاید فرخی وعنصری‌را بخاطرمیآورد وگاهی شباهت بین این سبکها کاملاظاهرمیشود مانندقصیده‌او که درمدح‌عمیدالدوله جمشیدبن‌بهمنیاروزیرفارس واصفهان ساخته وآن‌قصیده معروف فرخی‌را که بامطلع :

بر آمد نیلگون ابری زروی نیلگون دریا
چو رأی عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا

سروده متذکرمیسازد اینك چند بیت ازآن برای مقایسه نقل میشود :

برآمد ساج گون ابری ز روی نیلگون دریا
بخار مرکز خاکی نقاب قبهٔ خضرا
چو پیوندد بهم گوئی که در دشتست سیمابی
چو از هم بگسلد گوئی مگر کشتیست دردریا
گهی‌چون‌خرمن‌مشکست‌برپیروزه گون مفرش
گهی چون تودهٔ رنگست برزنگارگون صحرا
گهی چون شاخ نیلوفر میان باغ پر نرگس
گهی چون تل خاکستر فراز کوه پر مینا
گهی کافور بار آید چه بر کوه وچه برهامون
گهی لؤلؤ فشان آید چه برخار وچه بر خارا

که لؤلؤ پراکندن بود چون عاملی جابر
که کافور پاشیدن بود چون عاقلی شیدا
ازو هر ساعتی جیحون شود پرتختهٔ نقره
وزو هر ساعتی دریا شود پر لؤلؤ لالا
چو بگراید سوی بالا برآرد گوهر از پستی
چو باز آید سوی پستی فشاند گوهر از بالا
گهی باخاك دربیعت گهی با باد در کشتی
گهی با آب در صحبت گهی باآتش اندر وا
کجا خورشیدرخشان را بپوشد زیردامن در
بدان ماند که اهریمن همی پوشد ید بیضا

همچنین شاعر درقصیدهٔ غرائیکه درمدح فخرالملك بن‌خواجه نظام‌الملك ساخته وابیاتی‌ازآن درزیر نقل‌میشود قصیده زیبای‌عنصری راکه بامطلع :

. باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود
تا ز صنعش هر درختی لعبت دیگر شود

شروع میکند درنظر داشته چنانکه گوید :

آمد آن فصلی کزو طبع جهان دیگر شود
هر زمین از صنعت او آسمان پیکر شود
باغ ازو مانند صورتخانهٔ مانی شود
راغ ازو مانند لعبتخانهٔ آذر شود
کوهسار از چادر سیمابگون آید برون
چون عروس باغ در زنگار گون چادر شود
گاه پر کوکب شود بی‌گنبد اخضر درخت
گاه بی‌کوکب چمن‌چون گنبد اخضر شود
سرو همچون منبری گردد زمینا ساخته
شاخ گل مانندهٔ سجاده گون چنبر شود

گاه بازیگر شود قمری گهی بلبل خطیب
آن جهد بیرون ز چنبر وین سوی منبر شود
ابر چون اندر دهان لاله اندازد سرشك
لؤلؤ انـدر لالـه پنداری همی مضمر شود

تا گوید:

گفتم این مدحت بدانسانی که گوید عنصری
« باد نوروزی همـی در بوستان بتگر شود »

باز در قصیده‌ای بامطلع:

ایا نوشته هنر نامه‌ها برون ز هزار   و یا شنیده ظفر نامه‌ها برون ز شمار

تتبع قصیدهٔ عنصری بمطلع: چنین نماید شمشیر خسروان آثار ظاهر است.

همچنین از مضامین و طرز سخن منوچهری در شعر این استاد پیدا میشود از آنجمله میتوان قصیده‌ای را که در مدح ابوسعید محمد بن منصور از رجال عهد ملکشاه گفته برو جه مثال ذکر نمود که با این مطلع آغاز میکند:

بفال فرخ و عزم درست و رای صواب   سفر گزیدم و کردم سوی رحیل شتاب

در این قصیده شرح عزم رحیل و وصف سفر و وصف اسب و تعریف ستاره‌ها طرز منوچهری را بنظر میرساند بهمین منوالست قصایدی دیگر مانند قصیدهٔ:

تا بادخزان حله برون کرد ز گلزار   ابر آمد و بپیچید قصب بر سر کهسار

شیوهٔ شعر عسجدی نیز در نظر شاعر بی تأثیر نبوده و خود در ضمن قصیده‌ای که درستایش مؤید الملك پسر خواجه نظام الملك با این مطلع سروده:

چو آتش فلکی شد نهفته زیر حجاب   زدود بست فلك بر رخ زمانه نقاب

یاد از وی کرده اینچنین گفته است:

بوزن و قافیت آن که عسجدی گوید   «غلام وار میان بسته و گشاده نقاب»

معزی شاعر قصیده‌سرا و مدیحه گو بوده است وجز در این طرز که در آن پیرو شاعران نامی خراسانست هنری از وی نباید انتظار داشت والحق در این مورد بااستادان

فن میتواندبرابری نماید. قصیده‌های‌وی‌معمولا‌مفصل ومحکم وصنعت‌تشبیه ومجاز واستعاره‌در آن‌مبذولست شاعر در تغزل‌هم دست‌داشته‌وهمتی‌نیز بغزل‌وقطعه ومسمط ورباعی گماشته است.

درمدح اوصاف گوناگون ازحدفزون بممدوح می‌بخشدشاه یاامیری که او میستاید درسخاوت سرمشق‌هزار حاتم است کرامت‌اولیا داردبازاراهل‌سخن بمدح اوروانست و گفتارشان رواء درمروتش‌روی‌وریانیست، سوارهنراست‌وخاک‌سم‌سمند اوسرمه و توتیاست،صفای‌هدی‌ور کن‌شریعت است. آفتاب به‌طلعت‌او آفرین گوید، ابراز کف‌اودرناله‌است، کوه ازحلم اوشرم‌دارد، رأی‌اوبادبان وحلم‌اولنگر کشتی دولت است، که سوی‌بارگاه او باریافت خلدبرین را در این جهان‌معاینه کرد ، درحلم وطبع اوصفت‌خاک وباد و درجود وخشم اواثر آب و آتش‌است. سرضمیر را نگفته میداند...

گفته‌شدتشبیهات‌واستعارات‌ومجازنیز درشعرمعزی‌فراوانست‌مثلادرقصیده‌ای‌بامطلع

بفال‌فرخ وعزم درست و رأی صواب   سفر گزیده‌و کردم سوی‌رحیل‌شتاب

که‌بسبک شعرمنوچهریست‌اینگونه‌تشبیهات‌بکاررفته: زمین‌ماننده‌غالیه‌ایست که‌براوزنگار بیخته، آسمان‌مانندآینه‌ایست که برو‌سیماب ریخته باشند یامانند آهنین‌سپریست که در کف‌برجیس‌است. ستارگان‌بدرمهای‌سیمین‌می‌مانند، یانظیر دریاست‌ومریخ مانندشعله‌آتشی‌بر آن می‌درخشد، یاشبیه‌میدان‌سبزیست که زهره مانندگوی‌درآن‌افتاده، یاماننددریای‌ژرفی است که‌آفتاب مانندلنگرزرین‌درآن انداخته‌شده‌این‌سپهر گردون همچون دولاب زمردین وماه‌چهارده درآن‌همچون آسیای‌سیمین استقبهٔ فلک‌نظیرمسجدوماه دوهفته‌شبیه قندیل‌وبنات نعش‌مثل‌منبر ومجره مانندمحرابست .

شعر معزی بااینکه در اساس متوجه بمدیحه سرائیست ازبعض موضوعهای دیگر بکلی عاری نیست مثلا قصیده معروف بامطلع :

شغل‌دولت‌بیخطرشدکار ملت با خطر   تاتهی شد دولت وملت زشاه دادگر

درمرثیه‌ملکشاه ووزیراوخواجه نظام‌الملک است که هردودریکسال ازدنیا

رفتند و آنرا می‌توان درردیف اول اشعارسوگواری فارسی شمردنیز معزی ابیاتی نغز ومؤثرنزدیك بمضامین عرب وسبك منوچهری ساخته وشاید خواسته ویرانی و اندوه وپریشانی را که در آن قرون از تاخت وتازبیگانگان بایران روی آورده بود در نظرخواننده مجسم بدارد و گوئی قلب شاعرازهمان وقایع متأثر شده و اینگونه شکوه کرده است. راوندی در راحة‌الصدور که حدودهفتاد سال پس ازمرگ شاعر تألیف یافته درشرح غم‌انگیزهجوم ترکان غزبایران که در۵٤۸ یعنی پس ازمرگ معزی رویداد برخی ازاین ابیات را برای وصف محل شاهدخود آورده ودرمقدمه آن چنین گفته. « و درشهری چون نشابورآنجا که مجامع انس ومدارس علم ومحافل صدور بود مراعی اغنام ومکامن وحوش وهوام شد. وپنداری امیرمعزی این حال را مشاهد بود که می گوید» :

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
تایك زمان زاری کنم برربع و اطلال دمن
ربع ازدلم پرخون کنم خاك دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خر گهی ایوان همی بینم تهی
وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
برجای رطل وجام می گوران نهادستند پی
بر جای چنگ ونای و نی آواز زاغست وزغن
آنجا که بود آن دلستان با دوستان دربوستان
شد گرگ وروبه‌رامکان شد کوف وکرکس‌راوطن
ابرست بر جای قمر زهرست بـر جای شکر
سنگست بر جای گهر خارست بر جای سمن
آری چوپیش آید قضا مروا شود چون مرغوا
جـای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن

کاخی که دیدم چون ارم خرم تر از روی صنم
دیوار او بینم بخم مانندهٔ پشت شمن
تمثالهای بلعجب چاك آوریده بی سبب
گوئی دریدند ایعجب بر تن زحسرت پیرهن
زین سان که چرخ نیلگون کرد این سراها را نگون
دیار کی گردد کنون گرد دیار یار من

گذشته از مزیتهائی که شعر معزی بدان ممتاز است اشارات زیاد تاریخی نیز در قصاید او آمده و بسیاری از وقایع قسمتی از عصر سلجوقی را که بین ٤٦٥ یعنی سال جلوس ملکشاه تا حدود ۵۲۰ پیش آمد (که گویا مرگ شاعر در آن موقع اتفاق افتاد) از آن قصاید توان دریافت و از خواص و اخلاق و جنگها و صلحهای ملکشاه و سلطان سنجر و اخبار بستگان و ندیمان و وزیران آنان مانند خواجه نظام الملك و فرزندان او و دیگران اطلاع حاصل توان کرد .

پایان زندگانی شاعر بطور شگفت انگیزی صورت یافت یعنی روزی که گویا از روزهای دهۀ اول قرن ششم بوده موقعیکه سنجر نشانه میزده است تیرش به خطا رفت و از بد حادثه بمعزی اصابت نمود و اورا سخت زخمدار ساخت گرچه بسی فاصله بدان زخم نمرد ولی مدتی از تأثیر آن دردمند بود تا در حوالی ۵۲۰ جان بجان آفرین سپرد .

در اینکه با آن زخم فوری کشته نشده خود گوید :

منت خدایرا که بتیر خدایگان — من بنده بیگنه نشدم کشته رایگان
منت خدایرا که بجانم نکرد قصد — تیری که شه بقصد نینداخت از کمان

معاصر نامی معزی یعنی حکیم سنائی در مرثیه شاعر اشعاری ساخته از جمله گفته است :

تا چند معزای معزی که خدایش — زینجا بفلك برد و قبای ملکی داد
چون تیر فلك بود قرینش بره آورد — پیکان ملك برد و به تیر فلکی داد

ازاین شعرسنائی چنین بدستمی‌آید که شاعرسرانجام بهتیرسلطان جانرا تسلیم جان‌آفرین کرد .

فخرالدین گرگانی-فخرالدین اسد گرگانی از شاعران‌نامی قرن پنجم بود وازسلجوقیان‌بدربارابوطالب طغرلبك محمد بن‌میکائیل (۴۳۲-٤٥٥)انتساب داشته واورا درمقدمه‌ویس ورامین ستوده وگفته :

ابـو طـالب شهنشاه معظـم . خداونـد خـداوندان عـالم

بهر کس زو رسیده عز و نعمت ملك‌طغرلبك‌آن‌خورشید همت

شهرت‌فخرالدین بواسطه‌داستان معروف‌ویس ورامین‌است که اززبان‌پهلوی اقتباس کرده وبنظم کشیده است مشوق اودراین‌کارابوالفتح مظفرنیشابوری بود که گویاازطرف طغرل حکومت اصفهان داشت .

ویس‌ورامین‌نیزمانند خسرو وشیرین نظامی‌یك داستان ایرانی‌است وبا هم مشابهتهائی دارندمگراینکه درخسروشیرین‌نفحه عفت‌وصبغهٔ حرمت بیشتراست . نظم‌ویس‌ورامین‌درحدودسنه٤٤٦یادیرترحصول‌یافت‌غیرازویس‌ورامین‌اشعارزیادی از استاد باقی نمانده .

شیوه فخرالدین بسیارساده‌وشیرین‌وروانست اینك‌ابیاتی ازآغازاین‌مثنوی که درنعمت پرورد گاراست ومطالعه‌آن شعر نظامی‌را بخاطرمیآورد:

سپاس و آفرین آن پادشاه را که گیتی را پدیدآورد و ما را

بدو زیباست ملك و پادشاهی که هرگز ناید ازملکش جدائی

خدای پاك و بی همتا وبی یـار هم از اندیشه دور و هم ز دیدار

نه بتواند مرورا چشم دیـدن نـه اندیشه درو داند رسیدن

نه نیز اضداد بپذیرد نه جوهـر نه‌زان گردد مرادرا حال دیگر

نشاید وصف او گفتن که چونست که ازتشبیه‌وازوصف اوبرونست

بوصفش چند گفتن هم نه زیباست که‌چندیرامقادیراست‌واجزاست

بوصفش هم نشاید گفت کـی بود کجا هستیش را مدت نه پیمود

همین مقدمه که تا آخر خوانده‌شود می‌نمایاند که وی ازعلوم‌دینی‌وحکمی بی‌نصیب نبوده .

درابیات‌ذیل ازحرکت طغرل ازاصفهان‌وماندن ابوالفتح مظفرو خود شاعر درآنجا وتحریك این امیراورا برای نظم ویس ورامین اینگونه میگوید

خداوند جهان سلطان اعظم — برون رفت از صفاهان شاد و خرم
مرا اندر صفاهان بود کاری — در آن کارم همی شد روزگاری
شدم‌زی‌تاج‌دولت خواجه بوالفتح — که بادش جاودان درکارها فتح
پس آنکه گفت باما این زمستان — همی باش و مکن عزم کهستان
مرا یك روز گفت آن قبلهٔ دین — چه گوئی‌درحدیث ویس‌ورامین
که‌میگویندچیزی‌سخت‌نیکوست — دراینکشورهمه کس‌داردش‌دوست
بگفتم کان حدیث سخت زیباست — زگرد آوردهٔ شش مرد داناست
ولیکن پهلوی باشد زبانش — نداند هر که بر خواند بیانش

شاعراین داستان نیز مطابق سبك استاد فردوسی و حکیم نظامی گاهی در شرح کشاکش وقایع چند سخن عبرت آمیزمیگوید نهایت اینگونه سخنان در ویس و رامین بسیار کمست. درشرح زادن‌ویس گوید:

جهانرارنگ و شکل بیشماراست — خرد را با فرینش کار زار است
زمانه بند ها داند نهادن — که نتواند خرد آنرا گشادن

درنامه موبد به شهرو گوید:

اگر ماندست لختی زندگانی — گذاریمش بناز و شادمانی
جهان از دست ما آسوده باشد — ز پرخاش ستم پالوده باشد
چوگیتی را بآسانی توان خورد — چه باید باهمه

درنامهٔ رامین بمادر گوید :

جهان را کار تا چونین شگفتست — خنك آنکس کزوعبرت گرفتست
نماید چند بازی بلعجب وار — پس‌آنکه نه طرب ماند نه تیمار
نگر تا از بلای او ننالی — که گر نالی ز ناله برمحالی

نگر تا از هوای او ننازی   که گر نازی ز نازش بر مجازی

وفات فخرالدین اسعد اواسط قرن پنجم اتفاق افتاد.

انوری - اوحدالدین محمدبن انوری درقریه بدنه ازولایت ابیورد بجنب مهنهٔ دشت خاوران خراسان تولد یافت وبدین مناسبت دراوایل تخلص خاوری داشت وبعد متخلص بانوری گردید وشاید این لقب را بمناسبتی مردم بوی دادند چنانکه خود گوید:

دادند مهتران لقب انوری ولیك   چرخم همی چه خواند خاقان روزگار

عمده ترقی او دردوره سلطنت سلطان سنجر بود وبنابقولی اول قصیده ای که سبب تقرب او دردربار این سلطان شد مدیحه ایست که بمطلع ذیل شروع میشود.

گر دل و دست بحروکان باشد   دل و دست خدایگان باشد

بسال پانصدوچهل ودو که سلطان سنجر بار دوم - مله بخوارزم کرد تا آتش عصیان خوارزمشاه را برطرف سازد انوری را باخود همراه بردسنجر قصبه هزاراسب را دراین سامان محاصره کرد وانوری رباعی ذیل راخطاب بسنجر بسرود وآن را به تیری نوشته بسوی لشکرگاه اتسز پرش دادند:

ای شاه همه ملك زمین حسب تراست   وزدولت اقبال جهان کسب تراست

امروزبیك حمله هزاراسب بگیر   فردا خوارزم وصدهزاراسب تراست

درسال پانصدوچهل وهشت که ترکان غزسر بطغیان برافراشتند وسلطان سنجر رامغلوب وگرفتار وبلاد خراسان را تارومار کردند انوری نیز مانند عده زیادی از فضلای عصر دچار خوف وپریشانی شد وفجایع اعمال مهاجمین رابچشم خویش دید و بدشواری جانی بدربرد وسالها بعدازاین وقعهٔ خونین زندگی کرد ودردربار شاهان وامرای سلجوقی مانند امرای بلخ وطغرل ابن ارسلان درارتباط باقی ماند ودراغلب شهرهای خراسان مسافرت میکرد ومدتی دربلخ اقامت داشت وبمناسبت هجویه ای که برضد مردم بلخ نوشته شده بود ونسبت آنرا بانوری میدادند معروض تحقیر عوام گردید وزحمتهای دید چنانکه تأثرات اورا ازاین پیش آمد درقصیدهٔ :

ای مسلمانان فغان ازجورچرخ چنبری   وز نفاق تیروقصد ماه وکید مشتری

توان دید . گویند انوری ازروی ملاحظات نجومی پیشگوئی کرد که دراقتران

سیارات(که بسال پانصدوهشتادودوروی‌داد)بادسختی‌خواهد وزیدوعمارات‌رابرخواهد کند مردم از این خبربوحشت افتادند وخانه‌ها گذاشته بدشت وهامون گریختند ولی‌چون وقت مرهون فرارسیدواقتران وقوع یافت‌هوا چندان آرام‌بود که‌برگی از جای نجنبید پس انوری معروض هجوواستهزاء مردم واقع گشت و بناچارمرو را ترك نمودنخست بنیشابور سپس ببلخ رفت وگویا بعد ازاین‌وقعه‌پیشهٔ شاعری‌را ترك کرد وازمعاشرت مردم کناره جست وگوشه گیری‌اختیارنمود .

سبك - انوری‌رامیتوان بزرگترین‌قصیده‌سرای‌ایران‌نامید . بدیهی‌است که پیش‌ازو استادان بزرگ‌که‌دراین‌فن مانند عنصری وفرخی وامثال آنان بودندومبانی قصیده‌راآنان نهادندودرفصاحت بپایه‌بلندرسیدند ولی تازمان انوری سخن فارسی وسعت ونضج پیدا نمودوبرای استعمال‌سخنگوئی‌مانندوی‌بهتر آماده گردیدانوری از کسانی‌بود که درزبان‌فارسی‌ولغت‌عربی ممارست تام‌داشت‌وشعرش تنهااثرقریحه نبود وهم درعلوم حکمت وریاضی ونجوم‌ماهربود چنانکه خود گفته :

منطق وموسیقی وحکمت‌شناسم اندکی راستی گویم نگویم بنا نصیبی وافرم
وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل‌صریح گرتوتصدیقش کنی‌درشرح‌وبسطش‌ماهرم
نیستم بیگانه از اعمال واحکام نجوم ورهمی باورنداری رنجه‌شومن حاضرم

زمان اوزمان اجتماع واقتران ستارگان ادب‌بودوگویندگانی‌مانندنظامی وخاقانی وادیب صابرو ظهیرفاریابی ورشیدالدین وطواط ومعزی وابوالفرج رونی وعمعق بخارائی ودیگران از فضلاء و علماء ونثرنویسان ومنشیان کما بیش معاصر اوبودند ونقدسخن بالاگرفته بود بدیهی‌است‌مردی‌دانشمندوصاحب‌قریحه‌وآشنابه دقایق وغوامض‌زبان چنانکه انوری‌بودکاملترین نمونه‌قصیده‌را میتوانست بسازد .

پس‌میتوان گفت که‌درشعرانوری‌قصیده‌هم‌ازحیث‌فصاحت‌لفظ‌وعبارت‌وترکیب وهم‌ازحیث پختگی ودقت‌معنی‌بکمال‌خودرسید.تغزل‌ازقبیل‌تشبیب‌ووصف‌وتعشق در فواتح قصاید انوری بسیارنادرست است وابیات ذیل‌ازآن نادرهاست .

باغ سرمایه دگر دارد کان‌شدازبسکه سیم‌وزردارد
هیچ طفلی‌رسیده‌نیست دراو که نه پیرایهٔ دگر دارد

مینماید کـه از رسیدن عیـد — چون دگر مردمـان خبر دارد
طبع بر کار گـاه شـاخ نـگر — کـه چه دیبـای شوشتر دارد
گل رعنـا بیـاد نرگس مست — جـام زرین بدست بر دارد
گر ز بیجـاده تاج دارد گل — زیبـدش ملك تـا جور دارد.



روز عیش و طـرب بستانست — روز بازار گل و ریحانست
تودهٔ خـاك عبیر آمیـز است — دامن بـاد عبیر افشـانست
وز ملاقـات صبا روی غدیر — راست چون آزده سوهانست
لاله بـر شاخ زمـرد بمثل — قدحی از شبه و مرجـانست
تا کشیدست صبـا خنجر بید — همه گلزار پـر از پیکانست

باقی ممیزات قصیدهٔ شیوای فنی که استادان پیشین را شعار بود در شعر انوری بکمال موجود است. وفور لغات و تعبیرات و حسن انسجام و لطف تشبیه و دقت مضمون و نکات صنعتی از اقسام تجنیس و ابهام و استعارت و تمثیل و بخصوص اغراق که از محسنات قصیدهٔ مدحیه بشمار میرفته در شعرش جلوه گر است اینك چندی از مضامین اغراق آمیز او که انتخاب شده به نثر ادا میشود:

درمقابل جاه پادشاه خورشید فلك مانند شب پره ایست که درسایه حفظ او خزیده است، بدخواه او مانند کرم ابریشم کفن خویش را بدوك زبان خود تنیده، درزمان او بحر و بر معمور و مأمون و ازاثر عدل او بیجاده از تعرض کاه مصون است، چرخ استمالت مریخ انتقـام و مشتری خطر است. اگر فلك بخواهـد نظیر او را به بیند تنها وقتی تواند که هم بسوی او بدیدهٔ احوال نگرد. در وجود او عقل مجرد در حیز جهت و روح القدس درصورت بشر آمده، عکس سنان از کف او معرکه سوز و جشن زره در بر او حادثه بین است. در رزم او دشمن فراری را همواره قفاجبین و جبین قفاست از دست او کرم را قاعدهٔ تازه و از بنان او قلم را مرتبه‌ای نو پیدا شده.

برای نمایاندن شیوه او ابیاتی بطریق ذیل از دو قصیدهٔ معروف نقل میشود:

باز این چه جوانی وجمالست جهان‌را
وین حال که نو گشت زمین‌راو زمان را
مقدار شب ازروز فزون بود بدل گشت
ناقص همه این را شدوکامل همه آن را
هم جمره برآورد فرو برده نفس را
هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را
در باغ چمن ضامن گل گشت زبلبل
آن روز که آوازه فکندند خزان را
اکنون چمن و باغ گرفتار تقاضاست
آری بدل خصم بگیرند ضمان را
آهو بسر سبزه مگر نافه بینداخت
کز خاک چمن آب بشد عنبر وبان را
گر خام نبسته است صبا رنگ ریاحین
از عکس چرا رنگ دهد آب روان را
ژاله سپر برف ببرد از کتف کوه
چون رستم نیسان بخم آورد کمان را
از غایت تری که هوا راست عجب نیست
گر خاصیت ابر دهد طبع دخان را
گر نایژه ابر نشد پاك بریده
چون هیچ عنان باز نپیچد سیلان را
ورابر نه در دایگی طفل شکوفه است
باران سوی او ازچه گشاده‌ست دهان‌را
ورلاله نورسته نه افروخته شمعی است
روشن ز چه دارد همه اطراف ومکان را

نی رمح بهاراست که درمعرکه کرداست
از خون دل دشمن شه لعل سنان را
شاهی که چو کردند قران پیلك ودستش
البته کمان خم ندهد حکم قران
کر ثور چو عقرب نشدی ناقص وبی چشم
بر قبضهٔ شمشیر نشاندی دبران را



کر دل و دست بحرو کان باشد دل و دست خدایکان باشد
شاه سنجر که کمترین خدمش در جهان پادشه نشان باشد
من نکویم که جز خدای کسی حال کردان و غیب دان باشد
کویم از رأی ورایتت شب وروز دو اثر در جهان عیان باشد
رایتت راز ها کند پیدا که ز تقدیر در نهان باشد
رای تو فتنه ها کند پیدا که چو اندیشه بیکران باشد
در جهانی و از جهان بیشی همچو معنی که در بیان باشد
روز هیجا که از درخش سنان کرد را کسوت دخان باشد
هم عنان امل سبك کردد هم رکاب اجل کران باشد
هر کمین کز قضا کشاده شود از پس قبضهٔ کمان باشد
اشك بر درعهای سیمابی نسخهٔ راه کهکشان باشد

دراین ابیات صفاتی که دربالاازشعرانوری یادشدپیداست ولفظ زیبا بامعنی دقیق شیواباهم مسابقه‌داردواکر کذشته ازسلاست وروانی واستحکام ومضامین قصیده فنی که دراینکونه اشعارپیداست سعهٔ دانش شاعررا هم درنظر کیریم فکررابرای تقدیر قصایدوی آماده کرده‌ایم .

ازطرف دیکرباید کفت انوری بواسطهٔ همین عمق وقوف واطلاع قصایدشوار وپیچیده نیزساخته وبسامعانی وترکیبات او محتاج شرح وبسط است و این همه تکلیفرا برای مدیحه سرائی اختیار کرده ومنظور اصلی اوستودن سلاطین و وزرا

وامرا بوده اینست که دردیوان اوباآن‌همه‌فصاحت‌ومتانت که اوراهست‌به‌اشماری که‌مظهرذوق ومشرب مانند رباعیات خیام‌یا نمونه رقت وتأثروعاطفه مانند قصیده مداین خاقانی‌باشد کم‌تصادف‌توان کرد .درقصاید روان اونیزمانندآنچه‌نقل کرده شداین‌صفت دشواری‌ومضمون‌شعاری را توان‌دید مثلا بیت :

(کز ثورچوعقرب نشدی ناقص وبیچشم ...) دشواراست و مـا را بجای تأثر ورقت که بایستی اولین تأثرشعرباشد بفکرو امعان‌نظرواميداردوباید بیندیشیم و دریابیم که منظومه‌های‌بروج نامهائی دارد ویکی ازآن ثوروديگری عقرب است ودرثورستاره‌ایست بنام دبران که شاعرآنرا بجای چشم ثورتصورنموده و شاعـرا چنان تواناميشمارد که اگرنبود که ثوربی‌چشم و نابینا میشد هرآینه دبرانرا از آسمان بر کنده برقبضه شمشیرخودمی‌نشاند لطف ایهام بعقرب‌نیزپیداست‌ازهمین رقم است برخی ابیات دیگر...

انوری تغزلات وغزلیات خوب دارد ودرهجو نیز ماهربود همچنین قطعات لطیف سودمندازاوباقیست . میتوان گفت درغزل از مقدمان و دردوره بعد درذوق استادان‌غزل‌مانند سعدی‌مؤثربوده . درقطعه‌انوریرا شهرتی‌بسزاهست‌خاصه‌قطعاتی که بنظراخلاقی سروده که اینك چندی ازآن نقل‌میشود :

آئین مردم هنری چهارر کن دارد .

چهـار چیز شد آئین مـردم هنری — که مردم هنری زین چهارنیست بری
یکی سخاوت طبعی چو دستگاه بود — بنیکنامی آنرا ببخشی و بخوری
دودیگر آنکه دل دوستان نیـازاری — که دوست آینه باشد چواندرونگری
سه‌دیگرآنکه زبان‌رابگاه گفتن‌زشت — نگاه داری تا وقت عذر غم نخوری
چهارم‌آنکه کسی کو بجای تو بدکرد — چو عذر خواهد نام گناه ازو نبری

درواقع اگرمرد سخاوت‌طبع‌داشته‌باشدوبکوشددل دوستانرانیازارد وزبان از گفتن‌زشت‌نگهداردواز گناه‌بدکارچشم‌پوشی‌نمایددرزندگی مقامی‌خواهدداشت.

بایدآزاده بود وزیرمنت مردم نرفت .

آلودهٔ منت کسان کم شو — تا یکشبه دروثـاق نوانست

ای نفس برستهٔ قناعت شو کانجا همه چیز نیك ارزانست
تا بتوانی حذر کن از منت کاین منت خلق کاهش جانست
در عالم تن چه میکنی هستی چون مرجع تو بعالم جانست
شك نیست که هر که چیز کی دارد وانرا بدهد طریق احسانست
لیکن چو کسی بود که نستاند احسان است و پس نه آساست
چندانکه مروتست در دادن در نا ستدن هزار چندانست

ازدیگری فایده گیر یا فایده ده :

خواهی که بهین کارجهان کارتو باشد زین هردو یکی کار کن ازهرچه کنی بس
یا فایده ده آنچه بدانی دگری را یا فایده گیر آنچه ندانی زدگر کس

راد و راست و کم آزار باش :

عادت کن از جهان سه خصلت را ای خواجه وقت مستی وهشیاری
زیرا که رستگار بدان گردی امید رستگاری اگر داری
با هیچکس نگشت خرد همره کان هرسه را نکرد خریداری
در هیچ دین و کیش کسی نشنید هرگز ازاین سه مرتبه بیزاری
دانی که چیست آن بشنو از من رادی و راستی و کم آزاری

نیکی کن واز بد مهراس :

من نتوانم که نگویم بد کس درهمه عمر نتوانم که نگویند مرا بد دگران
گر جهان جمله ببد گفتن من برخیزند من واین کنج وبعبرت بجهان درنگران
جز نکوئی نکنم با همه گر دست دهد که بر انگشت بپیچند بدم بیخبران
نفس من برتر از آنست که مجروح شود خاصه از کپ زدن بیهدهٔ بی بصران

در تاریخ وفات انوری اختلاف فراوان است آنچه بصحت نزدیکتر است اینست که وی درحدود ۵۸۷ وفات یافت .

ازرقی - ابوبکرزین العابدین ازرقی هروی پسر همان اسمعیل وراق است که فردوسی درموقع فرارچندی درخانه آن مرد درهرات اختفاجسته بود، ازرقی منسوب بود به شمس الدوله طغانشاه پسر آلب ارسلان حاکم خراسان واین شاهزاده سلجوقی

را درقصاید خود مدح کرد ودرحضرت اوترقی بزرگ یافت و باوج عزت رسید . دیوان اشعاردارد وگویا حکایت‌معروف‌سندباد نامه‌یاقسمتی‌ازآن‌را به‌نظم کشیده درمیان اشعارش قصاید وقطعات‌خوب توان‌پیدا کرد ولی‌خالی ازتشبیهات غریب و تکلفات‌نیست ودرمبالغه واغراق‌درحق ممدوح زبردست بودو درتشبیهات‌وکنایات وتوصیف‌وتعریف گوی‌سخنگوئی‌رابربود برای‌مثال ازسخن‌پردازی او‌اینك‌ابیات ذیل‌را ازقصیده‌خوبی که دروصف عمارت وباغ طغانشاه‌ساخته ودرآن‌داد‌هنرو‌صف را داده نقل‌میشود:

بفال همایون و فرخنده اختر ببخت موفق و سعد موفر
بوقتی که هست‌اندروفال خوبی بروزی که‌هست‌اندروسعداکبر
ببزم نو انـدر سرای تـو آمد خداوند فرزانـه شاه مظفر
سخی‌شمس‌دولت گزین کهف‌ملت ملك بوالفوارس طغانشاه صفدر
بباغی خرامید خسرو که اورا بهار وبهشت‌است مولی وچاکر
چمنهاء او رازنزهت ریاحین روشهاء او را ز خوبی صنوبر
بگاه بهار اندرو روی لالـه بوقت خزان اندرو چشم عبهر
درختانش ازعودو برگ‌اززمرد نباتش زمینا و خاکش ز عنبر
یکی برکه‌ای‌ژرف‌درصحن‌بستان چوجان‌خردمند وطبع سخنور
نهادش نه دریا وکوثر و لیکن بژرفی‌چو دریاباکی‌چو کوثر
زپاکی‌چوجان وزخوبی‌چودانش زصفوت هوا وزلطافت چوآذر
دوان اندرو ماهی سیم سیما چو ماه نو اندر سپهر منور
بیکسوی این باغ خرم‌سرائی پراز صفه وکاخ وایوان‌ومنظر
نگویم که‌عین بهشت‌است لیکن بهشت است اندر سرای مکدر
زبس نغزکاری چو باغ سلیمان زبس استواری چوسد سکندر
تصاویر او دهشت طبع مانی تماثیل او حسرت جان آزر
همه‌سایه‌وصورت‌وشخص‌وایوان در آن برکهٔ لاجوردبن مصور
تو گوئی مگرجام کیخسروستی منقش دروشکل‌هرهفت کشور

بنابحکایت نظامی عروضی درچهارمقاله روزی طغانشاه نرد میباخت ۲ شش خواست و ۲ یك درآمد وازاین طالع خشمگین شد دراین مورد ازرقی این رباعی بگفت:

گر شاه دوشش خواست دویك زخم افتاد تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که کرد رأی شاهنشه یاد در حضرت شاه روی بر خاك نهاد

سال وفات ازرقی درست معلوم نیست. گویا در هرصورت قبل از ٤٦٥ اتفاق افتاده باشد.

ادیب صابر ـ شهاب الدین ادیب صابر بن اسمعیل را از ترمذ شمال خراسان نوشته اند پدرش ادیب اسمعیل نام داشت. گویا در موقع رزمجوئی سنجر بااتسز خوارزمشاه برای کسب اطلاع ازمقاصد دشمن ازطرف سنجر بنزدیکی اتسز فرستاده شده بود. اشعار وقصاید روان خوب سروده وخود در آن باب گفته:

بشعر روان گفت مدحت توانم روائی فزونست شعر روانرا

ایضاً:

شعر صابر ز بحر خاطر و طبع غصه دُرّ و رشك مرجانست

دربلاغت شهرتی رسانید حتی انوری درضمن قصیده معروفی خودرا نسبت بشاعر کوچك شمرده گفت: چون سنائی هستم آخر گرنه همچون صابرم... درسبك بیشتر پیروعنصری وفرخی است وبه مسعود سعد ومعزی اعتقاد داشت. درزبان تازی مهارت داشت چنانکه ازاشعار تازی زیاد خوانده وازشاعران آنان نام برده ومضمون بعضی اشعار فارسی را بتازی گفته.

صابر تغزل وغزل را شیرین وموزون سروده بطوریکه این فن اورا درمیان بعضی معاصرین خویش امتیازی میبخشد. ازعشق شوریده وارسخن میراند وازوجنات سخنش پیداست که خود میگساری و شب زنده داری کرده و گاهی درشبهای تیره می سرخ میخورده و دوستدار عشرت ونشاط ودم غنیمت شماری بوده است باشعرای مشهور آن زمان مانند رشید وطواط وخاقانی وعروضی وسنائی وانوری ودیگران مناسبات داشت وبابعضی مانند رشید مشاعره میکرد. باوجود عاشق پیشگی ازاندیشه آخرت فارغ نیست و گذران بودن جهان وعجز وبیچارگی مردمانرا بیادمیآورد ومرگ را که حساب آخرین بدست اوست متذکر میگردد و گوید:

جور از این بر کشیده ایوانست — که درو مشتری و کیوانست
گرچه که سعد و گاه نحس دهد — ورچه که زرق و گاه حرمانست
زوچه نالی که چون تو مجبور است — زوچه گوئی که چون تو حیرانست
نایب پرده های اسرار است — پردهٔ راز های پنهانست
دور او هر چه کرد وهرچه کند — کردهٔ کردگار کیهانست
جان که جان آفرین بماداداست — ملك ما نیست بلکه مهمانست
نزد برنا و پیر عاریتست — مرگ در حق هر دو یکسانست
زندگی را زوال در پیش است — زندهٔ بی زوال یزدانست
مرگ چون موم نرم خواهد کرد — تن ما گر ز سنگ وسندانست
ای ترا خانه های آبادان — خانهٔ دینت سخت ویرانست
کار دنیات اگر فراهم شد — کار عقبات بس پریشانست

گویا در نتیجه اینگونه تنبیه است که رو بسوی خویش میکند و از حساب اعمال می‌پرسد وپی کردار نیك میگردد ومیگوید :

حق ببین و بگو بچشم و زبان — تا بصحرای دین رسی ز نهفت
کور نادان که حق نخواهد دید — گنگ نادان که حق نیارد گفت

* ۞ *

ایضاً :

نگردان روی خود در فکرت بد — که بد کردن نه کار بخردانست
بدی اندیشه کردن در حق خلق — بدی کار تو در وی نهانست
کسی کو نیکی اندیشد بهر کس — بنیکی در جهان صاحبقرانست
برو نیکی کن و از بد بپرهیز — که بد کردن نه کار زیرکانست
اگر نیکی کنی پنهان نه ظاهر — بنزد نیکمردان نیکی آنست

ازبرخی اشعار صابر بوی مذهب جبر میآید وخود را در دست حوادث وطالع زبون وبیچاره میداند چنانکه درابیاتی در بالا اینمعنی مشهود داست درهمین زمینه گفته:

زروزگار حذر کن ز کردگار بترس — وگرت بر همه آفاق دسترس باشد
چوروزگار بر آشفت و کردگار گرفت — زوال دولت تو در یکی نفس باشد

نه کردگار بتدبیر خلق کار کنـد   نه روزگار بفرمـان هیچکس باشد

عجب اینکه مرگ شاعر دستبرد طالع وخشم تقدیر و بی‌اثر بودن تدبیر را نشان داد :

گفته‌اند اتسز را ازکار صابر که گویا اخبار نهانی بسنجر میفرستاده و نسبت بدوسوء قصدداشته‌خبرشد واورا بکیفر این کردار درجیحون غرق کرد(بسال۵٤٦) دیوان‌صابر مرکب‌است ازقصاید،وغزلیات وقطعات ورباعیات وممدوحین او بیشتر سید مجدالدین ابوالقاسم علی‌بن جعفررئیس خراسان وگاهی سنجرواتسز بودند .

رشید وطواطـ رشیدالدین‌محمدبن‌عبدالجلیل‌بلخی ملقب‌به‌وطواط درحوالی سال ٤٨٠ دربلخ تولد یافت ازشعرای دربارخوارزمشاهیان بود وازشاهان‌این‌سلسله اتسزوارسلان وتکش‌را درك کرد وبمنـاسبت جلوس تکش درسال ٥٦٨ یك‌رباعی ساخت . عمده زمان شهرت این شاعردردوره اتسزخوارزمشاه (٥٢١ـ٥٥١) بود و درواقع منشی‌درباری اومحسوب‌میشد وعمری‌بستگی‌باوداشت چنانکه‌خود گوید:

سی سال شد کـه بنده بصف نعـال در   بودست مدح‌خوان‌وتوبرتخت‌مدح‌خواه

ایضاً

خدایگانـا سی سال مدح خواه توام   زمدحت توشدم درهمه جهان مذکور

درموقع‌جنگ سلطان سنجرسلجوقی بااتسزومحاصره هزاراسب‌رشیدرباعی انوری‌راکه‌آنرابواسطه تیربلشکرگاه اتسز پرش داده بودند چنین جواب داد :

گر خصم‌تو ایشاه شودرستم گرد   یك خرزهزار اسب نتواند برد

بعد ازفتح هزاراسب وشکست اتسزسنجرنخست‌بعزم تأدیب‌رشید افتاد سپس ویرا بشفاعت منتخب‌الدین بدیع به‌بخشود .

قسمتی‌ازتحصیلات‌رشیددرمدرسه‌نظامیه‌بلخ‌وازاستادان‌او‌امام‌ابوسعیدهروی‌بود، درفارسی وعربی وانشاء مهارت کسب کرد . رشید اندامی‌ضعیف‌وتنی کوچك داشت وگویا ازاین‌حیث اورا به‌هزل وطواط نام دادند سرش نیز کل‌بود وگفته‌اندروزی سلطان اوراکه برمیخاست تاساغروگل بیاورد گفت بنشین که توما را هم ساغری هم‌کل‌وگویا منظور سلطان مزاحی‌بوده که اگراین‌دوکلمه‌را به‌تصحیف بخوانند

شاعر وکل میشود خود سلطان در مدح شاعر گفته :

از فضل سرت بـر آسمان می ساید　　زان بر سر توموی همی بـر نايد

نیز روزی درمجلسی که رشید باداتشمندان بحث علمی میکرد ودرپیش او دواتی نهاده بود خوارزمشاه ازبابت مزاح گفت دوات را بردارید تامعلوم شود ازپس دوات کیست رشیددریافت وبرخاست و گفت: المرء با صغریه قلبه ولسانه.

معلوم میشود که موقعی خوارزمشاه رشیدرا بسعایت دشمنانش ازدربارخوددور کرده وشاعر اشعاری ساخته و تأثرات خودرا ازاین حادثه بیان نموده چنانکه گوید:

خدایگانا من بنده را ز قهر عدو　　همی بسوزد جان وهمی بکاهد تن

زناز دوست همی گشتمی ملول کنون　　چگونه صبر کنم بر شماتت دشمن

مرا مباد فراموش حق نعمت تـو　　اگر توراست فراموش حق خدمت من

درطی قصیده دیگر گوید:

از نظم من برند بهر خطه یـاد گار　　از نثر من زنند بهر بقعه داستـان

هم کاتب بلیغم هم شاعر فصیح　　هم صاحب بیانم هم حاکم بنان

قومی که بسته اند میان بر خلاف من　　جویندنام خویش همی اندر آن میان

اشعار رشید که دردیوانی جمع آمده غالباً عبارت است از قصاید که اکثر آنها دروصف جنگهای اتسز است ودر آن میان اشعارسنجیده وروان زیاد دارد ولی قسمتی از آن ها متکلف ومصنوعی است ونظر شاعر درنظم آنها غالباً بصنایع لفظی بوده.

ازقصایدمؤثر اویکی آنست که بمناسبت مسافرت ازخوارزم وديدارمادرپیر ومشاهده حال زاروبی تابی او درموقع بازگشت ساخته اینك ابیاتی از آن:

صدرا بفر تو که نهشتم بعمر خود　　عرض کریم را بهوی در کف هوان

زانهانیم که بر درهر کس کنم قرار　　همچون سگان زبهر یکی پاره استخوان

گر مال نیست هست مرا فضل بیشمار　　ورسیم نیست هست مرا علم بیکران

بل فضل به مرا که بسی در شاهوار　　بل علم به مرا که بسی گنج شایگان

خواهم شدن چو تیر ازاینجاسوی عراق　　با قامتی ز بارعطای تو چون کمان

مسکین ضعیفه والدهٔ گنده پیر من — بر خود همی بپیچد از این غم چو خیزران
دارد سر گران زدل وخاطری سبك — دارد دلی سبك زغم و اندهی گران
جانش رسیده در کف تیمار من بلب — کارش رسیده از غم تیمار من بجان
چون تار ریسمان تن او شد نزار و من — بسته کجا شوم بیکی تار ریسمان
پوشیده رفت خواهم ازو کز گریستن — بر بندد اشك دیده او راه کاروان
یارب چگونه صبر کند درفراق من — آن طبع ناشکیبش و آن شخص ناتوان
شبهای تیره رازبسی گفت خواهد او — یارب تو آن غریب مرا بازمن رسان
حالی شگفت دیده ام امروز من ازو — والله که نیست هیچ خلاف اندرین میان
شد ناگهان زعزم من آگاه وزجزع — خاشاك شد دو گوهر تابانش ناگهان
گرحق آن ضعیفهٔ بیچاره نیستی — در دل مرا کجا بودی یادخان و مان

ظهیر فاریابی - ابوالفضل طاهر بن محمد ظهیر الدین فاریابی درقصبهٔ فاریاب بلخ تولد یافت وازجوانی بشعروادب وتحصیل علوم پرداخت ومخصوصاً درزبان عربی ودرعلم حکمت ونجوم کسب معرفت کرد خود گوید:

رکنهای سریر دانش من — همچو ارکان عالمست چهار
تازی وپارسی وحکمت و شرع — ایندو اشعار دارم آندو شعار
شعر من نیست زان بضاعتها — که بیك جایگه شود پرکار

ایضاً

کمال دانش من کور دید و کربشنید — بنظم و نثر چه در پارسی چه در تازی
برون زحکمت وانواع آن که درهرباب — مرا رسد که کنم بافلك هم آوازی

دراقسام ایران ازنیشابور ومازندران وآذربایجان مسافرت وسیاحت نمود وبسی ازامرا وسلاطین زمان خودرا مدح کرد از آن جمله است حسام الدولداردشیر ازملوك باوندی مازندران (۶۰۲-۵۶۷) وطغانشاه حاکم نیشابور (۵۶۹-۵۸۱) و محمد بن ایلدیگز وقزل ارسلان ونصرة الدین ابوبکر از اتابکان آذربایجان .

ازبرخی اشعارشکوائی مانند آنهائیکه بامطلعهای زیرین شروع میکنند:

منم امروز ودلی زندهٔ گیتی بدو نیم — بیم آنست دلم را که بجان باشد بیم...

بحکم آنکه خرابست صاحبا امروز　　زنند باد حوادث وجود را بنیاد . . .
درونگر کاندروچو مـن کسی از چرخ　　درپی ترتیب خورد و خواب نیامد ...

چنین برمیآید که ظهیر درفشار نداری میزیسته ورنج سفر وغم واندوه حضر اورا می آزرده است .

ظهیر قصاید متین دارد که جمله درمدح است و گویا برسر آن بوده که صنعت شعر انوری وخاقانی را که هردو از معاصرین وی بودند مقابله نماید والحق بعض قصاید محکم وقطعات خوب وغزلهای شیرین ساخته است. دیوان اشعارش مضبوط است بعضی مانند مجد، همگر اورا با انوری برابر شمرده اند .

ظهیر دراواخر عمر ازمدیحه گوئی کناره جست وبسال ۵۹۸ درتبریز در گذشت ودرمقبرهٔ شعرا مدفون گشت .

جمال الدین اصفهانی - جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی از معاصرین خاقانی ونظامی یعنی از گویند گان قرن ششم اسلامی است. تولدش دراصفهان بودو اغلب روزگار عمر رادرآنجا بسر برد . سفری بسوی آذربایجان وبشهر گنجه کرد و گویا در گنجه با نظامی ملاقات نمود چنانکه خود گفت :

چو شهر گنجه اندر کل آفاق　　ندیدستم حقیقت در جهان خاك
که رنگ خلدوبوی مشك دارد　　کلابش آب باشد زعفران خاك

ظاهراً مسافرتی نیز بمازندران کرده ازسوانح جسمانی او اینکه دردچشم شدید پیدا کرد وچشمش جوش درآورد چنانکه درقطعه‌ای میگوید :

محروم مانده ام ز فواید بدرد چشم　　خودالحریص محروم درحق ماست راست
طفل بصر درآبله گشتست شیرخوار　　صد باربیش خوردتو گوئی که ناشتاست
در خون من شد آبله و من ز ابلهی　　بردیده می نشانمش این خودچه توتیاست

همچنین وی لکنت زبان داشت چنانکه ازاین ابیات پیداست :

گویند کج زبانم کج باش گو زبان　　چون هست در معانی و در لفظ استوا
طرف کلاه خوبان خود کج نکوترست　　ابروی زلف دلبر کج بهتر و دو تا

جمال الدین اصفهانی راهم مدح میکرد وهم قدح ولی درمقابل تعریض دیگران

مانند مجیرالدین نسبت باصفهان ومردم آن بس زودرنج بود وسخت دفاع میکرد . جمال‌الدین ازقصیده گویان وغزل‌سرایان معروف عراق محسوب است ودرعصر خود شهرتی بسزا داشت. سخنش روان وازتعقید وتکلف آزاداست درقصیده وغزل وترجیع بند ومقطعات اشعارشیرین ازو باقیست. ازقصایدمؤثراو آنهائیست که درناپایداربودن جهان وبی‌وفائی مردمان ساخته . مدیحه‌های جمال‌الدین غالباً منتسب بوده به‌سلاطین سلجوقی عراق مانندارسلان بن طغرل(۵۷۳-۵۵٦)وطغرل پسراو(۵۹۰-۵۷۳)هشتمین ونهمین شاهان آن سلسله. نیزوی جهان پهلوان محمدبن ایلدگز(۵۸۱-۵٦۸)دویمین اتابکان آذربایجان وبعض امرای باوندی‌را که درمازندران ونواحی حکومت داشتند مدح کرده . همچنین افرادآل خجندوآل صاعد دوخاندان بزرگ‌ونامی اصفهان‌را که‌اولی‌هاازبزرگان شافعی‌ودویمیهاازرؤسای حنفی بودنددراشعارش‌ستوده.پیداست جمال‌الدین که معاصرخاقانی‌ونظامی‌وانوری‌ونظایرآنان بوددرسبک‌وشیوه ازآنان متأثرمیشد خود حکیم انوری و سید حسن غزنوی‌ورشید وطواط را پیشوای خود خوانده و گفته :

اشرف‌ووطواط‌وانوری‌سه‌حکیمند　　　کز سخن هر سه شد شکفته بهارم

الحق درسخن‌اوسبک شعرای معاصرمشهوداست . مثلاانوری گوید :

حبذابزمی کزوهردم‌دگرگون زیوری　　آسمان برعالمی بندد زمین‌بر کشوری

جمال‌الدین گوید .

اینك‌اینك نوبهارآورد بیرون‌لشکری　　هریکی‌چون‌نوعروسی‌دردگرگون‌زیوری

شیوهٔ خاقانی‌راهم تأسی کرده وخود درمقام مباهات گفته :

ولی بشعرگر افزون نیم ز خاقانی　　　بهیچ حال تو دانی که کم نیم زمجیر

همچنین از شعرسنائی درسخن جمال‌الدین تأثیراتی مشهود است :

جمال‌الدین گوید:

الحذر ای غافلان زین وحشت آباد الحذار

الفرار ای عاقلان زین دیومردم الفرار

سنائی گوید :

ای خداوندان مال‌الاعتبار الاعتبار　　　ای‌خداخوانان قال‌الاعتذار الاعتذار

چنانکه در گذشته‌هم مذکورافتاد میان‌بعضی‌از این‌شاعران‌مطایبه‌ومعارضه هم‌وقوع داشته واشعاری ازقبیل‌هجووهزل نسبت بهم سروده‌اند .

چنانکه گفته‌شدجمال‌الدین‌رادرواقع میتوان سرسلسله قصیده گویان‌عراق شمردسبك او درمدح وتغزل‌وتشبیهات ومضامین‌بطور کلی‌شبیه‌سبك‌استادان پیشین است مگر اینکه نسبت‌بسبك‌خراسانی‌بزبان وشیوه معمول عصرما نزدیکتر است و نسبت ببرخی‌معاصرین‌خودش مانند انوری وخاقانی‌سخن اوساده‌تر وازتعقیدلفظی وپیچیدگی‌معنوی‌آزاده‌تراست .

مضامین اغراق‌آمیزولی‌لطیف وادبی‌وسرتاسرپراز نکته پردازی در شعراو فراوانست مثلا این‌مضامین‌درمدح خواجه‌رکن‌الدین‌یکی‌ازاعاظم عصرآمده:رشح اقلام‌توخال روی‌شریعت است‌وبوی‌اخلاق ترا خرد میفهمد. گردون درلگدکوب معالی‌توپست وآهن درسرانگشت معانی توموم است دربرابرقدر توسطح نه دایره چرخ ازنقطه موهوم کمتر است .

درباره‌ٔ خواجه قوام‌الدین گوید: بحرعلوم وکوه‌وقاروسپهرمجدوکان سخاو گنج کرم ومعدن‌حیاست. لطفش مانندنسیم سحری وخلقش مانندوزش باد برگل است فرمان اوهم پهلوی‌قدروحکم اوهم زانوی‌قضاست سخن‌عذب‌اومردرا از دام جهل‌وکف درباراو ازفقر نجات می‌بخشدباچرخ هم‌عنان وبابخت هم‌رکاب و باعقل همنشین‌وباغیب آشناست...!

بالجمله‌قصایدجمال‌الدین که‌جمله‌درمدح شاهان‌وامیران‌وقضاةودانشمندان وفقیهان‌است گرچه فنون‌تشبیه ونغزکاری قدمارا‌کاربسته ولی‌سخن‌را ساده‌تر گفته یعنی‌درقرائت‌شعراو که درخودی‌خود فصیح‌است‌مانندا‌شعارخاقانی‌یاانوری‌احتیاج بفکرزیادنمی‌افتد ومعمائی‌درکار نیست‌قصایدش‌معمولا بدون‌تغزل‌وتشبیب‌بیدرنگ بامدح ممدوح شروع میکندووصف طبیعت هم‌درآن نادراست این‌چندبیت مثالی ازآن نوادراست که سبك ولحن‌متقدمین درآن پیداست :

اینك. اینك‌نو بهار آورد بیرون لشکری
هریکی‌چون نوعروسی‌درد گر گون زیوری
گر تماشا میکنی برخیز کاندر باغ هست
باد چون مشاطه‌ای وبـاغ چون لعبت گری
از هر آنجانب که روی‌آرد زبس نقش‌بدیع
جبرئیل آنجا بگسترده است گوئی شهپری
لعبتان باغ پنداری ز فردوس آمدند
هریکی در سر کشیده از شکوفه چادری
آسمان‌برفرق‌نرگس‌دوخت‌شش‌ترکی کلاه
بوستان درپای سوسن‌ر ، ضت هم‌سیم و زری
پر طوطی گشت گوئـی جامه هرغنچه‌ای
چشم شاهین گشت گوئی دیدهٔ هر عبهری
باد اندر آب میپوشد بهردم جوشنی
خاك از آتش نهد برفرق لاله مغفری
هست هرشاخی بزیبائی کنون چون‌طوطئی
هست‌هرحوضی بزیبائی کنون‌چون کوثری
لاله ونرگس نگر د رباغ سرمست آمده
برسر این افسری و بر کف آن ساغری

درضمن‌قصایدچندقصیده‌ای‌نیزدرمرثیه‌امرا وبزرگان‌ودانشمندان‌سروده که بجای‌خود مؤثرودلسوزاست ازآن جمله است‌آنچه‌بمطلع‌های‌ذیل‌آغازمیکند:

مرا باری در ین حالت زبان نیست دل اندیشه و طبع بیان نیست ..

ایضاً درمرثیهٔ قوام‌الدین :

بازاین‌چه‌ظلمتست که‌درمجمعی‌چنین کس را شکیب نیست دریغا قوام دین

از جمله اشعار مؤثر و صمیمی‌شاعر آنست که درشکایت از گردش دوران و تخطی مردمان وشرح اندوه خویش وغفلت دیگران سروده. اینك‌مطالع آنگونه

قصاید از اینقراست :

دگر باره چه صنعت کرد با ما　　سپهر سرکش فرتوت رعنا

ایضاً :

در ین مقرض زنگار خورد دور اندور　　مرا بکام بد اندیشش چند باید بود

ایضاً :

بارم ز دورچرخ جگر خون همی شود　　کارم ز روزگار دگر گون همی شود

این بیت اخیر مطلع ترکیب بندنغزمؤثریست که ازدلشکستگی و بلادیدگی خود وبیوفائی وحسد وبدخواهی مردم گفته .

جمال الدین قصاید چندی هم درحکمت وموعظت سروده مانند این:

الرحیل ای خفتگان کانیك صدای نفخ صور

رخت بر بندید ازاین منزلگه دارالغروره..

همچنین ابیات زیرین عبرت انگیزاست وما را بعلو طبع ومعالی و کشتن شهوات پست دعوت میکنند :

بذروه ملکوت آی از ین نشیمن خاك　　که نیست لایق تخت ملوك تخت مغاك

بخاك بازده این خاك روی علو گرای　　که جان پاك سزانیست جز بعالم پاك

محیط دور فلك چیست جسم سانی دور　　بسیط روی زمین چیست کاوباری خاك

بجان بمیرو بدل زنده گرد ودایم مان　　که جان‌زنده دلان رازمرگ‌کی‌تا بدباك

بمیروشاد بزی زانکه هر دونیست بهم　　نشاط زندگی با تنگ چشمی اتراك

دریغ نیست که ضایع شود زتو عمری　　بجمع کردن مال و عمارت و املاك

با این‌مقدمه درعلوهمت ودون شمردن دنیای ظاهرو پرداختن‌باموره‌معنوی سخنانی‌هم‌درفروتنی ودرخوبی بدیگران میگوید:

یك نصیحت بشنوازمن کاندران نبودغرض

چون کنی رأی مهمی تحربت ازپیش کن

طاعت فرمـان ایزد شفقت بـر خلق او

درهمه‌حال این‌دومعنی‌راشعارخویش کن

کار تو دایم تواضع بود با خرد بزرگ

منصبت گر بیشتر گشت اکنون بیش کن

آب در حلق ضعیفان از کرم چون نوش ساز

موی بر اندم خصم از بیم همچون نیش کن

گر تکبر میکنی با خواجگان سفله کن

ور تواضع میکنی با مردم درویش کن

چون کسی درد دلی گویدت از احوال خویش

گوش بـر درد دل آن عـاجز دلریش کن

مصلحت از لفظ دینداران کامل عقل جوی

مشورت بـا رأی نزدیکان دور اندیش کن

دربرخی از قصاید شاعر استغنای طبع و بزرگ‌منشی پیداست که میکوشد قدر مردرا فوق زر و سیم بدارد و بعزت نفس بخواند تاروان وایمان خودرا بزر بفروشد.

این همه لاف مز گرچه ترا سیم و زر است

کـه زر و سیم بر اهل خـرد مختصر است

دل مبند از خردی داری بر سیم وزرت

که زر و سیم جهان همچو جهان در گذر است

نرگس ارچه زر و نکهت شده باشد گوباش

لاجرم از پی حفظش همه شب در سهر است

تاج زر بر سر شمع است چـرا میگرید

خود همه گریش از آنست که آن تاج زر است

از تـرازو دو کفش تو قیـاسی میکن

کانکه زر دارد زیر آنکه ندارد زبر است

فـاخته پیرهـن کهنه بپوشد از آن

فارغ از بند و ز دام قفس حیله گر است

باز طاوس گرفتار بدست نا اهل

بهر آنست که زرین ز بربان وپراست

سرو آزاد از آن شد که تهی دست آمد

غنچه دلتنگ بدانست که در بند زر است

درضمن مطالعه اینگونه اشعار اخلاقی از باریکی فکر ولطف مضمون وابتکار در تشبیه نباید غافل بود وارزش ادبی یك قصیده از لحاظ فنی همانست .

پندهای دیگر در دیوان شاعر که اشعارش بیشتر مدیحه سرائیست نایاب نیست از آنجمله است پند راجع به احترام پدر ومادر :

بشنو از من نصیحتی که ترا | کار هر دو جهان شود بنظام
بدنخواهی که باشدت هرگز | بدمکن خاصه با اولی الارحام
حق مادر نگاهدار و بترس | ز ایزد ذوالجلال و الاکرام
کانکه با مادر و پدر بد کرد | نبود جز همیشه دشمنکام

دور نیست شاعر کوشیده باشد تا موافق آنچه بدیگران پند میدهد زندگی نماید وعالم باعمق گردد. مثلا باوجود مدایح اغراق آمیز که در سرتاسر دیوانش هست باز درموردش مستقل وصاحب نظر وآزاده منش بوده و دربرابر دونان گردن فرود نمی آورده چنانکه خود گفته :

بدانخدای که برخوان پادشاهی او | بیه نیم پشه رسد کاسهٔ سر نمرود
که نزد همت من بس تفاوتی نکند | از آنچه چرخ بمن داد یا ز من بربود
نه خاك نیستیم ز آتش غرور بکاست | نه آب هستی درباد نخوتم افزود
مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیك | مذلتست تواضع بنزد سفله نمود...

مشاعره های جمال الدین باشاعران زمان از آنجمله مجیر بیلقانی وخاقانی دربالا مذکور افتاد ازجمله قصایدی خطاب بخاقانی ساخته و اورا در ابتدا ذم و در پایان مدح کرده قصیده ایست که با این مطلع که معروفست :

پیغام من بشهر شروان برد | یك سخن از من بدان مردسخندان

دراین قصیده شاعران عراق را ستایش کرده وگوید :

هنوز گویندگان هستند اندرعراق — که قوه ناطقه مدد از یشان برد

سپس که سخن‌را بمدح خاقانی‌میرساند سراید :

اینهمه‌خودطیبب‌است‌بالله‌اگر مثل‌تو — چرخ بسیصد قران گشت بدوران برد

نتایج فکر تو زینت گلشن دهد — معانی بکر تو زیور بستان بسرد

فلك ز الفاظ تو زیور عالم دهد — خرد زاشعار توحجت و برهان برد

ازفیوض وجودجمال الدین‌غیر ازدیوان اشعاریکی‌نیزفرزنداو کمال‌الدین اسب که از گویندگان بود وذکراوبیاید. وفات جمال‌الدین‌را ۵۵۸ نوشته‌اند .

ابوالفرج‌رونی ــابوالفرج رونی‌ازنامیان شعرای‌دورهٔسلجوقی‌است‌انتسابش بدربار غزنوی بود و ابراهیم‌بن مسعود (۴۵۱-۴۹۲) وپسرش مسعودبن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) پانزدهمین وشانزدهمین شاهان غزنوی را مدح گفته .

مسقط الرأس اورا قصبه رونه ازتوابع لاهور هندوستان دانسته‌اند. بامسعود سعدمعاصر بود وممدوحان او را مدح کرد . قریحه لطیف داشت و سخن شناس و قصیده پرداز توانائی بود وباشعرای زمـان خود مشاعره و مرابطه میکرد وسخن پردازان بزرگ عصرمانندانوری ومسعودسعد ویراستوده‌اند .

انوری درضمن‌قصیده‌ای گفته :

درمتانت‌خیل‌اقبالت چوشعربوالفرج — وزعذوبت مشرب‌عیشت چونظم‌فرخی

مسعودسعد درتعریف وتمجیداوچنین گفته :

خاطر خواجه بوالفرج برست — گوهر نظم و نثر راکان گشت

ذهن باریك بین و دور اندیش — سخن او بدید و حیران گشت

مدایح رونی بسبك‌معهودغالباً بانغزل آغاز میکندنطیراین‌مدیحه‌درستایش سیف‌الدوله محمودبن‌ابراهیم‌غزنوی که درآن ایام ازطرف‌بدرحکومت‌هندوستان داشت (واوهمانست که مسعود سعدهم اوراستایش کرده) :

نوروز جوان کردبدل پیروجوان را — ایام جوانی است زمین را وزمان را

هرسال درین فصل برادرفلك ازخاك — چون‌طبع‌جوانان‌جهاندوست‌جهان‌را

گر شاخ نوان بود زبی برگی وبی برگ   از برگ نوا داد قضا شاخ نوان را
بگرفت شکوفه بچمن بر گذر باغ   چو نان که ستاره گذر کاهکشان را
آن غنچه گل بین که همی نازد برباد   از خندهٔ دزدیده فرو بسته دهان را

درتغزل زیرین که مقدمه مدح منصوراست(که گویا مراد منصورشاه پسر بهرامشاه غزنوی باشد)لطف قریحه وقدرت توصیف جلوگراست :

جشن فرخنده فروردین است   روز بازار گل و نسرین است
آب چون آتش عود افروز است   باد چون خاك عبیر آگین است
باغ پیراسته گلزار بهشت   گلبن آراسته حورالعین است
برج نور است مگر شاخ سمن   که گلشن را شبه پروین است
در گلستان ز فروغ لاله   گوئی آتشکده بر زین است
بیشه از سبزه و از جوی ودرخت   چون زمین گلی غزنین است
آب چین یافته درحوض از باد   همچو پرگار حریر چین است

درقصاید رونی اشارات تاریخی هم توان یافت که ازکاروکارزارغزنویان بحث میکند نظیر این قصیده :

سپهر دولت ودین آفتاب هفت اقلیم   ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم

که درمدح سلطان ابراهیم بن مسعود است نیز مانند قصیده :

شاد باش ای مطاع فتنه نشان   ای ز امن تو خفته فتنه شبان

این شاعرهم مانندهوشمندان دیگران دراین جهان آفت خیزغم انگیزخاطری آزرده داشته چنانچه گفته است :

گردون زبرای هرخردمند   صدشربت جان گزادرامیخت
گیتی زبوای هر جوانمرد   هرزهر که داشت درقدح ریخت
از بهر هنر در این زمانه   هرفتنه که صعبتر برانگیخت
جز آب دو دیده می نشوید   خالی که زمانه بررخم ریخت
بر اهل هنر جفا کند چرخ   نتوان زجفای چرخ بگریخت

دیوان رونی که چاپ شده حدود چهارهزاروانذی بیت دارد باشد عرش زمان

خود ارتباط داشت ومورد توجه بود وبامسعود سعد ونرا دوستی درمیان بودوهردو شاعردربارهم‌شعرها سرودند از آنجمله‌قطعه‌ای است که رونی درباب‌خانه‌نوساخت مسعود سروده بااین‌مطلع :

بوالفرج‌را درین بنا که درآن | اختلاف سخن فراوان گشت
سخن چند معجب است که‌عقل | باوقوفش رسید و حیران گشت

ومسعود جوابی بامطلع زیرین فرستاد :

خاطر خواجه بوالفرج بدرست | گوهر نظم و نثر را کان گشت

نیز مسعودسعد بااینکه‌خود استادبود درباب‌این‌شاعرابیات ذیل را سروده .

ای خواجه بوالفرج‌نکنی‌یاد من | تا شاد گردد این دل ناشاد من
دانی که هست بنده آزاد تو | هر کس که هست بنده آزاد من
نازم بدانکه هستم شاگرد تو | شادم بدینکه هستی استاد من
ماناکه آگهی تو که باران اشك | از بن همی بشوید بنیاد من . . .

وفات رونی دراواخرقرن‌ششم بااوایل‌قرن‌هفتم اتفاق افتاد :

سید حسین‌غزنوی-سیدحسن بن ناصرعلوی غزنوی‌ملقب‌به‌اشرف از واعظین معروف‌زمان خود بودوهزاران مردم باستماع‌وعظ اوحاضرمی شدند نیزطبع عالی شاعرانه داشت وغالباً بهرام شاه بن مسعود نوزدهمین شاه غزنوی (٥١٢ - ٥٤٧) و فتوحات اورامدح کرده . گویابواسطه نفوذوشهرتی که پیدا نموده‌بودطرف‌بغض‌و حسد سلطان واقع‌وناچاراز‌مسافرت‌شد وسفرحج‌اختیار کرد ودربازگشت‌دربغداد مورد الطاف‌غیاث‌الدین‌مسعودبن‌محمدچهارمین‌شاه‌ازسلجوقیان‌عراق(٥٢٩-٥٤٧) گردید .

دیوان‌اشعارسیدحسن بقول مجمع الفصحاء پنجهزاربیت دارد وفاتش‌را٥٩٦ نوشته‌اندومحل‌وفاتش بقول‌دولتشاه قریه‌آزاد واراز ولایت جوین است . برادرش جمال‌الدین‌محمدبن‌ناصرنیزازشعرای نامی بوده‌وبدرباربهرامشاه انتساب داشته از قصاید مدحیهٔ اویکی‌آنست که این‌بیت‌ازآن درراحة الصدور آمده .

ای‌خورده‌آسمان بیمارت‌بسی یمین | وی برده‌آرزو ز یمینت بسی یسار

ومطلع آن اینست :

اکنونکه ترو تازه بخندید نو بهار		ما وسماع وباده رنگین وزلف یار

ومدیحه دیگریست درحق سنجر که ابیات ذیل از آنست :

جهان را شاه فرخ پی چنین باید چنین باید
که خلق عالمی در سایه عدلش بیاساید
خجسته رای او از ملك راه فتنه بربندد
مبارك روی از خلق کار بسته بگشاید
چو دریا طبع او را دی کند اما غنی ماند
چو گردون کار او گردش بود اما نفرساید
گهی بر صفحه اقبالش نقش خویش بنگارد
گهی از آئینه انصاف رنك ظلم بزداید
ولی را گر عطا باید عدو را گر خطا افتد
خدا وخلق داند کاین ببخشد وآن ببخشاید

تغزلی است ازمدیحه‌ای بنام بهرام شاه‌غزنوی :

هفته دیگر بسلی ابر مروارید بار		آورد شاخ شکوفه عقد مروارید بار
گاه باد از عارض گلبن براتگیزد نسیم		گاه ابر از طرهٔ شمشاد بنشاند غبار
بادمیسوزد بخور و ابرمیریزد گلاب		چرخ میگوید نوید وباغ میبارد نثار
گلبتان چون بلبلان هر صبحدم خندند خوش		بلبلان هر نیمه شب چون بیدلان گریند زار

چنانکه اشارت رفت مسعودسعدرا باسیدحسن دوستی قلبی درمیان بود و همدرد وهمراه بودند چنانکه مرگ سیدحسن که ظاهراً درحدود سال ۵۰۶ اتفاق افتاد و دراین موقع هنوز سی سالش نبود مسعودرا باندوهی سخت گرفتار نمود بطوریکه این مویه غم‌انگیز وی گواهی ازحال ضمیر میدهد مطلع این قصیده که در ضمن اشعار مسعود مندرج گشت اینست: (مرثیه مربوط به‌سیدحسن دیگریست)

برتو سید حسن دلم گرید		که‌چو توهیچ غمگسار نداشت

سوزنی سمرقندیـ محمدبن‌علی‌سوزنی که‌بدعوی‌خودش‌نسبتش‌بسلمان‌فارسی

می‌رسد در شهر نسف تولد یافت و در بخارا تحصیل علوم کرد. سوزنی از شاعران معروف قرن ششم و در ردیف گویندگان دیگر ماوراء النهر و خراسان رشیدی سمرقندی و مختاری غزنوی ورضی‌الدین نیشابوری و عمعق بخارائی و شمس طبسی از مداحان ملوك خانیه یا افراسیابیه آن سامان و نیز ستایشگر بزرگان و وزیران آنجا و خانواده های بزرگ مانند خاندان آل برهان بود.

شعر سوزنی سرتاسر بصفت سادگی و روانی متصف است. از خصایص سوزنی هزل است و همانطور که درجوانی از زندگی ناشایست خودداری نکرده درسخن نیز بسا از حدود عفت بیرون رفته ولی از لحاظ مهارت نشان داده است. اشعاری مانند این :

در این جهان که سرای غمست و تاسه و تاب
چو کاسه برسر آبیم و تیره دل چو سراب

گواهی میدهد که عیش و نوش این جهان او را خوشبخت نکرده و غبار غم را از صفحه دلش نسترده .

درضمن اشعارش گاهی ما را بکسب هنر دعوت میکند و میگوید :

اندر جهان چو بی‌هنری عیب و عار نیست
با فخر و باهنر زی و بی‌عیب و عار باش

فخر از هنر نمای و باهل هنر گرای
ور عیب و عار بی هنری بر کنار باش

وفات سوزنی را ۵۶۹ نوشته‌اند .

عبدالواسع جبلی ـ عبدالواسع جبلی از غرجستان بود و بهمین جهت او را جبلی نامیده‌اند. قصاید و غزلیات ساخته و بیشتر از معانی بصنایع و بدایع لفظیه پرداخته ذوالاغتین بود و اشعار ملمع نیز خوب میگفت :

طغرلتکین محمد را که در ۴۹۰ بخوارزم استیلا جست باسلطان سنجر سلجوقی و بهرامشاه غزنوی مدح کرد. وفات او را ۵۵۵ نوشته‌اند درهرصورت بفحوای قصاید خودش بسال ۵۴۴ زنده بوده .

می‌رسددرشهرنسف تولدیافت‌ودربخارا تحصیل‌علوم کرد. سوزنی‌ازشاعران‌معروف قرن‌ششم و درردیف گویندگان دیگرماوراء النهروخراسان رشیدی سمرقندی‌و مختاری غزنوی ورضی‌الدین نیشابوری و عمعق بخارائی وشمس‌طبسی از مداحان ملوك خانیه‌باافراسیابیه‌آن‌سامان وتیزستایشگربزرگان ووزیران‌آنجا وخانواده های‌بزرگ مانند خاندان‌آل‌برهان بود.

شعرسوزنی سرتاسر‌بصفت سادگی‌وروانی‌متصف‌است. ازخصایص‌سوزنی‌هزل است وهمانطور که درجوانی اززندگی‌ناشایست‌خودداری نکرده درسخن نیزبسا از حدودعفت بیرون‌رفته ولی‌ازلحاظ مهارت نشان‌داده است. اشعاری‌مانداین :

در این جهان که سرای غمست و تاسه وتاب

چو کاسه برسر آبیم و تیره دل چو سراب

گواهی‌میدهد که عیش‌ونوش‌این‌جهان اوراخوشبخت‌نکرده وغبارغم‌را از صفحه دلش نسترده .

درضمن اشعارش گاهی‌مارا بکسب هنردعوت میکند ومیگوید :

اندر جهان چوبی‌هنری عیب وعار نیست

با فخر و باهنر زی ومی‌عیب و عار باش

فخر از هنر نمای و باهل هنر گرای

ور عیب و عار بی هنری بر کنار باش

وفات سوزنی‌را۵۶۹ نوشته‌اند .

عبدالواسع جبلی -عبدالواسع جبلی‌ازغرجستان‌بودو بهمین‌جهت‌اورا جبلی نامیده‌اند. قصایدوغزلیات ساخته وبیشتراز معانی بصنایع وبدایع‌لفظیه‌پرداخته ذوالاغتین‌بود و اشعارملمع نیزخوب میگفت :

طغرلتکین‌محمدرا که در۴۹۰بخوارزم استیلاجست باسلطان‌سنجر‌سلجوقی وبهرامشاه غزنوی مدح کرد. وفات اورا ۵۵۵ نوشته‌اند درهرصورت‌بفحوای‌قصاید خودش بسال ۵۴۴ زنده بوده .

عبدالواسع نیز مانند همکاران و همشاوان خود که نظر دقیق وقلب رقیق دارند و ستمکاریها و کوته نظریهای بشر آنان را سخت میازرد از خیانت ابنای زمان وخواری دانشمندان بدینگونه نوان ونالانست .

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا — وز هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه — شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
گشته است باژگونه همه رسمهای خلق — زین عالم نبهره و گردون بی وفا
هر عاقلی بزاویهٔ مانده ممتحن — هر فاضلی بداهیهٔ گشته مبتلا
با یکدیگر کنند همی کبر هر گروه — آگاه نه کزان نتوان یافت کبریا
هرگز بسوی کبر نتابد همی عنان — هرك آیت نخست نخواندا ز اهل اتی
با اینهمه که کبر نکوهیده عادتیست — آزاده را همی ز تواضع رسد بلا
آمد نصیب من زهمه مردمان دو چیز — از دشمنان خصومت واز دوستان ریا

مختاری غزنوی- سراج الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی نیز از قصیده گویان قرن ششم بشمار است بدربار ارسلان شاه بن کرمانشاه (٤٩٤-٥٣٦) صاحب کرمان وسلطان ابراهیم مسعود (٤٥١-٤٨١) ومسعود بن ابراهیم (٤٩٢-٥٠٨) از سلاطین غزنوی انتساب داشت وآنان را مدح میکرد غیر از قصیده دراقسام دیگر شعر هم دست داشت و ترجیع بندهای خوب میساخت . یك مثنوی داستانی نیز بنام شهریار نامه بدو منسوبست ودر آن اقتفاء باستاد فردوسی نموده ودر نظم آن سه سال رنج برده و نام مسعود ابراهیم را آورده و گفته :

سه سال اندرین رنج برداشتم — سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم
گل باغ وبستان محمود شاه — جهانجوی بخشنده مسعود شاه

وفات مختاری درغزنه گویا بسال ٥٥٤ اتفاق افتاد .

قصاید مختاری معمولا متین وشیوا و موزون و متناسب است ونشان میدهد که شاعر باقریحهٔ نقاد وخاطر وقاد کلمات و ترکیبات را نیك سنجیده. ابیاتی از قصیده‌ای که درمدح مسعود سعد سروده شاهد این دعوی تواند بود :

بر اهل سخن تنگ گشت میدان — وز جای بشد طبع هر سخندان

هر طبع که بر سحر بود قادر — ور گشت وحیران
خاطر نبرد پی همی بمعنی — فکرت بکشد سر همی زفرمان
چون جزو بکل باز شد معانی — زی خاطر مسعود سعد سلمان
مخدوم سخن پروران مجلس — سردفتر خوان گستران میدان
آن چرخ که هرصبحدم برارد — خورشید کمال از ره گریبان
تیر از قلم تیر قامت او — درفخر سر افزارتر ز کیوان
ابر هنرش ناپدید گوشه — سحر سخنش ناپدید پایان
در باغ بهار ثنای خسرو — شعرش گل وطبعش هزاردستان

با این سیمای ظاهر شعر مختاری چنانکه از مثال فوق پیداست فرق اساسی ازشاعران قصیده‌سرای عصرنشان نمی‌دهد بازدرلحن و آهنگ وبعضی مضامین مانند تشبیه شاعر به چرخ و ظهوراو واثرقریحهٔ اوبه خورشید ونظایر آن کمی تازگی و تصرف پیداست .

مختاری دروصف طبیعت وتشبیهات فنی و لطف قیاس نیز اشعاری ساخته و هنرنمائی کرده از آنجمله دریکی ازقصایدش این ابیات لطیف آمده :

شاخ مرصع شد از جواهر الوان — شخ تل یاقوت شد ز لاله نعمان
ابر گهر های گل بسفت همانا — خوردهٔ الماس گشت قطرهٔ باران
حوض زنیلوفرو چمن ز گل سرخ — کوه‌نشابور گشت و کان بدخشان
بود گل ناشکفته برصفت دل — بازچوبشکفت گشت برصفت جان
آهو از بسکه بر ریاحین غلطید — سبزه‌وسنبل‌چردهم از کنف روان
باغ‌چومیدان‌آبگینه شد ازخوید — برگ شکوفه زباد تخت سلیمان
انجیل آغاز کرد بلبل بر گل — چون زبنفشه بدید حالت برهان
شب‌همه کبک‌زعفران چرد از کوه — روز همه روززازان بگرددخندان
چون شبهی داشت مرغدار بدریا — لاله براطراف اوبرست‌چومرجان
گوئی در پیش آفتاب نهادند — آینه سایهای برگ درختان

دراین‌وصف‌نیز تشبیهات‌ولطیفه‌های نادری‌نظیرمضمون بیت اخیربکار رفته

که نسبت بمعمول تازگی دارد وشاید ازابتکارات طبع خود شاعر باشد.

عمعق بخارائی- شهاب‌الدین‌عمعق بخارائی دراواسط قرن‌پنجم تولدیافت. دربلاد ماوراءالنهر شهرداشت‌درمدح ابوالحسن‌شمس‌الملك نصرازملوك‌افراسیابیه یا ایلك خانیان (۴۶۰-۴۷۲)قصایدساخته‌ومخصوصاً بدربارخضرخان‌ازشاهان‌همان سلسله تقرب‌پیدا نمود ولقب‌امیرالشعرائی یافت عمرطویل کرد ودرحدود ۵۲۴ دچار ضعف‌پیری شده‌بود چنانچه درآنسال سلطان سنجر بواسطه فوت دخترخود اورا برای سوگواری ومرثیه گفتن احضارنمود واو ازضعف‌پیری رفتن نتوانست.

درنمودن ضعف خوداین ابیات راکه درصنعت‌اغراق وتشبیه مشروط تازك کاری نظیرش دراشعارشعرا کمست بسرود:

اگر موری سخن گوید وگر موئی روان دارد
من آن‌مور سخن گویم من‌آن مویم که‌جان‌دارد

اگر مرآب و آتش را مکان ممکن بود موئی
من‌آن مویم که هم‌طوفان ودوزخ درمیان دارد

اگر با مور و با موئی شب و روزی شوم همسره
نه مور ازمن خبر یابد نه موی ازمن نشان دارد

بچشم مور در کنجم ز بس زاری و بس سستی
اگر خواهد مرا موری بمو اندر نهان دارد

از اشعار خوب عمعق قصیده‌ایست که در مدح ابوالحسن شمس الملك نصر است که ابیات ذیل از آنست:

خیز ای بت بهشتی آن جام می‌بیار
کاردیبهشت کرد جهان رابهشت وار

نقش‌خورنق است‌همه باغ وبوستان
فرق‌ستبرق است‌همه‌دشت وکوهسار

وین‌چون‌بهار خانه‌چین پرزنقش‌چین
وان‌چون نگار خانه مانی پرازنگار

آن افسر مرصع شاخ سمن نگر
وین پردهٔ موشح گلهای کامکار

این‌چون‌عذارحورپرازگوهری سرشك
وان‌چون بساط‌خلد پرازعنبرین نثار

گلبن عروس وار بیاراست خویشتن
وابرش مشاطه‌وار همی شوید ازغبار

آن لاله بین نهفته دراو آب چشم ابر — گوئی که جامهای عقیقست پرعقار
گمنام لعبتــان بهشتی شدنــد بــاز — آراسته بد رو گوهر گوش و گوشوار

این چندبیت قدرت وصف و صنعت ترکیب کلمات موزون و هنــر تشبیهات لطیف راچنانچه فن قصیده سرائی در آن زمان اقتضامیکرد بخوبی نمودارمیسازد. بطورکلی این شاعر شعرشیرین وروان و گاهی سوزناک سروده و قطعات مؤثر ازو باقیست. از شعرای معاصر آزانوری اورا استادسخن نامیده ورشید وطواط بقول او استشهاد کرده است درصحبت ازعمعق نباید فراموش کرد که وی درشعرمویه ومرثیه استاد بوده واین طرز رابکمال مهارت بکاربرده است برای نمونه دوبیت ذیل از آنچه بمناسبت مرگ دختر سلطان سنجر ساخته است نقل میشود :

هنگام آنکه گل دمداز صحن بوستان — رفت آن گل شکفته ودر خاک شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد زابر — بی آب ماند آن ترگس تازه ارغوان

وفات عمعق رابسال ٥٤٣ نوشته‌اند .

گویندگان آذربایجان

آذربایجان درقدیم شامل قطعه بزرگتر ازاینکه هست بود وحدود سه هزار سال پیش نخستین دولت بزرگ ایرانی یعنی دولت ماد درآنجا تشکیل یافت. زبان مادی نوعی زبان ایرانی ونژاد مادیها نیزایرانی بود. آذربایجان ازمراکزعادات ورسوم دیرین ایرانی شمرده میشود و اخبار فراوان اسلامی وایرانی که خاورشناس امریکائی جکسن آنهارا جمع وتألیف نموده زرتشت پیامبر قدیم ایران هم درآذربایجان بدنیا آمده. آذربایجان همواره پاسبان ونگهبان ایران بوده ودرحملات یونان وروم و عرب ومغول وترک وهم دراعصاراخیرسینه خودرا برای نگهداری کشورسپرساخته است درتاخت وتاز اسکندر یعنی قرن چهارم پیش از میلاد شهربــان آذربایجان (که بتلفظ فارسی آنزمان خشتر پاون وبتلفظ یونانیان ساتراپا گفته میشد) اتریاتی یا بتلفظ امروز آذربد نام داشت چنانکه میدانیم آذربد یانگهبان وسرپرست آتش در

حقیقت یك عنوان دینی زرتشتی و یك نام ایرانیست. اسکیدر این شخص را از لیاقتی که داشت در حکومت خود باقی گذاشت و در واقع آذربایجان استقلال خود را نسبة بیگانه حفظ کرد و از آن زمان آترپاتیکان یعنی منسوب بآذربد یا محل آذربد نام گرفت (در تواریخ قدیم مانند تواریخ ارمنی این کلمه آتورپاتیکان ضبط شده) شکل و تلفظ کنونی آذربایجان صورت معرب همان کلمه قدیمی است.

آذربایجان گذشته از آنکه در اعصار پیش از اسلام مرکز تمدن ایرانی بود در قرون اسلامی نیز اهمیت خاصی داشت و نه تنها نهضت‌های مهم ملی ایرانی از نهضت خرم دینان تا نهضت صفویان از آنجا سرزد بلکه دانشمندان و بزرگانی در عالم اسلامی و ادبیات ایرانی از آنسرزمین ظهور کردند و بخصوص گویندگانی پیدا شدند که در سخن فارسی در ردیف اول قرار گرفتند و شهرتی بسزا بهمرسانیدند و اینك از نامیان آنان که در دو قرن مورد بحث ما سخن آرائی کرده‌اند یعنی خاقانی و مجیر بیلقانی و فلکی شیروانی و نظامی در اینموقع نام برده. در مطالعهٔ اشعار بزرگان دیده میشود که گویندگان این سامان سبکی خاص داشته‌اند و لغتها و ترکیباتی بکار برده‌اند که در شاعران خراسان کمتر پیدا توان کرد و چنین مینمایاند که شیوهٔ فارسی بومی است.

پیش از اینِدوره که در این فصل موضوع بحث است نیز حکما و دانشمندان و شاعران دیگر مانند ابوالحسن بهمنیار مرزبان (متوفی در ۴۵۸) از شاگردان معروف ابوعلی سینا و از حکیمان نامی ایران و محمد بن عبدالله خطیب تبریزی (متوفی در ۵۰۲) و قطران شاعر که شرح حال او گذشته و نظایر آنان در آسمان علم و ادب آذربایجان طلوع کرده بودند و بعد از ایندوره هم دانشمندان و گویندگانی مانند شیخ محمود شبستری و امثال او ظهور کردند که ذکر آنان در این کتاب بیاید.

خاقانی شیروانی ـ افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی از سخنگویان نامی و قصیده‌سرایان درجه اول ایرانست که در حدود سال ۵۲۰ هجری در شروان تولد یافت.

در باب نام خود که بدیل باشد در قطعه‌ای گوید:

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را ‌‌‌‌ ‌‌ بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

گویا نخست حقایقی لقب داشته سپس بمناسبت انتساب به خاقان اکبر منوچهر بن

فریدون شیروانشاه خاقانی تخلص یافت، منوچهر معاصر بود باسی و یکمین خلیفه عباسی المقتفی بالله (۵۳۰-۵۵۵) اولین تقرب خاقانی بدستیاری ابوالعلاء گنجوی حصول یافت چنانکه ابوالعلاء خود گوید:

چوشاعر شدم بردمت نزد خاقان　　　بخاقانیت من لقب بر نهادم

نام پدرش علی بوده وشغل درو گری یانجاری داشته چنانکه در قصیده ای که در مرثیه امام ناصرالدین ابراهیم بامطلع زیر:

نثار اشك من هرشب شکرریزیست پنهانی

که همت را زناشوئیست از زانو وپیشانی

ساخته سخن رابمدح خویشتن کشانده و گوید:

بخوان معنی آرائی براهیمی پدید آمد

ز پشت آذر صنعت علی نجار شروانی

ودرقصیدهٔ دیگر که باتجدید مطلع درستایش پدر سروده گوید:

شیخ مهندس لقب پیر درو گر علی　　　کازر و اقید سند عاجز برهان او

نیز در تحفة العراقین گوید :

از سوی پدر درو گر دان　　　استاد سخن تراش دوران

محل تولد استاد شهر شروان از نواحی آذربایجان بوده در قصیده معروف شکوائی بامطلع :

قلم بخت من شکسته سراست　　　موی برسر ز طالع هنراست

چنین گوید :

شروان مکن که خاقانی　　　هست از آن شهر کابتداش شراست

شهری چرا کنی بدوحرف　　　کاول شرع و آخر بشر است

مادر خاقانی ازخانواده های عیسوی آن سامان بود ومذهب عیسوی نسطوری سپس اسلام آورد چنانکه درتحفة العراقین آمده :

کارم ز مزاج بد نه رستی　　　گر نه دعوات ما درستی

نسطوری و موبدی نژادش　　　اسلامی و ایزدی نهادش

پس کرده گزین بعقل والهام بر کیش کشیش دین اسلام

شاعر درکارمعیشت تنگدستی داشت واوایل برسفره پدرو پس از مرگ او که نابهنگام وقوع یافت بمعونه مادر که ازراه پیشه طباخی وجولاهگی وسعی و کوشش میزیست محتاج بود . دراینمعنی در تحفه گوید :

از بس خلایقم سبکبار بس مایده علی نجار

ودراشاره بمادر گوید :

هستم زپی غذای جان در طباخ نسب ز سوی مادر

ودرقطعهٔ مؤثری که بیاد نوازشهای مادرخطاب بخود سروده چنین گفته :

ای ریزه روزی تو بوده از ریزش ریسمان مادر
خوکرده بتنگنای شروان با تنگی آب ونان مادر
زین صلف کسی نرفته جز آن خدای وآن مادر
افسرده چوسایه و نشسته در سایهٔ دوکدان مادر
ای باز سپید چند باشی محبوس بآشیان مادر
شرمت ناید که چون کبوتر روزی خوری ازدهان مادر
تاکی چومسیح برتوبینند ای بی پدری نشان مادر

شاعر نه تنها روزی فراخ نداشت بلکه در تنگنای شروان دلی شاد نصیبش نبود وازوجود دوستان مونس نیزمحروم بودودرقصیدهٔ بمطلع :

کارمن بالانمیگیرد درین شیب بلا در مضیق حادثـاتم بستهٔ بند عنا

از این حال چنین یاد میکند .

باکه گیرم انس کز اهل وفا بی روزیم
روزی من نیست یاخود نیست درعالم وفا
درهمه شروان مراحاصل نیامد نیم دوست
دوست خود ناممکنست ایکاش بودی آشنا

مربی وسرپرست عمده خاقانی همانا عم اوکافی الدین عمر بن عثمان بود که درپزشکی وفلسفه دست داشت واورابادانش وادب پرورش داد وشاعردرموارد چند از

وی ومهربانیهای وی یاد میکند وازآنجمله درتحفه گوید :

من فایده جوی و او مفیدم ... عم بوده مدرس و معیدم

گذشته ازعم و ناچاردانشمندان دیگر که خاقانی نزدآنان کسب دانش و فرهنگ نمود ازشاعران زمان ابوالعلاء گنجوی نیز اوراسمت استادی داشت ودختر خودرا باوبزنی دادو چنانکه گذشت اووا پدربارراهنمائی کرد گرچه بعدمیان استاد وشاگرد بهم خوردوهمدیگررا هجو کردند . بااین مقدمات وبشهادت اشعارخودش عجب نیست که اورامردی فاضل ودانشمند بدانیم چنانکه معاصرینش بتقدم او در فضل وادب اعتراف کرده اند ورشید وطواط گوید :

افضل الدین بوالفضایل بحرفضل ... فیلسوف دین فزای کفر کاه

بدون تردیدوی درفنون ادب وفلسفه وعلوم دینی و آداب قرآن آزموده و توانا بوده است واین حقیقت ازسخنان خوداونیز پیداشت .

زندگی شاعر ما بطورکلی توأم با کامیابی و سرورنبوده در جوانی گرفتار تنگدستی ودرتمام دوره زندگی ازنداشتن دوستان دوستان قلبی که هنگام غم واندهیار خاطرباشند اندوهگین بود درعهد صباوت ازوجود پدرودربیست و پنجسالگی از سرپرستی ونوازش عم خودمحروم شدودرسال ۵۷۱ پسر بیست ساله اورشیدالدین این جهان را بدرود گفت وداغ دردل پدرنهاد خود گوید :

دریغ میوهٔ عمرم رشید کز سرپای ... به بیست سال برآمد بیك نفس بگذشت

مرا ذخیره همین یك رشید بوداز عمر ... نتیجهٔ شب وروزی که درهوس بگذشت

سپس غم مرگ همسر بدردها وغمهای دیگراوافزوده گشت چنانکه گوید:

پسر داشتم چون بلید آفتابی ... زناگه بتازی مغاکش سپردم

بدرد پسر مادرش چون فروشد ... بخاك آن تن دردناکش سپردم

یکی بکر چون دخترنعش بودم ... بروشندلی چون سماکش سپردم

بماندم من و ماند عبدالمجیدی ... ودیعت بیزدان پاکش سپردم

گذشته ازاینها شاعر بواسطه آزادگی طبع وخودداری از خدمت کورانه و عاجزانه دیوانی ومیل بمسافرت ورغبت بدیدن اطراف جهان واوصاف مردمان ومدح

امیران دیگر و بدتر از اینها بحکم سعایت حاسدان خشم ممدوحان خود یعنی خاقان اکبر منوچهر و پسر او خاقان کبیر ابو المظفر اخستان را نسبت بخود جلب کرد حتی چند سال پس از باز گشت درباب کردن پیچیدن شاعر از خدمت سلطانی و آزاده روانی او در منظومهٔ شیوائی که جزو غزلیات او بطبع درآمده این بیت را میخوانیم :

گفتی نکنی خدمت سلطان نکنم نی　　　　یك لحظه فراغت بدو عالم نفروشم

میل بمسافرت وشکایت از شروان درموارد متعدد از سخنش محسوس است بخصوص شوقی برای زیارت مکه وخراسان داشته و گویا ممانعتی بعمل میآمده چنانکه خود گوید :

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند　　　　عندلیبی بگلستان شدنم نگذارند

سرانجام جااازت سفری گرفته وتا دیار ری رفت ودر آنجا باو بد گذشت و گویا بحکم فتنه ترکان غز که درخراسان روداده بود و هم ممانعت والی ری مجبور یباز گشت شد . خود در قصیده شکایت از ری درینباب آورده :

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا

هم باز پس شوم نکشم من بلای ری

گر باز رفتنم سوی تبریز اجازت است

شکرانه گویم از طرف پادشاه ری

نیز در قطعه‌ای گوید :

من به ری عزم خراسان داشتم　　　　زانکه جان بود آرزومندش مرا

والی ری بند بر عزمم نهاد　　　　نیك دامن گیر شد بندش مرا

وبحکم قرائن درزمان اخستان بن منوچهر درحدود سال ۵۷۰ اتفاق افتاد ودر آن اوان پنجاه سال داشت چنانکه درضمن قصیده مؤثر شکایت آمیز خود که مطلع ان اینست :

فلك کژرو ترست از خط ترسا　　　　مرا دارد مسلسل راهب آسا

چنین گوید:

مرا از بعد پنجه سال اسلام　　　　نزیبد چون صلیبی بند برپا

بیشتر شکایت او در زندگی از حسد مردمان و نشناخته شدن قدر و ارزش شاعر است اورا درعمر همه همتی بلند زنده داشته ولی مقامش بس بیشتر از همتش بوده وازین تضاد رنج میکشیده چنانکه ازین قطعه پیداست :

نه همت من بپایه راضی است | نه پایه سزای همتم هست
یارب چو ز همت و ز پایه | نگشاید کار و نگذرد دست
یا پایه چو همتم بر افراز | یاهمت من چو پایه کن پست

پس خاقانی گذشته از مسافرت تاری در حدود سال ۵۵۱ بزیارت مکه معظمه نایل آمد و در این سفر قصیده‌ای شیوا که نماینده سبك او هم هست در مدح بیت الحرام ساخت که مطلع آن اینست :

صبح از حمایل فلك آمیخت خنجرش | کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش

گفته‌اند این قصیده را که با تجدید مطلع صدونه بیت است خواص مکه بآب زر نوشتند .

در ضمن قصیده از جمال الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل که مکه را تعمیر کرده بود یاد کرده و گوید :

شکر جمال گوی که معمار کعبه اوست | یارب چو کعبه دار عزیز و معمرش

همین جمال الدین او را در بازگشت از مکه به بغداد که درسال ۵۵۲ اتفاق افتاد و در این سال سلطان محمد سلجوقی بغداد را محاصره کرده بود و خلیفه عباسی المقتفی بالله گرم مدافعه از شهر بود بحضور خلیفه معرفی کرد و خلیفه اورا معزز داشت و شغل دبیری فرمود ولی او که از بغداد و بغدادیان رنجیده خاطر بود نپذیرفت و بمیهن خود ایران بر گشت در این مسافرت و مسافرت دومی که باز بمکه نمود سبك زندگی و رفتار تازیان و مشاهدت آثار خرابه ایران باستان درسواحل دجله فکر شاعر راسخت تحریك نمود وقصیده معروف مداین را بسرود . بطور خلاصه توان گفت خاقانی یك زندگانی بی آرام و پر رنج دشواری داشت و جهان بمرام او نمی ساخت راورا کا .. زی ازمسلك دینی و اخلاقی میکرد و وفاو راستی از مردم میخواست روزگار آسایش و فراغت خاطر .. ر نمی آورد .

وفات خاقانی درحدود پانصد ونود وپنج درتبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبرة الشعراء که درشمال شهردر کوی سرخاب واقع بود مدفون گردید .

سبك وافكار ــ خاقانی چنانکه گفتیم ازقصیده گویان درجه اول ایرانست ووجود او ونظامی وامثال آنان مینمایاند که گلهای ادب درهر قسمتی ازسرزمین ایران خواه خراسان و خواه آذربایجان بخوبی رشد میکند وسبز وترمیگرددو شکوفه و گل میدهند . شعر خاقانی قرص ومحکم وازحیث لفظ ومعنی غیرعادی وعالی ولطیف است . ازمزیتهای اساسی سخن ادبی یکی آنست که فوق معتادومعمول باشد یعنی معنی نغز و دقیق که باندیشهٔ هر کس نرسددرقالب لفظ جامع وفصیحی اداشودواکثرسرودهای شاعرما این صنعت را داراست .

شعر خاقانی میرساند که وی درزبان عربی هم مانندفارسی تبحری داشته وبالفاظ وترکیبات ادبی زبان آنچنان مسلط بوده که هرمعنی رابهرشکل که خواسته بیان کرده وماننده فرمانده لایقی که سربازان جمله در کف فرمان وی باشند درزبان فرمانفرمائی . . .

در ضمن بیان بیّن استوار از استخدام اقسام وانواع کلمات و ترکیبات نیندیشیده وازآوردن آیات وامثال واشارات وکنایات باز نایستاده وازصنایع شعری از تجنیس وایهام وتشبیه واستعاره ونظایر آن کوتاه نیامده است وچیزیکه هست یك صفت تازه نیز بدینهاافزوده شده وآن خصوصیتی است که دراین ترکیبات وحتی کلمات دیده میشود وشعرخاقانی وهم ولایتی او نظامی را از شعر خراسانی ونقاط دیگر تمییز میبخشد یعنی کلمات وترکیبات ومعانی تازه‌ای بکاررفته که یافتن وشمردن آنهاشاید کاردشواریست ولی برای کسیکه قوهٔ تشخیص دارددرموقع مطالعه ومقایسه محسوس میگردد وفرق سبك آذربایجان وخراسان وخصایص عبارتی وفنی ازاینراه ظاهرمیگردد. خود خاقانی درقصیده‌ای که راجع بعنصری ساخته اینخصوصیت را اینگونه بیان میکند :

مراشیوهٔ خاص تازه است وداشت همان شیوهٔ باستان عنصری

دردیوان چاپ جدید تهران تالی همین قصیده این بیتهارا دربارهٔ خودمیگوید :

شاعر منطق منم خوان معانی مراست　　　ریزه خورخوان من رود کی وعنصری
زنده چونفس حکیم نام من‌از تاز کی　　　کشته‌چومال کریم حرص من‌ازاند کی

هم درابیات زیرین از قصیده ای که درآن بنابمباهات خود و سرزنش بـد خواهانست خود ابتکارخودرا متذ کراست :

نیست اقلیم سخن را بهترازمن پادشاه　　　درجهان ملك سخنرانی مسلم شد مرا
مریم بکرمعـانی را منم روح القدس　　　عـالم ذکر معانی را منم فرمـانروا
شه‌طغان عقل‌را نایب منم نعم الو کیل　　　نو عروس فضل‌را صاحب منم نعم‌الفتی
درع‌حکمت‌پوشم وبی‌ترس گویم‌القتال　　　خوان فکرت‌سازم‌و بی‌بخل گویم‌الصلا
نکتهٔ دوشیزهٔ من حرزروحست‌ازصفت　　　خـاطر آبستن من نور عقلست از صفا
عقد نظامان سحر از من ستاند واسطه　　　قلب ضرابان شعر از من پذیرد کیمیا
هر کجـا نعلی بیندازد براق طبع من　　　آسمان زان‌تیغ بران‌سازداز بهرغزل
من قرین گنج‌وایشان‌خاك بیزان‌حسد　　　من چراغ عقل و آنها روز کوران هوا
می‌همی‌درهندمعنی‌راست‌همچون‌آدمم　　　وین‌خزان‌درچین‌صورت راست‌چون‌مردم گیا
چون میان‌کاسهٔ ارزیر دلشان بیفروغ　　　چون‌دهان کوزه‌سیماب کفشان کم عطا ..

اگرماهمین‌ابیات‌رابا‌ابیات‌شاعران‌اقسام‌دیگر کشورمثلاخراسانیان بسنجیم خودبفرقهائی برخورد خواهیم کرد . مثلاتر کیبهائی مانند «شه طغان عقل» « درع حکمت» «نکته دوشیزه» «نظامان سحر» «ضرابان‌شعر» «خاك بیزان‌حسد» «روز کوران هوا» «هند معنی» «چین‌صورت» ونظایراینهارا که دراین قصیده وقصاید دیگرشاعر هست درسخن‌شاعران‌دیگر یاهر گزنخواهیم یافت‌یابسیارنادرخواهیم‌دید وبدیهی است معانی که ازاین‌تر کیب‌وروابط آنهااستخراج‌شده نیزتاز کی دارد .

همچنین‌درشعرخاقانی گاهی‌واژه‌هائی‌بکاررفته که‌صبغهٔ‌محلی‌دارد وشایدبتوان آنرا ازفارسی آذربایجانی‌یازبان‌آذری دانست‌مانند ایمه بمعنی‌اکنون‌دراین‌بیت:

غلط گفتم‌ایمه کدام‌آشنایان　　　که‌هیچ آشنا بی ریائی نبینم

همچنین :

ایمه نه بغداد جای شیشه گراست　　　بهر گلاب طـرب فزای صفاهـان

درقسمت ادبیات پیش‌از اسلام دیدیم که واژه ایمه (این) بشکل ایمم(این را در سنگ نگاری بیستون بکار رفته .

همچنین گاهی کلمات محلی بیگانه درشعر این شاعر استعمال شده مانند تا- چرمکی که لغت گرجی است دربیت :

من و تاچرمکی و دیر مخران   در بقراطیانم جا و ملجا

وواژه های‌مخران‌ومطران‌وبطریق واسقف‌ونسطور وملکااصطلاحات‌سریانی عیسوی‌است ودرآنسامان بین‌نسطوریان‌بیشتر‌معمول بوده‌اصلاخاقانی‌ازحیث‌اطلاع بعقاید عیسوی وآشنائی باانجیل وانس‌بااخبار و اصطلاحات‌آن‌دیانت درمیان‌تمام شاعران ایران امتیازی دارد ومیتوان این صفت‌را یکی‌از ممیزات شعر اوشمرد وپیداست که عیسوی بودن طایفهٔ مادراو دراین امربی تأثیر نبوده .

قصاید خاقانی معمولا مفصل ودامنه‌دار است وبسا که تجدید مطلع‌میکند . صفت‌بارزاغلب‌این‌قصاید داشتن‌لغات وترکیبات دشوار ومعانی‌وتشبیهات‌وکنایات غامض ومعانی مشکل است وفهم‌آنها مستلزم تسلط‌کامل درزبان و ضروب وأمثال آن‌واطلاع ازروایات اسلامی وقصص واخباراست.

مثلا درقصیدهٔ معروفی که دروصف و مدح ملکه بامطلع :

شبروان درصبح صادق کعبهٔ جان دیده‌اند

صبح راچون محرمان کعبه‌عریان دیده‌اند

شروع کرده‌وتجدیدمطلع نموده‌است‌معلومات تاریخی‌وادبی‌ودینی‌واصطلاحات مربوط به مناسك ونجوم‌ونظایرآن‌بکاررفته واین‌معانی بـاکلمات وتعبیرات خاص اداشده که فهم‌آن برای‌خواننده متوسط نصیب‌نیست وفکر ونظروسابقه اطلاعات وآشنائی بااصطلاحات درخوراست. اینك‌چندبیت‌ازآن قصیده بروجه‌مثال ذکر میشود:

تا خیال کعبه نقش دیدهٔ جان دیده‌اند

دیده را ازشوق کعبه زمزم افشان دیده‌اند

عشق برکرده بمکه آتشی کز شرق وغرب

کعبه را هرهفت کرده‌هفت‌مردان دیده‌اند

ماه نو را نیمهٔ قندیل عیسی یافته
دجله را بر حلقهٔ زنجیر مطران دیده‌اند
بر سر دجله گذشته تا مداین خضروار
قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده‌اند
طاق ایوان جهانگیر و ثاق پیر زن
از نکو نامی طراز فرش ایوان دیده‌اند
از تحیر گشته‌چون زنجیر پیچان کاتزمان
بر در ایوان نه زنجیر ونه‌دربان دیده‌اند
تاجدارش رفته و دندانه های قصرشان
بر سردندانه های تاج گریان دیده‌اند
رانده ز آنجا تا بخاك حله وآب فرات
موقف الشمس ومقام شیر یزدان دیده‌اند
پس بکوفه مشهد پاك امیر النحل را
همچو جیش نحل جوش انسی وجان دیده‌اند
رانده از رحبه دو اسبه تا مناره یکسره
ازسم گوران سران شیران هراسان دیده‌اند
وان کجاوه چیست میزان دو کفه باردار
باز جوزا و دو کفه شکل میزان دیده‌اند
بادیه بحراست وبختی کشتی واعراب موج
واقصه سرحد بحر ومکه پایان دیده‌اند
بهر دفع درد چشم رهروان ز آب و گیا
شیر مادر دختر و گشنیز بستان دیده‌اند
دائره افلاك را بالای صحن بادیه
کم زجزم نحویان برحرف قرآن دیده‌اند

وز طناب خیمه ها بر گرد لشکر گاه حاج
صد هزار اشکال اقلیدس ببر هان دیده‌اند
قاع صفصف دیده وصف صف سپهداران حاج
کوس را از زیر دستان زیر ودستان دیده‌اند
کوه‌محروق آنکه‌همچون‌زر بشفشاهنگ‌در
دیو را زو در شکنجه حبس خذلان دیده‌اند
از دم پاکان که بنشاندی چراغ آسمان
ناف با حورا بحاجر ماه آبان دیده‌اند
ماه نو در سایه ابر کبوتر فام راست
چون سجای نامه یاچون عین عنوان دیده‌اند
بامدادان نفس حیوان کرده قربان در منی
لیك قربان او خواص نفس انسان دیده‌اند
سعد ذابح بهر قربان تیغ مریم آخته
جرم کیوانش چوسنگ مکی‌افسان دیده‌اند
درسه جمره بود پیش مسجد خیف اهل خوف
سنگ را کانداخته بر دیو عصیان دیده‌اند
عید ایشان کعبه وز ترتیب پنج ارکان حج
رکن پنجم هفت طوف چار ارکان دیده‌اند
رفته و سعی صفا و مروه کرده چار و سه
هم بر آن ترتیب کز سادات واعیان دیده‌اند
پس برای عمره کردن سوی تنعیم آمده
هم‌بر آن آئین که‌حج راسازوسامان دیده‌اند...

خوانندهٔ این قصیده که‌تنها ابیاتی از آن فقط برای نمونه‌بر گزیده‌شد باید معلومات کافی‌از ادبیات‌ایرانی‌واسلامی‌داشته‌باشدمثلابداند که‌مقصوداز هفت کرده هفت‌زیورعروسان یعنی‌حنا ووسمه وسرخاب وسفیداب وزرك وغالیه‌وسرمه‌است‌و

هفت مردان شایداصحاب کهف یاهفت‌طبقه عارفان نظیر قطب‌وغوث وامامان واوتاد وابدال ونجبا ونقباء ویاهفت خانواده قدیم‌اشکانی که عرب بیوت السبعه میگفت یا امثال آن باشد ومطران لقب‌روحانی‌بزرگ عیسویست‌وایوان کسری‌ومدائن‌یا (تیسفون) پایتخت‌سامانیان بودوسلمان فارسی‌ازایرانیان‌صحابه‌رسول بودنیزباید نام‌شهرها وقصبه های‌مانند رحبه ومناره رابداند وباینکه امیروترزنبور را بتازی یعسوف گفته‌اندوچون‌ازالقاب‌حضرت‌علی‌یعسوب‌الدین‌است‌بدین‌قرینه آنحضرت‌را امیرالنحل لقب‌نهاده‌پی‌بردواطلاع‌داشته‌باشدازاینکه‌جوزانام‌برج‌معینی‌است‌دائره وافلاك‌به‌جزم نحویان که گرداست‌وطناب‌خیمه‌هاباشکال‌هندسی اقلیدس‌تشبیه‌شده‌و مقصودازقاع‌صفصف‌تذکرآیه‌قرآنست که درسورهٔ طه فرموده یسئلونك عن‌الجبال فقال ینسفهاربی‌نسفافیذرهاقاعاً صفصفا وباحوراءِ دوره‌شدت گرمای تابستان‌وحاجر نام‌منزلی‌ازراه مکه وسعدذابح یکی‌ازمنازل قمراست وجمره وعمره‌ورکن‌رطوف وصفا ومروه وامثال آن‌اصطلاحات‌اعمال ومناسك‌حج است.

گرچه اینگونه‌خواص‌عبارت ومعنی دراغلب گویندگان‌دیگرنیزپیداست ولی‌درسخن خاقانی‌زیاداست وتعبیرات مخصوص‌بومی ومبتکرانه فراوان‌هم‌برآن افزوده وبیجهت نیست که‌شرح بقصایداین شاعرنوشته‌اند .

قصائداو چنانکه گفته‌شداغلب دور ودرازودارای‌تجدیدمطلع‌واوزان‌طویل وبیشتر بطرزردیف‌است معمولاشاعر درمطلع ورود بمقصودمیکند وگاهی‌تغزلی‌و تشبیهی‌بکار میبردوبا شرح جلوه صبح وطلوع مهر منیر یـا عشق یا وصف طبیعت آغازمیکند .

تصویر فجرونقاشی بامدادان‌وظهورآفتاب‌تابان بخصوص مورد نظر اوبوده واین‌صفت دربتی ازقصاید او هویداست نظیراین قصاید :

دست صبا بر فروخت مشعلهٔ نو بهار　　مشعله داری گرفت کوکبهٔ شاخسار
زآتش‌خورشیدشد ناقه‌شب نیم‌سوخت　　قوه‌ازآن‌یافت‌روزخوشدم ازآن‌نوبهار
خامهٔما نیست‌طبع چهره‌گشای جهان　　نایب عیسی است ماه رنگرز شاخسار

صبح از حمایل فلك آهیخت خنجرش　　کیمخت کوه ادیم شد از خنجرزرش
صبح از صفت چویوسف ومه‌نیمهٔ ترنج　　بکران چرخ دست بریده برابرش ...

می ومشکست که باصبح برآمیخته‌اند　　یا بهم‌زلف و لب یاردرآمیخته اند ...
صبح‌چون‌خنده که‌دوست‌شدست‌آتش‌سرد　　آتش سرد بعنبر مگرآمیخته اند ...

درکام صبح از ناف شب مشکست عمداریخته　　گردون هزاران نرگسه از سقف مینا ریخته
صبحست گلگون تاخته شمشیر بیرون آخته　　برشب شبیخون ساخته خوش بمدا ریخته ..

جو بجو راز جهان بنمود صبح　　مشك جوجو از دهان بنمود صبح ...
لاف از دم عاشقان زند صبح　　بیدل دم سرد ازان زند صبح ...

درنظم‌مثنوی تحفةالعراقین نیز درخشیدن‌بامگاه دیدهٔ‌نورپرست‌شاعرراجلب کرده وخطابه‌هائی نسبت‌بآفتاب سروده که اینك نمونه‌ونخبه‌ای ازآنراکه شاعر درموقع گرفتگی واندوه وشاید در زندان گفته میآوریم :

ای مهر دهان روزه خواران　　جان‌داروی علت بهاران
ای کعبه رهرو آسمان را　　وی زمزم آتشین جهان را
از سهم تو در نقاب خضرا　　مستوری صد هزار رعنا
زر باشی و ناگشاده گنجی　　تب داری وناکشیده رنجی
که راست گهی .کج اندرآئی　　که تیز دوی و در سرائی
در قصر شهان بسی نپائی　　زی بنگه لولیان گرائی
روشن بتو چشم شاه و درویش　　جود تو ز فیض آسمان بیش
ای رنگ آمیز این گهرها　　وی از تو گزارش صورها
آن نور که بی‌دریغ باری　　از خاقانی دریغ داری
این شیوه نه شرط دوستانست　　این سنت و فعل دشمنانست
شروان زتوگرم وروشن اوقات　　من درکو سرد سرد ظلمات
نه همنفسی نفس گشایم　　نه خوش سخنی هوس زدایم
تو گرچه درخشها نمائی　　روزی نکنی گره گشائی

بر روزن من نتابی از خشم | نه در دل من ز غرفهٔ چشم
نی نی غلطست هر چه گفتم | راه هوسست هر چه سفتم
صبحست سوی توعذرخواهم | صبحست شفیع این گناهم
صبح آینه دار تازه رویست | صبح‌ازسرصدق‌راستگویست

با اینهمه‌خصوصیت‌وابتکاری که اوراست‌از تأثیر گویندگان‌بزرگ‌خراسان هرگزفارغ نبوده وبسا که‌شیوهٔ آنانرا بکاربرده مثلادراین قصیده سبك منوچهری جلوه‌گراست :

شماندار سلامت شد دل من | که‌دارالملك‌عزلت‌ساخت مسکن
امل‌چون‌صبح کاذب گشت کم‌عمر | چو صبح صادق دل گشت روشن
بوحدت رستم از غرقاب وحشت | برستم رسته گشت از چاه بیژن

از اشاراتی که بشعرای‌دیگرمانندعنصری‌ورود کی‌ودیگران کرده‌پیداست که بااشعارآنان‌مأنوس‌بوده مخصوصاً طرز سخن عنصری درنظراو وقعی داشته چه بسا درمقام‌مباهات‌ازومانندرقیب توانائی‌نام میبرد‌مثلادرقصیده‌ای گوید :

بدیهه همی بارم از خاطراین در | کزو سمعها بحر عمان نماید
ازین شعر خجلت رسد عنصریرا | وگر عنصری جان جانان نماید

حتی کسانی‌شعرعنصری ... ح او میکشیده‌اند چنانکه درپاسخ آنان سبك وطرز سخن خودرا باسخن اوقیاس‌میکند وچنین سراید :

بتعریض گفتی که خاقانیا | چه‌خوش‌داشت نظم‌روان‌عنصری
بلی شاعری بود صاحبقران | ز ممدوح صاحبقران عنصری
ز معشوق نیکو و ممدوح نیك | غزل گوشدومدح‌خوان‌عنصری
جز از طرز مدح و طراز غزل | نکردی زطبع امتحان عنصری
شناسد افاضل که چون‌من نبود | بمدح وغزل درفشان عنصری
که‌این‌سحرکاری که‌من میکنم | نکردی بسحر بیان عنصری
زده شیوه کان حیلت‌شاعر است | بیك شیوه شد داستان عنصری
مراشیوهٔ‌خاص تازه است‌وداشت | همان شیوهٔ باستان عنصری

نه‌تحقیق گفت و نه وعظ و نه زهد — که‌حرفی ندانست از آن عنصری
نبود است‌چون من که نظم و نثر — بزرگ‌ آیت وخرده‌دان عنصری
بنظم چو پروین و نثر چو نعش — نبود آفتاب جهان عنصری
ادیب و دبیر و مفسر نبود — نه سحبان یعرب زبان عنصری

تمایل‌خاقانی‌بدیانت وزهد ازاشعارش‌مانند قصائدی که دروصف کعبه ونعت حضرت‌رسول‌ونظایر آن سروده‌نیك‌پیداست: همه‌جابنارا به‌روحانیت‌وایمان‌مینهد وحکمت یزدان‌را بحکمت‌یونان ترجیح میدهد و گوید:

فلسفی‌فلسی ویونان همه‌یونی ارزد — نفی این‌مذهب یونان‌بخراسان‌یابم

ایضاً :

فقیهی‌به‌زافلاطون که‌آن کش‌چشم دردآید
یکی کحال کابل به‌ز صد عطار کرمانش

ایضاً :

فلسفه در سخن میامیزید — وانگهی نام‌آن جدل منهید
وحل گمرهیست برسر راه — ای سران‌پای دروحل‌منهید

مدایح خاقانی‌از تحریض‌ممدوح باتصاف وسخا و دانش پروری خالی‌نیست وسبکش دراین‌قصاید همان عبارات مطنطن و تشبیهات مرکب و اغراق و مبالغه است که معمول بین خراسانیان هم بودنهایت اینکه این‌نوع سخن را چنانکه در گذشته هم مذکور افتاد باید از نظر فن نگریست و اتفاق کلام و لطافت فکر و زبردستی درقیاس وتشمه وایهام وتجنیس ونکته‌سنجی‌وامثال‌آنرا جست نه‌ازنظر دیگر، مثلا در قصیده مدح‌شاه اخستان این چنین سخن رفته : از خاك در اتصاف شاه کحل کسری— وحنوط عمر ریخته وازآتش شمشیر او اختران دربوتهٔ چرخ اکسیر قضا وقدر آمیخته‌اند زمین درگاه‌اوازنم اشك دادخواهان برق میزندعنصر هفت فلك از دودآتش قدرت او است‌وطینت هفت زمین را از خاك پای اسب او گرفته‌اند همانطور که یعقوب‌را از بوی‌پسر کحل چشم حاصل‌شد رای‌پیرواو را

نیز بخت‌جوان یاری کرد شمشیر او مانند برقی است که میجهد و از آن باران خون میبارد رضای او مانند دم فردوس و خشمش مانند سموم سقر است.....

شاعر نه‌تنها درضمن اینگونه مدایح رشته‌سخن را به ترغیب ممدوح به‌سخاو عدل کشانده بلکه‌در قطعات مستقل‌مضامین اخلاقی‌ساخته و راه و رسمی برای‌زندگی پرداخته است. بسکه ازمردم‌بدی دیده ما را بهراس‌و پرهیز از بدی و بدان میخواند ودرمقابل به‌نیکی ترغیب میکند و این بحقیقت‌شیمهٔ بزرگان وشیوه‌خردمندانست:

بترس از بد خلق خاقانیا | و لیکن ز بد ده امان خلق را
وقاطبع گردان و ایمن مباش | زغدری که طبعست آن خلق را
دروغی مران برزبان و مدان | که صدقی بود بر زبان خلق را
در افکار خلق آشکارا شود | قضائی که آید نهان خلق را
بد خلق هرچت فزونتر رسد | نکوئی فزونتر رسان خلق را

چیزیکه دراینمعنی‌شایان فکراست‌اینست که‌شاعر نه‌تنها بدیگران پند داده بلکه‌آنچه پیداست خودبدان کاربسته ودرنتیجه‌تجارب زندگی‌وسرگذشتهای تلخ ومسافرتها و آزمایشها و نیز بتحریك‌حس دیانت که درروی‌صفای‌درون بوجود آورده واورابگذشت و نیکی‌وفداکاری‌سوق کرده‌درعمل‌هم‌به‌نیکی‌وپاکی گرویده‌چنانکه این‌قطعه شاهداست ...

منکه خاقانیم این‌مایه صفا یافته‌ام | که‌بدل‌درحق‌بدخواه‌شدم نیکی‌خواه
چون‌شوم‌سوخته ازخامی گفتاربدان | بنکو کار پناه آرم و اوهست پناه
که نگویم که‌مکافات بدیشان بدکن | لیك گویم که مرا ازبدشان دارنگاه

الحق‌خاقانی‌درهمه‌عمر ازابنای روزگارستم دیده واینهمه بدبینی‌اورابیپایه نبایدپنداشت وازهمین‌راهست که حتی‌درباب دوستان‌هم دقیق و در گمانست :

کیست ز اهل‌زمانه خاقانی | که تو اهل وفاش پنداری
دوستی کز سرغرض شد دوست | هان وهان تا که دوست‌نشماری
خواجه گوید که دوستدار توام | پاسخش‌ده که‌دوست‌چون داری
تا عزیزم مرا عزیز کنی | چون شدم خوار خوار انگاری

دراین اندیشهٔ تاریك نسبت بنیکی آدمی وقایع وسر گذشتهاهم درروح شاعر مؤثر بوده وشاید دردناکترین آن وقایع مرگ عزیزانش بوده. اینك برای نمودن پایه رنج واندوه وابیاتی رااز آنچه درمرثیه پسرسروده میآوریم.

صبحگاهان سرخونین جگر بگشائید | ژالهٔ صبحدم از نرگس تر بگشائید
دانه دانه گهر اشك بیارید چنانك | گره رشتهٔ تسبیح ز سر بگشائید
خاك لب تشنه خونست وزسرچشمهٔ دل | آب آتش‌زده چون چاه سقر بگشائید
سیل خون ازجگر آریدسوی باغ دماغ | ناودان مژه را راه گذر بگشائید
چون سیاهی عنب کاب دهد سرخ شما | سرخی خون ز سیاهی بصر بگشائید
تف خون کز مژه برلب زدولب آبله کرد | زمهریری ز لب آبله ور بگشائید
بر وفای دل من ناله بر آرید چنانك | چنبر این فلك شعبده گر بگشائید
چون دوشش جمع بر آئید چو باران مسیح | بر من این ششدر ایام مگر بگشائید
بجهان پشت مبندید وبیك صدمت آه | مهرهٔ پشت جهان یك زدگر بگشائید
گریه گر سوی مژه راه نیابد مژه را | ره سوی گریه گز ونیست گذر بگشائید
غم رصد وار زلب باج نفس میگیرد | لب ز بیم رصد غم بحذر بگشائید
آگهیداز رگ جانم که چه خون میریزد | خون ز رگهای دل وسوسه گر بگشائید
نه کمید از شجر رز که کشاید رك آب | رگ خون همچو رگ آب شجر بگشائید
همه همخوابه وهمدرد دل تنگ منید | مرکب خواب مرا تنگ سفر بگشائید
خواب بددیدم واز بیم خطرناکی خواب | نیك بدرنگ شدم بند خطر بگشائید
شی دیدم کو باغ مرا ... ت بخواب | سر این آتش آن باغ ببر بگشائید
گر ندانید که تعبیر کنید آتش وباغ | رمز و تعبیر ز آیات و سور بگشائید
اری آتش اجل وباغ ببر فرزند | رفت فرزند شما زیور وزر بگشائید
نازنینان منامرد چراغ دل من | همچو شمع از مژه خوناب جگر بگشائید
ای نهان راستگان موی زسر بگشانند | وز سر موی سرا عوض بزر بگشائید
شد شکسته کمرم دست بر آرید | سر زنان ندبه کنان جیب و کمر بگشائید

گیسوان بافته چون خوشه چه داریدهنوز بندآن خوشه که آن بافته تر بگشائید
سکهٔ روی بناخن بخراشید چو زر خون برنگ شفق از چشمهٔ خور بگشائید
بامدادان همه شیون بسر بام برید زآتشین آب مژه موج شرر بگشائید
مادرش بر سر خاکست بخون غرق وز خلق دم فروبست عجب دارم اگـر بگشائید
ای همه عاجز اشکال قدر ممکن نیست کـه شما مشکل این غم بهنر بگشائید
این توانید کـه مادر بفراق پسر است پیش مادر سر تابوت پسر بگشائید
پدر سوخته در حسرت روی پسر است کفن از روی پسر پیش پـدر بگشائید
تا ببیند که بباغش نه سمن ماند و نه سرو در آن بـاغ به آیین و خطر بگشائید
از پی دیدن آن داغ که خاقانی راست چشم بند امل از چشم بشر بگشائید ...

درست است اگر تمام این قصیده مؤثر را بدیده نقاد بخوانیم خواهیم دید شاعر درساختن آن باوجود سوز دل و تشنج خاطر باز از زیور لفظی و مضمون تراشی خودداری نکرده یعنی هم دل و هم دماغ در آن تأثیر داشته و عقل و حس باهم توأم و مؤثر بوده در صورتیکه کسی را که دل در آتش اندوه میسوزد چه یارای هنرپردازی و نکته سازی تواند بود با اینهمه باید گفت که صدای قلب در این ابیات بلند است و احساسات رقیق پدر غمزده ای در آن جلوه گر است و در وجنات آن سوختگی و صمیمیت پیداست واز اینگونه اشعار در دیوان شاعر کمابیش توان یافت و از اینرو میتوان گفت که شعر از دل در آمده در دیوان خاقانی کم نیست . از همین رقم است اشعاری که شاعر در شکایت از تنهائی و بی یاری خود و بیوفائی مردم ساخته یا آنچه در اثر زجر زندان سروده مانند قصیده هائی که بامطلعهای زیرین آغاز میکنند :

قلم بخت من شکسته سراست موی در سر بطالع هنر است ..
دل روی مراد از آن ندیدست کز اهل دلی نشان ندیدست ..
هر صبح پای صبر بدامن در آورم بر کار عجز گردسر و تن در آورم .
هر صبح سر ز گلشن سودا در آورم وز سوز آه بر فلك آوا بر آورم ..

عجب است که شاعر باوجود جسمهائی که دیده و غمها که کشیده تحمل و بردباری وعزت نفس خودرا ازدست نداده وزبان بعجز و لابه نگشوده چنانکه شرح حال او

اشعاراو واز آن‌جمله ابیات ذیل که از قصیده‌ایست که امام ناصرالدین را در آن ستوده است این سجیهٔ مردانه اورا هویدا میسازد.

در این دامگه ارچه همدم ندارم — بحمدالله از هیچ غم غم ندارم
مرا با من از نیستی هست سری — که کس را در اینباب محرم ندارم
ندارم دل خلق و گر راست خواهی — سر صحبت خویشتن هم ندارم
چو از عالم خویش بیگانه گشتم — سر خویشتن هر دو عالم ندارم
بسیمرغ مانم ز روی حقیقت — که از هیچ مخلوق همدم ندارم
بنام و بوحدت چنو سر فرازم — که این هر دو معنی از و کم ندارم
مرا کشت زاریست در طینت دل — که حاجت بحوا و آدم ندارم
به پیش کس از بهر یکخندهٔ خوش — قد خویش چون ماه نوخم ندارم
چو در سبز پوشان بالا رسیدم — دگر جامه حرص معلم ندارم
دهان خشک و دل خسته‌ام لیکن از کس — تمنای جلاب و مرهم ندارم
بیازهر کس تنکرم گرچه برخوان — یکی لقمه بی شربت سم ندارم

از ظاهرپرستی و تلبیس وتملق گریزانست وما رابمعنی پرستی میخواند حتی صوفیان پشمینه‌پوش را به آزادگی از آرایش بیرون و پرداختن به پیرایش درون دعوت میکند درینمعنی است که در تحفةالعراقین آورده :

معنی طلب از لباس بگذر — دیبا پوشی ز کعبه خوشتر
کان پیران کاسمان‌سروشند — خرقه ز درون نفوس پوشند
هرچند بنفشه صوفی آساست — این معنی صوفیانه گل راست
صوفی که صفاست گوهرش را — چه کفش چه تاج زرسرش را

درذکر خصایص شعری و خواص اخلاق خاقانی نباید لطف ضمیر اورادر منعکس ساختن وقایعی که در کشورش ایران رومیداد فراموش کنیم از آنجمله حادثه خون آلود هجوم ترکان غز بود که درحدود ۵٤۹ درخراسان اتفاق افتاد و ویرانیها رو داد وجانها باخته شد وبزرگانی مانند امام محمدیحیی شهید شدند وقلب شاعر دراین مصائب تا گوارسخت متأثر گردیدو ناله‌ها کردو قصیده‌ها سرود که از آنجمله است این قصیده:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد..

همین قلب حساس بود که چون درسفر مکه وزیارت بغداد ویرانه‌های کاخ شاهی ساسانیان را که شکسته نمونهٔ جاه وشکوه دیرین مابود از دریچه چشم جویان و گریان شاعر یعنی یك سخنگوی صاحبدل ایران نگریست این سخنان عبرت بار را گفت :

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان　　ایوان مداین را آئینهٔ عبرت دان

یکره ز لب دجله منزل بمداین کن　　وز دیده دوم دجله برخاك مداین ران

خود دجله چنان گرید صد دجله خون گوئی　　کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان

بینی که لب دجله چون کف بدهان آرد　　گوئی ز تف آهش لب آبله زد چندان

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله　　خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان

بر دجله گری نو نو وز دیده زکوتش ده　　گرچه لب دریاهست از دجله زکوة استان

گر دجله در آمیزد باد لب وسوز دل　　نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان

تا سلسلهٔ ایوان بگسست مداین را　　در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان

گه گه بزبان اشك آوازه ایوان را　　تا بو که بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان

دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نو نو　　پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

گوید که تو از خاکی ماخاك توئیم اکنون　　گامی دو سه بر مانه اشکی دو سه هم بفشان

از نوحهٔ جغد الحق مائیم بدرد سر　　از دیده گلابی کن درد سرما بنشان

آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی　　جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

ما بارگه دادیم این رفت ستم برما　　بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

گوئی که نگون کرد است ایوان فلك وش را　　حکم فلك گردان یا حکم فلك گردان

بر دیده من خندی کاینجا ز چه میگرید　　خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم　　خاك در او بودی دیوار نگارستان

اینست همان درگه کو را ز شهان بودی　　دیلم ملك بابل هندو شه ترکستان

این است همان صفه کز هیبت او بودی　　فلك حمله شیر سن شادروان

پندارهمان عهداست ازدیدهٔ فکرت‌بین — در سلسله درگه در کوکبه میدان
مست‌است‌زمین‌زیراخورداست‌بجای می — درکاس سر هرمز خون دل نوشروان
کسری و ترنج زر پرویز و تره زرین — برباد شده یکسر با خاك شده یکسان
پرویز بهر خوانی زرین تره گستردی — کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
پرویزچنین کم‌شدزان کم‌شده کمتر گو — زرین تره کوبرخوان‌رو کم‌ترکوابرخوان
خاقانی ازین درگه دریوزهٔ عبرت کن — تااز درتوزین پس دریوزه کند خاقان

مجیرالدین بیلقانی - از گویندگان آذربایجان دراینعصر یکی‌نیز مجیر-الدین‌بیلقانیست . بیلقان‌درشمال آذربایجان ازشهرهای شهرستان‌اران وازتوابع شروان‌است . تفصیلی‌اززندگانی اینشاعردردست‌نیست‌و وی‌ازقصیده‌سرایان‌توانای خوش‌لحن‌بود وازامرای‌آذربایجان‌شمالی سیف‌الدین ارسلان‌نامی‌راستودودرباقی ستایشگرارسلان بن‌طغرل بن محمد بن‌ملکشاه از سلجوقیان عراق(۵۵۵-۵۷۱)و اتابك‌ایلدکز(۵۵۵-۵۶۸)وپسرانش جهان پهلوان‌محمد بن ایلدکز(۵۶۸-۵۸۱) وقزل ارسلان عثمان‌بن‌ایلدکز(۵۸۱-۵۸۷) از اتابکان آذربایجان بوده‌است :

دردربار این امیران مراوده داشت و شعر نیکو میساخت وآنسان را مدح میکرد وصله دریافت مینمود محمد ایلدکز جهان پهلوان اورا بجاه ومال‌رسانید وفراغت بال بخشید .

قزل‌ارسلان نیزدرابتداء ویراگرامی داشت ولی بعد بعلتی دو شاعردیگـر اثیرالدین اخسیکتی وجمال‌الدین اشهری‌را بدربارخود جلب کردوآنان‌رابمجیر برتری داد چنانکه وی درضمن قصیده‌ای که بااین مطلع :

شادا بدان خدای که آثار صنع او — جان‌بخشی‌ووجوددهی‌بنده‌پروریست

شروع کرده گفته است :

گفتند کرد شاه جهان از اثیر یاد — وزاشهری که‌پیشه اومدح گستریست
داند خدایگان که‌سخن‌ختم‌شدبمن — تـا در عراق صنعت طبع سخنوریست

چنانچه‌میدانیم‌مجیرالدین‌شاگردخاقانی‌بوده‌است‌ولی‌بعدبعلتهائی که‌افسوس

درجامعه بشری از آن گونه علتها وافر بروز میکند بر ضد استاد برخاست و بهمانطور که خاقانی استاد خود ابوالعلاء گنجوی را هجو کرد مجیر نیز خاقانی را هجو نمود. بقول تذکره نویسان مجیر باسمت مأموریت دولتی باصفهان رهسپار شد ولی اهالی اصفهان چنانکه سزاوار بود پروای او نکردند واورا ازاین حیث رنجشی حاصل گشت واشعاری سروده اصفهانیان را هزل کرد از آنجمله این رباعی بگفت :

گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد　　لعلی است مروت که از آن کان خیزد
کی دانستم کاهل صفاهان کورند　　با اینهمه سرمه کز صفاهان خیزد

نیز از اوست :

صفاهان خرم و خوش مینماید　　بسان پس شهر آرای طاوس
ولی زین زاغ طبعان کاهل شهرند　　خجل شد بال خوش سیمای سیمرغ طاوس
یقین میدان که سیمرغ صفاهان　　چو طاوس است و اینان پای طاوس

از ینجهت موجبات خشم مردم آنسامان فراهم آمدو شاعران آنجا بدو پاسخ گفتند: درضمن جمال الدین عبدالرزاق بتصور اینکه این هجا بتحریك خاقانی گفته شده مجیر و خاقانی هردو را هزل کرد واین تعریض بگوش خاقانی رسید و برای رفع اشتباه قصیده معروف مدح اصفهان را بامطلع :

نکهت حور است یا صفای صفاهان　　جبهت جوز است یا لقای صفاهان

بساخت ودرضمن نسبت به مجیر باتعبیر «رجیم» اینگونه طعنه زد :

دیو رجیم آنکه بود دزد بیانم　　گردم طغیان زد ازهجای صفاهان
او بقیامت سپید روی نخیزد　　زانکه سیه بست برقفای صفاهان

بموجب روایت مجیر راعوام واوباش اصفهان درسال ۵۸۶ کشتند. دیوان مجیر که از قصاید وغزلیات وقطعات ورباعیات مرکب است باقی است. وی شاعر خوش ذوق مدح پردازی بوده است وباوجود شیرین سخنی وتأثیر ولطفی که اوراست تعمق علمی یاروح عرفانی درشعرش کم توان یافت درمدح همان اغراق شاعرانه وهنرنمائی ماهرانه وتشبیه وقیاس استادانه را بکاربرده که شاعران خراسان راعادت بود گاهی ممدوح را باعدل وسخاوت وامن بخشی وشجاعت یاد میکند. مؤلف تاریخ راحة الصدور که

تاریخ سلجوقیانست قصایدی چند از مجیر که در مدح سلطان ارسلان است آورده اینك نمونه‌ای از آن :

شاه جهان ارسلان که در چمن ملك — آمد ازو شاخ فتح بار گرفته
آنکه ز تأثیر عدل اوست درین دور — مورمکان در دهان مار گرفته
سایهٔ چترش که حاملست بصد فتح — ملك جهان آفتاب وار گرفته
گنبد گردون لقب شکوه ولطافت — از دل او روز بزم بار گرفته
موج کف زر فشان او که بخشش — شهره این سقف زرنگار گرفته
خطبه وسکه زنام وکنیت عالیش — مایه و قانون و افتخار گرفته

در ابیات ذیل که نیز در مدح ارسلان بن طغرل است شاعر درعین بدیعه گوئی ونکته جوئی تأثیری هم درقالب سخن دمیده ودر ردیف لطیفه تراشیهای عقلائی جلوه‌ای ازحسن در آن نهاده :

باد صبحست که مشاطه جعد چمنست — یا دم عیسی پیوند نسیم سمنست
نکهت نافه مشکست نه نافست ونه مشك — اثر آه جگر سوختهٔ همچو منست
نفس سرد سحر گرم رو از بهر چراست — یادم آمد زپی آنکه رسول چمنست
یارب این شیوه نو چیست که از جنبش باد — طرهٔ لاله پس از نافهٔ مشك ختنست
باد بادست تهی برسرخس تاج تهست — ابر با دامن پر بر در گل توبه زنست
بید باسچ زن باغست وصبا حلقه ربای — ابر ناورد کن وصاعقه زوبین فکنست
لاله و گل را زاندیشه آن عمر که نیست — گر دلی هست همه روزه بغم ممتحنست
سبزه گر تیمچه بر آب کشد باکی نیست — کاب را روز وشب از باد زره دربدنست

از این نوع قصاید درمدح امرای دیگر مانند قزل ارسلان در همان کتاب راحة الصدور آمده .

چنانکه معلومست شاعران بزرگ ومعروفی مانند خاقانی ونظامی وانیرالدین اخسیکتی واشهری وجمال الدین عبدالرزاق وامثال آنان معاصر با مجیر بودند و اغلب باهم مناظره ومعارضه داشتند ودراین باب نسبت بخاقانی وجمال الدین اشارتی رفت امیرالدین نیز باوی سر نظیره گوئی وستیزه جوئی داشت . امیرخسرو دهلوی در

مقدمهٔ کتاب غزةالکمال مجیرالدین را ستوده واورا بخاقانی برتری داده .

زندگی شاعر گذشته از اینکه معروض اینگونه ناروائیها بود وحسودان و بدخواهانی اورا میازردند از حیث معیشت هم در تنگنا میگذراند و طالع بشاعر روی خوش نمی نمود چنانکه برخی قصائد این حقیقت را میرساند از آنجمله آنکه بامطلع :

هرشب که سر بجیب تحیر فرو برم	ستر فلك بدرم و از سدره بگذرم

آغاز میکند و در آن شاعر از فقر و رنج زندگی و طعنهٔ خسیسان سخن میراند و مرگ را بیارمنت ترجیح میدهد . قصیده ذیل هم بر همین روش است :

تا دستخوش جهان شدم من	در دست قناعتم ممکن
خود را بهزار فن گسستم	از همدمی جهان پر فن
بی‌سر بزیم چو مردم چشم	با مردمی از همه جهان من
بر پا بزنم چو مرغ آزاد	از دانهٔ دل شدم مسمن
محنت شودم سپر ز محنت	کاهن شود آینه ز آهن
شبدوست از آن شدم که در شب	خورشید نتابدم بروزن
گر شمع فلك بسازدم قوت	چون شمع کنم نواله از تن
از خود تر برای خود بسازم	مانند عنکبوت مسکن
حلوای زمانه چون خورم کو	خونیست فشرده از تن من
شادم که شدست گردن دهر	از گوهر نظم من مزین
سنگ سخن از مجره بگذشت	تا یافت بطبع من فلاخن

دور نیست درمضمون این بیت آخر شاعر قصیدهٔ نونیهٔ منوچهری را در نظر داشته باشد درموارد دیگر هم شاعر رنجیدگی خود و حسد حاسدان وستمکاری فرزندانسان وزیبائی سخن وجودت طبع روان خود را متذکر میگردد .

فلکی شروانی- از گویندگان آذربایجان در این عصر یکی هم ابوالنظام محمد فلکی شروانیست که در اوایل قرن ششم در قصبه شماخی شروان تولد یافت . تحصیلات وی مرتب بود و بخصوص درعلم نجوم دست داشت و گویا از همین جهت فلکی ملقب گردید و بقول یکی از تذکره نویسان اورا درنجوم کتابی بوده است ظاهراً فلکی

تمام روزگار حیات خودرا درشهرستان شروان و در دربار شروانشاهان بخصوص خاقان اکبر منوچهر بن فریدون بسر برده چنانکه اورا درقصاید خود مکرر ستوده است. افسوس که این شاعر نیز مانند خاقانی زندانی گشت چنانکه دراشعار خود ازین ناکامی مینالد ویژه درقصیده‌ای بمطلع:

هیچکس چاره ساز کارم نیست چکنم بخت ساز گارم نیست

ازستم روزگار شکوه میکند. وی نیز مانند خاقانی دوست صمیمی در موطن خود نداشته چنانکه درضمن قصیده مذکور گفته:

زین دیارم نژاد بود و لیك هیچ یار اندرین دیارم نیست

وفات اورا در تذکره تقی الدین کاشی ۵۸۷ نوشته‌اند.

فلکی قصیده وغزل وقطعه ورباعی ومسمط ساخته بااینکه عدهٔ اشعار دیوان او را تا ۷۰۰۰ نوشته‌اند آنچه چاپ شده وبدست است ۱۲۰۰ بیت دارد.

شعر فلکی نسبت بشعر همزمانان وهمدیاران خود مانند خاقانی بس ساده و روانست وجنبهٔ ابتکار وتصرف در آن کمست ولی سخنش شیرین وجذاب و روانست. معمولا قصیده ساخته و دراغلب قصایدتغزل بکار برده وبیشتر ازمی ومعشوق سخن رانده ودروصف فنی مبالغه کرده یعنی بدیعه گوئی را بیشتر پسندیده مانند این قصیده:

دوش چو کرد آسمان افسر زر ز سر یله
ساخت ز ماه و اختران یارهٔ عقد مرسله
شکل فلك خراش شدمهر چودانه آس شد
عقد راس داس شد ازپی کشت سنبله
طرف جبین نمود ماه از طرف بساط شاه
آمده با قبول و جاه از قبل مقابله
از پی تیر آسمان ساخته ماه نو کمان
ناز کمان بید گمان همچو یلان کند یله
زهره چوشیر شرزه‌ای برده زدهر بهره‌ای
آخته شهره دهره‌ای داده صقال و مصقله

شاه فلک زبار که کرده بساط خوابگه

بر دربار که سپه ساخته شمع و مشعله

شیر سپهر پنجمین شیر سپهر کرده زین

خیره چو شیرها بکین تا که کند مجادله

تأثیر شاعران خراسان در سخن او پیداست گفته‌اند مسعود سعد را بسیار میخوانده و ابیاتی مانند ابیات ذیل شعر خراسانی را بخاطر میآورد:

تارست شعله شعله رخ دلبرم ز تاب ··· مارست عقده عقده دو زلفش بر آفتاب

زین شعله شعله شعلهٔ آتش نهفته روز ··· زان عقده عقده عقدهٔ تنین گرفته تاب

چون نافه نافه مشک دو زلفش برنگ و بو ··· ور توده توده عنبر تر برده رنگ و آب

زین نافه نافه نافهٔ مشک اندر اهتمام ··· زان توده توده تودهٔ عنبر در اکتساب

این صنعت تکرار را پیش از فلکی کسانی از شاعران خراسان بکار برده‌اند از آنجمله عسجدی گفته:

باران قطره قطره همی بارم ابروار ··· هر روز خیره خیره ازین چشم سیل بار

زان قطره قطره قطرهٔ باران شده خجل ··· زین خیره خیره خیرهٔ دل من ز هجر یار

بساری که ذره ذره نماید همی نظر ··· هجران پاره پاره بمن بر نهاد بار

زان ذره ذره ذره چو کوه آیدم بدل ··· زان پاره پاره پاره بچشم آیدم غبار

درین اشعار فلکی که درقسمتی از آن فن و هنرهای بدیعی منظور بوده شعر از دل درآمده و ساده کم نیست و نمونه آن قصیده زیرین است که تأثر فراق را در دل شاعر نشان میدهد :

سودا زدهٔ فراق یارم ··· بازیچهٔ دست روز گارم

ناچیده گلی ز گلبن وصل ··· صد گونه نهاد هجر خارم

بی آنکه شراب وصل خوردم ··· از شربت هجر در خمارم

اندیشهٔ دل نمیگذارد ··· یك لحظه مرا که دم بر آرم

نتوانم گفت کز غم دل ··· ایام چگونه میگذارم

از بهر خدایرا نگوئی ··· ایدل که ز دست تو چه دارم

یکباره سیاه گشت روزم — یکباره تباه گشت کارم
این جامهٔ صبر چند پوشم — وین تخم امید چند کارم
کارم همه انتظار و صبرست — من کشتهٔ صبر و انتظارم
دل دادم و رفت دلنوازم — غم دارم و نیست غمگسارم
عیدآمد و شد جدا زمن یار — عیدم چه بود چه نیست یارم
ای آنکه زبیم خشم قامت — گفتم بزبان همی نیارم
جز نقش خیال تو بجویم — برهرچه دو دیده بر گمارم
در یاب ز بهر روز فردا — امروز مرا که سخت زارم

نظامی - حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی در حدود سال ۵۳۵ در شهر گنجه از حوالی آذربایجان تولد یافت راجع بگنجه در اشعارش اشارت زیاد است از آنجمله گفته :

نظامی ز گنجینه بگشای بند — گرفتاری گنجه تا چند چند
نظامی که در گنجه شد شهر بند — مباد از سلام تو نابهرمند

یکی از دلایل تاریخ تولد او اینکه درمخزن الاسرار که آنرا بموجب بیت زیرین درحدود ۵۷۰ آغاز کرده :

پانصد و هفتاد بس ایام خواب — روز بلنداست بمجلس شتاب

درضمن ابیاتی که در نکوهش رشکبران سروده از جوانی خود و رشک پیران سخن بمیان آورده و بحکم قرائن سخن در این هنگام از ۳۵ تا ۴۰ سال داشته است از طرف دیگر این تخمین باسال تقریبی وفاتش هم مناسب میآید چنانکه خواهیم دید.

اهالی گنجه مذهب سنت داشتند و در دین متعصب بودند و علماء و فضلاء در میان آنان زیاد بود و ناچار جوانی زیر تأثیر محیط خود بود .

نظامی در لیلی و مجنون از پدر و مادر خود ذکری نموده و از مرگ آنان که دور نیست در اوایل عمر شاعر اتفاق افتاده باشد بسخنان دردناکی یاد کرده:

گر شد پدرم بنسبت جد — یوسف پسر زکی مؤید
با دور بداوری چه کوشم — دوراست ز دور چون خروشم

گر مادر من رئیسهٔ کرد | مادر صفتانه پیش من مرد
آن لابه گری کرا کنم یاد | تا پیش من آردش بفریاد
با این غم و درد بی کناره | داروی فرامشیست چاره

نظامی همسر اختیار نمود و فرزندی داشت بنام محمد که در پایان داستان خسرو شیرین هفت سال داشت چنانکه گوید:

ببین ای هفت ساله قرة العین | مقام خویشتن درقاب قوسین

وچون نظم خسرو شیرین در ۵۷۶ خاتمه یافته پس تولد محمد در حدود ۵۶۹ بوده است. در آغاز لیلی و مجنون محمد ۱۴ سال داشته چنانکه آمده.

ای چارده ساله قرة العین | بالغ نظر علوم کونین

درهفت پیکر نیز نام ازو برده.

شاعر درذکر فرزند پندهای حکیمانه بوی داده که بس نغز وارجمند است اما دراقبالنامه اسمی ازو بمیان نیامده که شاید دلیل رنجیدگی پدر نسبت بپسر باشد پسری که درآغازجوانی آنهمه پندهای بیربای دلنشین شنیده بود شاید در بزرگی آن راهنمائیها را فراموش کرد چنانکه در این بیت اشارتی بدین معنی توان دید:

چو شد جامه برقد فرزند راست | نباید گر مهر فرزند خواست.

خال نظامی خواجه عمر نام داشت چنانکه گوید.

گر خواجه عمر که خال من بود | خالی شدنش وبال من بود

درآنعصر آذربایجان وحوالی مرکز حکومت سلاله های مختلف بود مخصوصا اتابکان آذربایجان وموصل همچنین شروانشاهان در آن اوان شهرت داشتند و بادولت سلجوقی مؤتلف بودند. نظامی قسمت بزرگ عمرخودرا درموطن خود گنجه صرف کرد ومسافرت مهمی ننمود وظاهراً یکبار بامرواحضار اتابك قزل ارسلان سفری به تبریز نمود.

چنانکه از اشعارواخبار این شاعر خوش طبع سخن سنج برمیآیدوی برسوم ظاهر چندان وقع ننهاد وبااینکه بعضی را ازسلاطین سالهای مزبور فوق ستوده و آنان هم جانب اورا عزیز داشتند و درپاداش اوفروگذار نکردند هیچگاه درمدح مبالغه

ننمود و برای جلب خاطر حکمرانان شعر نساخت و مخصوصاً در اواخر عمر گوشه گیر و آزاده زیست و گردن در پیشگاه امرا فرود نیاورد و در سخن راه راستی پیمود واز سخن ناصواب پرهیز کرد چنانکه در مثنوی خسرو شیرین گفت :

منم روی از جهان بر گوشه کرده　　کمی از پست جـو را توشه کرده
اگرچه در سخن کاب حیات است　　بود جایز هر آنچه از ممکنات است
چه نتوان راستی را درج کردن　　دروغی را چه باید خرج کردن
و گر گوئی سخن را قدر کم گشت　　کسی کو راستگو شد محتشم گشت

از اشعار شاعر معلوم میگردد که فضیلت او منحصر به شعر و شاعری نبوده واز جوانی بفنون ادب و تواریخ وقصص رغبتی داشته وبتحصیل علوم همت گماشته و مخصوصاً در نجوم صاحب اطلاع بوده چنانکه خود گفته :

هرچه هست از دقیقه های نجوم　　یا یکایك نهفته هـای علوم
خواندم وهرورق که میجستم　　چون ترا یافتم ورق شستم

آنچه موجب شهرت وشاهد استادی ومهارت نظامی است کتاب خمسه یا پنج گنج اوست که بطرز مثنوی است و کمابیش بیست وهشت هزار بیت دارد نخستین آنها یعنی مثنوی مخزن الاسرار درزهد وتقوی ومقامات معنوی وچهار مثنوی دیگر یعنی خسروشیرین، لیلی ومجنون، هفت پیکر واسکندر نامه درقصه و حکایات است.

ترتیب تألیف خمسه را خودنظامی دراسکندر نامه چنین آورده :

سوی مخزن آوردم اول بسیج　　که سستی نکردم در آن کار هیچ
وزو چرب و شیرینی انگیختم　　بشیرین و خسرو در آویختم
وز آنجا سرا پرده بیرون زدم　　در عشق لیـلی و مجـنون زدم
وزین قصه چون باز پـرداختم　　سوی هفت پیکر فرس تـاختم
کنون بر بساط سخن پـروری　　زنـم کوس اقـبال اسکندری

تاریخ تألیف پنج گنج بطوریکه از اشعار آن کتاب بدست میآید از قرار ذیل است:

مثنوی مخزن الاسرار را ظاهراً درحدود پانصد وهفتاد هجری بنام فخرالدین بهرامشاه بن داود (متوفی در ۶۲۲) حکمران ارزنگان وباج گذار قلج ارسلان ازسلجوقیان

روم نظم کرد ودرآنموقع حدودچهل‌سال داشت‌خود گوید:

شاه فلك تاج سلیمان نگین — مفخر آفاق ملك فخر دین
یکدلهٔ شش جهت هفت گاه — نقطهٔ نه دایـره بهرامشاه
خاص کن‌ملك‌جهان‌برعموم — هم ملك ارمن و هم شاه روم

بدین‌مناسبت ازحدیقهٔ سنائی که‌بنام‌بهرامشاه پسرمحمودبیستمین‌حکمران غزنوی‌بود یاد کرده و گوید:

نامه دوآمد زدو ناموسگاه — هر دو مسجل بدو بهرامشاه
آن بدرآورد ز غـزنین علم — وین زده برسکه رومی رقم

مطلع حدیقه این بیت است:

فـاتحهٔ فکرت و ختم سخن — نام خدایست براو ختم کن

درمثنوی‌خسروشیرین که نظم یکی‌ازداستانهای دوره ساسانی است نظامی ازامرای‌معروف زمان خودنام برده‌مانندطغرل‌بن‌ارسلان(۵۷۳-۵۹۰)ازسلجوقیان عراق‌وکردستان وشمس‌الدین‌ابوجعفرمحمدبن‌ایلدگزجهان‌پهلوان (۵٦۸-۵۷۲) وقزل‌ارسلان ایلدگزبرادرجهان‌پهلوان(۵۸۲-۵۸۸) ازاتابکان آذربایجان وظاهراً این‌مثنوی رابنام شمس‌الدین‌محمد کرده و گفته:

طراز آفـرین بستم قلم را — زدم بر نام شاهنشه درم را

خسروشیرین بسال۵۷٦ انجام یافته چنانکه این‌بیت میرساند:

گذشته پانصد و هفتاد و شش سال — نزد برخط خوبان کس چنین فـال

عمده ابیات این مثنوی بالغ برشش هزاراست.

میدانیم که‌این‌قصیده‌را نخست‌فردوسی‌بسلك نظم کشید نظامی آنراباتصرفاتی تجدید میکند ودرباره استادطوسی گوید:

حکیمی‌کاین‌حکایت شرح کردست — حدیث عشق ایشان طرح کردست
نگفتم هر چه دانـا گفت زآغاز — که فرخ نیست گفتن گفته را باز

مثنوی‌لیلی‌ومجنون را بسال‌پانصدوهشتادوچهاربفرمان‌شروانشاه ابوالمظفر

اخستان پسر منوچهر که نام نوشته وقاصدی سوی شاعر فرستاده بود نظم کرد و بنام آن پادشاه اتحاف نمود واورا درآن مدح کردو گفت :

تاج ملکان ابوالمظفر ز بندهٔ تخت هفت کشور

شروانشه آفتاب سایه کیخسرو کیقباد پایه

شاه سخن اخستان که نامش مهریست که مهر شد غلامش

لیلی ومجنون که چهار هزار بیت دارد اینگونه آغاز میکند :

ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

برخلاف خسرو شیرین که یک داستان ایرانیست منشاء لیلی ومجنون داستان های تازیست .

هفت پیکر یا بهرام نامه را که نیز ازقصه های ایرانی مربوط بعصر ساسانیانست بسال ۵۹۳ سروده وآنرا بنام علاءالدین کرب ارسلان ازاولاداقسنقر که حکومت وامارت مراغه داشته است اتحاف کرده چنانکه گوید:

از پس پانصد ونود سه قران گفتم این نامه را چو ناموران

عمدة المملکت علاء الدین حافظ و ناصر زمان و زمین

شاه کرب ارسلان کشور گیر به زالب ارسلان بتاج وسریر

نسل اقسنقری مؤید از او جد و آبا کمال امجد از او

هفت پیکر مرکب ازچهارهزاروششصدبیت است وآغاز آن بدین بیت است:

ای جهان دیده بود خویش از تو هیچ بودی نبوده پیش از تو

اسکندرنامه بردوقسم است که دراولی اسکندرفاتحی بزرگ ودردومی حکیم وپیامبری است نظامی این مثنوی را شرفنامه ومقبلنامه واقبالنامه نیز نامیده و گاهی آن نامها را بیکی ازدوقسمت نهاده وقسمت دوم را خردنامه هم گفته :

اسکندرنامه بنام نصرةالدین ابوبکر بن محمدجهان پهلوان (۶۰۷-۵۸۷) از اتابکان آذربایجان اتحاف شده چنانکه خود گفته :

جهان پهلوان نصرةالدین که هست براعداء خود چون فلک چیره دست

دربیت ذیل بعده حروف اسم شاه که ابوبکر است اشاره کرده :

بدانگونه شش چیز در ظرف تست　　گواه سخن نام شش حرف تست

دربعضی نسخ اسکندرنامه درقسمت دوم که شرفنامه نامیده‌شده‌الملك‌القاهر عزّالدین ابوالفتح مسعود پسر نور الدین ارسلان شاه موصل (۶۱۵-۶۰۷) بدین سخنان ممدوح شاعرواقع گردیده:

سرسر فـرازان و گردنکشان　　ملك عز دین قـاهر شه نشان
بطغرای دولت چو طغرل تکین　　ابوالفتح مسعود بن نور دیـن

تاریخ تألیف اسکندرنامه بموجب ابیات ذیل که درصحت‌استناد آن بنظامی تردید هست سال۵۹۷ است :

بگفتم من ایـن نامـه را درجهان　　که تـا دور آخر بـود در جهان
بتاریخ پانصد نـود هـفت سـال　　چـهارم محرّم بوقت زوال

ولی‌اگراشعارراجع بملك القاهرعزّالدین‌مسعود که درفوق‌نقل‌شدازنظامی باشداقلاباید خاتمه اسکندرنامه بسال ۶۰۷ نظم شده وخود نظامی کمترش تا سال مزبورعمر کرده باشد.

اسکندرنامه اینگونه‌آغاز میکند :

خدایا جهان پادشائی تـراست　　زما خدمت آید خدائی‌تراست

این‌داستان‌راهم مانندخسروو‌شیرین‌نخست‌فردوسی‌طوسی‌برشته‌نظم کشده ونظامی‌ازسبقت استادسخن‌رانده‌وبراینکه خودآنرا تکمیل‌نموده نیز‌اشارتی‌بدین طرز کرده :

سخنگوی پیشینه دانـای طوس　　که‌آراست روی سخن‌چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته رانـد　　بسی گفتنیها که نـا گفته مـاند
نـگفت آنچه رغبت پذیرش نبود　　همان گفت کز وی گزیرش نبود
نظامی که در رشته گوهر کشید　　قلم دیده ها را قلم در کشید

بموجب‌قطعه‌ای‌درلاحقه‌اسکندرنامه‌نظامی‌شصت‌وسه‌سال‌ونیم‌عمرداشته‌وچون سال‌تولد او درحدوده۵۳۵ بودپس سنه‌وفاتش۵۹۹ خواهد بود واین‌تخمین بافرائن دیگرمیسازد . بهرصورت تألیف اسکندرنامه بعد ازنظم هفت‌پیکر یعنی بعد از

سال ۵۹۳ واقع شده وعدهٔ ابیات اسکندر نامه بیشتراز ده هزاراست .

سبك وافكار- نظامی از شعرای نامی داستان سرا محسوب است و میتوان گفت بعدازفردوسی کسی از سخن گویان دراین فن بپایه شهرت او نرسید واو بی شبهه درمثنوی داستانی استادوپیشرو دیگران است.

سبکش متین و نظمش شیرین است و شعر صاف وروان ساخته و بطور کلی سخنش از تعقید آزاد است ولی درمواردی عبارات پیچیده در شعرش توان یافت . پیداست که نظامی داستان سرائی حکیم فردوسی را سرمشق خودانتخاب نموده اما چنانکه گفته شدخود اودراین طرز داد سخن داده وسرمشق سخنوران دیگرمانند امیرخسرو وجامی ودیگران واقع گردید بعضی ابیات خمسه رادرنمودن احساسات وعواطف طبیعی بشرازنمونه های ممتاززبان فارسی توان نامید .

ابیات نغز وبلند او درمعانی حکمی وتوحید ونعت لحنی خاص و لطافتی بسزا دارد حقیقت اینکه درمقام توحید ونعت عظمت مخصوص بسخن بخشیده وبرای مثال میتوان ازفواتح هریك ازمثنویهای پنجگانه را متذکر شد وابیاتی مانندابیات ذیل را که مقدمه مخزن الاسرارودرتوحید پروردگاراست بیادآورد :

ای همه هستی ز تو پیدا شده — خاك ضعیف از تو توانا شده

زیر نشین علمت کائنات — ما بتوقائم چو تو قائم بذات

هستی تو صورت وپیوند نه — تو بکس وکس بتو مانند نه

آنچه تغیر نپذیرد توئی — آنچه نمرده است ونمیرد توئی

ما همه فانی و بقا بس توراست — ملك تعالی و تقدس تو راست

ساقی شب دستکش جام تست — مرغ سحر دستخوش نام تست

پرده بر انداز برون آی فرد — گر منم آن پرده بهم درنورد

عجز فلك را بفلك وانمای — عقد جهان را زجهان واگشای

ای بازل بوده و نابود ما — وی بابد مانده و فرسوده ما

دور جنیبت کش فرمان تست — سفت فلك غاشیه گردان تست

همنچین درخسروشیرین چنین آمده :

بنام آنکه هستی نام از ویافت | فلك جنبش زمین آرام ازو یافت
خدائی کافرینش در سجودش | گواهی مطلق آمد بر وجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند | که خوانندش خداوندان خداوند
فلك بر پای دارو انجم افروز | خردرا بی‌میانجی حکمت آموز
جواهر بخش فکرتهای باریك | برون آرندهٔ شبهای تاریك
غم و شادی نگارو بیم و امید | شب‌وروزآفرین‌وماه وخورشید
نگهدارندهٔ بالا و پستی | گوا بر هستی او جمله هستی
وجودش بر همه موجود قاهر | نشانش بر همه بیننده ظاهر
کواکب رازقدرت کارفرمای | طبایع را بصنعت گوهر آرای
سواد دیدهٔ باریك بینان | انیس خلوت خلوت نشینان
خداوندی که‌چون‌نامش بخوانی | نیابی در جوابش لن ترانی

بااینکه نظرشاعربداستان سرائی بود باز درضمن سخن از استخراج معانی اخلاقی وحکمی‌وپند غفلت ننموده وازاین‌لحاظ شیوه‌او فردوسی را بخاطرمیاورد که وی نیز گاهی درضمن‌داستان رشتهٔ نظم‌را بسخنان پند وعبرت کشانده.درمیان اشعارپندآمیز نظامی‌ابیاتی‌لطیف دلنشین هست ازآنجمله‌آنچه راکه بحکم عاطفه پدرانه‌خطاب بفرزندخودمحمدنظامی‌سروده بلطافتی خاص وتأثیری فراوان‌آورده چنانکه ابیات‌ذیل مینمایانده ـ ازخسروشیرین :

ببین ای هفت سالـه قرة العین | مقام خویشتن در قاب قوسین
منت پروردم و روزی خدا داد | نه بر تو نام من نام خدا باد
درین دور هلالـی شاد میخند | که‌خندیدیم ماهم‌روزکی چند
چو بدر انجمن گردد هلالت | بـر افروزند انجم را جمالت
قلم‌در کش‌بحرفی کان هوائیست | علم بر کش‌بعلمی کان خدائیست
بناموسی که گوید عقل نامی | زهـی فرزند فرزانه نظـامی

از لیلی‌ومجنون :

ای چارده ساله قرة العین | بالغ نظر علوم کونین

آنروز که هفت ساله بودی / چون گل بچمن حواله بودی
واکنون که بچارده رسیدی / چون سرو باوج سر کشیدی
غافل منشین نه وقت بازیست / وقت هنر است و سر فرازیست
دانش طلب و بزرگی آموز / تا به نگرند روزت از روز
چون شیر بخود سپه شکن باش / فرزند خصال خویشتن باش
دولت طلبی سبب نگهدار / با خلق خدا ادب نگهدار
وآن شغل طلب ز روی حالت / کز کرده نباشدت خجالت
میکوش بهر ورق که خوانی / کان دانش را تمام دانی ..

میبینیم که دراین ابیات نکاتی‌لطیف راجع بآموزش وپرورش‌موجود است. شاعربطورکلی درپندهای خود خوی بلند ورفتارو گفتارارجمند وکارسازی ومردم نوازی‌راتوصیه میکند ازآنجمله درفن‌سخن گوید :

بااینکه سخن‌بلطف‌آب‌است / کم گفتن‌هرسخن‌صواب‌است
آب ار چه همه زلال خیزد / از خوردن پر ملال خیزد
کم گوی‌وگزیده‌گوی چون در / تا زاندك تو جهان شود پر
لاف از سخن چو درتوان‌زد / آن خشت بود که پرتوان‌زد
یکدسته گل دماغ پرور / از صد خرمن گیاه بهتر
گرباشد صد ستاره در پیش / تعظیم یك آفتاب ازوبیش

ازراهنمائیهای‌برگزیده استاد نسبت بفرزند شعردلاویز عبرت‌خیزیست که درهفت پیکرآمده واینك ابیاتی‌ازآن برای انتباه نقل می‌شود .

ای پسر هان وهان ترا گفتم / که توبیدارشو که من خفتم
چون گل باغ سرمدی‌داری / مهر باغ محمدی داری
سکه بر نقش نیکنامی بند / کز بلندی رسی بچرخ بلند
صحبتی جوی کز نکو نامی / در تو آرد نکو سرانجامی
همنشینی که نافه بودی بود / خوبترزآنکه یافه گوی بود
عیب یك‌همنشست باشد بس / کافکند نام زشت برصد کس

درچنین‌زه منصب چون پیران — گرد کن‌دامن ازز بون گیران
رقص مر کب مبین که رهواراست — راه بین تا چگونه دشوار است
گر برا ین‌ره پری چوباز سپید — دیده برراه دار چون خورشید
بار چندان بـرا ین ستور آویز — کـه نماند بر این گریوهٔ تیز
چون‌رسدتنگئی زدوردورنگ — راه بر دل فراخ دار نـه تنگ
بس گره کو کلید پنهـانیست — بس درشتی که دروی آسائیست
ای بسا خواب کوه بود دلگیر — واصل‌آن دلخوشیست در تعبیر
گرچه‌پیکان غم‌جگر دوزاست — درع صبرازبرای این روزاست
عهد خود بـاخدای محکم دار — دل ز دیگر علاقه بیغم دار
چون تو عهد خـدای نشکستی — عهده بر من کزین و آن رستی
گوهر نیك خود ز عقد مریز — وانکه‌بد گوهراست ازوبگریز
هنر آمـوز کـز هنرمندی — در گشائی کن ونه در بندی
هر که زآموختن ندارد ننگ — دربرآرد زآب و لعل ازسنگ
ای بسا تیز طبع کاهـل کوش — که‌شد از کاهلی سفال فـروش
وای بسا کور دل کـه از تعلیم — گشت قاضی‌القضات هفت اقلیم
خویشتن را چو خضرباز شناس — تا خوری آب زندگی بقیاس
آب حیوان نه آب حیوانست — جان باعقل عقل با جان است
جان چراغ است عقل گوهر او — عقل جانست و جـان ما تن او
عقل با جان عطیهٔ احدیست — جان بـا عقل زنده ابدیست
تـا جوانی و تندرستی هست — آید اسباب هر مر ... ندست
تو کـه سر سبزی جهان داری — ره کنون‌رو که پای آن‌داری ..

چنانکه دربالا هم یادآوری‌شدنظامی‌نخستین‌شاعرایرانیست که‌داستان‌بزمی را هدف اصلی شعرخودقرار داده وآنرا درمثنوی روان با تعبیرات نو وتر کیبات وصفی‌خاصی اداکرده است‌پس‌دراین‌شیوه فضیلت سبقت از آن اوست وآنگاه که و گو بداز کسی عاریت‌نپذیرفته‌ام‌وبحکم دل‌سخن گفته‌ام راست است‌زیراا ینمرد

ایجـادمعانی‌وتشبیهات وعبارات وافکارتازه نموده:

عاریت کس نـپذیرفـته‌ام — آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام

شعبدهٔ تـازه بـرانگیختم — هیکلی از قالب نو ریختم

هنرنمائیهای‌شاعردرضمن‌داستانسرائی‌فراوانست‌ازآنجمله‌است پند گوئی که اشارتی‌بدان‌رفت‌دیگرنتایج عبرت‌آمیز که درذکروقایع وحالات‌بشر گرفته‌ومارا بدان‌متنبه میسازد ودرعین شرح اوضاع عیش‌ونوش‌مارا ازبـی‌اساس زمان و سست بنیادی دوران آگاه میکند:

چه خوش باغیست باغ زندگانی — گرایمن بـودی از بـاد خزانی

چه خرم کاخ شد کاخ زمـانـه — گرش بـودی اساس جاودانـه

از آن‌سردآمد این کاخ دلاویز — که‌چون‌جاگرم کردی گویدت‌خیز

ز فردا وزدی کس‌را نشان نیست — که‌رفت‌آن‌ازمیان وین‌درمیان‌نیست

یك امروز است ما را نقد ایـام — براو هـم اعتمادی نیست تا شام

بیا تا یك دهن پرخنده داریـم — یك امشب رابشادی‌زنده داریـم

دیگرنمودن‌حالات روحی‌انسانست که درمواردی‌الحق‌بدیعست مثلادرباب چشم براهی گوید :

همیشه چشم بـره دل دو نیم است — بـلای چشم بر راهـی عظیم است

اگر چه هیچ غم بی‌درد سر نیست — غمی از چشم بـر راهی بتر نیست

مبادا هیچکس را چشم بـر راه — کزو رخ زرد گردد عمر کوتـاه

وپس‌ازنشان دادن‌تلخی‌انتظارشیرینی‌وصال‌را بخاطرخواننده‌میآورد:

اگر چـه آفت عمر انتظار است — چو سر باوصل دارد سهل‌کار است

چه خوشتر زآنکه بعد ازانتظاری — بـامیدی رسـد امـید واری

درباب جوان‌شوریده وعاشق‌پیشهٔ غافل‌چه‌بهتر ازاین توان گفت :

ببخشد کشوری بـر بانك رودی — ز ملکی دوستتر دارد سرودی

ز گرمی ره بکار خود نـداند — ز خامی هیچ نـیك و بد نداند

سیاهی‌شب‌وتنهائی‌واضطراب‌قلب‌وبی‌آرامی‌دلراازاین‌نیکوترچگونه‌میتوان‌سـ ود

چه افتاد ای سپهر لاجوردی — که امشب چون دگر شبها نگردی
مگر دود دل من راه بستت — نفیر من خسك در پا شکستت
نه زین ظلمت همی یابم امانی — نه از نور سحر بینم نشانی
مرا بنگر چه غمگین داری امشب — ندارم دین اگر دین داری امشب
شبا امشب جوانمردی بیاموز — مرا یا زود کش یا زود شو روز
چرا بر جای ماندی چون سیه میغ — بر آتش میروی یا بر سر تیغ
دهل زن را گرفتم دست بستند — نه آخر پای پروین را شکستند
من آن شمعم که در شب زنده داری — همه‌شب میکنم چون شمع زاری
چو شمع از بهر آن سوزم بر آتش — که باشد شمع وقت سوختن خوش
گره بین بر سر چرخ کهن را — بباید خواند وخندید این سخن را
بخوان ای مرغ اگر داری زبانی — بخند ای صبح اگر داری دهانی
اگر کافرنهٔ ای مرغ شبگیر — چرا بر ناوری آواز تکبیر...

برای نمودن حال شوق و رقت عاشقی که بتأثیر مهر وعاطفه نسبت بمعشوق تمام علایق وعواطف حیات را دوست دارد تا بجائیکه حق چارپایان وجانوران را هم میگزارد چه بهتر ولطیفتر از داستان دلسوزی مجنون نسبت به آهوان و گوزنان وانس گرفتنش با وحشیان بیابان .

وزن وشیوه این داستانها خواه لیلی ومجنون خواه خسرو وشیرین خودمبین میدارد که این اشعار بزمی را ناچار بانغمه‌های دلکش میخواندند ومینواختند تاچه ماند بدانکه خودشاعر درضمن قصه باین موضوع اشاراتی نموده واز آنجمله درشرح بزم آرائی خسرو سخن ازسی آواز گونا گون بمیان آورده که گویا آنهارا باربد نغمه ساز تابی ازمیان صددستگاه بر گزیده دربربط زده است اینك نامهای سی آواز .

۱ـ گنج باد آورد ۲ـ گنج گاو ۳ـ گنج سوخته ۴ـ شادروان مروارید ۵ـ تخت طاقدیسی ۶ـ ناقوسی ۷ـ اورنگی ۸ـ حقه کاوسی ۹ـ ماه بر کوهان ۱۰ـ مشك دانه ۱۱ـ آرایش خورشید ۱۲ـ نیمروز ۱۳ـ سبز درسبز ۱۴ـ قفل رومی ۱۵ـ سروستان ۱۶ـ سروسهی ۱۷ـ نوشین باده ۱۸ ـ رامش جان ۱۹ـ ناز نوروز ۲۰ـ مشکویه

۲۱-مهرگانی ۲۲-مروای نیك ۲۳-شبدیز ۲۴- شب فرخ ۲۵- فرخ روز ۲۶- غنچه کبك دری ۲۷- نخجیرگان ۲۸- کین ایرج ۳۰- باغ شیرین .

ابیات دیگری هست که اشعارمیدارد خود استاد نیز ازموسیقی بهره‌مندبوده وبسا گفته‌های خویش را بانغمه وساز میسروده .

درهرصورت شعرروان وپرهیجان نظامی ازپندوداستان وتغزل وتعشق آنگاه که باسازوآواز توأم‌میشد دردل دلداران بزمها می‌نشست واین‌تأثیررا خودشاعر دریافته ودرخسرو وشیرین چنین گفته :

نصیحتها که شاهان را بشاید — وصیتها کزو درها گشاید
بسی پالوده های زعفرانی — بشکرخندشان دارم نهانی
گهی‌چون‌ابرسان‌گریه گشادم — گهی‌چون گل نشاط‌خنده‌دارم
سماعم‌ساقیانرا کرده‌مدهوش — مغنی‌راشده دستان فراموش
شهنشه دست بر دوشم نهاده — زتحسین‌حلقه‌درگوشم‌نهاده

درذکرخواص‌شعرنظامی استعدادوصف وقوه تصویراورا نبایدفراموش‌نمود که گرچه ازتشبیهات‌مصنوع آزادنیست‌ولی‌بازلطیف‌وگاهی‌نزدیك بطبیعت‌وبدیع است ازاین‌قبیل:

چو پیر سبز پوش آسمانی — ز سبزه بر کشد بیخ جوانی
جوانان را و پیران را دگربار — بسر سبزی درآرد سرخ گلزار
گل ازگل تخت‌کاوسی برآرد — بنفشه پر طاوسی برآرد
بسا مرغا که عشق آوازه گردد — بسا عشق کهن کان تازه گردد
چو ازخرم بهار وخرمی‌دوست — بگلها بردرید از خرمی پوست
گل ازشادی علم درباغ میزد — سپاه فاخته بر زاغ میزد
شمال انگیخته هرسو خروشی — زده بر گاو چشمی پیل گوشی
سهی‌سرو ازچمن قامت کشیده — ز عشق لاله پیراهن دریده
بنفشه تاب‌زلف افکنده بردوش — گشاده باد نسرین را بنا گوش
عروسان ریاحین دست برروی — شکرخای شکوفه شانه درموی

هوا بر سبزه گوهرها گسسته　　زمرد را به مروارید بسته
تذروان بر ریاحین پر فشانده　　ریاحین در تذروان پر نشانده
ز هر شاخی شکفته نو بهاری　　گرفته هر گلی بر کف نثاری
نوای بلبل و آوای دراج　　شکیب عاشقان را داده تاراج

معمولا نظامی پس از وصف طلوع صبح یا نسیم سحرگاهان یا نمایش اختران شب بداستان میپردازد و درضمن داستان اصلی بسا قصه‌های فرعی نقل میکند و آنگونه قصه‌هارا بایك مهارتی روشن و کوتاه میگوید و در صنعت ایجاز سرمشقی بدست میدهد.

او نیز مانند خاقانی که هردو ازیك شهرستان ایرانند معانی تازه و عبارات مبتکر فراوان دارد و گاهی افتد که آن معانی یا آن عبارات کمی نامعلوم و مبهم بنظر میآید و بازی کلمات و تعبیرات لغزمانند واستعاره وتشبیهات غریب بکار میرود مانند این ابیات درمخزن الاسرار که نعت حضرت نبویست :

تحفهٔ اول که الف نقش بست　　بر در محجوبهٔ احمد نشست
حلقهٔ حا را کالف اقلیم داد　　طوق ز دال و کمر از میم داد
لاجرم اویافت از آن میم ودال　　دایرهٔ دولت و خط کمال
بود درین گنبد فیروزه خشت　　تازه ترنجی ز سرای بهشت
رسم ترنج است که درروزگار　　پیش دهد میوه پس آرد بهار

ولی اغلب اشعارخمسه روان وروشن ونغز ولطیف است ودرفارسی سرمشق داستان‌سرائیست ازخواص شیوه استاد کثرت استعمال ترکیبات وصفی است مانند:

«یکی گوی» «شب‌سنج» «گرانسنگ سبکسیر» «پویه پا» «فلك برپای‌دار» «غم وشادی‌نگار» «شب وروز آفرین» «نکوسرانجامی» ..

بدیهی است لغات وکلمات خاص وشاید بومی نیز درشعر استاد آمده وامتیازی بدان بخشیده .

نظامی غیرازمثنویات خمسه قصیده وغزل نیزسروده ومقداری از آن گرد آمده وچندقطعه ورباعی هم بنام او بدست هست. دراین اشعار نیز استادی وزبردستی او پیداست .

ابیات ذیل ازقصیده‌ایست منسوب باو درشرح پیری‌خود که‌متین ومؤثراست :

درإین چمن که زپیری خمیده‌شد کمرم
ز شاخهای بقا بعد از این چه بهره برم
نه سایه ایست زنخلم نه میوه‌ای کس را
که تند باد حوادث بریخت برگ وبرم
سپهر با قد خم‌گشته میکند لحدم
بیاض موی ز کافور میدهد خبرم
دو رشته پر ز گهر بود در دهن ما را
جفای چرخ گسست و بریخت آن گهرم
رسید روز به‌آخر چو جغد میخواهم
کزین خرابه به معمورهٔ فنا ببرم
دو تا شدم که نیالایدم بخون دامن
که خون‌فشان‌شده چشم ازتراوش‌جگرم
نشست برف گران برسرم زموی سپید
ز پست گشتن بام وجود در خطرم
ز من کسی نکند باور آنکه بتوانم
ز ضعف جان که برخاطر کسی گذرم ...

درهمین مضمون دلسوز که تاریکی روزگارآدمی‌را مجسم‌میدارد قطعه یا غزلی نیز ازآن شاعر نغزگو نقل‌میگردد :

جوانی برسر کوچ‌است‌دریاب‌این‌جوانی‌را
که شهری بازکی باشد غریب کاروانی را
خمیده‌پشت ازآن گشتند پیران‌جهاندیده
که اندر خاك میجویند ایام جوانی را
به‌هرزه میدهی برباد عمر نازنین کزوی
بحاصل میتوان کردن حیات جاودانی را

اگر تو شادمان باشی چه معزولی رسد غم را
وگر خود را کشی از غم چه نقصان شادمانی را

نثر فارسی دورهٔ سلجوقی

بطوریکه در مقدمه این فصل اشارت رفت نثر فارسی نیز مانند نظم در عصر سلجوقیان یعنی قرن پنجم و ششم ترقی کرد و نویسندگان زیادی پیدا شدند و در فنون گوناگون تألیفات نمودند در واقع بعضی از شاهکارهای ادبیات منثور فارسی مانند تاریخ بیهقی و چهار مقاله و کلیله و تذکرة الاولیاء در این دوره نوشته شد معلوم است قسمتی از این کتب با اینکه در عصر سلجوقیان تألیف یافته بحمایت و تشویق دیگر سلاطین و امرای معاصر مانند غزنویان و خوارزمشاهیان و سایر سلالها بوده است چنانکه در ذیل معلوم خواهد شد. نثر این عصر نیز مانند ادوار قبل معمولا ساده و روان یعنی از تکلفات و عبارت پردازی عاری است و حشو و زواید و تزیینات ثقیل لفظی که بیشتر بعد از مغول معمول شد در آن نادر و عین حال نثری پخته و آزموده و بدیع و فصیح است. با اینهمه باید گفت که استعمال کلمه‌ها و جمله‌های ثقیل عربی و اصول ترسل و سبك ایراد شواهد و اشعار عربی در طی کلام و تظاهر در انشای مطنطن و نثر مرسل و مزین در بعض تألیفات اینعصر آغاز میکند و در واقع طرح انشای دوره مغول ریخته میشود و میتوان در اینموقع برای مثال از کتاب راحة الصدور راوندی و کتاب التوسل الی الترسل بهاءالدین بغدادی نام برد.

کتب عرفانی

چنانکه اولین شعرای معروف صوفیه در دوره سلجوقی ظهور کردند بهمانطور معروفترین تألیفات عرفانی بفارسی منثور نیز در اینددوره تألیف یافت و مهمترین آنها عبارتست از کشف المحجوب و اسرار التوحید و تذکرة الاولیاء.

کشف المحجوب - کتاب کشف المحجوب در اواسط قرن پنجم تألیف یافت. اولین کتاب معروفی است بفارسی فصیحی در شرح حالات و عقاید و مقالات مشایخ صوفیه. مؤلف آن ابوالحسن غزنوی است که بمناسبت انتساب بدو محل از جواز غزنه

اورا جلابی هجویری نیز گفته‌اند گذشته ازاینکه این کتاب‌مهم نمونه شیوه‌قرن پنجم‌است اقوال‌وحکم‌اخلاقی وعرفانی نغز ومفیدی در آن‌نقل‌شده نیزاشعاروجمل قصارتازی درآن آمده است که قسمتی ازآن درتعریف تصوف است .

اسرار التوحید- اسرارالتوحیدفی‌مقامات‌الشیخ‌ابی‌سعید نیزازتصنیفات‌مهم متصوفه است که به نثرفارسی‌شیرینی‌نوشته شده تألیف‌آن درنصف دوم قرن ششم شایدحدود ۵٦۰ یعنی‌حدود صدسال بعد ازکشف المحجوب بعمل‌آمده‌است وآن درتعریف احوال‌وکرامات واقوال‌شیخ‌ابوسعید ابی‌الخیراست درضمن‌شرح‌حالات وکرامات‌شیخ حکایات واخبار واشعارعرفانی نیزدرآن ثبت گردیده‌همچنین‌اسامی واخبار بسیاری‌ازفضلا ومشایخ‌عصر بمناسبت‌ذکرشده مؤلف‌اسرارالتوحیدمحمدبن منور ازاحفاد شیخ ابوسعید است .

تذکرة الاولیاء - تذکرةالاولیاء مانندکشف المحجوب وموافق ترتیب‌آن درتعریف‌مقامات‌وغرایب صفات ونخبهٔ‌کلمات وعبادت‌وعادات بزرگان صوفیه است پندهای‌سودمندوحکایات دلپسند واخبارعبرت‌آمیز بعبارت فارسی مؤثر وبسیطی دراین کتاب‌آمده وقرائت آنرا جاذب وآسان‌نموده‌میان‌این کتاب‌واسرارالتوحید وکشف‌المحجوب ازحیث‌معانی‌واسلوب شباهتی‌تام‌موجوداست‌وگاهی عین عبارات کشف‌المحجوب بامختصرتغییراتی درآن دیده‌میشود .

مؤلف تذکرةالاولیاء چنانکه‌در گذشته اشاره‌شد شیخ فریدالدین‌عطاراست وتألیف‌آن دراوایل قرن‌هفتم حصول یافته .

کتب تاریخی:

زین‌الاخبار- زین‌الاخبار ازجمله کتابهای قدیم تاریخی بزبان فارسی است مؤلف‌آن ابوسعیدعبدالحی بن ضحاک‌بن‌محمود ازاهل گردیزبود که ولایتی‌بوده‌در مسافت یکروزه غزنه برسر راه هند .

دراین کتاب تاریخ‌مختصرایران تازمان‌مؤلف باانضمام شرح ظهور اسلام و تاریخ‌خلفاء تاوقایع‌سال ۳۲ باختصارمندرج‌است‌تألیف آن‌درزمان‌سلطنت‌عبدالرشید

پسر محمود غزنوی یعنی بین ٤٤٠ و ٤٤٤ بعمل آمده. این تألیف مخصوص بمناسبت قرب زمان از لحاظ تاریخ سامانیان وغزنویان مهم است.

تاریخ بیهقی- این تألیف مهم نه تنها مانند کتاب گردیزی از حیث احتوای وقایع سلطنت سلسله غزنوی که نویسنده آن ابوالفضل بیهقی اغلب آنها را به رأی العین دیده اهمیتی بسزا دارد بلکه مؤلف خود از نثر نویسان ماهر عصر بوده و مدت ۱۹ سال در دیوان رسائل دربار غزنوی خدمت منشی گری مینموده وازاینجهت کتابش را بفارسی ادبی وفصیح ومتینی نوشته ودرضمن ذکروقایع امثال واشعار مناسب آورده وازفضلاء وادباء نام برده است بطوریکه این کتاب درردیف شاهکارها وبهترین نمونه های نثر فارسی قرار گرفته این تألیف دراصل گویا سی جلد بوده واکنون جز چند جلد ناقص آن که امروز بنام تاریخ بیهقی معروف است ازمیان رفته این مجلد که باقیست شرح وقایع سلطنت سلطان مسعود است وازاین لحاظ اسم آن تاریخ مسعودی است ودرزمان حکومت فرخزاد پسر سلطان محمود یعنی سال ٤٥١ شروع شده و گویا اتمام آن چند سال طول داشته ازمسطورات این کتاب بخوبی پیداست که ابوالفضل بیهقی مردی بوده درستکار وحق پرست ودرروایت حوادث ونقل وقایع نهایت نصفت ودقت داشته وازحقیقت انحراف نجسته وسخن بگزاف نگفته است.

تولد ابوالفضل بیهقی در ۳۸۵ وفاتش در ٤۷۹ بوده است.

مجمل التواریخ والقصص- کتابیست درتاریخ اجمالی عالم عموماً و تاریخ ایران خصوصاً ازمبداء خلقت تاسال ٥۲۰ هجری که سال تألیف آنست درضمن ذکر وقایع تاریخی داستانها وقصه های زیاد آمده.

دراینموقع بیفایده نیست که ازتاریخ بیهق نیز نام برده شود که دراواسط قرن ششم تألیف یافته وازآثار گرانبهای نثر فارسی بشماراست وموضوع آن تاریخ ولایت بیهق وشرح حال بزرگان ودانشمندان آنسامان وازآنجمله ابوالفضل بیهقی است. مؤلف آن ابوالحسن علی بن زید بیهقی است.

راحة الصدور- راحة الصدور مهمترین کتاب فارسی است درتاریخ سلجوقیان ایران ازآغاز کار این سلسله تاانقراض آن بدست خوارزمشاهیان.

مؤلف راحة الصدورابو بکرمحمد راوندی از اهل راوند واقع در نزدیکی کاشان بودخود دربارسلجوقی‌رادیده ودرخدمت‌طغرل‌بن ارسلان‌آخرین‌حکمران سلجوقیان عراق بوده است کتابش‌را دراواخرقرن ششم تألیف‌نمود وآنرا درسال ششصد و نه بنام کیخسرو بن قلج ارسلان از سلجوقیان روم کـرد و بآن سلطان تقدیم داشت .

راحةالصدور گذشته‌ازارزشی که نسبت‌بتاریخ سلجوقیان‌داردنیزاهمیت‌ادبی راماالك است زیرامؤلف بسیاری‌ازشعرا وفضلا را نام‌برده واز اشعارو قصایدآنـان ذکر کرده وهمچنین عده زیادی ازامثال عرب‌آورده است .

راوندی مؤلفات دیگرنیزداشته‌وخودشعرمیسروده است چنانکه‌قصایدی‌از اودرهمین کتاب درمدح کیخسرووقلج ارسلان مندرج است .

کتب اخلاقی و ادبی وطبی :

سیاستنامه ـ سیاستنامه یاسیرالملوك‌اولین کتاب معروف‌فارسی‌است‌درآداب معاشرت‌واخلاق وسیاست‌ملوك‌وامیران‌ووزیران وقاضیان وخطیبان ودیگرطبقات همچنین ابحاثی‌درآن‌راجع‌باشخاص‌وفرقه‌های‌مختلف مانندسنبادومزدك وباطنیـان وخرم‌دینان‌آمده است که ازلحاظ تاریخ مورد استفاده تواند بود.انشای‌سیاستنامه نسبتاً ساده وشیرین ومتین است .

مؤلف‌آن‌خواجه‌ابوعلی‌حسن‌بن علی نظام‌الملك وزیرایرانی است که مدت سی سال‌دردربارسلطان‌الب‌ارسلان‌وملکشاه‌سلجوقی‌منصب‌وزارت داشته‌وسیاستنامه رادرحدودسال‌چهارصدوهشتاد وچهاریعنی کمی‌قبل‌از کشته‌شدنش‌بدست‌اسمعیلیان برحسب درخواست ملکشاه تألیف نمود .

قابوسنامه ـ مؤلف قابوسنامه امیر کیکاوس بن‌اسکندربن قابوس وشمگیر حکمران‌زیاری است که‌آن‌را دراواخرعمربرای پندوتهذیب پسرش گیلانشاه در چهل‌وچهارفصل‌تألیف کرده امیر کیکاوس شخصی‌بوده‌راستگوودرستکارو پارسا .

قابوسنامه‌درآداب‌معاشرت‌ورسوم دوستی والفت وترتیب زندگانی و کسب فضایل‌وتهذیب خصایل است تألیف‌آن درحدود چهارصد وهفتاد وپنج مدت کمـی

قبل ازوفات مؤلف بعمل آمده است . امیر کیکاوس قریحه شاعرانه داشت و اشعار نیك میسرود .

کیمیای سعادت ـ کتابی است اخلاقی ودینی که آنرا حجة الاسلام غزالی در اواخر قرن پنجم تصنیف نمود وعمده محتویات آنرا ازتألیف دیگر معروف خود موسوم باحیاء العلوم که بعربی است بطور خلاصه بفارسی نقل کرد این کتاب اصول تعالیم اخلاقی اسلامی را بطور تفصیل حاوی ومورد بسی استفاده است .

کلیله ودمنه ـ اصل این داستان معروف درزمان ساسانیان اززبان هندی به پهلوی نقل شده بعد عبدالله بن مقفع آنرا از پهلوی بعربی ترجمه نمود گرچه کلیله ابن مقفع را دردوره سامانی بفارسی منظوم ومنثوردرآوردند ولی آن ازمیان رفت و تنها اشعاری از کلیه منظوم رودکی باقیمانده چنانکه گذشت . کلیله حاضر که گذشته ازاصل هندی دوسه حکایت ایرانی واسلامی بر آن افزوده شده ترجمه ابوالمعالی نصرالله بن محمد عبدالحمید ازفضلای آنزمان است از کلیله ابن مقفع وآن دراواسط قرن ششم یعنی دردوره سلطنت بهرامشاه غزنوی(۵۱۲ـ۵٤۷)بعمل آمده نصرالله این کتاب را بنام بهرامشاه کرد وامثال واشعاری بفارسی وعربی بر آن افزودوالحق نثر متین وشیوائی بکاربرد چنانکه آنرامیتوان از کتابهای ادبی درزبان فارسی شمرد. نصرالله درنظم نیز دست داشت واشعاری بفارسی وعربی میساخت .

چهارمقاله ـ این کتاب مهم بطوریکه از نامآن پیداست مرکب است ازچهار مقاله بترتیب ذیل :

درماهیت علم دبیری ـ درماهیت علم شعر ـ درماهیت علم نجوم ـ درماهیت علم طب ـ مؤلف آن ابوالحسن احمد سمرقندی ملقب بهنظامی عروضی است گذشته از اینکه وی استاد بلاغت وانشاء فارسی بوددرعلم ادب مهارت داشت وخود نیز شعر میگفت چنانکه درهمین کتاب ازاشعاراو دیده میشود .

تألیف چهارمقاله درحدود پانصدوپنجاه بعمل آمده وآن بنام ابوالحسن حسام الدین علی شاهزاده غوری اتحاف گردیده .

چهارمقاله را میتوان از حیث سلامت انشاء وطرز سخن واسلوب عبارت در

ردیف اول آثار منثوری فارسی شمرد و نمونه و سرمشق نثر فارسی محسوب داشت و همدوش تاریخ بیهقی وکلیله پنداشت .

ازمزیتهای این کتاب آمدن شرح حالات واشعار ومقالات شماره‌ای ازشعرا وفضلای معروف آن زمان است که ازاین حیث اهمیت بزرگ تاریخی نیز دارد مخصوصاً ترجمه فضلا وشعرا که بزبان مؤلف نزدیکتر بوده‌اند مانند فردوسی یا مؤلف هم‌عصر بوده مانند معزی وخیام بسیار سودمنداست .

حدائق السحر - حدائق السحر فی دقائق الشعر کتابی است درصنایع شعری و قدیمتر تألیف فارسی دراین فن است که بدست ما رسیده و تألیفات سابق بر آن مانند ترجمان البلاغه فرخی ونظایر آن ازبین رفته است .

این کتاب به نثر بلیغی نوشته شده و آمدن امثال وشواهد خوب به نثر ونظم فارسی وعربی اهمیت وارزش آنرا بیشتر کرده .

مؤلف آن رشیدالدین محمد وطواط ازشعرا وادباء قرن ششم بود که کتاب ترجمان البلاغه فرخی رابحضور اتسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱) آورد ودرنتیجه بحکم آن پادشاه بتألیف حدائق قرار داد واین کتاب مفید رادرهمان اوان یاچند سال بعد تصنیف نمود .

مقامات حمیدی - مقامات حمیدی کتاب معروفی است بفارسی مسجع وقصد مؤلف آن نظیره گوئی بمقامات حریری و بدیع الزمان همدانی بوده . این کتاب مرکب است از بیست وسه مقامه و آن درمطالب ادبی ومباحثات ومناظرات ولغز بوده ومنظور اصلی مؤلف ابداع طرز مقامه نویسی بفارسی ودرج لغات غریبه و نسج عبارات مزین بوده‌است مصنف کتاب حمیدالدین ابوبکر بن‌عمربن محمود از قضاة و ادبای نامی بلخ بودو نامیان زمان مانندانوری او رادر اشعارخودستوده‌اند .

تألیف مقامات اواسط قرن ششم بعمل آمد و خود حمیدالدین بسال ۵۵۹ درگذشت .

ذخیره خوارزمشاهی - ذخیره خوارزمشاهی کتابی است مفصل و مفید در ادویه وسموم وامراض گوناگون وتشخیص آنها و آن مرکب ازده کتاب وهر کتاب عبارت است ازچندین گفتار وباب. مؤلف آن زین‌الدین ابوابراهیم اسمعیل بن حسن

جرجانی است که بسال ۵۰۴ بفرمان ابوالفتح قطب‌الدین محمد خوارزمشاه پسر انوشتکین (۴۹۰-۵۲۱) بخوارزم آمد ودر آنجا اقامت جست واین کتاب سودمند رابنام همان حکمران تألیف‌نمود. وفات مؤلف رابسال ۵۳۱ نوشته‌اند .

مرزبان نامه - کتابی‌است مشتمل بداستانها وقصه هاوحکایتها و افسانها که غالباً مانندکلیله ودمنه اززبان حیوانات نقل‌شده، این کتاب‌را مرزبان بن‌رستم بن شروین‌ازملوك طبرستان که خاندان آنهارا باوندیان یاآل باوند میگفتند دراواخر قرن چهارم‌هجری بلغت‌قدیم طبرستانی تألیف کرده‌است. دراوایل قرن هفتم‌یکی از ادبا ومنشیان درجه‌اول آن‌عصرموسوم به سعدالدین وراوینی که ظاهراً اهل آذربایجان بوده آنرا بفارسی فصیح‌ادبی درآورده وبنام ربیب‌الدین هرون‌وزیر ازبك‌بن محمداز اتابکان آذربایجان موشح نمود.

نخبه‌ای ازدانشمندان و بزرگان ایرانی که بیشتر بتازی نوشته‌اند.

شیخ طوسی-شیخ‌ابوجعفرمحمدبن‌حسن‌طوسی‌برحسب‌زمان‌بعدازابن‌بابویه وکلینی بزرگترین فقهای مذهب شیعه‌بود. تحقیقات اودرحدیث وتفسیر وفقه ورجال وکلام وادب مرجع‌علمای شیعه‌است. ازتألیفات معروفش کتاب استبصار و تهذیب‌الاحکام وکتاب‌العدة فی‌اصول‌الفقه وکتاب‌الرجال وکتاب‌الغیبه‌است. شیخ درتفسیر کتاب التبیان را تصنیف کرده که معروف‌است‌نیزتألیفی‌مفیددارد بنام فهرست کتب الشیعة واسماء المصنفین تولدش بسال ۳۸۵ در طوس و رحلت او در ۴۶۰ بود .

غزالی- ازسرامدان ومشاهیر علمای دوره‌سلجوقی یکی حجة‌الاسلام امام ابوحامدمحمدبن‌محمدبن احمدغزالی است .غزالی بسال چهار صدوپنجاه درطوس تولدیافت درآنجا ودرجرجان ودرنیشابور بتحصیل علوم پرداخت ودربسیاری‌از علوم خاصه فقه وحکمت بمقام اجتهاد رسید .

اوایل جوانی رادرتعلم‌واقتفاءازمشایخ متصوفه صرف کرداز اولین‌معلمین‌وی درنیشابور امام‌الحرمین ابوالمعالی‌بود. غزالی بعدازتحصیل بوعظ و درس وتألیف پرداخت وشهرتی‌بسزا رسانید وبخدمت‌وزیر نظام‌الملك رسید ودرنزد اوبپیشگاه سلطان‌ملکشاه‌تقرب پیدا کرد درسال چهارصدوهشتادوچهار بموجب دعوت‌خواجه

نظام‌الملك برای تدریس درمدرسه نظامیه به بغداد رفت وچهار سال در آنجا تدریس نمود در اینجا حدود سیصدتن از طلاب علم ودانش درمحضرش دانش آموزی میکردند وبعضی از تألیفات مهم خودرا دراینموقع انجام داد بعداز عالم ظاهر بعالم باطن رجوع نمود وتحولی عظیم روحانی درحال او پدید آمد ودر این اثر تحول که در آنموقع حدود ۳۹سال داشت میل به اعتزال کرد وامام احمدغزالی برادرخود راجانشین خود قرار داد وازمدرسه انفصال جست وسفرحج اختیار کرد ومدتی درسوریه ماند ودر آنجا درعزلت واختفاء زیست وتنها باعرفاء ومتصوفه معاشرت داشت. یکی از تألیفات معروف خودرا که موسوم است به احیاء العلوم الدین وآن درفقه واحکام واخبار وکلام ومذاهب وبخصوص اخلاق اسلامی است در آن خطه تالیف نمود. کتابهای دیگر غزالی درفقه و علم قرآن وحدیث وحکمت متعدد است از آنجمله است مقاصد الفلاسفه وتهافت الفلاسفه درحکمت ومعیار العلم درمنطق. ازرسالات مهم غزالی که حاوی شمه‌ای ازشرح حال و تجارب روحانی وعقاید اوست رساله المنقذمن الضلال است. غزالی بعدازعودت ازسوریه بازمدتی درنیشابور درمدرسه نظامیه تدریس نموده بعد عزلت گزید وتنها باوعظ و تدریس درحلقه مشایخ صوفیه وعلماء بسر بردتا اینکه در ۵۰۵ یعنی بسن ۵۵ سالگی درطوس وفات یافت.

شیخ طبرسی ـ شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی مانند شیخ طوسی از بزرگان فقهای شیعه بود، درحدیث و تفسیر فقه تحقیق و اجتهاد نمود بسی ازعلمای شیعه قول او را حجت شمرده‌اند وازمؤلفات معروف اومجمع البیان است که تفسیرهای بزرگ ومعتبر شیعه محسوب است. وفات شیخ طبرسی در ۵۴۸ یا ۵۵۰ در سبزوار وقوع یافت.

امام فخر رازی ـ ابوعبدالله فخرالدین محمد رازی از ائمه حکماء ومتکلمین وفقهاء زمان خود ودرعلوم اسلامی ازسرآمدان و بزرگان اسلام بشمار است. عمده اقامتش درهرات ومجالس وعظ ودرس او زیارتگاه خاص وعام ومقصد انام بود.

ازتألیفات مهم او کتاب نهایة العقول و کتاب المحصول در کلام وحکمت و کتاب المباحث المشرقیه درتصوف و کتاب الحصول دراصول فقه وشرح اشارات ابوعلی‌سینا

درمنطق وحکمت‌است. تولداو بسال۵۴۳ وفاتش بسال۶۰۶ درهرات اتفاق افتاد.

شهاب الدین سهروردی - شهاب‌الدین یحیی بن حبش بن‌امیرك سهروردی معروف به‌شیخ اشراق منسوب به‌بلده‌سهرورد زنجان‌ازنخبه علماءحکمی‌واشراقی عصر خود بود از مجلس درس فخرالدین رازی استفاده نمود در اصول و حکمت تألیفات داشت.

تألیف معروفش‌حکمة‌الاشراق نام دارد که درشرح مسائل‌فلسفی‌موافق‌ذوق عرفان واشراق است. سهروردی در ۵۴۹ بدنیا آمد وبسال ۵۸۷ درحلب بامرملك الظاهر پسرصلاح‌الدین‌ایوبی(۵۸۲-۶۱۳) بجرم اشتغال بحکمت مقتول‌شد. یك شهاب‌الدین‌سهروردی دیگر نیزموسوم به**ابوحفص محمدبن‌محمد** از عرفای نامی قرن‌هفتم بود که در۶۳۲وفات‌یافت‌و کتاب عوارف‌المعارف‌درتصوف‌ازوست‌وسعدی دربوستان ازویاد کرده.

میدانی - ابوالفضل‌احمدبن‌محمدمیدانی‌از اهل‌نیشابور درقواعد ولغت‌عرب استادبود ودرنحوتألیف دارد. معروفترین‌آثاراوعبارت از کتاب‌مجمع‌الامثال‌است که امثال مشهورعرب را محتوی است والسامی فی‌الاسامی‌است که اسامی دینی و نجومی وجغرافیائی‌وحیوانات باترجمه‌های فارسی درآن‌آمده. میدانی بسال۵۱۸ درنیشاپور وفات‌یافت.

زمخشری - ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی درلغت ونحو وحدیث و تفسیرمحقق بود. از تألیفات‌مشهور اوالکشاف عن حقیقة‌التنزیل است‌در تفسیر و المفصل‌است درنحو.همچنین‌زمخشری کتابی‌بنام‌اساس البلاغه درتحقیق‌لغت‌عربی‌و کتابی لغتی‌مفید ازعربی بفارسی‌باسم مقدمة‌الادب دارد. تولدش درزمخشر ۴۶۷ و وفاتش‌بسال۵۳۸ اتفاق افتاد.

شهرستانی - ابوالفتح محمدشهرستانی‌نیز از فضلای ایران‌بود. درچهارصد وهفتادونه درشهرستان‌تولدیافت درفقه‌وکلام وعلم ادیان‌صاحب تحقیق است.

تألیف معروفش کتاب‌الملل‌والنحل درتعریف فرق اسلامی ومذاهب وشرح آراء حکماء است. وفات شهرستانی‌بسال۵۳۸ اتفاق افتاده.

از فضلای دیگر اینعصر **ابوالحسن علی بن حسن باخرزی** از قصبه باخرز بین نیشابور وهرات است که درفقه وادب استاد بود واشعار بتازی سرود .

تألیف معروف او **دمیة القصر** نام دارد ودر آن شرح حال ومنتخب اشعار دویست وبیست وپنج تن ازشعرای عربی گوی عصر خودرا که شماره‌ای از آنان ایرانی بوده‌اند آورده وازادباونویسندگانی نام برده . سال وفات اورا ٤٦٨ نوشته اند .

دیگر **ابوبکر عبد القاهر بن عبدالرحمن جرجانی** که ازاستادان علم نحو بود وتألیفات مهم دارد وازآنجمله است کتاب العوامل درنحو وفاتش بسال ۵۰۲ واقع شد.

دیگر **ابواسماعیل حسین بن علی بن طغرائی اصفهانی** بود که وزارت مسعود بن محمد بن ملکشاه ازسلجوقیان عراق ۵٤۷ ـ ۵۳۸ داشت یعنی مشیر و صاحب تدبیراو بود، بهرحال ازجمله ادباء وشعرای نامی عصر خود معدوداست و تألیفات ودیوان اشعار لطیف عربی دارد . قصیده معروف عربی موسوم به لامیة العجم ازاوست . طغرائی بسال ۵۱٤ کشته شد .

دیگر **انوشیروان بن خالد بن محمد کاشانی** وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه(۵۱۱ـ۵۲۵)اولین سلجوقیان عراق که ازجمله ادباء ومورخین بود .

دیگر **ابوزکریا یحیی بن علی تبریزی** معروف به **خطیب تبریزی** که در ادب ولغت عربی مقام بزرگی داشت ودرمدرسه نظامیه بغداد تدریس میکرد درعروض وقوافی و اعراب قرآن وشرح معلقات و شرح دواوین عربی تألیفات دارد وفاتش بسال ۵۰۲ اتفاق افتاد .

ماخذها ـ کتابهای فارسی راجع بتصوف وشرح حال مشایخ : و اولیاء کشف المحجوب چاپ روسیه ـ ایضاً اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید چاپ روسیه و چاپ ایران باهتمام آقای مهریارو تصحیح آقـای بهمنیار ـ ایضاً تذکرة الاولیاء شیخ عطارچاپ فرنگ با مقدمه بقلم آقای محمد قزوینی ایضاً نقدالنصوص جامی ـ ایضاً نفحات الانس جامی ـ ایضاً گوهرمراد تألیف ملاعبدالرزاق لاهیجی ـ ایضاً شرح گلشن‌رازمحمدلاهیجی ـ ایضاً تاریخ ادبی‌براون ج ۲ ـ ایضاً قسمت اول رساله دکتررضازاده شفق چاپ برلین(آلمانی).

درباب سلجوقیان : راحة الصدورتألیف راوندی چاپ فرنگ وبرای اخباروحکایاتی راجع بشعرا و نویسندگان و ادبیات مـانند باباطاهرو معزی و انوری و طغرائی بفهرست آن کتـاب رجوع شود .

راجع به‌باباطاهر: گذشته از راحة الصدوروومقدمه دیوان بابا طاهرچاپ تهران باهتمام‌مجله ارمغان ـ ایضاً براون جلد دوم .

رسائل خواجه عبدالله انصاری چاپ ارمغان ۱۳۱۹ با تصحیح آقای تابنده گنابادی ـ تاریخ برامکه ازبهترین‌منشآت قرن چهارم وپنجم باهتمام آقای عبدالعظیم قریب گرکانی۱۳۱۳.

فهرست نسخ خطی ریوج ۲ ـ(برای تذکره‌های فارسی وجوع بآخر کتاب شود) فرهنگ اسدی چاپ فرنگ. ایضاً چاپ‌تهران باتصحیح‌آقای اقبال ـ مقدمه دیوان ناصرخسروبقلم مرحوم غنی‌زاده چاپ برلین ـ دیوان ناصرخسروچاپ تهران بامقدمه‌آقای تقی‌زاده ـ

راجع بقطران و زمان او : شهریاران گمنام تألیف‌آقای کسروی ـ ایضاً منتخبات فارسی (کریستوماتی)تألیف شفرج ۲ ـ ایضاً سفرنامه ناصرخسرو چاپ برلین ـ ایضاً ابن الاثیرحوادث سالهای۴۱۸ و۴۳۲ و۴۵۰ ـ ایضاً تاریخ‌ابن‌خلدون چاپ مصرص ۴۹۶ ـ دیوان‌سنائی‌به‌تصحیح آقای مدرس رضوی طهران ـ سیرالعبادالی المعاد حکیم سنائی باهتمام آقای کوهی بتصحیح آقای سعید نفیسی ۱۳۱۶ ـ ویس ورامین فخرالدین‌گرگانی بتصحیح آقای مجتبی مینوی ج ۱ طهران ۱۳۱۴.

راجع بخیام : تعلیمات چهارمقاله چاپ فرنگ بقلم‌آقای محمد قزوینی‌وحکایات متن‌همان کتاب ـ ایضاً تحقیقات‌آقای دکتر کریستنسن **Christensen** درکتاب خود موسوم‌به رباعیات خیام(انگلیزی) ـ ایضاً مقدمه‌آقای نفیسی بچاپ طهران رباعیات خیام ـ ایضاً مقدمه‌آقایان دکتر رضاتوفیق وحسین‌دانش به‌رباعیات خیام چاپ استانبول (ترکی).

راجع بعطار : تذکرة الاولیا چاپ فرنگ با مقدمه آقای محمد قزوینی ـ دیوان عطار با تصحیح آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۱۹ـ احوال وآثارعطار تألیف‌آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۲۰ .

راجع به‌انوری ومعزی : حکایات چهارمقاله‌آقای عروضی سمرقندی چاپ فرنگ وتهران‌ـ ایضاً تحقیقات ژوکوسکی در باب انوری که خلاصه آنرا براون در تاریخ ادبی خود آورده ـ ایضاً حبیب السیر چاپ بمبئی ج ۲ ص ۱۰۳ ـ ایضاً تاریخ راحة الصدور و تاریخ گزیده ـ دیوان امیرمعزی با مقدمه بتصحیح‌آقای عباس اقبال طهران ۱۳۱۸ـ بهترین شرح حال‌مسعود مستخرج از اشعار و اقوال خودش بقلم آقای محمد قزوینی چاپ فرنگ (ترجمه انگلیزی) ـ دیوان مسعود سعد بتصحیح و مقدمه آقای رشید یاسمی چاپ طهران ۱۳۱۸ ـ « حصارنای » شرح حال مسعود سعد تألیف آقای سهیلی خوانساری ـ دیوان جمال الدین اصفهانی (مختصر) باهتمام آقای ادیب نیشابوری طهران ـ دیوان‌کامل جمال‌الدین اصفهانی با تصحیح و حواشی‌آقای وحید دستگردی طهران ۱۳۲۰ـ دیوان ابوالفرج رونی باهتمام آقای وحید دستگردی طهران ۱۳۰۴ـ تحقیقات خانیکوف راجع به خاقانی که در جلد دوم براون خلاصه شده ـ ایضاً تاریخ

ادبیات تألیف اته (آلمانی) - سخن سخنوران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر چاپ طهران ج ۲- دیوان‌خاقانی بتصحیح آقای عبدالرسولی چاپ طهران۱۳۱۶.

نظامی و زمان او : مقدمه خمسه چاپ سنگی طهران - ایضاً اخبار نظامی تألیف باخر (آلمانی) چاپ آلمان ۱۹۲۱ - ایضاً براون ج ۲ ایضاً تاریخ ادبیات اته مقالات آقای سعید نفیسی درمجله ارمغان سال ٤ شماره ۳و٤ - ومقاله پرفسور ریپکا سال۱٦ شماره اول - ایضاً توضیحات مفید ریودرفهرست نسخ خطی‌فارسی‌ج۲- ایضاً ابن‌الاثیرحوادث سال۶۲۲ و ۶۲۵-خمسه نظامی بانضمام‌منتخبات نصایح بعنوان‌اندرزنامه ودیوان وشرح حال‌نظامی بعنوان گنجینه گنجوی بهمت وتصحیح آقای وحید دستگردی‌طهران - مقدمه حدائق السحرچاپ طهران بقلم‌آقای اقبال- عمعق بخارائی بقلم آقای‌ذبیح‌الله صفا مجله مهر منطبعه طهران شماره‌های ۳و٤ سال‌سوم - مقدمهٔ کشف‌المحجوب چاپ روسیه(روسی)- تذکرة الاولیاء دردو جلدچاپ فرنگ بامقدمه‌آقای‌قزوینی داستان لیلی‌ومجنون ومقایسه ادبی‌باروميو وژولیت تألیف‌آقای علی اصغرحکمت‌طهران ۱۳۲۰- سیاستنامه چاپ طهران ؛

شرح حال بیهقی بقلم دکتررضا زاده‌شفق درمجله ارمغان‌شماره۱۲ سال ۱۱ و شماره های ۱ و۲ سال ۱۲ - مقدمه راحة الصدور چاپ فرنگ باهتمام آقای محمد اقبال باشرح حال‌مؤلف بقلم خودش - مقدمه قابوسنامه بقلم آقای نفیسی چاپ طهران ۱۳۱۲ - مقدمه‌مرزبان‌نامه بتصحیح آقای‌قزوینی‌چاپ طهران۱۳۱۱ .

کلیله ودمنه بامقدمه‌آقای عبدالعظیم قریب - ایضاً منتخب کلیله ودمنه بامقدمه واهتمام آقای قریب چاپ‌طهران۱۳۲۰- کیمیای سعادت چاپ‌طهران باهتمام آقای احمدآرام - غزالی‌نامه تصنیف‌آقای جلال همائی طهران ۱۳۱۸ - چهار مقاله چاپ فرنگ بامقدمه و حواشی آقای‌محمد قزوینی - مقامات‌حمیدی چاپ تبریز - ذخیره خوارزمشاهی نسخه خطی کتابخانه سپهسالارطهران مقامات راجع به‌امام فخررازی بقلم‌آقای سعید نفیسی درمجله مهرطهران .

راجع بدانشمندان وفقها (گذشته ازکتاب فوق) مجالس المؤمنین قاضی‌نورالله شوشتری روضات الجنات خوانساری - قصص‌العلماء تنکابنی- فهرست شیخ طوسی‌فهرست ابن‌الندیم - ودیگر کتب رجال مانندطبقات الاطباء ابن‌ابی‌اصیبعه - و طبقات الشافعیه تألیف سبکی - ومعجم الادباء یاقوت - و اخبار الحکماء قفطی - ایضاً خاندان نوبختی تألیف آقای اقبال - تاریخ ادبیات عرب بروکلمان - وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان .

٤ -عصر مغول و تیموریان

استیلای مغول بایران باحمله چنگیزخان ازطرف ترکستان دراوایل قرن هفتم هجری شروع نمود ومنجر بتأسیس سلطنت احفاد اودرایران شد که تااواسط قرن هشتم هجری بنام ایلخانان حکمفرمائی کردند. درحمله مغول سلطنت سلجوقیان جای خودرا به خوارزمشاهیان داده بود وعلاء الدین محمد خوارزمشاه از سلاطین معروف آن سلسله گرفتار هجوم مغول گشت ودر کارزار بامغول مغلوب شد وسلسله خوارزمشاهی بتاریخ ششصدوبیست وهشت بدست آنقوم منقرض گردید.

ازجمله معاصرین ورقیبان خوارزمشاهیان اتابکان فارس بودند که نیز دچار استیلای مغول گشتندولی باآنها ازدرتدبیر واطاعت درآمدند وخراجگزاری آنهارا پذیرفتند وجنوب ایران را بدین طریق حفظ کردند و بالاخره درحدود ششصد و هشتاد وشش انقراض یافتند.

نخستین حکمران سلاله ایلخانی هلاکو وازدیگر سلاطین معروف آن اباقا آن وغازان واولجایتو بودند. غازان اول سلطان مغول بود که در ایران اختیار دین اسلام نمود.

قریب نیم قرن بعداز انقراض مغول تیموریان که اصلا بامغول خویشاوند بودند بنای سلطنت درایران گذاشته وتا اوایل قرن دهم یعنی شروع کار صفویه فرمانفرمائی نمودند.

از معروفترین افراد سلاله تیموریان تیمورلنگ وشاهرخ والغ بیك وابوسعید بودند.

سلاله های کوچك دیگر نیز باانقراض مغول درنقاط مختلف ایران بوجود آمده بودمانندجلایریان وسربداران وآل کرت ومظفریان وقره قوینلو که غالب آنها در نیم قرن فاصله بین انقراض ایلخانان وظهور تیمور یعنی نصف دوم قرن هشتم در نقاط مختلف حکومت داشتند.

فتنهٔ مغول وحملهٔ تیمور یکی از مصیبت های بزرگ تاریخ است که نه تنها بایران روی آورد بلکه یك قسمت مهم آسیا واروپا راویران وپریشان نمود تقریباً

تمام شهرهای بزرگ شمالی ایران ردیف هزاران ده و قصبه نهب و تخریب و ساکنین آنها قتل عام شدند. تأثیر این هدم و قتل و غارت در ادبیات و علوم زیاد بود. نه تنها شماره‌ای از علما و فضلا با فجیعترین وضعی کشته گردیدند بلکه مساجد و مدارس و ابنیه متبرکه و موقوفه و کتابخانه ها که حاوی کتب بیشمار و خزاین علوم و آثار بود طعمه یغما و چپاول گشت و پایمال و نابود شد و بقیة السیف از اهل دانش متواری و فراری شدند و در آن نقاط نام و نشانی از علم و فضیلت نماند و بداوت و وحشت بدانش و معرفت غلبه نمود ولی با اینهمه فتنه و تخریب که در این سرزمین رویداد آثار علم و ادبیات ایران کاملا عرضه زوال نگشت بلکه بعد از دوره اول صدمات مغول باز فرصت جسته و رستاخیز نمود حتی در بعض شعب علوم مخصوصاً در فن تاریخ دوره مغول و تیموری دارای امتیاز گردید و توان گفت این عصر کلیةً در تاریخ ادبی ایران اهمیتی پیدا کرد. علت این تضاد آنکه اولا اساس تمدن و علوم و ادب در ایران از زمان سامانیان رو بترقی نهاده و بمرور ایام به نضج و کمال رسیده و صدها اشخاص دانشمند در هر گوشهٔ این سرزمین ظهور نموده و تألیفات و آثاری از خود بیادگار گذاشته بودند و سخت بود این همه ذخیرهٔ معنوی که یادگار اعصار و بس محکم و استوار بود با یك حمله مغول هرچند سخت و خونریزانه باشد از بین برود. مقداری از کتب و آثار بتصادف از نظر وحشیان مغول مکتوم ماند. مقدار دیگر را بشهر های دور دست بردند. همچنین شماره‌ای از بزرگان و دانشمندان از دست جلادان مغول جان بدر بردند و مخصوصاً بولایات جنوبی ایران که از تخریبات آنقوم یغماگر مصون بود پناه آوردند و عده‌ای بهندوستان و آسیای صغیر التجا نمودند و در آن نقاط بفرصت به نشر ادبیات و علوم ایرانی همت گماشتند.

ثانیاً سلاطین مغول و تیموری با اینکه در ابتداء درنده و آدمی خوار بودند بعد از اقامت در ایران و مألوف شدن بافکار آن سامان کمی تغییر ماهیت دادند و خوی تاخت و تاز و خواص حرص و آز خود را باختند و بتدریج بتمدن اسلام و ایران آشنائی بهم رسانیدند و بصحبت علماء و فضلاء گرویدند و بعض آنان خود کسب هنر کردند و اهل هنر را حمایت نمودند حتی شماره‌ای از دانشمندان ایران را مانند خواجه نصیرالدین

طوسی وخواجه‌شمس‌الدین محمدجوینی صاحب دیوان وبرادرش عطاملك‌جوینی ورشیدالدین فضل‌الله بمشورت‌یابوزارت وامارت‌بر گزیدند وهریك ازاین‌اشخاص بنوبه خوداهل فضل راحمایت وتشویق نمودند. خواجه نصیر کـه بدربار هلاکو احترامی بزرگ داشت ازعلمای بزرگ ونامی‌ایران بود وصدها شاگرددرحلقه تدریس خود داشت‌ونشرفضایل‌ایرانی‌واسلامی‌مینمود. صاحب‌دیوان وزیراباقاآن ومربی دانشمندان بود واستادی مانند شیخ‌سعدی اورا مدح وتحسین‌میکرد.

برادرش عطاملك جوینی که ازطرف‌شاه مغول‌حکومت‌داشت همت به بسط علم وادب گماشت. اصلا خاندان جوینی در نشر معارف ایرانی بفضل‌سبقت وحسن خدمت ممتاز بود.

رشیدالدین فضل‌الله وزیرغازان ازدانشمندان وطبیبان‌ومورخان زمان‌خود بود ودرعقل وتدبیر نظیر نداشت.

پس عجب‌نیست که درعصر مغول وتیموری باآنهمه ویرانی‌وپریشانی ادبا و فضلای نامی‌بدرآمدند. نه‌تنها بعضی ازشعرای درجه‌اول ایران مانند سعدی‌درآن دوره شهرت‌یافتندومولاناجلال‌الدین رومی‌وحافظ وجامی‌ودیگران ازمورخین و نویسندگان وشعرادرآن عصرظهورکردندبلکه محیط ایران‌عده‌ای ازخود امرا وشاهزادگان مغول وتیموری راتربیت نمود واز میان آنان اشخاص صاحب ذوق پیدا شدندمخصوصاًخودتیمورباهمهٔدرشتی‌وشقاوت‌وخونخواری ازدرك‌لذایذمعنوی ادبیات اسلام وایران‌بی‌نصیب نبود و مجالس ادباء وظرفاء را خوش داشت. اولاد واحفاد اونیز کما بیش اهل‌فضل ودانش دوست‌بودند ازآن جمله بودالغ بیك که دانشمندان راتشویق نمودومیل واستعدادی نسبت‌بعلم‌نجوم نشان داد وخودزیجی ساخت بایسنقر برادرالغ بیك‌نیز ذوق‌مخصوص ادبی‌داشت واشعار وآثار فارسی‌را بدقت‌وهوس‌مطالعه‌مینمود ومجلس اوهمواره‌مجمع شعراومورخین‌وخوش‌نویسان‌و نقاشان‌ایرانی‌بودخوددرخطاستادبود ورقم‌استادانه‌اوبرطاق وپیرامن سردر مسجد گوهرشادمشهد که‌آیاتی ازقرآن‌شریف‌نوشته جلوه گراست.همو بود که‌امر کرد نسخه‌ای‌ازشاهنامه‌رابرای‌او‌استنساخ کردندومقدمه‌ای مفیدبرآن نوشتند وامروز

قدیمترین نسخه معروف شاهنامه که در دست است همان نسخه بایسنقری است که بسال هشتصد و بیست و نه تحریر یافته. نیز از احفاد دانش پرور تیمور ابو الغازی سلطان حسین بود که در هرات و اطراف قریب چهل سال حکومت داشت و دربار این حکمران مرکز فضلا و شعراء مانند جامی و مورخین وادبا مانند دولتشاه وحسین واعظ وخواند میرو نقاشان ماهر مانند بهزاد وشاه مظفر وخوشنویسان مانند سلطان علی مشهدی بود و جمله بهرمند تشویق این امیر بزرگ ووزیر دانشمند او علیشیر نوائی بودند. نیز شاخه هندی تیموریان ادبیات ایران را ترویج کرد وهندوستان در زمان اعقاب بابر تیموری مرکز تألیفات و ترجمه‌های فارسی گردید چنانکه در فصل دیگر بیاید.

درمیان سلسلهٔ های دیگر نیز اهل فضل کم نبود چنانکه ابوبکر وپسرش سعد از اتابکان فارس حامی سعدی بودند و اهل فضل را که از یورش مغول گریخته وپناه آورده بودند نگهداری مینمودند وشاه شجاع از مظفریان مشوق حافظ بود و فخر الدین از آل کرت مقرخود را مرکز ادباء قرار داده بود.

از حوادث مهم ادبی این عصر انتشار زبان فارسی بود درخارج ایران زیرا در نتیجه تشتت ومسافرت ومهاجرت ادبای ایران وبتأثیر بعضی از سلاطین تیموری یامغول در هند زبان فارسی در اطراف وممالک مجاور خاصه هندوستان رواج یافت ونویسندگان ومؤلفان وسخنگویان فارسی در آنسامان پدید آمدند وشعرای نامی فارسی زبان هند مانند امیر خسرو وفیضی دکنی وعرفی شیرازی از این تاریخ ببعد شهرت کردند واین سخنگویان گذشته از هند در ترکیه نیز مورد تقدیر وتقلید گشتند وبدین وسیله برواج زبان فارسی در آن مملکت خدمت کردند.

ولی افسوس که اوضاع غیر طبیعی عصر مغول وتیموری زبان فارسی را نیز مخصوصاً در نثر مصنوعی وغیر طبیعی کرد وشیوه ساده وشیرین قدیم تاحدی متروك شد وشماره‌ای از نویسندگان به لفاظی پرداختند ومطالب را بااستعاره ومجاز وکنایه وطول وتفصیل ادا کردند وعبارت پردازی ودرج کلمات ناهنجار عربی واستعمال حشو وزوایدو بکار بردن الفاظ وعبارت غامض بی معنی وتشبیهات ناروا ومبالغه های بیجا مرسوم گردید حتی ادای مطالب تاریخ تابع این اصول لفاظی شد بطوریکه برای بیان مطلبی کوچك

گاهی صحایف بزرگ را بعبارات غلیظ و ثقیل پر کردند واگر کتابی مانند تاریخ معجم یا تاریخ وصاف که از آثار مهم این عصر است باسبك مکلف آن مدتی مورد تقلید مؤلفین واقع گردید مثلا با تاریخ بیهقی برابر کرده شود فرق فاحش میان دو اسلوب دیده خواهد شد وتنزل صریح سبك زبان فارسی معلوم خواهد گشت .

بدیهی است این سبك عمومیت نداشت بلکه نویسندگانی درنظم و نثر همان طرز قبل ازمغول را مرعی داشتند یالااقل مانند دیگران غرق ظاهر پردازی نبودند و نثر و نظم فصیح شیرینی میساختند وعلت اختلاف بین آثاری مانند گلستان و تاریخ جوینی با تاریخ وصاف وجامع التواریخ که جمله از یك عصر ند همین است .

درمورد نظم دورمغول میتوان گفت که شعر عرفانی نمونه های کامل پیدا کرد ودرواقع بهترین ولطیف ترین معانی تصوف دراین عصر بقالب عبارات موزون فارسی اندر آمد و نامی ترین گویندگان این طرز مانند حافظ وجامی خاصه جلال الدین رومی دراین دوره ظهور کردند وشاید یکی ازعوامل قوت پیدا کردن این مسلك همانا ظلم واعتساف وتجاوز واجحاف مغول باشد که صاحبدلان ایران دربرابر این طغیان چون ازجهان بیرون رنجیده و دلشکسته شدند لاجرم رو بعالم درون آوردند ودر معنویت وتأمل ومطالعه وریاضت تسلی خاطر جستند وشورش وآشوب عالم ظاهر را بسکوت وآرامش وصفای عالم باطن معاوضه کردند .

از تأثیرات فرعی استیلای مغول وتیموریان یکی نیز ورود شمار زیادی کلمات مغولی وترکی بفارسی بود که هنوز عده ای از آن درزبان حاضر فارسی باقی ومتداول است اینك برای مثال معدودی ازآن لغات بیگانه ذکر میشود ، ایلغار (هجوم) یغما (تاخت وتاز وغارت) چپاول (غارت) یورت واردو (قرارگاه وسپاه) ایلچی (فرستاده . نماینده) قراول (پاسبان . سرباز) تومان (ده هزار، بیور) نویان (درجه ولقب شاهزادگان مغول) کوچ (رحلت رهسپار شدن) اوغراق (توشه ، زاد راه) تمغا (مهر).

همچنین است القاب خان (قاآن) وخاقان وخاتون واسامی خاصه مانند البتکین وسبکتکین وخان بالیغ وابش ومنکبرنی وتکش وتغلق ونظایر آنها .

شعرا و سخنگویان معروف

سعدی ـ مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی یکی از ستاره‌های قدر اول آسمان ادب ایرانست که نظم و نثر بدیع او زبان فارسی را با علی درجه فصاحت رسانید و بهترین نمونهٔ بلاغت رابدست داد و درواقع مفاد این بیت را که خود فرمود:

هفت کشور نمی کنند امروز　　بی مقالات سعدی انجمنی

درهرعصری مقبول اهل‌ذوق وادب قرار داد.

سعدی بنابدلالت بیتی ازبوستان که آن رادر ٦٥٥ تألیف کرده و گفته است:

الا ایکه عمرت بهفتاد رفت　　مگرخفته‌بودی که‌بر بادرفت

(درصورتیکه این بیت راخطاب بخودش گفته‌باشد) بایستی درسال ٥٨٥ تولدیافته‌باشد واگر بیت دیگر را که در گلستان آمده وعبارت ازاین است:

ایکه پنجاه رفت ودرخوابی　　مگر این پنج روزه دریابی

درتاریخ تألیف گلستان ٦٥٦ ساخته وخطاب بخویشتن گفته‌است پس تاریخ تولدش حدود سال ٦٠٦ خواهد بود.

قرائن تاریخی فرض دوم را بیشتر نزدیك بحقیقت میکند. نخست آنکه در کلیات سعدی از اتابك سعدزنگی سلطان فارس (٥٩٩ـ٦٢٣) نشده درصورتیکه شاعر منتسب بدان خاندان بود وشاهان آنرا مدح کرد پس معلوم میشود شاعر درزمان سعد هنوز بسیارجوان و گمنام بوده. دوم آنکه چون وفات سعدی بین ٦٩١ و ٦٩٤ اتفاق افتادتولد اودراوایل قرن طبیعی‌تر بنظرمیآید تادر ٥٨٥ که عمراورا بیشتر از صدسال میکند. سوم آنکه سعدی در گلستان وبوستان از واعظان واستادانی مانند ابوالفرج بن جوزی (متوفی در ٦٥٦) وشهاب‌الدین سهروردی (ابوحفص عمر بن محمد مؤلف عوارف المعارف متوفی در ٦٣٢) طوری نام میبرد که باوپند و اندرز میفرموده‌اند و معلوم میشود موقع ارشادوتدریس این بزرگان دربغداد شاعرما تلمذ میکرده وخوشه دانش میچیده وجوانی نورس بوده ومعقول اینست که دراین روزگار حداکثر حدود بیست واند سال داشته باشد نه بیشتر.

پس تولداودرحدود ٦٠٦ چنانکه بیت ایکه پنجاه رفت ودرخوابی....

میثما یاندبنظر درست میآید.

شاعر دراوایل جوانی ازنوازش پدر محروم گردیدچنانکه خود گوید:

مرا باشد ازحال طفلان خبر　　که درطفلی ازسر برفتم پدر

من آنکه سر تاجور داشتم　　که سر در کنار پدر داشتم

اجداد سعدی اهل علم ودانش بوده ودرعلوم دینی اشتهارداشته اندچنانکه فرمود:

همه قبیله من عالمان دین بودند　　مرا معلم عشق تو شاعری آ

سعدی درشیراز بتحصیلات آغاز کرد سپس ببغداد رهسپارشد ودر آنجا در مدرسه معروف نظامیه و دردیگرمحافل علمی کسب فضایل وعلوم نمود.

از جوانی روح بی آرام داشت وپای بندبیکجا نبود و گردش اطراف جهان و دیدن مردمان رامیخواست ودرواقع این ابیات ترجمان حال خودش بود :

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار　　که بروبحر فراخست و آدمی بسیار

چوماکیان بدرخانه چندبیتی جور　　چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار

زمین لگدخورداز گاووخربعلت آن　　کهساکنست نه مانندآسمان دوار

گذشته ازجهانگردی وطنش ایران معرض هجوم مغول گردیده فارس گرفتار کشمکش های بین احفادخوارزمشاهیان واتابکان واقع شده بودپس دل از زادگاه کند وبجهانگردی آغاز نمود ومسافرتی راکه بین سی تاچهل سال طول داشت پیش گرفت و بغدادوسوریه ومکه راتاشمالی های امریکا گشت وشهرهای مختلف وملتهای گوناگون بدید وبامذاهب وفرق برآمیخت وباطبقات مردم اختلاط نمودوشاید قطعهٔ :

ندانی که من در شه اقالیم غربت　　چرا روزگاری بکردم درنگی...

اشاره بهمین مسافرت باشد. دور نیست آغاز این سفر در سال هجوم غیاث الدین خوارزمشاهی بفارس یعنی سال ششصدوبیست ودو باشد و اگر بعضی حکایات گلستان تخیلات صرف شاعرانه نیست سعدی کاشمر وهند وترکستان راهم دید حتی بموجب روایتی ازسفرمکه به تبریز رفت ودرآنجا اباقاآن و صاحب دیوان و برادرش را دیدار کرد .

بعد ازُ این سفر طولانی وسیر درآفاق و انفس شاعر جهاندیده با یکدنیا

تجارت‌معنوی‌وافکارورزیده بسوی شیرازبر گشت ودراین‌حین‌در آنجاممدوح‌حامی اواتابك ابوبکربن سعدبن زنگی(۶۲۳-۶۶۸)حکومت میکرد ورفاه‌وامان حاصل بود ، چنانکه گفت :

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم   پلنگان رها کرده خوی پلنگی
چنان بود درعهد اول که دیـدی   جهان‌پرآشوب‌وتشویش‌وتنگی
چنین شد در ایام سلطان عـادل   اتـابك ابوبکر بن سعد زنگی

دراینموقع‌بود که شاعرفراغتی‌جست ومیل بتألیف وتصنیف نمودوسزوده‌ها وگفته‌های خودرا گردآورده وبوستان وگلستان‌را پرداخت واشعاروقطعات خود را فراهم ساخت

سعدی از آن نیکبختان‌است که درزمان‌خود حتی‌ازاوان‌جوانی صیت‌شهرت خودرا شنید واین‌ناموری اودرزمان اتابك‌ابوبکرباوج‌رسید دربوستان گوید :

که سعدی که گوی‌بلاغت‌ربود   در ایـام بوبکر بن سعد بـود

دراینموقع‌یعنی‌بسال۶۵۵بوستان‌رابرشتهٔ نظم‌وتألیف کشید چنانکه گوید:

ز ششصد فزون بود پنجاه وپنج   که‌من گفتم این نامبردار گنج

یکسال بعد گلستان‌را تصنیف کرد چنانکه در مقدمهٔ آن گفت :

درآن‌مدت که‌ماراوقت خوش‌بود   زهجرت ششصدوپنجاه وشش‌بود

گذشته ازاینده‌استاد را قصاید وغزلیات وقطعات وترجیع بند ورباعیات و مقالات وقصاید عربی‌هست که دردیوان‌کلیاتش جمع آمده .

سعدی گذشته ازاتابکان با بزرگان وفضلا ودانشمندان مانند صاحبدیوان‌و برادرش عطاء ملك ارتباط داشت وآنان‌را مدح میگفت وباشاعران وگویندگان معاصرخویش نیزروابط ادبی داشت وبساکه‌مورد ستایش‌آنان واقع میگردید . چنانکه مجدهمگر که خود انتساب بدربارانابك ابوبکرداشت گفت :

ازسعدی مشهورسخن شعرروان جوی   کوکعبهٔ فضل‌است ودلش چشمهٔ‌زمزم

وخواجه همام‌الدین‌تبریز که شاعرشیرین‌سخنی‌بودوصاحبدیوان‌رامدح‌میکرددر اشاره باهمیت وحسن شهرت سعدی گوید :

همام را سخن دلفریب و شیرین هست　　ولی چسود که بیچاره نیست شیرازی

تأثیر سخن استاد دراخلاف و آوازه شهرت اودرجهان ونفوذش درادبیات ایران ومشرق زمین بزرگتراز آنست که دراین مختصرمشروح گردد وبیجهت نیست که شمارهٔ زیادی از دانشمندان ایران وفضلای جهان بزرگی استاد را بعناوین گوناگون بیان کرده حتی شاعران نامی نیزبه ستایش اوزبان آوربوده‌اند .

لسان‌الغیب خواجه حافظ فرماید :

استاد سخن سعدیست نزد همه کس اما　　دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو

امیرخسرودهلوی اینگونه بوی میبالد :

جلد سخنم دارد شیرازهٔ شیرازی

همو درقران‌السعدین گوید :

نوبت سعدی که مبادا کهن　　شرم نداری که بگوئی سخن

نیز درمورد دیگر گوید :

خسروسرمست اندر ساغرمعنی بریخت　　شیره از خمخانهٔ مستی که درشیرازبود

سعدی نه تنها درایران بلکه در کشورهای مجاور اسلامی ودرتمام عالم علم و ادب ازهمان عصرخودش تا کنون جزوسخنگویان نامی بشمار آمده وافکارواشعار اورا ازروی شوق ورغبت جسته‌اند کتاب گلستان حتی کتاب درسی سلاطین هند و عثمانی بود وشاهان وشاهزادگان آن ممالك اشعاراورا ازبرداشتند تاچه‌ماند باهل علم وادب درزمان ما آثاراوتقریباً بتمام زبانهای مهم عالم نقل‌شده ونامش زبانزد آ حاد جهانست :

سبك استاد درنثرونظم موردتقلید بسی‌از گویندگان ایران گردیدومقاله‌ها و کتابها ازمنظوم ومنثوردرتتبع شیوهٔ اوبوجودآمد که ازآنجمله میتوان درتتبع گلستان ازروضهٔ خلد مجد خوافی که ازشعرای قرن‌هشتم بود وبهارستان‌جامی و نگارستان معین‌الدین جوینی وپریشان قاآنی نام برد .

وفات این‌مرد بزرگ میان سالهای ۶۹۱و۶۹۴ درمسقط الرأس خودشیراز اتفاق افتاد ودرهمان شهرمدفونست .

سبك و افكارـ اگر در تاریخ ادبیات بخواهیم استادانی را بر گزینیم که صاحب سبك ومسلك وابتكارند وازمرحله تقلید گذشته‌اند بدون تردید یکی از آنان سعدی شیرازیست .

چنانکه در بالا هم اشارت رفت سعدی در اقسام شعر طبع آزمائی نموده و الحق در هر یك خوب از عهده بر آمده . قصاید سعدی بسبك متقدمین است ولی معمولا روشن تر وساده تر وبی تکلفتر است وموضوع آن نعت خداوند وپند واندرز ومراثی ومدایح است . ممدوحین عمده سعدی عبارتند از :

اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی ششمین پادشاه سلسله سلغریان یا اتابکان فارس و پسر او سعد بن ابوبکر که سعدی انتساب خاص بدو داشته وگویا تخلص هم ازاو بود واتابك محمد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی وترکان خاتون دختر اتابك ومحمود شاه از اتابکان یزد واتابك سلجوقشاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی واتابك ابش خاتون دختر اتابکان سعد بن ابوبکر نیز امیران وحاکمان فارس مانند امیر انکیانو ومجد الدین رومی ووزراء ودانشمندان مانند صاحبدیوان شمس الدین محمد جوینی وزیر نامی هلاکو وبرادرش عطا ملك جوینی از حکام ودانشمندان زمان ونظایر آنان .

نکته‌ای که هست استاد شیرازی در مدح ابداً طول وتفصیل واغراق مضمون سازی متقدمین را بکار نبرده وصفتی را که مدایح استاد را امتیازی خاص می بخشد وازین حیث نسبت بتمام گذشتگان بر تری پیدا میکند همانا عبارتست از اینکه وی باشهامتی شگفت‌انگیز شاهان وامیران زمانرا بعدل ونیکوکاری میخواند حتی آنانرا باسپری شدن روزگار وگذشتن جاه وجلال وتغییر احوال متنبه ساخته وبیدار میکند واینگونه اندرز دلیرانه تا آن زمان نه تنها در ادبیات ایران بلکه در ادبیات همه جهان سابقه نداشت ومیتوان آنرا نمونه ودلیل فکر آزاد وفرهنگ عالی کشور ما گرفت زیرا شاعر ایرانی هفتصد واندسال پیش که همه جهان غرق تاریکی وجهل وخموشی بود این چنین چراغ هدایت فرا راه فرمانروایان عصر وجود داشت وحقایق را به آنان که زور وزر داشتند بی پروا گفت . اینك چند بیت ازراه نمونه در اینباب نقل میشود تاروح حقپرستی و آزادگی در ادبیات ما وارزش سخن استاد معین گردد ومعلوم شود که بقول خود شاعر :

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ　　　سخن ملکی است سعدیرا مسلم

درضمن قصیده مدحیه مجدالدین که درسال ۶۸۰ حکومت شیراز داشت گوید:

جهان بر آب نهاده است و زندگی برباد　　　غلام همت آنم که دل براو ننهاد
جهان نماند و خرم روان آدمئی　　　که باز ماند ازو درجهان به نیکی یاد
بر آنچه میگذرد دلمنه که دجله بسی　　　پس از خلیفه بخواهد گذشت دربغداد
گرت ز دست برآید چونخل باش کریم　　　ورت نصیب نیفتد چو سرو باش آزاد

درقصیده ای درستایش علاءالدین عطاملك جوینی مؤلف تاریخ جهانگشاه و برادر صاحبدیوان که حاکم عراق عرب وخوزستان بود (۶۲۳-۶۸۱) این ابیات آمده :

اگرهمین خوروخوابست حاصل ازعمرت　　　بهیچ کار نیاید حیات بیحاصل
ثنای طول بقا هیچ فایده نکند　　　که در مواجهه گویندرا کب وراجل
بلی ثنای جمیل آن بود که درخلوت　　　دعای خیر کنندت چنانکه در محفل

درضمن مدح اتابك سلجوقشاه بن سلغر (۶۶۱-۶۶۲) این ابیات را سروده :

جهان نماند و آثار معدلت ماند　　　بخیر کوش وصلاح و بعدل کوش و کرم
خطای بنده نگیری که مهتران ملوك　　　شنیده اند نصیحت ز کهتران خدم
خنك کسی که پس ازوی حدیث خیر کنند　　　که جز حدیث نمی ماند از بنی آدم

حتی مطلع قصیده ای که عنوانش مدح اتابك ابوبکر است اینگونه آغاز میکند:

بنوبت است ملوك اندرین سپنج سرای　　　کنون که نوبت تست ای ملك بعدل گرای

نه تنها قصاید مدحیهٔ استاد بهمین روش متوجه به پند وراهنمائیست بلکه قصایدی سرتاسر بقصد اندرز سروده شده مانند آنهائیکه بامطلع های زیر آغاز میکند :

ایهاالناس جهان جای تن آسائی نیست　　　مرد دانا بجهان داشتن ارزانی نیست ..

ایضاً :

خوش است عمردریغا که جاودانی نیست　　　پس اعتماد براین پنجروز فانی نیست...

ایضاً :

روزیکه زیرخاك تن ما نهان شود　　　وآنها که کرده ایم یکایك عیان شود ...

جادارد ابیاتی ازقصیده ای درمدح انکیانو که در ۶۶۷ ازطرف هلاکو بحکومت

فارس منصوب گردید برای عبرت وانتباه نقل گردد تاشیوه استاد بهتر روشن شود:

بس بگردید و بگردد روزگار — دل بدنیا در نبندد هوشیار
ایکه دستت میرسد کاری بکن — پیش از آن کز تونیاید هیچ کار
اینکه در شهنامه ها آورده اند — رستم و روئین تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملك — کز بسی خلقست دنیا یادگار
اینهمه رفتند و ما ای شوخ چشم — هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار
ایکه وقتی نطفه بودی در شکم — وقت دیگر طفل بودی شیرخوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ — سرو بالائی شدی سیمین عذار
همچنین تا مرد نام آور شدی — فارس میدان و مرد کارزار
آنچه دیدی برقرار خود نماند — وآنچه بینی هم نماند برقرار
دیروزود این شکل و شخص نازنین — خاك خواهد گشتن وخاکش غبار
اینهمه هیچست چون می بگذرد — تخت وبخت وامرونهی وگیرودار
نام نیکو گر بماند ز آدمی — به کزو ماند سرای زرنگار

ازین چند مثال توان دید که سعدی جای مضامین تودرتوو تکلفات وعبارتی و مدح اغراق آمیز قصایدمرسومرا بعبارات موزون فصیح وروشن داده و بیشتر توجهش بهدایت افکار وانتباه مردم وحقپروری وداد گستری بوده .

بدیهی است استاد اجل اشعارقدمارا میخواند وبسبك ومضامین آنان نیك پی میبرد نهایت خود تصرفی عمیق کرد و قصیده را که باستثنای کم سرتا سرمدیحه سرائی بود عنوان پندوراهنمائی قرارداد . چند مثال زیرین که محض نمونه ذکر میگردد نشان میدهد که ویرا باآثار گویندگان پیش از خودمانندفردوسی واسدی وسنائی وانوری وظهیرفاریابی وامثال آنان الفتی بوده واشعارآنانرا تتبع مینموده.

فردوسی گوید :

ز ناپاك زاده مدارید امید — که زنگی بشستن نگردد سفید

سعدی گوید:

ملامت کن مرا چندانکه خواهی — که نتوان شستن از زنگی سیاهی

فردوسی گوید :

ازین پنج شین روی رغبت متاب　　شب و شاهد وشهد وشمع وشراب

سعدی گوید :

شب است وشاهد وشمع وشراب شیرینی　　غنیمت است دمی روی دوستان بینی

فردوسی گوید :

که چون بچهٔ شیر نرپروری　　چو دندان کند تیز کیفر بری

سعدی گوید :

یکی بچه گرگ می پرورید　　چو پرورده شد خواجه را بردرید

همچنین استادی باسدی توجه داشته واین بیت را :

مکن تکیه بر ملك دنیا و پشت　　که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

از او اقتباس کرده .

ایضاً سنائی گوید :

اندرین راه دربدی نیکی است　　کاب حیوان درون تاریکی است

سعدی گوید :

زکاربسته میندیش و دل شکسته مدار　　که آب چشمهٔ حیوان درون تاریکی است

همچنین حکایت روباه وشتر گلستان مأخوذ از قطعه انوریست که اینگونه شروع میکند :

روبهی میگریخت از پی جان　　روبه دیگرش بدید چو آن

نیز استاد بعضی تغزلات ظهیرفاریابی را استقبال کرده ازین قبیل :

ظهیر :

هزارتوبه شکسته است زلف پرشکنش　　کجا بچشم درآید شکست حال منش

سعدی :

رها نمیکند ایام در کنار منش　　که داد خود بستانم ببوسه از دهنش

با اینهمه امتیاز و ابتکار سعدی درسخن و تصرف او درقصیده و تبدیل آن ازمدیحه به ایقاظ وموعظه نیك پیداست .

امتیاز دیگر شعر استاد آنکه همان درجه که قصیدهٔ مدحیه را از نظر انداخت به آرایش غزل پرداخت. درست است پیش از وشاعران نامی تغزل کرده یا غزلهائی ساخته بودند ولی شعر رسمی و مورد نظر همانا قصیده بود و غزل مقام فرعی داشت در صورتیکه سعدی غزل را که بیشتر از تعبیر احساسات میکند بر قصیده که معمولا روی مقاصدی ساخته میشود ترجیح داد و آنرا ترویج کرد و در واقع در آئین سخن سرائی این شاعر دل بادماغ وحس باخرد مبارزه نمود و عشق وذوق وشور وشوق جای قیاس و نکته پردازی ومضمون سازی را گرفت بدین ترتیب میتوان گفت باظهور سعدی و بعضی همزمانان او غزل در ردیف اول اقسام شعر فارسی قرار گرفت که در گذشته نقل مجالس رسمی شاهان ومرسوم روزهای جشن درباریان بود عقب رفت. اینك چند بیت از دو غزل استاد شیوه اوست نقل میگردد[1]:

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست
یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست

بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس
که بهر حلقهٔ زلف تو گرفتاری هست

گر بگویم که مرا باتو سروکاری هست
در و دیوار گواهی بدهد کاری هست

هر که عیبم کند از عشق وملامت گوید
تا ندیده است ترا برمنش انکاری هست

صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم
همه دانند که در صحبت گل خاری هست

نه من خام طمع عشق تو ورزیدم و بس
که چو من سوخته درخیل تو بسیاری هست

من از این دلق مرقع بدر آیم روزی
تا همه خلق بدانند که زناری

۱- رجوع شود به استقبال این غزل از طرف آقای ملك الشعراء بهار در سعدی نامه ۱۳۱۶.

عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند
داستانیست که در هر سر بازاری هست

ایضاً :

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائی
عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی
دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی
ایکه گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه
ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی
پرده بردار که بیگانه خود آن روی نبیند
تو بزرگی و در آئینه کوچك ننمائی
گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائی
سعدی آن نیست که هر گز ز کمندت بگریزد
تا بدانست که در بند تو خوشتر که رهائی

امتیاز سوم سعدی که در آن نیز پیشوا و توان گفت بیهمتاست نثر روان شیرین اوست که الحق با نظمش برابری میکند و پیش از او کسی بدان شیوه نثر نساخته بخصوص که نثر استاد نثر مسجع است و نمودار گرانمدار آن هما نا کتاب گلستانست که باید گفت گلچینی از گلزار ادبیات ایران است در این تألیف منیف است که سعدی داد صنعت سجع را داد و حسن انتخاب و حسن وزن و تناسب را در عبارت فارسی نمایاند و دفتر سجع سازان پیش از خود را مانند شیخ عطار و دیگران خط بطلان کشید و مترسلان نامی گذشته را نیمه راه گذاشت و معجزه استادان نثر مرسل را مانند ابو المعالی نصر الله صاحب کلیله و دمنه که استاد را بسبك او نظری بوده باطل کرد و با اینکه سجع مستلزم تصنع است یك جمله مصنوع و متصنع نساخت و عباراتش مانند آب روان و آهنگ جانان جاذب و شیرین و گوشنواز و دلفریب در آمد، مانند اینها :

نه‌هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر. توانگری بهتراست نه‌بمال و بزرگی بعقل است نه‌بسال ـ همه کس راعقل‌خود بکمال نماید وفرزندبجمال ـ محالست که هنر میدان بمیرند وبیهنرای جای ایشان گیرند.

زمین‌را ازآسمان نثاراست وآسمان‌را اززمین غبار. گوهراگردرخلاب‌افتد همان‌نفیس است. وغباراگربرسرآسمان رود همچنان خسیس ـ دوران باخبر در حضوروتزدیکان بی‌بصردور ـ خانه دوستان بروب ودردشمنان مکوب ـ عالم بی‌عمل زنبوربی‌عسل است ـ تهی‌دستان‌را دست‌دلیری بسته‌است وپنجه‌شیری‌شکسته ...

از مزایای‌نثرسعدی در گلستان جلوه گراست آوردن اشعاروشواهدمناسب است درضمن‌عبارت که تأثیری‌خاص بسخن‌اومیبخشدبخصوص آنجاکه استشهاد از قرآن کریم مینماید ومعنی‌آیات بینات‌را بانظم‌شیوائی‌تعبیرمیکند نظیرآیهٔ: انا اقرب الیه من حبل الورید که گوید:

دوست نزدیکتر ازمن بمن است ‌‌‌‌‌‌ وین عجبتر که من از وی دورم
چکنم با که تـوان گفت که او ‌‌‌‌‌‌ در کنار مـن و مـن مهجورم

وآیه: فلمارا ینـه اکبر نـه و قطن ایدیهن ... که گوید:

کاش‌کانـانکه عیب مـن جستند ‌‌‌‌‌‌ رویت ای دلستان بدیدنـدی
تـا بجای تـرنج در نظرت ‌‌‌‌‌‌ بیخبر دستهـا بریدندی

این‌نوع نثرملمع‌تازمان‌استادنادربودودرشیوائی‌هرگزبدین‌پایه‌نرسیده‌بود.

چهارم‌آنکه‌گلستان درحقیقت کتابی‌است درآموزش وپرورش‌وهدف اغلب حکایات وامثال آن‌ادب‌وتربیت وتهذیب نفس‌است وازهنرهای‌استادآنکه‌حقایق‌را بدون‌ورود باستدلال‌وطول مقال‌از راه تمثیل‌باعباراتی‌بس‌شیرین‌جزیل‌بیان‌میکند ومعنی‌شعروشاعری‌همینست مثلا برای‌اینکه شخص‌راب‌تأمل‌وشکیبائی‌بخواندبدین طرزسخن میراند:

بچشم خویش دیدم در بیابـان ‌‌‌‌‌‌ که‌آهسته سبق برد از شتابان
سمند باد پـا از تك فرو مانـد ‌‌‌‌‌‌ شتربان همچنان آهسته میراند

وبرای اینکه لزوم نظام ومرامی را درامور معیشت گوشزد کند چنین فرماید :

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن　　که میگویند ملاحان سرودی
اگر باران بکوهستان نبارد　　بسالی دجله گردد خشک رودی

ازقسمتهای لطیف گلستان آنست که شاعر باروح عرفانی که اورا بود گاهی صدای طبیعت ونسیم درختان ونوای مرغان را بگوش جان میشنود وآنهمه در ذوق اوچون نغمه وحدت وآهنگ خلقت ترنم میکند پس حال شوق وجذبه پیدا مینماید تا بجائی که گوئی سرود مرغی او را از صدای قلب عالم آگاه میسازد تا اینگونه سخنان میگوید :

دوش مرغی بصبح مینالید　　عقل وصبرم ببرد وطاقت وهوش
یکی از دوستان مخلص را　　مگر آواز من رسید بگوش
گفت باور نداشتم که تو را　　بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست　　مرغ تسبیح خوان ومن خاموش

همین روح عرفان وتوجه بمعنی ومرکز جهان چشم استاد را باز وفکر او را بلندپرواز کرد ونظر جامع ورأی محیط اوحقایق را دریافت وازاوج وحدت ندا کرد وبشر را که مانند امروز گرفتار تفرقه بود اینگونه به یگانگی وهمداستانی خواند :

بنی آدم اعضای یکدیگرند　　که در آفرینش زیك گوهرند
چوعضوی بدرد آورد روزگار　　دگر عضوها را نماند قرار

ودر آن روزگاران کینه توزی که هر فرقه معتقدات خود را میزان حق میدانست ودیگران را گمراه تصور میکرد شاعر بزرگ اینگونه خودپسندیهای قشری آدمی را بچگانه شمرد وازآن دشمنیهای کودکانه باقهرخند شاعرانه اینچنین تمثیل کرد :

یکی جهود ومسلمان نزاع میکردند　　چنانکه خنده گرفت ازحدیث ایشانم
بطیره گفت مسلمان گر این قباله من　　درست نیست خدایا جهود میرانم
جهود گفت بتوریة میخورم سوگند　　وگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گراز بسیط زمین عقل منعدم گردد　　بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم !

در اشاره بمسلك عارفانه استادبی‌مناسبت نیست آنچه‌را که‌در گلستان‌درباب درویشان آورده بیاوریم .

«پادشاهی‌بدیدهٔ استحقار درطایفه درویشان‌نظر کردیکی‌ازایشان بفراست بجای آورد و گفت ایملك‌مادرین‌دنیابجیش ازتو کمتریم‌وبعیش‌خوشتر وبمرگ برابروبقیامت بهتر.. ظاهردرویش‌جامهٔ‌ژنده است‌وموی سترده‌وحقیقت‌آن‌دل‌زنده ونفس‌مرده. طریق‌درویشان ذکراست‌وشکروخدمت‌وطاعت وایثاروقناعت‌وتوحید وتوکل‌وتسلیم وتحمل‌هرکه بدین‌صفتها که گفتم موصوفست‌بحقیقت درویش است اگردرقباست‌اماهرزه گردبی‌نمازهواپرست‌هوسباز که روزهابشب آرددربندشهوت وشبها روز کند درخواب غفلت وبخوردهرچه درمیان آیدوبگوید هرچه برزبان آید رنداست وگردرعباست.»

تمام گلستان که بـه ترتیب ذیل‌درهشت بابست : ۱ـ درسیرت پادشـاهـان ۲ـ در اخلاق درویشان ۳ـ درفضیلت قناعت ٤ـ درفواید خاموشی ٥ـ در عشق و جوانی٦ـ درضعف‌وپیری۷ـ درتأثیر تربیت ۸ـ درآداب صحبت. مانندآنچه برای نمونه‌آورده شددارای نکات نغزاجتماعی واخلاقی‌وتربیتی‌است واین مزایااست که آن کتاب‌را سرحلقهٔ ادبیات جهان‌قرارمیدهدزیرا درهرباب‌مطالبی‌عمیق‌وسودمند که هریك سرمشق زندگی‌تواند بود مندرج است .

کتاب بوستان که‌نیزهدف تربیتی‌داردمی‌نمایاند که‌استاد درمثنوی‌اجتماعی واخلاقی‌نیزماهر وزبردست بوده‌وکارسابقین را مانندشیخ عطار دراین رشته‌بکمال رسانده وحقایقی‌بس‌مهم وسودمندبسلك حکایت‌بیان‌نموده است.

بوستان مبتنی برده بابست که ابیاتی‌ازهرباب برای اشاره بطرزسخن شاعر آورده

باب‌اول‌درعدل‌وتدبیرورأیست‌واین‌ابیات‌از آن‌بابست .

شنیدم که در وقت نـزع روان — بهرمز چنین گفت نـوشیروان
که خاطر نگهداردرویش باش — نه در بـنـد آسایش خویش باش
نیاساید انـدر دیـار توکس — چو آسایش خویش‌خواهی وبس

نبایـد بنزدیك دانـا پسند — شبان خفته و گرگ‌در گوسفند
بـرو پاس درویش محتاج دار — که شاه از رعیت بـود تـاجدار
مکن ناتوانی دل خلق ریش — که‌چون‌میکنی‌میکنی‌بیخ خویش
فراخی درآن مرزو کشورمخواه — کـه دلتنگ بینی رعیت ز شاه
رعیت نشایـد ز بیداد کشت — که مرسلطنت را پناهند وپشت
مراعات دهقان کن‌از بهرخویش — که مزدور خوشدل کندکار بیش

باب دوم در احسانست ودرآن باب چنین گوید:

یکی‌را خری در گل افتاده بود — زسوداش خون‌دردل افتاده بود
بیابان و بـاران و سرما وسیل — فرو هشته ظلمت بر آفاق ذیل
همه شب درابن‌غصه تا بـامداد — سقط گفت ونفرین ودشنام داد
نه‌دشمن برست‌ازز بانش نه‌دوست — نه‌سلطان که‌این‌بوم‌برزان‌اوست
قضا را خداونـد آن پهن دشت — درآنحال منکر براو بر گذشت
شنیداین سخنهای دوراز صواب — نه‌صبر شنیدن نه روی جـواب
بچشم سیاست در او بنگریست — که‌سودای‌این‌برمن‌ازبهرچیست
یکی گفت شاها به‌تیغش بـزن — ز روی زمین بیخ عمرش بکن
نگه کرد سلطان عـالی محـل — خودش دربلادید وخردر وحل
ببخشود بر حال مسکین مـرد — فرو خوردخشم سخنهای‌سرد...

باب سوم درعشق‌ومستی وشوراست ودرآن بحکم ذوق وحدت عرفانی این ابیات آمده:

ره عقل جزپیچ بـر پیچ نیست — بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این باحقایق شناس — ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان وزمین چیستند — بنی آدم و دام و دد کیستند
پسندیده پرسیدی ای هوشمند — بگویم گر آید جوابت پسند
که هامون و دریاو کوه و فلك — پری و آدمیزاد و دیو و ملك
همه‌هرچه هستنداز آن کمترند — که باهستیش نام هستی برند

باب چهارم درتواضع است ودرآن از جمله چنین فرماید :

یکی قطره باران زابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جائیکه دریاست من کیستم / گراو هست حقا کـه من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید / صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانیـد کار / که شد نـامور لؤلؤ شاهوار
تواضع کند هوشمند گزیـن / نهـد شاخ پر میوه سر بر زمین

باب پنجم دررضاست ودرآن باب آمده :

عبادت باخلاص نیت نکوست / وگرنه چه آید زبی مغز پوست
چه زنارمغ در میـانت چه دلق / که در پوشی از بهرپندارخلق
بـاندازهٔ بود بـاید نمـود / خجالت نبرد آنکه ننمودوبود
اگر کوتهی پـای چوبین مبند / که درچشم طفلان نمائی بلند
وگر نقره اندود باشد نحاس / توان خرج کـردن بر ناشناس
منه جـان من آب زر بر پشیز / که صراف دانا نگیرد به چیز
زر اندودگان را بهآتش برنـد / پدیدآیدآنکه که مس یازرند

باب ششم درقناعت استواین ابیات ازآنست :

شنیدی کـه در روزگار قدیم / شدی سنگک دردست ابدال سیم
نپنداری این قول معقول نیست / چوقانع شدی سیم وسنگت یکیست
گدا را کند یکدرم سیم سیر / فریـدون بملك عجم نیم سیر
اگر پادشاهست وگر پینه دوز / چو خفتند گردد شب هردوروز
چو بینی توانگرسراز کبر مست / بروشکر یزدان کن ای تنگدست
نداری بحمدالله آن دسترس / که برخیزد از دستت آزار کس

باب هفتم درتربیت استودرآن با اشاره به بداندیشان وبدگمانان گوید :

اگردرجهان ازجهان رستهایست / دراز خلق برخویشتن بستهایست
کس از دست جور زبانها نرست / اگرخود نمایست وگرحقپرست
اگر برپری چون ملك زآسمان / بدامن در آویزدت بـدگمان

بکوشش توان دجله را پیش بست | نشاید زبان بد اندیش بست
تو روی از پرستیدن حق مپیچ | بهل تا نگیرند خلقت بهیچ

باب هشتم در شکر بر عافیت است ودر آن چنین فرمود :

یکی گوش کودک بمالید سخت | که ای بلعجب رأی بر گشته بخت
ترا تیشه دادم که هیزم شکن | نگفتم کـه دیوار مسجد بکن
زبان آمد از بهر شکر و سپاس | به غیبت نگـرداندش حقشناس

باب نهم در توبه وصوابست ودر آن گوید :

ز عهد پدر یاد دارم همی | که باران رحمت برو هر دمی
که در خردیم لوح دفتر خرید | ز بهرم یکی خاتم زر خریـد
بدر کرد ناگه یکی مشتری | بخرمـائی از دستم انگشتری
چو نشناسد انگشتری طفل خورد | بخرمائی از وی توانند برد
تو هم قیمت عمر نشناختـی | که در عیش شیرین برانداختی

باب دهم در مناجاتست واین چندبیت از آنست :

خدایا بعزت که خوارم مکن | بـذل گنه شرمسارم مکن
مسلط مکن چون منی بر سرم | ز دست تو به گر عقوبت برم
بگیتی نبـاشد بتر زین بدی | جفابردن ازدست همچون خودی
مرا شرمساری به روی تو بس | دگر شرمسارم مکن پیش کس
گرم بر سر افتد ز تو سایه ای | سپهرم بود کمترین پایه ای
اگر تـاج بخشی سر افرازدم | تو بـردار تا کس نیندازدم

خلاصه آنکه آثار استاد سعدی شیرازی از نظم و نثر مظهر عقاید و افکاریست که در نتیجه عمری آزمایش واندیشه ومطالعه آفاق وانفس وسیر وسفر و آمیزش با اقسام ملل ونحل ومشاهده وقایع تاریخی بحصول پیوسته خود فرماید :

در اقصای عالم بگشتم بسی | بسر بردم ایـام با هر کسی
تمتع ز هر گوشه‌ای یـافتم | ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

عقاید گرانبها درعباراتی موزون وشیوا حکایتها ومثلها واشعـار زیبا بیـان

شده وبدینترتیب مجموعه‌ای نفیس حاوی بهترین‌دستورهای اخلاقی‌واجتماعی و نمونه شیوای فارسی‌ادبی بوجودآمده که مطالعهٔ آن بدون تردید متعلمانرا بکار آید ومترسلانرا بلاغت افزاید.»

شیخ محمود شبستری ـ شیخ‌سعدالدین‌محمودبن‌عبدالکریم‌شبستری‌درقصبه شبسترهفت فرسنگی تبریز تولد یافت ورشدونموش درهمان‌جهات بود و درعهد الجایتو وابوسعیدشهرت‌یافت ودرعداد علماء وفضلاءتبریز میشد. ازشرح حال‌وی تفصیلی‌دردست نیست‌ولی‌اخبار وآثارش معلوم میسازدکه ازاجله علمای متصوفهٔ زمان خود بشمارمیرفته ودرحل‌وفصل‌مسائل دینی‌وحکمی‌بس دقیق بوده و درآن موضوع‌ها مرجعیت وشهرت بسزا داشته.

دانش دوستان ازاطراف واکناف بحضورش شتافته و درمجهولات خود حل اشکال ازاو درخواست میکرده‌اند چنانکه معروفترین تألیفات خود یعنی مثنوی گلشن راز را درچنین موردی درجواب سؤالات مردبزرگی ازاهل‌خراسان‌یعنی امیرحسین‌هروی‌مرید وخلیفه شیخ بهاءالدین‌ملتانی که اوهم خلیفه شیخ‌شهاب ـ الدین سهروردی بودسروده است. این‌سؤالات بطوری که ازاشعار گلشن‌رازظاهر میگردد بسال‌هفتصدوهفده بشیخ رسیده‌چنانکه فرماید:

بسال هفده از هفتصد سال — ز هجرت ناگهان در ماه شوال
رسولی باهزاران‌لطف و احسان — رسید از خدمت اهل خراسان

تمام این سؤالات راجع بمسائل‌دینی‌وعقاید عرفانی‌میباشد که‌شیخ بمناسبت وترتیب جواب‌داد سپس بخواهش‌مریدان آنرا دراندك مدتی تکمیل کرد وبر آن بیفزود وآنرا گلشن‌راز نام نهاد.

شیخ شبستری شاعر بخصوص نبوده و بتصریح خودش تا نظم گلشن‌راز شعر نسروده ولی‌رسایل وکتب‌راجع بهمین موضوعات تألیف نموده‌است و دراینمورد گویاسؤالات منظوم بوده وبناچارجواب‌آنها را نیزمنظوم داده‌چنانکه‌ابیات‌ذیل این‌معنی‌رامیرساند:

بدو گفتم چه حاجت کاین مسایل — نوشتم بارها اندر رسایل

بعد دزباره تصنیفات خود گوید:

به نثر ارچـه کتب بسیار میساخت　　　بنظم و مثنوی هـرگز نپرداخت

درمقدمهٔ مثنوی‌دیگر موسوم‌بسعادت‌نامه که‌منسوب باوست‌بازشیخ‌ازاهتمام نداشتن بکلام منظوم سخن رانده است بااینهمه شیخ شاعری را نقص نمیشمرده و شاعربودن شیخ عطاررا که اعتقادی‌خاص بدوداشت شاهدآورده و گلشن‌رازچنین گفته:

مرا از شاعری خود عار نـاید　　　که درصد قرن چون عطارناید

وتوان گفت گلشن‌راز ازحیث طرزسخن و سبك نظم هرگز متوسط نیست وبمهارت شاعرانه‌شیخ دلیلی‌است که مطالب غامض تصوف را دراشعار منقح‌خوش‌آیندی اداکرده وگاهی واقعاً معانی‌نغزعرفانی‌را دریك ودوبیت بیان‌نموده.

از تصنیفات منثورشیخ آنچه معروف است حق‌الیقین میباشد که در مسائل دینی‌است نیزشاهد نامه ازتألیفات اوست.

شیخ شبستری بسال‌هفتصدوبیست وفات یافت ومرقدش درشبسترواقع است.

اینك چندپرسش وپاسخ آن‌محض نمونه بروجه‌ایجازنقل‌میشود تازبده‌ای از افکار عرفانی وخلاصه‌ای از محتویات گلشن‌راز ونشانه‌ای از ذوق وعقاید شیخ شبستری معلوم گردد؟

پرسش ـ تفکرچیست ؟

پاسخ :

تفکر رفتن از باطل بسوی حق　　　بجزو اندر بدیدن کـل مطلق

محقق‌را که‌وحدت‌درشهوداست　　　نخستین نظره برنور وجوداست

دلی کز معرفت نور وصفا دید　　　زهرچیزی که دیداول‌خدا دید

بود فکر نکورا شرط تجریـد　　　پس آنگه‌لمعه‌ای ازبرق تأئید

غرض اینست که عمل‌فکر پیدا کردن حق از باطل‌است ولی‌اهل تحقیق از مقام فکراستدلالی‌بالاتر رفته ودرحقیقت عالم‌وحدت اشیاء رابنورشهود میبینند ودرجزئیات عالم کلی‌را میبابند واجزاء ازنظر آنان ناپدیدمیگردد و کل نمایان میشودپس هرجامینگرند خدارا که روح کل‌است مشاهده کنند.

پرسش : چه‌نوع فکر شرط سلوك سالك است کدام فکر طاعت و کدام گناهست؟

پاسخ:

درالافکر کردن شرط راهست ‌ ‌ ‌ ولی‌درذات حق محض گناهست
همه عـالم ز نور اوست پیـدا ‌ ‌ ‌ کجـا او گردد از عالم هویدا
رها کن عقل را باحق همی باش ‌ ‌ ‌ که تاب خورندارد چشم‌خفاش
بود نور خـرد درذات انـور ‌ ‌ ‌ بسان چشم سردرچشمهٔ خـور

یعنی خداوندرا که نورمطلق ومحیط جهان‌است باعقل‌ضعیف‌نتوان‌درك کرد وذات اورا بنورسرد نتوان دریافت دلیل بذات او جستن بدان ماند که خفاش به آفتاب نگرد وچشم ضعیف ما بچشمه‌خورشیدنظر کند تنها مشاهده عالم که مظهر اوست ورجوع بقلب وتوسلا بایمان مارا بحق میرساند .

پرسش : من‌چیست وحقیقت نفس آدمی کدامست ؟

پاسخ:

چـو هست مطلق آید در اشارت ‌ ‌ ‌ بلفظ مـن کند از وی عبـارت
حقیقت کـز تعـین شد معین ‌ ‌ ‌ تو او را در عبارت گفته من
برو ایخواجه خود رانیك بشناس ‌ ‌ ‌ که نبود فربهی مانند آماس
یکی ره برتر از کون ومکان شو ‌ ‌ ‌ جهان‌بگذارخود درخود جهان‌شو
من و تـو چون نماند در میـانه ‌ ‌ ‌ چه کعبه چه کنش چه دیرخانه
دراین‌خانه یکی‌شد جمع وافراد ‌ ‌ ‌ چو واحد سازی اندر عین اعداد

یعنی اگر شخص دمی بنظرعرفان درخود نگرد وحدود جسمانی وظاهری را فراموش کندخواهد دیدمیان اووعالم‌فرقی‌نیست واصل‌هرچیزیك حقیقت است‌پس خواهد دریافت که‌وی‌همان‌حقیقت کل‌است که‌تعین پیدا کرده‌وازراه‌ظاهر بینی‌این وجود ظاهر را حقیقت تصورمیکرده یعنی آماس میدیده و فربه میپنداشته جهـان محسوس را که جهان کثرت‌است‌میدیده‌وجهان‌واقعی‌را که جهان‌وحدتست ودرآن نفس‌وحقیقت خدا یکی است نمیدیده‌است‌حقیقت‌وحدت مانندواحد است که همه اعداد ازاوبوجودآیدودرواقع‌همان‌یك است که‌مکرر دیده .سب

پرسش : سالك راه حق کیست ومردم تمام عارف کدام است ؟

پاسخ :

مسافر آن بود کو بگذرد زود
زخودصافی شودچون آتش‌ازدود

سلوکش سیر کشفی دان زامکان
سوی واجب بترك شین و نقصان

بـاخلاق حمیده گشته موصوف
بعلم زهـد وتقوی بوده معروف

همه بـا او ولی او از همه دور
بـزیر قبهـای ستر مستور

تبه گردد سراسر مغز بـادام
گرش ازپوست بخراشی که خام

ولی‌چون‌پخته‌شدبی‌پوست‌نیکوست
اگرمغزش‌بر آری‌بر کنی‌پوست

شریعت پوست‌ومغز آمد حقیقت
میان این و آن بـاشد طریقت

خلل در راه عارف نقص مغزاست
چومغزش پخته‌شد بی‌پوست‌نغز است

چوعارف با یقین خویش پیوست
رسیده گشت‌مغز و پوست‌بشکست

بـود از سر وحـدت واقف حق
درو پیدا نماید وجه مطلق

دل عـارف شناسی وجود است
وجـود مطلق او را شهود است

راهرووعارف کسی است که ازهمان‌آغازسلوك معایب خودرا اصلاح کند و هستی خودرا ازهر گونه نقص خالی‌نماید واین مرتبه **تخلیه** است سپس‌خویش را بزیوراخلاق حمیده بیاراید و بدانش زهد وپرهیزکاری گرود و اینمرتبه **تحلیه** است وقتی‌ازاین مراحل گذشت‌واحکام ظاهرشریعت‌کاربست ودرراه‌عبادت‌وخدمت رنجها برد واز خود پرستی مانندآتشی که از دود بگذرد گذشت وبرای خوبی و نیکی کوششها کرد کم کم نفس او روشن میگردد وازمقام علم گذشته‌بمقام‌عرفان یعنی کشف وشهود قدم مینهد وازاینطریق بتدریج سلوك کرده ترقی‌میکند تا از مبدأ شریعت بسلوك درطریقت میرسد تا سرانجـام بمغز و حقیقت نزدیك میشود آنگاهست که‌وحدت‌جهان درنظراوجلوه‌میکندواین‌مرتبه **تجلیه** است که‌دانش‌او منتهی به‌بینش ودانائی اومبدل به‌شناسائی‌میگردد وچیزهائی‌راکه سابق بانقصان میدانست اکنون بکمال‌می‌بیندیعنی‌عارف‌میشود وتابجائی واصل‌میگردد که‌فرقی بین‌نفس‌وعالم‌ومن‌وتووعالم ومعلوم وعارف ومعروف درنظراوباقی نمیماند وخودش

آینه‌حق میشود یعنی خود جسمانی و زمینی و شهوانی او زایل میشود وخود روحانی او که حقیقت عالم است دروی جلوه میکند وازاین لحاظ میتواند اناالحق گوید زیرا درو جود او تنها حق می‌ماند.

انا الحق کشف اسرار است مطلق   بجز حق کیست تا گوید اناالحق
روا باشد انـا الله از درختی   چـرا نـبود روا از نیکبختی
هر آنکس را که اندر دل شکی نیست   یقین داند که هستی جز یکی نیست
جناب حضرت حق رادوئی نیست   در آنحضرت من وماوتوئی نیست
من وما وتـو واوهست یك چیز   که دروحدت نباشد هیچ تمییز

بهمین روش استاد درمسائل دیگر عرفان بحث میکند مانند جلوه خداوند در عالم ووصال عارف بحق وهدف وحدود نطق آدمی ومسئله جزو وکل وحادث و قدیم ومعنی اصطلاحات واشارات دراشعار عرفانی مانند رخ و زلف وخط وخال وچشم و لب وشراب وشمع و شاهد وخرابات که عارفان ازین عبارات معانی مخصوصی قصد کنند مثلا درباب شراب چنین گوید:

شراب بیخودی در کش زمانی   مگر از دست خود یابی امانی
طهور آن می بود کز لوث هستی   تو را پاکی دهد در وقت مستی
خراباتی شدن از خود رهائیست   خودی کفر است اگر خود پارسائیست

غرض اینکه معنی شراب وخراباتی شدن دراصطلاح عارفان بیخود شدن واز خودپرستی که اساس اغراض مردمان وعلت اصلی خرابی جهان است گذشتن وتصوف به فداکاری وصمیمیت وپاکدلی گرویدنست.

بالجمله باید گفت گلشن راز معانی تصوف را دریك مثنوی ساده وشیرین درطی حدود هزار بیت شرح وتوضیح مینماید وآدمی را بترك عادت ودرك وحدت وجستجوی حقیقت رهبری میکند.

جلال الدین- مولانا جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاءالدین محمد بن حسین الخطیبی بزرگترین شعرای متصوف ایران بسال ششصد وچهار هجری دربلخ که ازمراکز فرهنگ وادبیات وعقاید ایرانی شمرده میشد تولد یافت. پدرش محمد بن حسین

ملقب به بهاءالدین ولد بر حسب روایت نوه دختری علاء الدین خوارزمشاه بود و از فضلاء و مشایخ عرفاء محسوب میشد و ظاهراً از جمله خلفاء شیخ نجم الدین کبری بود پس خوارزمشاه تقرب داشت و گویا در نتیجه پند گوئی و در اثر نفوذ و شهرتی که پیدا کرده بود جلب خصومت اورا کرد و مخالفان تصوف از و سعایت نمودند و از مردم بلخ هم آزار دید پس مجبور بمهاجرت شد و باپسرش جلال الدین از راه بغداد قصد سفر حج نمود بحکم اشعاری از مثنوی تألیف پسر مولانا سلطان ولد این مسافرت در ظهور و فتنه مغول اتفاق افتاد و شاید این فتنه در این عزیمت مؤثر بوده پس شاید مسافرت در حدود تاریخ ٦١٧ وقوع یافته و در اینصورت سن جلال الدین در اطراف ١٤ خواهد بود.

گفته اند بهاء الدین ولد در نیشابور بدیدار شیخ فریدالدین عطار نایل آمد و او جلال الدین را در آغوش کشید و دعا خواند و مثنوی اسرار نامه را باو هدیه کرد بعد از عبور از بغداد و زیارت حج بملاطیه رسید و در آن شهر چهار سال اقامت نمود بعد بهلارنده که از مراکز حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر بود آمد و در آن شهر نیز هفت سال رحل اقامت افکند سپس بموجب دعوت سلطان علاءالدین کیقباد (٦١٧-٦٣٤) دوازدهمین سلجوقیان آسیای صغیر که از شاهان بزرگ دانش پرور بود بقونیه مقر حکومت او رفتند و در آنجا بهاءالدین ولد که در علوم ظاهری و باطنی مقامی بزرگ داشت به نشر فضایل و علوم و بارشاد مردم پرداخت و علاءالدین کیقباد ارادتی بسزا نسبت باو پیدا نمود.

اولین تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت جلال الدین در نزد پدرش بود و یکسال بعد از وفات او (که بسال ٦٢٨ اتفاق افتاد) سید برهان الدین محقق ترمذی که از شاگردان سابق بهاء الدین ولد بود و در این موقع درسلك خواص و اولیاء اهل طریقت مقامی داشت بقونیه آمد و جلال الدین از مجالس درس او کسب فیض نمود و نه سال تمام تحت ارشاد آن مرد عارف بود بعد بعزم سیاحت و اخذ معرفت و درك مجلس اصحاب طریقت مسافرت شام اختیار کرد و مدتی در حلب و دمشق اقامت گزید و تحصیل معانی کرد و با تجارب معنوی و مکتسبات علمی باز بقونیه برگشت و در آنجا مانند پدرش بامر سلطان بنای تعلیم و تدریس علوم شرعی نهاد و همی بنشر نفحات انس مشغول بود

تاروزی گردش روزگاراورا بایکی ازاوتاد زمان ونوادردوران بیکجا آورد واین ملاقات درحیات جلال‌الدین تأثیری‌عظیم نمود . این‌شخص عبارت‌بوداز شمس‌الدین بن‌علی‌بن‌ملك دادتبریزی که‌ژولیده‌پیری ازپیران‌صوفیه بودونفسی گرم‌وجاذبه‌ای بزرگ‌وبیانی مؤثرداشت وازشهری بهشهری راه میپیمود وبااهل راز وریاضت و درویشان وعارفان‌انس والفت مینمودتااینکه دراین‌موقع که سال۶۵۲هجری‌باشد بسراغ جلال‌الدین بقونیه آمد ودراول نظربارقه عشق وحقیقت را درچهره اودید واوراشفیع‌معنوی خودکرد ودربقیه عمرمرشد وقائد روحانی اوگردید.ازتعظیم‌و احترامی که جلال‌الدین‌دراشعارواقوال‌خود نسبت بشمس ابرازنموده نیك‌پیداست که تأثیرنفس‌او دردل‌جهانگیرجلال‌الدین بس‌عمیق‌بوده چنانکه‌ابیات ذیل که‌از دفتر نخستین‌مثنوی انتخاب شده بهترین‌شاهداین‌دعوی تواند بود :

شمس تبریزی که نورمطلقست　　آفتابست وز انوار حقست
این نفس جان دامنم برتافتست　　بوی پیراهان یوسف یافتست
کز برای حق صحبت سالها　　بازگورمزی‌ازآن خوش حالها
من‌چگویم یك‌رگم‌هشیارنیست　　شرح آن‌یاری که‌آنرایارنیست
خود ثنا گفتن زمن ترك ثناست　　کاین دلیل‌هستی‌وهستی‌خطاست
شرح‌این‌هجران‌واین‌خون‌جگر　　این زمان بگذار تا وقت دگر
گفتمش پوشیده خوشتر سریار　　خودتودرضمن‌حکایت گوش‌دار
خوشتر آن باشد که سردلبران　　گفته آید در حدیث دیگران

بنا بفحوای‌این اشعارجلال‌الدین‌درشرح حکایات مثنوی وبیان معانی‌تصوف این‌مرشد پیررا دربرابرچشم داشته وبیاد او بشور وطرب بوده گرچه از ذکرنام اوخودداری نموده واسرارعرفان ورازایمان اورا درحدیث دیگران گفته است .
مولانا مدتی درخلوت وفیض صحبت این عارف سوخته وسوزنده گذرانده بعدمرشد مسافرتی بدمشق نمود وباز بقونیه برگشت و باز بارشاد وتحریك شوق وشعله ور ساختن آتش‌عشق‌مولانا پرداخت .

گفته‌اندشمس درمقام وجد و شوق عنان اختیاراز دست میداده و مضمرات

درون‌را بزبان می‌آورده و دربرابر معتقدات قشری عوام بی‌باك بوده و اسرارفاش میکرده وبساط سماع وطرب عارفانه‌را بیباکانه میگسترده‌است‌چنانکه بنابروایت ازاین‌راه دشمنان‌زیادپیدا کرد وروزی ازسوء حادثه عوام‌قونیه براوشوریده اورا درملاءعام کشت(٦٤٥)وعلاءالدین پسرارشدمولانا نیزدراین‌معرکه سخت‌مجروح شده جان سپرد .

ولی‌آنچه ازبرخی غزلیات دیده میشود اینست شمس روزی ناپدید شد و مولانادوسال شبان‌وروزان‌درفراق کعبه مقصودجویان‌وگویان بودولی‌اثری‌نیافت.

مولانا جلال‌الدین بعد ازاین همسفر گذشت وریاضت‌وتجربه درعالم عرفان بمقام بلندی رسید وقطب‌سالکین‌آن مسلك گردید وچنانکه رسم‌مشایخ‌آن‌طایفه است‌خلیفه‌ای‌برای‌خودمعین نمودواولین خلیفه‌اوصلاح‌الدین‌فریدون زرکوب‌نام داشت کمولانا‌توجهی‌خاص‌وعلاقه‌ای وافرواعتقادی زیادنسبت‌بوی ابرازمیفرمود بحدی که این‌توجه مایه‌حسدمریدان واقع‌میگشت واوده سال دراین‌خدمت‌بود . بعد ازاو یعنی‌بسال٦٥٧حسام‌الدین حسن‌بن محمد بن‌حسن‌را بخلافت‌خودبر گزید واویازده سال درحال حیات مولانا خلیفه و۱۲سال بعد ازوفات جانشین اوبود .

حسام‌الدین‌ازنخبه مریدان وپیروان وطرف توجه‌خاص‌بودوازسخنان‌استاد که درحق او گفته پیداست که‌وی‌درطریقت مراحلی طی نموده ودرعلم وتقوی و معرفت بمقام منیع ومرتبه رفیع رسیده بود وقول اودرحضوراستادتأثیری‌بزرگ داشت‌چنانکه‌بتشویق وتذکراوبود که کتاب‌مثنوی که شاهکارذوق عرفان‌ایرانست بسلك نظم‌وتحریردرآمد . وفات حسام‌الدین بسال ٦٨۳اتفاق‌افتادوبعدازاوخلافت بعهده‌فرزندمولانا یعنی‌سلطان‌ولدواگذارشد واوسی‌سال پیشوای‌یاران‌طریقت‌بود.

مثنوی معنوی بزرگترین‌میوه افکاروبهترین‌جلوه‌اشعارجلال‌الدین بلکه کاملترین‌دیوان‌تصوف‌درزبان فارسی‌است که‌بشماربیست وشش هزاربیت ودرضمن شش کتاب دربحررمل سروده شده .

تاریخ‌شروع تألیف کتاب اول بدرستی معلوم نیست ولی دوسال بعد ازختام آن کتـاب دوم شروع شده وآن بتاریخ ششصد و شصت و دو بود از این لحاظ

تاریخ شروع دفتر اول بین ۶۵۷ و ۶۶۰ باید باشد زیرا انتصاب حسام الدین بخلافت در ۶۵۷ بود. علت این وقفه دوساله اندوهی بود که بمناسبت وفات زوجه حسام الدین که ملهم ومعشوق مولانا بود دردل شاگرد واستاد حاصل شده و ظاهراً این مصیبت حسام الدین را غرق سکوت وریاضت واعتکاف نموده بود ابیات ذیل که بمطلع کتاب دوم است این معنی را میرساند:

مدتی این مثنوی تأخیر شد　　مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان　　باز گردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود　　بی بهارش غنچه ها نشکفته بود
چون ز دریا سوی ساحل باز گشت　　چنگ شعر مثنوی با ساز گشت
مطلع تاریخ زین سودا و سود　　سال هجرت ششصد و شصت و دو بود

ازهمین ابیات بخوبی پیدا است که حسام الدین درتحریك ذوق وتشحید شور وشوق پیر خودچه تأثیری داشته دفترسوم مثنوی نیز بدینگونه بنام حسام الدین شروع میکند :

ای ضیاء الحق حسام الدین بیار　　این سیوم دفتر که سنت شد سه بار

درآغاز دفترچهارم جلال الدین باردیگرتأثیرمعنوی حسام الدین را اینگونه بیان مینماید:

ای ضیاء الحق حسام الدین توئی　　که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت عالی تو ای مرتجی　　می کشد این را خدا داند کجا
گردن این مثنوی را بسته‌ای　　میکشی آنجا که تو دانسته‌ای
مثنوی را چون تو مبدء بوده‌ای　　گر فزون گردد تواش افزوده‌ای

درمطلع کتاب پنجم بازهمین معانی بدین سخنان تکرار میگردد :

شه حسام الدین که نور انجم است　　طالب آغاز سفر پنجم است
ای ضیاء الحق حسام الدین راد　　اوستادان صفا را اوستاد
گر نبودی خلق محجوب و کثیف　　ور نبودی خلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی　　غیر این منطق بنی بگشادمی

ابتدای کتاب ششم که آخرین دفتر مثنویست نیز بنام حسام‌الدینست.

ای حیات دل حسام الدین بسی　　　میل میی جوشد بقسم سادسی

گشت او جذب چو تو علامه‌ای　　　در دهان گردان حسامی نامه‌ای

دراین دفترهم علاقه معنوی والفت وعشق عارفانه مرشدبزرگ نسبت به‌حسام الدین بدفعات ظهورمیکند از آنجمله درضمن ابیاتی که چنین شروع میکند:

ای ضیاء الحق حسام الدین بیا　　　ای صقال‌روح و سلطان الهدی

باز از تأثیرونهییج او سخن میراند.

محتویات‌مثنوی‌حکایات‌مسلسل‌منظومی‌است که‌مولاناباذکرآنهانتایج‌دینی وعرفانی گرفته و حقایق‌معنوی را بزبان‌ساده وازراه تمثیل‌بیان مینماید. وبااین ترتیب بسی‌از آیات قرآن‌شریف واخبار واحادیث را نیزسبك عرفان شرح وبیان میسکند.این کتاب‌شریف گواینکه‌اولین‌مثنوی‌درتصوف‌نبودوقبل‌از آن گویندگان عارف مانندسنائی وشیخ عطار مثنوی‌ها دربسط عقایدصوفیانه سروده‌وگوی‌سبقت را ربوده بودند وپیداست که این‌سرودهای عارفانه‌وگویندگان آنها نصب‌العین و سرمشق جلال‌الدین‌بود وبیجهت نیست که فرمود:

هفت شهر عشق را عطار گشت　　　ما هنوز اندرخم یك کوچه‌ایم

ولی‌الحق مولاناخود لحنی‌ونفسی‌داشت ودرشعروتصوف پرچمی‌بلند وکاخی استواردلپسند افراشت.

بعدازمثنوی‌تصنیف‌بزرك مولانامجموعه‌غزلیات اوست که‌بنام‌دیوان‌شمس تبریزی جمع آمده یعنی آنراباسم مرشدوقائدروحانی‌خود کرده عده‌ابیات آنراسی هزار گفته‌اند دیوان‌چاپی‌تاحدود پنجاه‌هزاربیت دارد که دورنیست‌مقداری‌بر آن افزوده باشند.

گذشته ازمثنوی ودیوان کتابی‌منثوربنام فیه‌مافیه از گفته‌های جلال‌الدین خطاب به‌معین‌الدین پروانه که بحلقه درس‌وصحبت استاد گرویده بودموجوداست وآن نیز درمطالب عرفانی‌است. مقداری ازمراسلات ومقالات مولانا نیزباقیست.

پیرمولاناجلال‌الدین درافکارواذهان بسیاروپیروان‌ومقلدان‌اوبیشماراست

نه‌تنها نفوذمعنوی وادبی استاددرایران وهندوآسیای صغیربکمالست بلکه‌شهرتش بمغرب زمین‌هم رسیده واشعارش بلغتهای آنسامان نقل‌وترجمه گردیده است. تفاسیر زیاد درشرح‌مثنوی تألیف یافته که ازآنجمله‌میتوان ازجواهرالاسرارکمال‌الدین حسین‌خوارزمی بفارسی وتفسیراسمعیل‌بن احمدبترکی نام‌برد . حکیم‌نامی ملاهادی سبزواری نیزشرحی وجیزمرقوم داشته . وفات‌مولانا بسال ششصدوهفتاد ودودرقونیه اتفاق افتاد واورادرمقبره پدرکه بامرسلطان ساخته شده بود بخاك سپردند .

پسرمولانا سلطان‌ولد که‌بعداً پیشوای‌مولویان گردیدنیزذوق‌عارفانه‌وقریحه شاعرانه داشت وسه مثنوی‌ازاوباقیست که معروفترین آنها مثنوی‌ولدی یاولدنامه است وآن درشرح حالات پدرواولیاء وتفسیرمطالب ومقالات عرفانیست .

وی به نثرنیزمطالبی عرفانی برنهج کتاب فیه مافیه پرداخته .

سلطان ولدبلغت وشعرترکی‌هم آشنا بودەودرادبیات ترکی تأثیری‌بزرگ داشته ویکی ازعوامل انتشارادبیات ایران درترکیه اوبوده . وی‌درسال ۷۱۲در قونیه درگذشت ودرتربت پدرمدفون گشت .

سبك وافکارـ مولانا جلال‌الدین‌درمثنوی خودازحیث رسائی‌مقصودواتقان مطلب ولطافت‌معنی‌وباریکی اندیشه وصفا وپختگی‌فکرعرفانی‌دادسخن داده است وتوان گفت‌شعرعرفانی‌باسنائی‌قوام وموزونیت‌تام‌پیدا کرد وباشیخ‌عطارمظهرمعانی لطیف وشوروشوق گردید وباجلال الدین بکمال‌رسید واگربنابود شخص‌کاروان سخنگویان ایرانرا بدیده نقاد درنگرد بایستی گفت‌فردوسی‌استاددرشعرداستانی رزمی وخیام هنرور‌دررباعی حکمی وانوری نمونه‌کامل درقصیده‌فنی ونظامی توانا درقصه وداستان عشقی وسعدی سرمشق درنثربدیع وغزل وجلال الدین مثال باهر درمثنوی عرفانی وحافظ سخن پرداز درغزل عرفانیست .

جلال‌الدین چنانکه رشته معانی‌را بافکردقیق‌وحسی رقیق‌بهم‌بسته درالفاظ نیززبردستی‌نشان‌داده وبااینکه‌اغلب‌مثنویرا املافرموده وحسام‌الدین آنرا به‌سلك تحریردرآورده وبدینگونه شش دفتر حاوی فزون بربیست وششهزاربیت بوجود آمده بازازحیث عبارت وانسجام کلمات واستعمال لغات قدرتی‌تمام‌نشان داده است

نهایت اینکه توجه استاد بر خلاف تمام شاعران دیگر هر گز به زینتهای لفظی نبوده است واحساسات انتخاب وزن مثنوی برای همین است که به ادای مقصود آسانتر آید و بمیزان طبع سخنگوی مثنوی بسهولت گراید جذبه معانی وشوق حقایق عرفانی نه بحدی بود که استاد را در بند آرایش الفاظ گذارد و در قید عروض وقافیه نگهدارد اینست. ابیاتی درمثنوی پیدا توان نمود که ازحیث فصاحت لفظی واستعمال بعضی کلمات وترکیبات وقوافی هرگز جاذب وفریبنده نیست وخود براین حقیقت نظر داشته که گفته است.

غیر نطق و غیر ایما و سجل　　　صدهزاران ترجمان خیزد ز دل

وآنگاه که برای تقریر لطائف ومعارف حال پیدا کرده قیدقال را برانداخته و معنی درسخنش بقافیه چیره گشته اینست که فرموده :

قافیه اندیشم ودلدار من　　　گویدم مندیش جز دیدار من

حرف وصوت وگفت را برهم زنم　　　تا که بی این هرسه باتو دم زنم

برای درك لطایف سخنان عارفان عموماً وکلمات مولانا خصوصاً گذشته از الفت با علوم اسلامی وانس با اصلاحات خاص تصوف صفای ضمیر و شوق معرفت وذوق وحدت لازمست تا پرده ازروی راز کلمات برداشته شود .

شرح کتاب مثنوی وبیان مطالب وافکار آن دراین مختصر ممکن نیست که دریا درکوزه نمیگنجد .

گر بریزی بحر را در کوزه ای　　　چند گنجد قسمت یکروزه ای

پس فقط اشارتی خواهد رفت والعاقل یکفیه الاشاره :

گر بگویم شرح این بیحد شود　　　مثنوی هفتاد من کاغذ شود

هستی جهان یکیست وآن ذات خدا یتعالی است که جز او نیست وهرچه هست درحقیقت او وعالم همه جلوه گاه اوست . روح ما نیز از اشعهٔ هستی اوست که ازمبداء جدا افتاده وبدین جهان ظاهری وکثرت وتعیین نزول یافته وهمواره درحسرت دیدار و شوق و عشق دلدار بسرمیبرد و میخواهد حجابات ظلمانی این نشئهٔ جسمانی را بدردو باصل خود پیوندد و ناله هجرانست که مانند نی که از نیستان بریده باشند از و

شنیده‌میشود نهایت ظاهر بینان و کوردلان مبداء خود را فراموش کرده‌اند و زبان روان را در نمی‌یابند .

بشنو از نی چون حکایت میکند — وز جدائیها شکایت میکنـد
کز نیستان تـا مرا ببریده‌اند — از نفیرم مرد و زن نالیده انـد
سینه‌خواهم شرحه شرحه‌از فراق — تـا نمایـم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش
مـن بهـر جمعیتی نـالان شدم — جفت خوشحالان و بد حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من — از درون مـن نجست اسرار من
آتش است این بانگ نای و نیست باد — هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشقست کانـدر نـی فتـاد — جوشش عشقست کاندر می فتاد ..

برای دریافتن وحدت و پی بردن بحقیقت بایدعشق سوزانی داشت که آتش آن تمام هستی ظاهری وغرور جسمانی را خاکستر کند و گوید :

عشقهائی کز پـی رنـگی بود — عشق نبود عاقبت ننگی بود
خام را جـز آتش هجر وفراق — که پزد کـه وارهاند از فراق
چون توئی وتوهنوز از تو نرفت — سوختن باید تو را در نار تفت

کسیکه عاشق ذات خدا باشد باید از بت پرستی ووهم ونقش ظاهر بدر آید :

عـاشق تصویر ووهم خویشتن — کی بود از عاشقان ذوالمنن
عاشق آن وهم اگر صادق بود — آن مجازش تا حقیقت میکشد

عاشق صادق بایداز خود بگذرد یعنی شهوات واغراض را بکشد زیرا :

چون غرض آمد هنر پوشیده شد — صد حجاب از دل بسوی دیده شد

باید خودپسندی وغرور جاه را برطرف نماید وحتی فریب علم خود را نیز نخورده ودرواقع خودرا یعنی خودشهوانی را از بین برد وبمیرد تا زنده گردد وگرنه تا در گریوه ظاهر پرستی است زنده نیست نظیر آن نحوی که بقواعد نحو خود میبالید و دیگری را بجهل سرزنش می‌نمود ولی چون موقع جانبازی رسید بدو گفتند نحوی شدن سود ندارد محوی باید بود یعنی در گرداب حوادث و آزمایش زندگی مرد حقیقت پرست

شهوت کش خواهد تاسالم بدر آید ودیگران‌را هم رهائی بخشد :

آن یکی نحوی بکشتی درنشست	رو بکشتیبان نهاد آن خودپرست
گفت هیچ ازنحوخواندی گفت لاٰ	گفت نیـم عمر تو شد در فنـا
دلشکسته گشت کشتیبان ز تاب	لیك آندم گشت خاموش ازجواب
باد کشتی را بگردابـی فکند	گفت کشتیبان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کـردن بگو	گفت نی از من تو سباحی مجو
گفت کل عمرت ای نحوی فناست	زانکه کشتی غرق این گردابهاست
محو می‌باید نه نحو اینجا بدان	گرتو محوی بیخطردر آب ران
آب دریـا مرده را بـر سر نهد	ور بود زنده ز دریـا کـی رهد
چون بمردی تو ز اوصـاف بشر	بحر اسرارت نهد بـر فرق سر
مرد نحوی را از آن در دوختیم	تا شما را نحو محو آموختیم

کمتر طایفه‌ای درجهان مانندطایفه‌عارفان برخلاف‌ظاهرپرستی وریاوخود فریبی‌قیام کرده است‌چون به‌نظرآنان همه‌جهان‌مظهر یك‌حقیقت وجلوه گاه‌یك مشیت‌است‌پس‌اختلاف‌امم ودشمنیهای‌فرزندآدم نشانه‌بی‌خبری‌و غروراست ومنشاء این‌غرورهماناظاهرپرستی‌وقیاسهای‌غلط است‌مانندآن‌طوطی که شیشه‌روغن‌بادام‌را شکست وبقال برسرش زد وموی‌سرش ریخت و کل گشت وچون ژولیده‌ای باکله کل ازآنجامیگذشت طوطی گفت‌ناچارتوهم‌شیشه‌روغن‌شکستی که کل‌شدی‌امردم نادان هم طوطی‌واردیگران‌رااز خود قیاس‌میکنند .

بود بقـالی و او را طوطئی	خوش نواوسبز و گویـا طوطئی
بردکان بودن نگهبـان دکان	نکته گفتی با همه سودا گران
در خطـاب آدمی ناطق بدی	در نوای طوطیـان حاذق بدی
گربه‌ای بر جست ناگه در دکان	بهرموشی، طوطیك از بیم جان
جست‌ازصدردکان‌سوئی گریخت	شیشه های روغن بادام ریحت
از سوی خانه بیامد خواجه‌اش	بر دکان بنشست فارغ خواجه‌وش
دید پرروغن‌دکان وجاش چرب	بر سرش زد گشت طوطی [illegible]

روزک چندی سخن کوتاه کرد — مرد بقال از ندامت آه کرد
ریش برمیکند میگفت ایدریغ — کافتاب نعمتم شد زیر میغ
دست من بشکسته بودی آن زمان — چون زدم من بر سر آن خوش زبان
هدیها میداد هر درویش را — تا بیابد نطق مرغ خویش را
بعد سه روز و سه شب حیران وزار — بر دکان بنشسته بود نومیدوار
مینمود آن مرغ را هر گون شگفت — تا که باشد کاندر آید او بگفت
جولقی سر برهنه میگذشت — با سر بی مو چو پشت طاس وطشت
طوطی اندر گفت آمد در زمان — بانگ بر درویش زد که هی فلان
از چه ای کل با کلان آمیختی — تو مگر از شیشه روغن ریختی
از قیاسش خنده آمد خلق را — کو چو خود پنداشت صاحبدلق را
کار پاکانرا قیاس از خود مگیر — گرچه باشد در نبشتن شیر شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد — کم کسی زابدال حق آگاه شد

هر قومی تصور میکنداو نیك فهمیده کل حزب بمالدیهم فرحون و گمراهی بشر از اینجاست واختلافها وجنگها بهمین علت بوجود آید. این فکر لطیف را شاعر عارف ایران در هفتصد سال پیش که بشر بیشتر از حالا درظلمات جهل بود اظهار کرد و پهناوری و توانائی فکر ایرانی را نیك نمودارساخت .

برای راهنمائی ونجات بشر باید حقیقت را پیدا نمود وازظاهر در گذشت . حقیقت را بچشم حقیقت بین توان دید وبرای داشتن چنین چشمی ریاضت و تهذیب نفس و کسب فضایل لازمست وگرنه انسان سایه راحقیقت و سراب راآب خواهد پنداشت مجنون باید بود تا لیلی را شناخت ابلهان پی خیال میگردندو بصید سایه می پردازند وحق را از باطل تشخیص نمیدهند :

گفت لیلی را خلیفه کان توئی — کز تو مجنون شد پریشان وغوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی — گفت خامش چون تو مجنون نیستی
هر که بیداراست او درخوابتر — هست بیداریش از خوابش بتر

چون بحق بیدار نبود جان مـا — هست بیداری چو دربندان مـا
جان‌همه روزازلکد کوب‌خیال — وز زیان وسود وز خوف زوال
نی‌صفا می ماندش نی‌لطف وفر — نـی بسوی آسمـان راه سفـر
خفته آن باشد که اوازهر خیال — دارد امید و کند با او مقـام
مرغ بر بالا پران و سایـه اش — می‌دود برخاك پران مرغ وش
ابلهی صیاد آن سایه شود — میدود چندانکه بی مایه شود
تیر اندازد بسوی سایـه او — ترکشش خالی‌شوددرجست‌وجو

برای‌بیداری‌واقعی‌رنج‌خدمت‌وعبادت ومعنی‌پرستی‌وتربیت‌نفس ودردمندی لازمست‌اشخاص‌قشری‌بیدردراپرده پیش‌چشم کشیده‌میشودزیرادردحقجوئی‌ندارد:

هر که‌او بیدارترپردرد تـر — هر که‌او آگاه تررخ زردتر

پیداست مقصوداز‌این‌دردمندی وریاضت‌هر گز‌دست ازوظایف‌زند گی‌شستن وباتوکل بیکاروآواره نشستن نباشد دراین‌جهان باید باسباب وعمل قائل شدتاکار زندگی که مقدمه حیات جاویدانست‌تعطیل برندارد :

گفت پیغمبر بـآواز بلـنـد — بـا توکل زانوی اشتر ببند
رمز الکاسب حبیب الله شنو — از تـوکل درسبب کاهل مشو
درتوکل جهد کسب‌اولیتر‌است — زانکه‌درضمن محبت‌مضمر‌است
گر تـوکل میکنی درکار کن — کشت کن‌پس‌تکیه‌برجبار کن..

پس درویشی وعبادت ازفقر ونداری ودریوزگی‌وبی‌اسبابی نیست بلکه از غروروخود پرستی رستن از صورت گذشتن و بخدا پیوستن است وگرنه مال دنیا وسیله است وباید از راه مشروع کسب گردد نهایت شخص باید بمال مسلط گردد نه‌مال به‌شخص‌همچنین‌این‌سالك‌مخالف‌زن‌وفرزندنباشددرویشی‌دراستغنا وبی‌اعتنائی است نه دراحتیاج ونداری .

چیست دنیا از خدا غافل بدان — نی قماش ونی زرو فرزند وزن
مال راکزبهردین باشی حمول — نعم مال صالح خواندش رسول
دست شستیم ازهمه‌اسباب خود — آتش اندر خاندان انداختیم

صوفی‌صادق اینگونه‌هدف ومقصود هرچیزرا بجای خود درمی‌یابد ومعنی عالم‌باطن وارزش‌جهان ظاهر واسباب وعلل راپی‌میبرد ومطابق گفته‌شیخ شبستری میداند که :

جهان مانند خط وخال و ابروست | که‌هرچیزی بجای‌خویش‌نیکوست

وروز گار خودرا بیشتر به‌خدمت بسرمیبرد و درامور تأمل‌میکند وپیش از آزمایش درنزدپیر وپیشوا دم نمیزند وادعانمیکندزیرا میداندعوی دانش وپر گوئی‌نشانه ناپختگی‌است وسختی که گفته‌شد مانند تیریست که از کمان‌در رفت وپشیمانی‌سود ندارد:

کودك اول چون بزاید شیر نوش | مدتی خاموش باشد جمله گوش
مدتی میبایدش لب دوختن | از سخن تا او سخن آموختن
نکتهٔ کان جست ناگه از زبان | همچو تیری‌دان که‌جست آن‌ازکمان
وانگردد از ره آن تیرای پسر | بند باید کرد سیلی را ز سر

پس تأمل وخاموشی‌وآموختن وپند گرفتن درآئین عارفان بهتراست تاپر گفتن وخودستائی و دانش فروشی کردن درواقع عارف صاحبدلست ودلرا بزبان ترجیح میدهد زیرادل‌جایگاه‌خداست وتاروابط بشرازعالم الفاظ گذشت وقلبی‌شد یگانگی‌وهمدردی‌حاصل‌میگرددورنگ ونیرنگ‌ظاهری‌ناپدیدمیشود زیراجدال وقتال آدمی‌ازمنافقی‌وزبانبازیست .

چونکه بی‌رنگی‌اسیر رنگ شد | موسئی با موسئی درجنگ شد

دل وصمیمیت‌راه‌وحدت‌است‌ومیتواند اقوام‌را ازبیگانگی‌به‌یگانگی درآرد نه زبان‌وظاهر :

ای بسا هندو و ترك همزبان | ای بسا دوترك چون بیگانگان
پس‌زبان همدلی‌خوددیگراست | همدلی از همزبانی بهتر است

پی‌بردن به‌سروحدت وعوامل‌جمعیت‌تاآنجا که‌شخص‌ازکثرت‌بگذرد وبمقام مع‌الجمع برسدبسیاردشواراست وآنگاه که کسی آنمقام رایافت افشای راز آن

پیش همه کس آسان نباشد زیرا تربیت وتهذیب باید، از ین لحاظست که صوفیان را اهل راز گفته‌اند :

گفت پیغمبر که هر کو سر نهفت　　　زود باشد با مراد خویش جفت
دانه چون اندر زمین پنهان شود　　　سر آن سر سبزی بستان شود

افشای راز عرفانی از دوسوی زیان دارد یکی از سوی اهل ظاهر و پوست پرستان بیمغز و دیگر از سوی عالم نمایان که میخواهند هر مطلب را بروز جدل استدلال کنند درصورتیکه تاقیاس خرد بنور عرفان منور نگردد بسا که عقل از پی بردن بحق عاجز میماند .

پای استدلالیان چوبین بود　　　پای چوبین سخت تمکین بود

همین سر عرفان و راز ایمانست که دردیوان شمس تبریزی بشکل غزلهای شورانگیز ظهور میکند.

اگر درمثنوی نام شمس تبریز نادر آمده ونظر بطور غیر مستقیم بدو معطوف بوده درغزلیات طرف خطاب و هدف اشعار پردرد وتاب مستقیماً شمس تبریزیست وغیر ازغزلهای معدودی هرغزلی بنام او که معشوق معنوی و کعبه عرفانی مولانا بوده خاتمه می‌یابد.

صفت خاصه غزلهای مولانا جوش وخروش عاشقانه ایست که هر خواننده صاحب دلرا تکان میدهد واحساسات اورا تحریك میکند ودر واقع درهرغزلی اثرجذبه وحال وآتش واشتعال محسوسست ودرنهاد اغلب آنها روح سماع ورقص عارفانه دمیده زیرا سرتاسر شور وجنب وجوش پیدا وسوز عشق هویداست و توان گفت این سنخ سخن شوریده وبی آرام راپیش ازجلال الدین هیچ قلمی رقم نکرد مگر بنسبت شیخ عطار و کمی هم سنائی.

وبیجهت نیست دراینجا نیز مانند مثنوی از این پیشوایان شعر عرفانی یاد میکند ودریك غزل گوید:

اگر عطار عاشق بد سنائی شاه وفائق بود　　　نه آنم من نه اینم من که گردم سرو پا را

ودرغزل دیگرازسنائی اینچنین یاد میکند :

گفت کسی خواجه سنائی بمرد　　　　مردن اینخواجه نه‌کاریست خرد
کاه نبود او که ببادی رود　　　　آب نبود او که ز سرما فسرد
شانه نبود او که ز موئی شکست　　　　دانه نبود او که زمینش فشرد
گنج زری بود دراین خاکدان　　　　کو دو جهان را بجوی میشمرد

واین ابیات قطعه رودکی‌را دراین‌مرثیه ابوالحسن‌مرادی‌شاعربخارا بخاطر آورد که گفت :

مرد مرادی نه همانا که مرد　　　　مرگ‌چنان‌خواجه‌نه‌کاریست‌خرد
جان گرامی بپدر باز داد　　　　کالبد تیره بمادر سپرد

هدف غزلهای شورانگیزمولانا همانا وصال حق ودرك وجود مطلق است و هجران یار وعشق دلدار که مظهر آن پیرمرشد بزرگ اوشمس تبزیزیست درهر بیت پیداست یعنی گاهی‌دراین‌سخنان پرهیجان‌نشاط وشوق دیدار وگاهی‌سوز و گداز هجران یار درکاراست هنگامی ساز سماع و مجلس انس آن پیر معنوی و هنگامی‌سوز روزگار دوری وغیبت اوست که مؤثرترین سخنان‌را بوجود آورده روح آشفته هر غزل از وزن دل‌انگیز ونداهای پیاپی وجوشش‌های دمادم‌پیداست مانند این‌غزلها :

بیائید بیائید که گلزار دمیدست　　　　بیائید بیائید که دلدار رسیدست..

ای عاشقان‌ای عاشقان من خاك را گوهر کنم
ای مطربان ای مطربان دف شما پر زر کنم ..

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم ..

نه شبم نه‌شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو غلام آفتابم همه زآفتاب گویم..

ای عاشقان ای عاشقان یك لولئی دیوانه شد
طشتش ,فتادازبام هانك سوی‌مجنون‌خانه‌شد..

دراین گیرودار عشق پناهگاه بزرگ عارف کعبهٔ دلونزدیکترین راه بسوی وصال دوست راه دلست زیرا دل جایگاه خداست اینست که فرمود :

طواف کعبهٔ دل کن اگر دلی داری
دلست کعبهٔ معنی توگل چه پنداری

طواف کعبهٔ صورت حقت از آن فرمود
که تا بواسطهٔ آن دلی بدست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی
قبول حق نشود گر دلی بیازاری

هزار بدرهٔ زرگر بری بحضرت حق
حقت بگوید دل آرگر بما آری

زعرش وکرسی ولوح وقلم فزون باشد
دل خراب که او را بهیچ نشماری

آنانکه دل ندارند وازصفای درون محرومند وپی خدا میگردند راه نزدیك را گم کرده ازراه دور میروند ویاردرخانه گذاشته دورجهان میگردند.

آنها که طلبکار خدائید خدائید — بیرون ز شما نیست شمائید شمائید
چیزی که نگردید گم از بهر چه جوئید — کس غیر شما نیست کجائید کجائید
در خانه نشینید نگردید بهر کوی — زیرا که شما خانه و هم خانه خدائید

همچنین آنان که کعبهٔ دل را فراموش میکنند یعنی ازحضور قلب و حال و روحانیت محرومند وظاهری بعمل میآورند وطوافی بی خبرانه از کعبه میکنند یار را چگونه توانند یافت :

ای قوم بحج رفته کجائید کجائید — معشوق همین جاست بیائید بیائید
معشوق تو همسایهٔ دیوار بدیوار — در وادیه سر گشته شما در چه هوائید
گرصورت بیصورت معشوق ببینید — هم خواجه و هم بنده وهم قبله شمائید
گر قصدشما دیدن آن کعبهٔ جانست — اول رخ آئینه بصیقل بزدائید

همچنین است کار آنان که قلب آلوده‌ای دارند و حرام از حلال نشناسد و بحق پی نبرده‌اند و از عشق الهی محرومند ولی بظاهر نمازی میخوانند کارشان چیست. نماز بیدلان جز حرکاتی بیش نخواهد بود تا چه ماند بنماز آنان که بروی ریا میگزارند. وبظاهر زاهد ودرباطن مردم آزارند :

اگر نه روی دل اندربرابرت دارم — من این نماز حساب نماز نشمارم
زعشق روی تو من رو بقبله آوردم — وگرنه من زنماز وز قبلـه بیزارم
مراغرض زنماز آن بود که پنهانی — حدیث دردفراق تو باتـو بگزارم
وگرنه اینچه نمازی بود که من باتو — نشسته روی بمحراب و دل ببازارم
نماز کن بصفت چون فرشته‌مانده من — هنوز در صفت دیو ودد گـرفتارم
کسیکه جامه بسبک برزند نمازی نیست — نمازمن بچه ارزد کـه دربغـل دارم
ازین نمازنباشد بجز کـه آزارت — همان به آنکه ترابیش ازین نیازارم
ازین نماز ریائی چنین خجل شده‌ام — که در برابـر رویت نظرنمی آرم
اشارتی که نمودی به شمس تبریزی — نظـر بجانب مـا کن غفور غفارم

خلاصه اینکه هدف کلمات این عارف بزرگ نظر بوحدت ورجوع بباطن و اعراض ازظاهر ونشر خلوص وصفا ورد تظاهر وریا وگذشتن از نمایش بیرون و پیوستن بگشایش درون وچشم پوشیدن ازتجمل آفاق ودیده دوختن بنوراشراق است بحکم این معانیست که فرماید :

ما دل اندر راه مردان باختیم — غلغلی اندر جهان انداختیم
آتشی اندر دل خلقان زدیـم — شورشی در عاشقان انداختیم
خرقـه وسجاده و تسبیح را — در خرابات مغان انـداختیم
داشتیم برپشت خود بار گران — شکر کان بار گران انداختیم
جبه ودستار وعلم و قیل وقـال — جمله در آب روان انداختیم
از کمال شوق تیر معـرفت — راستی سوی نشان انداختیم
تخم اعمال سعادت تا ابد — در زمین امتحان انداختیم
آب در کشتی هلاك کشتی است — آب اندر زیر کشتی پشتی است

دنیی دون نزددانا جیفه‌ایست | جیفه را پیش‌سگان انداختیم
ما ز قرآن بر گزیده مغز را | پوسترا پیش‌خسان انداختیم
ما بساط عشرت و ذوق وصفا | در سرای لامکان انداختیم
بهر عشق شمس تبریزی لقب | غلغلی در آسمان انداختیم

در باب بر گزیدن مغز قرآن و دریافتن هدف اصلی آیات آن در مثنوی معنوی هم این ابیات آمده که درآن ضمن بازیادی ازسنائی شده :

خوش بیان کردآن‌حکیم‌غزنوی | بهـر محجوبـان مثال معنوی
که زقرآن گرنه بیند غیر قال | این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کـز شعاع آفتاب پـر ز نـور | غیر گرمی مـی نیابد چشم کور
حرف‌قرآن‌رابدان کەظاهریست | زیر ظاهر باطنی بس قاهریست
تو زقرآن ای پسر ظاهـر مبین | دیو آدم را نـه‌بیند جز که طین
ظاهر قرآن‌چو شخص آدمیست | که نقوشش‌ظاهر وجانش‌خفیست

افکار ومقاصد مولانا درفیه مافیه‌نیزهمان معانی است که درمثنوی بیان‌شده وترجیع بندها ورباعیها ومکاتیب نیزپیمانه همین سواد و سود وپروانـه شمع این مقصود است .

کمال‌الدین اسمعیل خلاق‌المعانی کمال‌الدین‌اسمعیل‌پسرجمال‌الدین‌محمد عبدالرزاق‌اصفهانی ازشاعران وقصیده‌سرایان‌معروف‌عراق درقرن‌هفتم بشماراست. پدرش چنانکه ذکرش گذشت ازسخنگویان نامی‌زمان خودمحسوب‌میشد . اونیز مانندپدر مداح آل‌صاعدوآل خجنددوخانواده معروف‌مذهبی اصفهان بودهمچنین کمال‌الدین خوارزمشاهیان واتابکان فارس‌وسپهبدان طبرستان رادر اشعار خـود بستود. درزمان حیات‌این شاعربود که واقعهٔخونین قتل عام مـردم اصفهان بدست خونخوران مغول‌روی دادو کمال نیزماننەبسی از بزرگـان ودانشمندان متواری گشت وبعد ازفشاروآواز که ازستم روزگار وفجایع‌اشرار دید سرانجام‌خودبسال ۶۳۵ طعمه‌شمشیر مغول گردید .

قصاید کمال‌الدین معمولابدون‌تغزل شروع‌میکندوگاهی‌بعدازگریز بمدح

ممدوح ایانی پند آمیز میسراید مانند این قصیده در مدح خواجه رکن الدین صاعدبن مسعود:

ای آنکه لافمیزنی ازدل که‌عاشقست — طوبی لك ار زبان تو با دل موافقست
بگذار ساز وآلت حس وخیال و وهم — تنها جریده رو که گذر پر مضایقست
ازعقل پرس راه که پیری موحد است — مسپر پی خیال کـه درزدی منافقست
ز افلاك بر گذر اگرت میل نزهتست — کین گرد خیمه نیز محل طوارقست
چون‌غنچه‌دل‌دراین‌تن دهروی بسته‌ای — بس‌لاف یکدلی زنی آنهم نه لایقست
خورشید حق زسایه تو در حجاب شد — ورنه همه سراسر عالم مشارقست ...

درقصاید کمال‌الدین توجهٔ خاصی نسبت بزادگاهش اصفهان دیده میشود و روزگار آبادانی ونشاط یاایام خرابی واندوه آنشهر را ازدل درمییابد وشرکت میجوید مانند قصاید با مطلع‌های ذیل:

منم اینکه کشته است تاکه مرا — دل‌ودامن از چنگ محنت رها ...
اصفهان خـرم است و مردم شاد — اینچنین عهد کس ندارد یاد ...
صفاهان را بهریکچند دولتیا جوان گردد — هوایش عنبر افشاند زمینش گلستان گردد

شاعرقصایدی مؤثردرگذشتن عمروشکایت ازمردم وپند واندرز سروده‌است ازقبیل قصیده:

جهان بگشتم وآفاق سربسر دیدم — بمردمی اگـر ازمردمی اثر دیدم
دربنزمانه که‌دلبستگی‌است حاصل‌او — همه گشایشی از چشمه جگر دیدم
بنالم ارکسی ازبدهمی‌بنالداز آنك — ز روزگار من ازبد بسی بتر دیدم

درقصیده‌ای که بمطلع:

بچشم عقل نظر میکنم بمین ویسار — زشاعری بتر اندر جهان ندیدم کار

آغاز کرده و کساد بازارشعر وحشت ومنت مردم یادمیکند خود ازعلو طبع خود سخن میراند ومیگوید:

هزار شکر و سپاس از خدای عز وجل
که من ز حرص و طمع نیستم براین هنجار

وجود کسب خود از شعر وشاعری نکنم
چو من اگرچه کم افتند ناظم اشعار
نشسته بر سر گنج قناعتم شب و روز
نه من ز کس نه کس ازمن همی برد تیمار

برخی ابیات مینمایاند که براین دردهای معنوی درد جسمانی هم پیوند بوده وهم مانند پدرش از درد چشم شبها نمی غنوده چنانکه گوید:

جانم ز درد چشم بجان آمد از عـذاب
یارب چه دیده خواهم ازاین چشم درد یاب
گویند مشك ناب شود خون بروزگار
دیده بچشم خویش که شد مشك خون ناب

کمال الدین درمرثیه پدرهم قصیده ای مؤثر ساخته که مطلع آن اینست:

من سر بآفتاب وفلك درنیاورم گرتیغ آفتاب زند چرخ برسرم

همام تبریزی- خواجه همام الدین بن علائی تبریزی ازشعرا وسخنگویان نامبردار آذربایجانست ودرفنون نظم بخصوص درغزلسرائی استادی بکاربرده وسبك سعدی را بخوبی تتبع کرده است. خود نیز لطافت سخن خویش را دریافته و گفته:

همه مرا سخن دلفریب وشیرین است ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

ودراین بیت نظرش بمعاصر بزرگش سعدی است. دیوان غزلیات همام قریب دوهزار بیت دارد نیز منظومه ای موسوم به صحبتنامه بنام خواجه شرف الدین هارون پسر شمس الدین محمد صاحبدیوانی جوینی که ازادب پروران عهد وهمام خدمت آن بزرگ کرا ملتزم بود ساخته. همام درغزل تأثیر مهروصفای قلب عاشق را بزبانی فریبنده تعبیر میکند واز آنجمله گوید :

دانی چگونه باشد ازدوستان جدائی چون دیده ای که ماند خالی زروشنائی
سهلست عاشقان را ازجان خود بریدن لیکن زروی جانان مشکل بود جدائی
دردوستی نباید هرگز خلل زدوری گردرمیان یاران مهری بود خدائی
هرزر که خالص آید بریك عیار باشد صد بار اگر در آتش آنرا بیازمائی

آثارعشق در گل وبلبل نیزپیداست ومردی که آتش مهردردل اوظهور کرد ازملامتگران نیندیشد :

بلبلان را همه شب خواب نیاید ازبیم
کـه مبادا ببرد برگ گلی باد نسیم
شب مهتاب و گل وبلبل سرمست بهم
مجلس آن نیست که درخواب رود چشم ندیم
باد را گر خبر از غیرت بلبل بودی
هیچ وقتی نگذشتی ز گلستان از بیم
اثر عشق نگر در همه چیزی ورنی
مرغ را نغمهٔ داود که کردی تعلیم
عشق میورزم و گو خصم ملامت میکن
نه من آورده‌ام این شیوه که رسمیست قدیم
گر نمایم بملامتگر خود صورت دوست
دهد انصاف و کند مسئله با ما تسلیم

ازهمین مضامین پیداست که همام فقط مضامین معمول ومشهوررا اقتباس نکرده وخود تصرفی نموده مثلا درغزل فوق مضمون بادوبرگ و گل وبیم بلبل چندان شایع نیست وشاید ازابتکارات شاعرباشد .

اوحدی مراغه‌ای. رکن الدین اوحدی از شعرای متصوف آذربایجانست درحدود ۶۷۰ درمراغه تولدیافت. وقسمت مهمی ازعمر خودرا دراصفهان اقامت جست ازسخنانش پیداست که درعلوم دینی وعرفانی غوری ودر مسائل اخلاقی و اجتماعی نظری داشته.

درعرفان به عارف معروف شیخ ابوحامد اوحدالدین کرمانی (متوفی در ۶۳۵) دست ارادت داده و تخلصش ازنام اوست. عمده شهرت اوحدی دردوره سلطنت آخرین ایلخان یعنی ابوسعید (۷۱۶ــ۷۳۶) بود وپادشاه ووزیراو غیاث الدین محمد خواجه رشیدالدین فضل‌الله را دراشعارخود مدح کرده .

دیوانش مرکب‌است ازقصایدوغزلیات‌وقطعات وترجیع‌بندورباعیات . غزل عرفانی‌را متین‌ساخته، درقصایدش نیز ابیات عرفانی ومراثی لطیف موجود است از منظومات دیگراو مثنوی ده‌نامه یا منطق‌العشاق است که‌آنرابنام وجیه‌الدین‌شاه یوسف نوه خواجه‌نصیرالدین‌طوسی‌ساخته ودرآن گفته :

وجیه دولت ودین شاه‌یوسف — که دارد رتبت پنجاه یوسف

نصیر الدین طوسی را نبیره — که‌عقل‌ازفطنت‌او گشت‌خیره

تاریخ‌نظم ده‌نامه‌سال۷۰۶بود چنانکه خود گفت:

بسال ذال وواو ازسال هجرت — بپایان‌بردم‌این درحال‌هجرت

دیگرمثنوی معروف‌جام‌جم‌است که درآن‌مدح ازسلطان ابوسعیدنموده و آنرا بنام‌غیاث‌الدین‌محمدوزیر کرده ومشتمل‌برپنجهزاربیت است ومیتوان گفت شاهکارشاعراست که بسال۷۳۳ بسلك‌نظم‌آمده. خود گوید:

چو بتاریخ بر گرفتم فال — هفتصدرفته‌بود وسی‌وسه‌سال

وفات‌اوحدی‌بسال۷۳۸اتفاق‌افتادودرزادگاه‌خودمراغه‌مدفون گردیدسنگ قبراو بااین‌تاریخ‌هنوزبرروی‌خاکش‌محفوظست.

قصیده زیرین چنانکه‌مشهوراست لحن‌عرفانی‌دارد وسبك سنائی وشیخ‌عطار ومولوی‌را بیادمیآورد وازشاعران‌متأخرترجیع‌بندهاتف‌بدان‌میماند:

سر پیوند ما ندارد یار — چون‌توان‌شد زوصل‌برخوردار

همدمی نیست تا بگویم راز — خلوتی نیست تا بگریم زار

درخروشم زصیت آن‌معشوق — در سماعم ز صوت آن مزمار

مطربم پرده ها همی سازد — که‌درآن‌پرده‌نیست کس‌رابار

همه مستان درآمدند بهوش — مست ما خود نمیشود هشیار

چیست این ناله‌وفغان درشهر — چیست این‌شوروفتنه دربازار

همه در جستجوی و او غافل — همه در گفتگوی و او بیزار

نار در زن بخرمن تشویش — پای در نه زمکمن انکار

خانسه در بیشهٔ الهی بسر　　سنگ در شیشهٔ ملاهی بار
در سواد سه‌نقش کش خامه　　بر در چار طبع زن مسمار
این مثلث بنه بر آتش شك　　وآن مربع بریز درمضمار
باغبارند شاه ولشکــر باش　　تا برون آیدآن علم زغبار
جز یکی نیست صورت‌خواجه　　کثرت‌ازآینه‌است وآینه‌دار
آب وآئینه پیش گیر وببین　　که‌یکی‌چون‌دومیشودبشمار
سکهٔشاه‌ونقش‌سکه یکیست　　عدد از درهم است وازدینار
هم بدریاست باز گشت نمی　　که ز دریا جدا شود بهٔبخار
بنهایت رسان تو خط وجود　　نقطهٔ اصل از انتها بسردار
تابدانیکه نیست جزیك نور　　وانگر سایهٔ در و دیــوار
همه‌عالم نشان صورت اوست　　باز جوئیدیااولی الابصار ...

نظرشاعر دراین قصیده چنانکه عیانست‌بوحدت‌عالم‌وتجلی حقیقت واحددر کثرت است همانطور که قطره ازدریاجداشده بازبدان میگردد اجزای وجودنیز که ازیك هستهٔ هستی‌است بیك‌اصل منتهی میشود .

بااینکه‌شعراوحدی‌ازآنجمله‌این‌قصیده استادانه سروده‌شده‌ولی دراستحکام عبارت‌ودقت‌معانی‌بسخن‌استادان درجه اول نرسدواگر مثلااین‌قصیده باترجیع‌بند هاتف که شایدازهمین‌شعر وامثالش ملهم‌شده مقایسه گـردد سخن‌هاتف محکم‌تر جلوه‌خواهد نمود. حتی در ابیاتی‌مانند :

توگمانی که‌میرسدمعشوق...　　خانه در بیشه الهی بر ...

بنهایت رسان‌تو خط وجود... کمی سستی درعبارت ومعنی‌مشهوداست

اوحدی درمثنوی‌جام جم‌نیز افکارعرفانی‌ابرازنموده‌ودرضمن‌مطالب‌اخلاقی واجتماعی گفته وحکمرانان وفریدستان راپندآموخته وازآنجمله چنین‌آورده:

ایکه‌برملك ومملکت شاهی　　عدل کن گر زایزد آگاهی
عدل بیعلم بیخ و بــر نکند　　حکم بیعدل وعلم اثر نکند
شاه‌کو عدل و داد پیشه کند　　پـادشاهیش بیخ وریشه کند

برقوی پنجه دست کین مکشای | بر ضعیف وزبون کمین مکشای
رفت کسری ز خط شهر بدشت | با سواران ز هر طرف میگشت
گلشنی دیده تازه و خندان | تر و نازك چو خط دلبندان
پر ز نارنج و نار باغی خوش | زیر هر برگك او چراغی خوش
گفت آب از کدام جویستش | که بدینگونه رنگك و بویستش
باغبانش ز دور ناظر بود | داد پاسخ که نیك حاضر بود
گفت عدل تو داد آب او را | زآن نبیند کسی خراب او را

درحقیقت باید گفت کمتر مثنوی درزبان فارسی توان یافت که باندازه‌جام جم بمسائل اجتماعی وتربیتی برخورده ومضامینی عبرت‌انگیز درمسائل‌مهم مانند آداب ورسوم مناسبات بامردم وشرایط ساختن‌شهر وعمارت واصول‌تربیت اولادو شرح حالت پیشه‌وران‌ونکوهش‌قضاة وراه مردی‌ومردمی ونظایر آن درآن‌آمده وحق مطلب‌بدین خوبی‌ادا شده باشدمثلا درتربیت فرزندان چنین گوید :

شرم دار ای پدر زفرزندان | ناپسندیده هیچ مپسندان
باپسرقول‌زشت وفحش‌مگوی | تانگردد لئیم وفاحشه گوی
تو بدارش بگفتها آزرم | تا بدارد ز کرده های‌توشرم
بچهٔ خویش را بناز مدار | نظرش هم ز کار باز مدار
چون بخواری‌برآیدوسختی | نکشد محنت او ز بدبختی

وپیداست که آشنا ساختن بچه‌هاازخردی‌بکار و کوشش وسختی‌تادربزرگی سست وبیکاره وآسانپوست نباشند هم‌از اصول تربیت عصرماست :

درحالت پیشه‌وران چنین گفته :

خنك آن پیشه کار حاجتمند | بکم‌وبیش‌از این‌جهان خرسند
گشته‌قانع‌برزق‌وروزی خویش | دست در کار کرده سر درپیش
چند سال از برای کار وهنر | خورده سیلی زاوستاد و پدر
دل او دارد از امانت نور | دست او باشد از خیانت دور
شب شود سر بسوی خانه نهد | هرچه حق داد در میانه نهد

درقسمت اخیر جام‌جم صفات مرشدومقامات سالك‌واصطلاحات‌عارفان مانند دل‌ونفس وعشق وسماع وامثال آن موضوع سخنست .

امیرخسرو - چنانکه میدانیم‌زبان قدیم ادبی‌هندوستان یعنی‌سانسکریت‌با پارسی باستان خویشاوندا‌ست وهندیان همنژادان‌ماهستند. زبان‌فارسی کنونی‌بعد از اسلام مخصوصاً بعد ازشروع سلطنت غزنویان درهندرواج پیدا کرد ودر دوره مغول‌بیشتر انتشار یافت وشعرا وفضلای‌پارسی گودراین دیارظهور کردند یکی از معروفترین آنان‌خسرو بن امیرسیف‌الدین‌محمود‌دهلوی‌است که‌از ایرانیان‌شایسته هوشمندآنعصر بود . پدرش در شهر کش ترکستان اقامت داشت و در غائله مغول بهندوستان‌فرار کرده ودر آنجادرشهر پتیالی سکنی جست.

دراین‌شهربود که امیرخسرو بسال ششصدوپنجاه‌ویك‌تولدیافت وبهمان‌طور که‌پدرش ازاهل فضل‌بود خودش نیز بتحصیل‌علوم وفنون‌پرداخت ومطالعه‌آثار و اشعارفارسی‌یعنی زبان‌ملی‌خودراشیمه‌خودساخت تادرین‌زبان‌رسوخ‌کامل‌پیدا کرد واز ایام جوانی بسرودن اشعار آغازید بطوریکه‌وی را ازجهت کثرت‌اشعار که‌باو نسبت داده‌اند واز آنچه ازاوباقی‌مانده‌میتوان شاعر درجه اول‌شمرد .

اقامتگاه‌امیرخسروشهر دهلی‌بودو نزدسلاطین آن‌ولایت‌منزلتی‌داشت‌وعده‌ای ازآنان‌را در اشعارش نامبرد ومدح کرد.

امیرخسرو بحلقه ارادت یکی‌ازمرشدان متصوفه هندیعنی شیخ نظام‌الدین اولیاء اندر آمدوبسلوك‌درطریقت ریاضت‌ودرویشی‌پرداخت‌درالفاظ ومعانی‌اقتفاء‌از شعرای نامی‌ایران‌خاصه سنائی‌وخاقانی‌ونظامی وسعدی‌نموده‌مخصوصاً درغزل‌پیرو سبك استاد شیرازی بوده‌و گفته است :

جلد سخنم داردشیرازه شیرازی

ولی بااینهمه توان گفت امیرخسرولحنی‌خاص دارد. که‌آن‌لحن در دیگر شعرای پارسی زبان‌هند نیزبتفاوت مراتب دیده میشود واین سبك بتدریج صورتی مخصوص کسب میکند که سبك‌معروف بهندی را بوجودمیآورد .

دیوان اشعار امیرخسرو که مدایح آن غالباً بنام سلاطین دهلی است بر پنج قسم است از قرار ذیل:

۱- تحفة الصغر که اشعار جوانی شاعر است وعمده از قصاید وغزلیات وترجیع بند مرکب بوده ودر آن سلطان غیاث الدین بلبان (٦٦٤-٦٨٦) وپسرش وشیخ نظام اولیاء را مدح کرده .

۲- وسط الحیوة که گویا اشعار آنرا میان بیست وسی سالگی سروده وقصایدی درمدح شیخ نظام اولیاء ونصرة الدین سلطان محمد پسر بزرگ بلبان (مقتول در ٦٨۳) که حامی شاعر بود نیز درمدح سلطان معز الدین کیقباد (٦٨٦و٦٨۹) دارد.

۳- غرة الکمال که آنرا میان سن سی وچهل سروده ودر مقدمه آن از محسنات وترجیع شعر فارسی بعربی سخن رانده واز شعرای بزرگ ایران مانند سنائی وخاقانی وسعدی ونظامـی نام برده وشیخ نظام الدین اولیاء وسلطان معز الدین کیقباد وجلال فیروزشاه (٦٨۹-٦۹۵) وجانشین های او رکن الدین وعلاء الدین و دیگـران را مدح کرده .

این دیوان بزرگتر از اقسام سابق ومرکب از قصاید وترجیع بند وقطعات است.

٤- بقیه نقیه که اشعار دوره پیری شاعر را دربردارد وقسمتی از آن درمدح علاء الدین محمد شاه (٦۹۵-۷۱۵) وپسرش ودیگر امر است.

۵- نهایة الکمال که محتوی آخرین اشعار شاعر است وقصاید درمدح سلطان غیاث الدین تغلق (۷۲۰-۷۲۵) ودرمرثیه سلطان قطب الدین مبارك شاه (متوفی در ۷۲۰) دارد .

میتوان گفت قصاید این شاعر از غزلیاتش متین تر است ودر اینموضوع چنانکه گفته شد پیروی از سخنگویان بزرگ کرده .

گاهی بعضی قصایدرا با تغزل دلنشین آغاز میکند نظیر این ابیات :

صبا را گاه آن آمد که راه بوستان گیرد

زمین را سبزه در دیبا وگل در پرنیان گیرد

جهد از چشمه موج آب ولرزان درزمین افتد
زند برلاله باد تند و آتش در زبان گیرد
زبان از گفتن آتش بسوزد لیکن از سوسن
حدیث لاله گوید ترسم آتش درجهان گیرد
تماشا کن که چون بگرفت لاله کوه رادامن
کسی کو تیغ بیموجب کشدخونش جهان گیرد
زباد غنچه مرغان را نوابسته شود تا گل
بساز پردهٔ نوروز وبلبل خودهمان گیرد

امیرخسرو مانندخاقانی قصایددورودراز دارد ویکی از آنهارا دراستقبال قصیده خاقانی بامطلع :

دل من پیر تعلیم است ومن طفل زبان دانش ...

ساخته که چنین آغاز میکند :

دلم طفلست و پیرعشق استاد زبان دانش
سوادلوحه سبق ومسکنت کنج دبستانش

درطی این قصیده معانی مربوط بتقوی واخلاقیات آمده واشارات عرفانی هم شده واز جمله این بیت دیده میشود :

مشو بینا بچشم سر که نارد دید خودراهم
بدل بین تا ببینی هرچه خواهی ماه تابانش

غزلهای امیرخسرو ازحدغزل معمول نگذشته ـ موضوع آن بیشتر مضامین عاشقانه است وسخن از آرزوی دیدار وهجران یار ونرگس وسوزش شمع واربمیان آمده واز یار کرشمه‌ساز وزلف کمند انداز وسیل اشك وخدنگ نرگس مست وابروی چوکان و کبك خوش گام بحث شده وزهدخرقه‌پوشان بادیر درد نوشان مقابله گشته واز چشم ریبا واحوال واشکال آن فراوان یاد شده است .

امیرخسرو بحکیم نظامی اعتقاد خاصی داشت وبتقلید از آن [illegible]
که اقسام آن بروجه ذیل

۱- مطلع الانوارمقابل مخزن الاسرار نظامی که بیشتر اشعاردینی واخلاقی داردِ ودرششصد ونود وهشت ختام یافته وبنام علاءالدین محمدشاه اتحاف شده .

۲ - شیرین وخسرومقابل خسروو شیرین نظامی که درهمان سال فوق سروده شده ودرخاتمه این منظومه بندی خطاب به پسرش مسعود گفته این مثنوی نیز بنام علاءالدین محمد شاهست .

۳ - مجنون ولیلی مقابل لیلی ومجنون نظامی که نیز درسال مذکورفوق بنام همان حکمران برشته نظم کشیده شده ازاقسام مؤثراین منظومه ابیاتی است که شاعر بیاد مرگ مادروبرادرخود سروده ومطلع آن اینست :

امسال دو نور زاخترم رفت هم مادر و هم برادرم رفت

٤ - آئینهٔ سکندری مقابل اسکندرنامه نظامی که درششصد ونودونه نظم شده وباز بنام علاءالدین است .

٥ - هفت بهشت که درحکایت بهرام است و مقابل هفت پیکر نظامی است و درهفتصد ویك نظم یافته وشاعردرخاتمه این مثنوی گفته که تمام خمسه در ظرف سه سال سروده شده وقاضی شهاب الدین ازفضلای آن سامان تمام آنرا مطالعه و تصحیح نموده

علاوه برآنچه مذکورافتاد امیرخسروو تصانیف ومنظومه های دیگرمانند قران السعدین ونه سپهر ومفتاح الفتوح دارد که دراوصاف وشرح حال سلاطین هندبوده و گذشته ازمزیت ادبی قیمت تاریخی دارند . ازتألیفات منشوراوخزائن الفتوح است درتاریخ . درهزل ومطایبه وانتقاد وقصیده شکوائی نیز دست داشت .

امیرخسرو نه تنهادرقصه گوئی بحکایات گذشته پرداخته بلکه ازقصه های معاصر نیز بنظم آورده است چنانکه منظوم خضرخان و دولرانی را بطرز قصه مؤثری در سرگذشت خضرخان پسرعلاءالدین محمد که معاصروممدوح شاعربود ساخته در موسیقی نیز استاد بوده ودرپاسخ پرسشی راجع بشعروموسیقی گفته :

پاسخش گفتم که من درهردومعنی کاملم ،

این شاعر درفن انشاء نیز دست داشته وکتابی بنام رسائل‌الاعجاز در آن باب تألیف نموده.

بالجمله امیرخسرو رامیتوان بزرگترین شعرای ایرانی مقیم هند نامید قریحه‌اش گویا وروان بوده ودر نظم سخن سرعت خیال وجودت طبع داشته چنانکه تنها خمسه را که قریب ۱۸۰۰۰ بیت دارد درمدت سه سال بنظم کشیده شعر اومانند شعرای دیگر هند لحن ولطافت خاصی دارد ودراستعمال بعضی لغات وتراکیب تاحدی از اصطلاح معمول شعرای ایران دورمیشود باید گفت باوجود ذوق واستعداد وطبع وقاد که امیرخسرو راست الحق درعذوبت الفاظ ورقت معانی هرگز بپای مقتدای خود نظامی نرسیده است. وفات امیرخسرو بسال ۷۰۵ دردهلی اتفاق افتاد.

خواجوی کرمانی ــ کمال‌الدین ابوالعطاء محمود بن علی کرمانی متخلص بخواجو بموجب گفته خود اودریك نسخه مثنوی گل ونوروز بتاریخ پانزدهم شوال ۶۷۹ در کرمان تولد یافت.

اولین کسب فضائل را درزادگاه خود نمود سپس مسافرت کرد و بااشخاص و طوائف گوناگون ملاقات نمودوجهان وجهانیان را بیازمود، خود گوید:

من که گل از باغ فلك چیده‌ام   چارحد ملك و ملك دیده‌ام

درضمن این مسافرت خواجو بملاقات علاءالدوله سمنانی متوفی در ۷۳۶ که از بزرگان صوفیه آن عصر بشمارمیرفت نایل آمدوازو کسب فیض نمود وحلقه ارادت اورا بگوش کرد. این رباعی را درباره مرشدروحانی گفت:

هرکو بـره علی عمرانی شد   چون خضر بسر چشمهٔ حیوانی شد
ازوسوسه‌وغارت‌شیطان وارست   مانند علاء دولهٔ سمنانی شد

خواجو معاصر سلطان ابوسعید بهادر(۷۱۶-۷۳۶) بود وآن پادشاه و وزیر اوغیاث‌الدین محمد را درقصاید خودمدح کرد. همچنین بعضی را ازسلاطین آل‌مظفر ستود و درموقع اقامت درشیراز بـا اکابر وفضلای آن شهر از آن جمله بـا خواجه

حافظ معاشرت داشت واز شاه شیخ ابواسحاق اینجو(۷٤۲ـ۷۵۸)حمایت دید واورا نیز مدح کرد .

ازممدوحین دیگر خواجو یکی شمس الدین محمود صاین بود که نخست در خدمت امرای چوپانی بود بعد بخدمت امیرمبارزالدین محمد(۷۱۳ـ۷۵۹) از آل مظفر پیوست سرانجام بشیخ ابواسحاق اینجوالتحاق نمود وبوزارت او منصوب گردید ودر ۷٤٦ بدست امیر مبارزالدین مقتول شد .

یکی دیگر از ممدوحین شاعر تاج الدین احمدعراقی ازبزرگان وجاه داران کرمان بودوشاعر را اوبه پیش محمود صاین برد .

قصاید دیگر خواجو عرفانی است ونمونه ذوق ومشرب تصوف شاعر است ودر استحکام بپای قصاید سنائی میرسد .

خواجو گذشته از قصاید ومدایح غزلیات شیوا داردودراین طرز پیرو ومقلد شیخ سعدی است ودارای ذوق وقریحه ایست وازاین حیث درزمان خود طرف توجه بود وسخن پرداز بزرگ آن عصر حافظ شعر اورا می پسندید وتتبع واقتدا میکرد چنانکه خود فرموده :

استادغزل سعدی است پیش همه کس اما   دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو

میتوان گفت طرزغزل خواجواز جهتی شبیه بشیوه سنائی وشیخ عطار ومولوی و از جهتی شبیه بسبك حافظ است . مثلا غزلی مانند این غزل بیشتر پیشینیان از متذکر میسازد .

با نوائی خویش را در بینوائی یافتیم
فخر برشاهان عالم در گدائی یافتیم

ز آشنا بیگانه گشتیم از جهان وجان علیل
در جوار قرب جانان آشنائی یافتیم

سالها بانگ گدائی بر در دلها زدیم
لاجرم بر پادشاهان پادشاهی یافتیم

ای بسا شب کاندرین وادی بروز آورده‌ایم
تا کنون ازصبح وصلش روشنائی یافتیم
چون از آن ظلمت این خاکدان بیرون شدیم
هردوعالم روشن از نور خدائی یافتیم ...

وغزلهای دیگر که چندبیت زیرین نمونه‌ای از آنست سبک حافظ را بنظر میآورد:

پیش صاحبنظران ملك سلیمان بادست ... بلکه آنست سلیمان که زملك آزادست
آنکه گویند که بر آب نهادست جهان ... مشنوایخواجه که تادرنگری بربادست
همچو نرگس بگشاچشم و ببین کاندرخاك ... چندروزی چو گل وقامت چون شمشا
خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط ... که اساسش همه بیموقع و بی بنیادست
هر زمان مهر فلك بر دگری میتابد ... چه توان کرد که این سفله چنین افتادست.

خواجو گذشته از دیوان اشعار مثنویهائی بسبك استاد نظامی ساخته و خمسه‌ای بوجود آورده است که اسامی آنها بقرار ذیل است :

۱- همای وهمایون که داستانی است عاشقانه ودربحر تقارب گفته‌شده و با این بیت شروع میکند :

بنام خداوند بالا و پست ... که ازهمتش هست شد هرچه هست

و آنرا در بغداد بسال ۷۳۲ سروده و سلطان ابوسعید و وزیر او غیاث الدین محمد (مقتول در ۷۳۶) را درمقدمهٔ آن مدح گفته . تاریخ تألیف این مثنوی را شاعر در کلمه بذل آورده و گفته است :

کنم بذل برهر کـه دارد هوی ... که تاریخ آن نامه بذل است وبس

دراین مثنوی گذشته ازنظامی تأثیر سبك شاهنامه کاملا محسوس است .

۲- گل و نوروز که باز مثنوی عشقی ودروزن خسرووشیرین نظامیست واز حیث روانی وشیرینی توان گفت بهترین مثنوی‌های خواجواست شروع این مثنوی با این بیت است :

بنام نقشبند صفحهٔ خـاك ... عذار افروز مهرویان افلاك

این مثنوی بنام تاج الدین عراقی سابق الذکر اتحاف شده و بسال ۷٤۲ انجام یافته چنانکه گوید :

دوشش بر هفتصد و سی گشته افزون　　بپایان آمد این نظم همایون

۳ ـ کمالنامه که مثنوی عرفانیست بوزن هفت پیکر و آغاز آن اینست :

بسم من لا اله الا الله

در آغاز آن از پیروان طریقت و مراحل معرفت سخن رانده و بنام شیخ ابواسحاق اینجو سروده و در تاریخ نظم آن گفته :

شد بتاریخ هفتصد و چل و چار　　کار این نقش آذری چونگار

اینک چند بیتی از آن که روح عرفانی را مینمایاند و چشم بستن از ظاهر و کسب بصیرت باطنی و صفات معنوی را بیان میکند نقل میشود

ای خوشا بر میان کمر بستن　　دیده بگشودن و نظر بستن
دست شستن ز جام و مست شدن　　سر بر آوردن وز دست شدن
بیزبان حال دوستان گفتن　　دست بگشادن و سمن دیدن
بیقدم سوی بوستان رفتن　　چشم در بستن و چمن دیدن
پای ننهاده در جهان گشتن　　آمده ظاهر و نهان گشتن
ترك خود کردن و خدا جستن　　مهر پروردن و وفا جستن
زندگی یافت آنکه جان در باخت　　از برای دلی روان در باخت
هر که جانباز نیست جانش نیست　　آنکه این در نیافت آنش نیست

٤ ـ روضة الانوار که خواجو باستقبال مخزن الاسرار نظامی آنرا بنام شمس الدین محمود صاین وزیر شیخ ابواسحاق کرده .

تاریخ نظم روضة الانوار سال ۷٤۳ میباشد چنانکه خود شاعر با این بیت :

«جیم زیادت شده بر میم و دال»

بتاریخ فوق اشاره میکند . روضة الانوار در بیست مقاله و بسبك مخزن الاسرار است حکایت عرفانی و دینی و اخلاقی دارد :

شاعر توجه خودرا نسبت بنظامی و مخزن الاسرار چنین اظهار میدارد :

گرچه سخنپرور نامی توئی — معتقد نظم نظامی توئی
در گذر از مخزن اسرار او — بر گذر ازجدول و پرکار او
خازن مخزن‌دل دانای تست — محرم اسرار خرد رای تست

مقالت اول درحقیقت سخنست ودرضمن آن گفته :

عقل که اقلیم سعادت گشود — بر در دل چشم فراست گشود
شد بسخن تیغ زبان در فشان — گشت سخن گوهر تیغ زبان
جان نگر از دل بزبان آمده — وآب حیات از لب جان آمده

مقالت دوم درمقامات اولیاست ودرآن درصفات آنان‌چنین گفته :

هم ره وهم رهرو و هم رهبرند — هم می وهم‌ساقی وهم ساغرند
روی دل از کون و مکان تافته — وز در دل نقد روان یافته
راهبر خلق جهان آمده — وز نظر خلق نهان آمده

مقالت سوم در کمال‌مراتب بشراست ودرآن‌دربلندی‌مقام انسان گوید:

ای بخرد ناظر نه بارگاه — وی‌بنظرمشرف شش گامگاه
گلبن‌جان خوش نظرباغ تو — لاله دل سوخته داغ تو
هیکل‌دل دربرت افکنده‌اند — شورخرددرسرت افکنده‌اند

مقالت چهارم درتنبه وتهدیداست ودرآن فرماید:

دم بگشا تابکی این بستگی — گرم درآ تا بکی آهستگی
جهدبکن بو که بمنزل رسی — ورنشوی غرقه بساحل رسی
پادشهی پاس فقیران بدار — پیرنه‌ای عزت پیران بدار
گل‌نگر از خاربچشم آیدت — رنج کن ازآنکه‌شفا بایدت
مردمك دیده‌شو وخود مبین — نیك نظر باز کن وبد مبین

مقالت پنجم درانقلاب امور ودرآن‌اینگونه ابیات‌آمده :

چندشوی ایدل سوداپرست — از می‌نوشین هوی‌نیمه مست
خواب‌زحدرفت‌تومست‌وخراب — وقت‌بیامد که‌درآئی‌زخواب
دستخوش فکرسبکسر مباش — پی سپر و هم گرانسر مباش

درمقالت ششم نیزمارا به‌خرد وانتباه‌وپی‌بردن بمعنی‌انسانی‌میخواند:

ای که دم از پیر خرد میزنی — شرط‌خردنیست که‌خودمیزنی
راه خرد گیروزخود در گذر — ز آنکه بخود راه نیابد بشر
آتش طبعت ز چراغ دلست — و آب روان تو ز داغ دلست

مقالت هفتم در احوال نفس متکلم است و درآن به‌اتحاد حقیقت نفس با حق گوید :

نیست دراین‌خانه برون‌ازتو کس — بوی تویابیم در این کوی وبس
گر تو نئی یار بگو یار کو — جز تو دراین دایره دیار کو
غیر تو کس ره نبرد سوی تو — ای دو جهان آینهٔ روی تو

مقالت هشتم درشرح آیت‌عشق است و درآن گوید:

ایدل اگراهل دلی‌جان بباز — هردوجهان دررەجانان بباز
دست‌بشوی‌ازقدح ومست‌باش — محوشو ازنیستی وهست‌باش
زنده‌بجانان‌شووازجان بمیر — جان‌بده ودامن جانان‌مگیر

مقالت نهم دراعراض‌ازعالم ظاهر ورجوع بباطن‌ودرآن باب گوید:

ازتوغریبست که چون مرغ کور — ساخته‌ای بر لب این آب شور
حیف بود رخت تو وین رختگاه — زشت بود تخت تو وین تختگاه
بار تو دربار گهی دیگر است — کار تو درکار گهی دیگر است

مقالت دهم درصفت‌پیری‌وغنیمت‌جوانی‌است ودرآن ابیات ذیل‌آمده:

مست شو و باده‌پرستی مکن — ترك بلندی کن و پستی‌مکن
شادی‌اوخور که‌غم‌نان‌نخورد — دل بکسی‌ده که‌غم‌جان‌نخورد
همدم اوباش که همدم‌نیافت — مونس‌غمخوار بجزغم نیافت

مقالت یازدهم درمذمت‌ماده‌پرستی‌وشهوت شعاری است که درآن گوید:

هر که رخ ازجان‌جهان بر نتافت — در رەدل گم شد وخود را نیافت
کعبهٔ دل در حرم بیخودیست — پیك روانرا قدم سرمدیست
هر که جهان داد دراین ره بباد — خاتم جمشید بدستش فتاد

مقالت دوازدهم درعقل وحیا:

عقل وحیاجان و دل آدمند — مشعله افروز ره آدمند
نفحه گل دستهٔ روحانیند — فاتحهٔ باب مسلمانیند
آن چه بود مرهم آزار تو — وین چه بود شحنهٔ بازار تو

مقالت سیزدهم درمذمت کبر:

ای شده مغرور ز اقبال و جاه — چند کنی تکیه برایوان گاه
سر چه فرازی بسریر بلند — زانکه سر برت همه داراست وبند
گر تو فرامرز تهمتن تنی — بفکندت چرخ بروئین تنی

مقالت چهاردهم درصفت سخاوکرامت واین چندبیت مثالی ازآنست:

ایکه دم از جود و کرم میزنی — چون کرمت نیست چه دم میزنی
مایهٔ توفیق کرم کردنست — گنج یقین ترك درم کردنست
ماده‌پرستان که دراین خانه‌اند — بیخبر از باده و پیمانه اند

مقالت پانزدهم درصفت عالم وحدت است که نمونه‌ای ازابیات آن نقل میشود:

هر که زطوفان بلارخ بتافت — آب رخ نوح پیمبر بیافت
هر که درین ره‌شدوخودراندید — راه بدر برده بمنزل رسید
وانکه در خانه کثرت ببست — در حرم کعبهٔ وحدت نشست
راه طریقت ز شریعت بجوی — دست حقیقت زطریقت بشوی

مقالت شانزدهم درتصفیه خاطراست ودرضمن آن گوید:

بگذر ازین چشم کدورت نمای — چشمه مصفا کن و صافی برای
صیقلی آینه روح باش — داروی درد دل مجروح باش
دست بر افشان و ز جان در گذر — وز سرهمت ز جهان در گذر

مقالت هفدهم درصفت غرور و درآن گوید:

رنگ تصوف نه بصوفست وبس — صوفی ازین رنگ ندیدست کس
صاف برآاینهمه‌صوف از کجاست — کار نگردد بصف و صوف راست
جامهٔ ازرق چه واین زرق چیست — همچو تو دربحر ریا غرق نیست

مقالت هجدهم درصفت آفرینش ودر آن گوید:

واجب‌مطلق چووجود آفرید　　　وز عدم آورد جهان را پدید
سنبل جان را بخردتاب داد　　　گلشن دلرا ز جگر آب داد
اطلس افلاک گهر دوز کرد　　　گوهر سیاره شب‌افروز کرد

مقالت نوزدهم درصفت توحیدموحد ودرآن گوید:

آنکه قدم در ره توحید زد　　　کوس قدم در ره تجرید زد
باطن اوصورت ظاهر گرفت　　　و اول او گونه آخر گرفت
علم ازل خواند ز لوح ابد　　　عالم جان دید بچشم خرد

مقالت بیستم درصفت‌انسان ودرآن چنین فرماید:

ایکه دم از ملك معانی زنی　　　نوبت ما اعظم شانی زنی
سر ز گریبان طریقت بدار　　　روی بایوان حقیقت درآر
در گذر از روضه‌ورضوان نگر　　　بر گذر از حجت وبرهان نگر
چون رود ازعشق حقیقی‌سخن　　　باز دم از عشق مجازی مزن

از این چندمثال ذوق عرفانی و افکار روحانی خواجو هویدا وشیوه مثنوی عارفانه اودرپیروی ازنظامی وشیخ عطار ومولوی پیداست.

۵ - گوهرنامه که بوزن‌خسرو وشیرین‌واخلاق وتصوف‌است ودرمقدمه‌آن امیر مبارزالدین محمد مظفرفاتح کرمان و وزیر او بهاءالدین محمود که نسبش بشش واسطه بخواجه نظام‌الملك معروف میرسدممدوح شاعرواقع شده‌اند. مطلع آن‌این بیت است.

بنام نامدار نامداران　　　گدای در که او شهریاران

وفات خواجوبسال۷۵۳ اتفاق افتاد.

ابن‌یمین- امیرمحمود بن‌امیر یمین‌الدین طغرائی در حدود سال ششصد و هشتاد وپنج هجری درقصبه فریومد ازولایت جوین خراسان تولد یافت.

پدرش‌امیریمین‌الدین‌طغرائی ازجمله‌شعرابودوباپسرمشاعره‌میکرد. طغرائی بخدمت خواجه‌علاءالدین محمد که مستوفی‌خراسان ازطرف‌سلطان‌ابوسعید بهادر

بودشغل دیوانی داشت وازقرارمعلوم ابن‌یمین نیزمدتی ازعمر خود را بهمین شغل بسر برددربین‌شعرای ایران کمتر کسی‌مانند ابن‌یمین دچاراتقلابات زمان‌وحوادث دوران ودیار بدیار وبی‌آرام و قرار بوده. وفات ابوسعید و ظهور سربداران در خراسان‌وآل کرت‌درهرات‌وطغاتیموریان‌در گرگان ودیگرامراوسران وجنگها و مخاصمه های‌بین این‌ها یك قسمت مهم ایران خاصه نواحی‌خراسان را معروض خرابی‌وقتل‌وغارت کرده بود و ابن‌یمین نیزدستخوش این‌حوادث‌بود و از درباری به درباری پناه می‌برد.

ابن‌یمین در اوایل‌خواجه علاءالدین محمد نامبرده و بعدبرادر او خواجه غیاث‌الدین‌هندو را مدح کرد. بعدازظهورسربداران‌باعلاء الدین مذکوربگرگان رفت وطغا تیمور حکمران آن ولایت را مداحی نمود. سپس‌بخراسان بر گشت و امرای سربداران‌مخصوصاً‌وجیه‌الدین مسعودرا درقصایدخودستود. بعدبهرات‌رفته وامرای‌آل کرت رامدح کرد ومخصوصاً ازمعزالدین‌اکرام وانعام دید.

ازسوانح مهم حیات این‌شاعرآنکه در جنگ زاوه نزدیکی خاف که بسال ۷۴۳ میان امیروجیه‌الدین مسعود سربداری(۷۳۸-۷۴۴) وملك معزالدین‌حسین کرت(۷۳۲-۷۷۱) رویداد دیوان‌اشعارش گم شدوظاهراً خوداورا باسارات‌بهرات بردند ولی درآنجا بحکم امیرحسین از بندآزاد و درپیشگاه‌آن امیرمورد توجه خاص واقعشد ظاهراً این‌ابیات مشعربهمین‌وقعه است .

گر بدستان بستد از دستم فلك دیوان من
شکر ایزدکانك اومیساخت دیوان بامنست
ور ربود از من زمانـه سلك در شاهوار
زآن‌چه‌نم دارم چوطبع‌خاطرافشان‌بامنست
ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بـربود بـاد
گلشنی پرلاله و نسرین و ریحان با منست

آخرین‌قسمت عمرشاعردرزادگاه خود فریومدبسرآمد وبسال۷۶۹درآنجا وفات یافته درمقبره پدربخاك سپرده شد.

ابن یمین دارای فضایل علمی و اخلاقی و اهل ورع و تقوی بوده چنانکه خود گوید:

من اندر کسب اسباب فضایل / نکردم هیچ تقصیر و توانی
هنر پروردهام زینسان که بینی / بیا انکار کن گر میتوانی

ودرنتیجه سرآمدهای زیاد وتجربههای گوناگون اشعار و قطعات پخته معنی دار سروده گذشته از قصاید که درمدح سلاطین مذکور فوق ازو باقی است قطعات سودمنداخلاقی واجتماعی وغزلیات خوب ازومنقولست ومجموع اشعارش بهپانزده هزار بیت میرسد.

ازقطعاتی که نظیرآن درادبیات ایران زیادنیست آنهائی است که شاعر در ستایش سعی وعمل و کسب روزی بکدیمین وعرق جبین وتشویق باستقلال نفس ساخته وخود او زمین واملاك داشته وبعدازاضطرار بفروش آنها بکارزراعت وزمین داری پرداخته است وازآنچه ازاشعارش بدست می آیددراواخرعمر ازمردم کنارهجوئی کرده حتی ازدوستان نیز دوری جسته و گفته است:

گوشهای گیر و کناری زهمهخلق جهان / تا میان تو و غیری نبود داد و ستد
زانکه باهر که تورا دادوستد پیدا شد / گفتهآید همه نوع سخن ازنیك و زبد
بگذرازصحبت همدم که توراهستدلی / همچو آئینه و آئینه زدم تیره شود

ابن یمین مذهب شیعی وذوق عرفانی داشتهواشعاری دربیان این ذوق سروده واز قدیمترین شاعرانست که بتصریح ازائمه وشهیدان کربلا یاد کرده. بطورکلی میتوان گفت ابن یمین اولادرقطعه وثانیاً درقصیده وغزل دست داشته وازابیات ذیل پیداست که اورا غیرازفن شاعری هنرهای دیگرنیز بوده است.

خداوندا مرا در علم منقول / زبان و دیده گویا گشت وبینا
بمعقولات نیزم دسترس هست / اگر چه نیستم چون ابنسینا

ابن یمین راباید نامیترین قطعهسرایان نامید کهپیش ازواین فن اینگونهمورد توجه نبودشاعر درهرقطعهفکری ونظری ابراز کرده مثلاخست ومال پرستی ودنیا گیری را توبیخ نموده وتملق ومداهنهپیش ناکسانرازشت شمرده وازنیکی وشرافت و اصالت مدح و از مردم بداصل دون همت و رذل طبیعت شکایت نموده حتی در

قبال آنگونه مردمان تجرد ومردم گریزی توصیه کرده‌است بنظر او روزی مقسوم است و برای جرعهٔ آب ولقمهٔ نان نباید منت ناکسان ابرد. درضمن مارا بکوشش وعمل وبردباری وقناعت دعوت میکند. معمولا درقطعات خود عقل را میستاید و آنرا درامور قاضی قرار میدهد ومردم را بدان میخواند وباوجود اینکه ازبعضی ازقطعات او قدرت تقدیر وتأثیر طالع وعجز انسان پیداست باز ازتحریض بهمت واراده باز نمیایستد حتی درمواقع بیچارگی بخودداری وبیباکی تشویق مینماید:

روزی دوگر بود بتو ایام بدکنش　　هم عاقبت نکوشود از باشدت حیات

تا زنده‌ای مدار ازاحداث دهر باك　　بیرون زمرگ سهل بود جملهٔ حادثات

ومیگوید مرد باید درعین احتیاج وزبونی همت وتوانائی نشان دهد:

بگاه فقر توانگر نمای همت باش　　که گرچه هیچ نداری بزرگ دارندت

نه آنکه باهمه هستی شوی خسیس مزاج　　شوی اگرچه توقارون گدا شمارندت

مرد ندار باهمت ازدارای بی همت بسی ارجمندتر وعزیزتر است.

اساساً دارائی درمقابل دانش قیمتی ندارد کمال ازمال بهتر است که اولی را اگر بکاربری همواره درفزونیست ودومی را هرچه صرف کنی درکاهش است:

حالت مال وعلم اگر خواهی　　که بدانی که هریکی چونست

مال دارد چو بدر روی بکاست　　علم چون ماه نو در افزونست

اگرهم مردمالی داشت بایدبنسبت آن درحق مردم نیکی کندو تاتواند ازآن ببخشد وگرنه چه‌سود اگر گردآورد وبگذارد:

سود دنیا ودین اگر خواهی　　مایه هردوشان نکوکاریست

گر در خلد را کلیدی هست　　بیش بخشیدن و کم آزاریست

قدم اول مردمی آنکه شخص دیگران را نیازارد سپس کسب هنر نماید وگرنه درهم ودینار بدست مردبیدل دل آزار سودی ندارد.

هنر بباید ومردی ومردمی و خرد　　بزرگزاده نه آنست کو درم دارد

ز مال و جاه ندارد تمتعی هرگز　　کسیکه بازوی ظلم وسر ستم دارد

خوشا کسیکه ازو هیچ بد بکس نرسد　　غلام همت آنم که این قدم دارد

خودپسندی، وغرور ...دن دیگران ابلهیست .

مرد باید کــه هر کجا باشد — عزت خــویش را نگهدارد
خود پسندی و ابلهی نکند — هرچه کبر ومنیست بگذارد
همه کس‌را زخویش به داند — هیچکس را حقیــر نشمارد

ازبرخی قطعات ابن‌یمین رایحه‌عرفان مشموم وروح ایمان مفهومست ازجمله درقطعه‌ذیل موافق‌ذوق عرفانی‌مراحل ترقی روحانی ووصول بمقام وحدت‌را بیان کرده است .

زدم از کتم عدم خیمه بصحرای وجــود
وز جمادی بنباتی سفــری کردم و رفت

بعد ازینم کشش طبع بحیوانی بود
چون‌رسیدم‌بوی‌ازوی گذری کردم‌ورفت

با ملایك پس از آن صـومعهٔ قدسی را
گرد بر گشتم ونیکونظری کردم ورفت

بعد از آن در صــدف سینه انسان بصفا
قطره هستی خودرا گهری کردم ورفت

بعدازآن ره سوی او بردم وبی ابن‌یمین
همه او گشتم و ترك دگری کردم ورفت

ابن‌یمین درقطعات‌خود گاهی ازامثال مشهور آورده وبدان‌تمثل کرده نظیر این بیت :

دشمن خورد را حقیر مــدار — خواه‌بیگانه‌گیروخواهی‌خویش
زانکه چون آفتاب مشهورست — آنچه گفتند زیرکان زین پیش
که ز رمح دراز قد ناید — آنچه‌سوزن کند به‌پستی‌خویش

پاره‌ای‌ازقطعات‌ابن‌یمین روح مطایبه‌هم‌دارد ومطلب‌راازراه‌هزل‌ایفامیکند.

نیز دربعضی قطعات‌از گویندگان‌قدیم مانند فردوسی وعنصری‌وانوری‌ومعزی‌وسعدی

ومجیر نام برده وتمثل کرده بخصوص درباره حکیم طوسی عقیده عالی ابراز کرده و گفته :

سکه‌ای کاندرسخن فردوسی طوسی نشاند
کافرم گر هیچکس از زمره فرسی نشاند
اول از بالای کرسی برزمین آمد سخن
او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند

در شکایت از حق ناشناسی وستم مرز وبوم خویش اینگونه ازسعدی تمثل کرده :

چه کنم ملك خراسان چه کنم محنت جان
وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم
گرچه این مولد ومنشاست ولی سعدی گفت
« نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم »

ازمعزی اینگونه استشهاد کرده وبسعی و کوشش ترغیب نموده:

اگرچه رزق مقومست میجوی — که خوش فرموده اینمعنی معزی
که ایزد رزق اگر بی سعی دادی — بمریم کی ندا کردی که هزی[1]

بعضی قطعات شاعر دلالتی بمعلومات ادبی وفلسفی او میکند مثلا درقاعدهٔ تلفظ دال یاذال اواخر این قطعه را ساخته :

تعیین دال و ذال که در مفردی فتد
ز الفاظ فارسی بشنو ز آنکه مبهمست
حرف صحیح ساکن اگر پیش او بود
دالست ورنه هرچه جز این دال معجمست

ودرمقولات ده گانه این قطعه را سروده :

هرچه موجودست آن را یافتند — اهل حکمت منحصر درده مقال
جوهر و کیف و کم و این ومتی — وضع وملك ونسبت وفعل انفعال
وآنچه خارج زین مقولات اوفتد — تنگ بینم عقل را دروی مجال

۱- اشاره بآیه شریفه : هزی الیك بجذع النخله

پس هر آن موجود کاندروی خرد هست حیران نیست الا نور الجلال

شماره‌ای از قطعات ابن یمین در مرثیه و تاریخ وفات بزرگانست و شاید منشاء قطعه‌هائی که درین مضمون سروده شده و بعد بماده تاریخ هم رسیده قطعات ابن یمین باشد .

سلمان ساوجی ــ خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه علاء الدین محمد مشهور بسلمان ساوجی اوایل قرن هشتم هجری درساوه تولد یافت پدرش علاء الدین اهل فضل بود وشغل دیوانی داشت. سلمان تحصیل کمالات کرد وسخن پردازی او تنها از روی قریحه وذوق نبود. دراوایل عمر خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید بهادر (۷۱٦ـ۷۳۷) رادرقصایدخودمدح کردو بعدازمرگ آن وزیر بدربارجلایریان یاسلاطین ایلکان که درمغرب ایران وعراق عرب حکومت داشتند انتساب جست و شیخ حسن بزرگ (۷۳٦ـ۷۵۷) مؤسس آن سلسله ومنکوحه او دلشادخاتون زوجه سابق سلطان ابوسعیدومخصوصاً پسر شیخ حسن یعنی سلطان اویس (۷۵۷ـ۷۷۷) وبعداز او سلطان حسین (۷۷۷ـ۷۸٤) را مدح گفت ومدت چهل سال درسفروحضر و تبریز وبغداد مداحی آن خانواده‌را نمود. آنگاه که شاه شجاع دومین حکمران مظفریان (۷٦۰ـ۷۸٦) تبریز را در۷۷۷ از جلایریان بازستاند شاعر درشهر بود وقصیده‌ای درمدح شاه شجاع سرود. قصایدسلمان ازین لحاظ اشارات تاریخی دارد وازاینجهت هم سودمند است .

دردیوان شاعر قصایددینی در نعت خدا ورسول وائمه‌هم هست وابن قسمت اخیر بخصوص قصیده درمدح حضرت علی مدین نحو آشکار تازمان اوریاد معمول نبود .

سلمان نیز مانند خواجو درمعرض کشمکش سلاله‌ها وامرای مختلف بوده [illegible] نتیجه جنگها و خرابیها مشقات وتبدلات زیاد د[illegible] ولی [illegible] کلی درسا[illegible] حما[illegible] وصلات جلایریان بفراغ خاطر زیست وصاحب ا[illegible] [illegible] بود .

سلمان دردرجه اول قصیده‌سراست ومیتوا[illegible] اورا از آخرین [illegible] [illegible] معروف ایران پیش ازعصر [illegible] [illegible] [illegible] که خود

داشت سبک‌متقدمین مخصوصاً کمال‌الدین اسمعیل وظهیروانوری‌را نیک‌تتبع کرده

حتی بمنوچهری‌هم نظرداشته‌است مثلا درقصیده :

سقی الله لیلا کصدغ الکواعب شبی عنبرین‌خال‌ومشکین ذوایب

ایضاً :

شیوه منوچهری را بکاربرده ودرقصیده :

تا باد خزان رنگرز رنگ‌رزانست گوئی که‌چمن‌کارگه رنگرزانست

هرکرا بخت‌همعنان‌باشد در رکاب خدایگان باشد

انوری‌را پیروی کرده ودرقصیده :

دردرج درعقیق‌لبت نقدجهان نهاد...

شعرظهیررا که گوید:

تا غمزه تو تیر جفا در کمان نهاد ...

ودرقصیده :

زهی نهال قدت سرو جویبار روان...

شعرکمال‌الدین را بامطلع :

زهی کشیده جلال‌تو برفلك دامن ...

متذکر میسازد.

سلمان درتغزل وتشبیب وغزل نیززبردست‌بود ودرآن رشته استادی نشان داد وازاین‌حیث مورد توجه خاص حافظ واقع‌شد وخواجه شیرازی بسی‌غزلهای اورا تتبع نمود.

اینك چندبیت ازتشبیب قصیده‌ای درمدح سلطان اویس :

باد نوروز از کجا این بوی جان میآورد
جان من پی تا بکوی دلستان می‌آورد

جنبشی در خاك پیدا میشود زانفاس باد
باد گوئی از دم عیسی نشان می‌آورد

گل بزیر لب نمی‌دانم چه میگوید که با
بلبلان بینوا را در فغان می‌آورد
غنچه‌را دردل بسی معنی نازك جمع بود
لبلا کنون ز آن‌معانی دربیان می‌آورد
غنچه‌وقتی‌خرده‌درخرقه پنهان کرده‌بود
گل کنون آن‌خرقه‌هارادرمیان‌می‌آورد
گل‌صبوحی کرده‌پنداری که‌پیش‌از آفتاب
باغبان گل را بدوش از بوستان می‌آورد
کوه‌خارا پوش کش یاقوت میبندد کمر
باز سر در حله‌ای از پرنیان می‌آورد
درجهان‌هرجا که‌آزادیست‌چون‌سروسهی
منزل اکنون برلب آب روان می‌آورد
وه‌چه‌خوش‌میآیدم‌دروقت‌رقصیدن که‌سرو
دستها بر دوش بید و ارغوان می‌آورد

ازمطالعه این‌چندبیت ومقایسه‌آن باابیات تغزل‌آمیزشاعران پیشین‌میتوان دید که مضامین تازه وتشبیهات نو درشعرسلمان کم‌نیست واین نکته موقع خاصی بشعر او بخشد .

غزل‌ذیل سبك‌غزلسرائی‌عطار وسنائی‌ومولوی‌را بخاطر میآورد:

باز بزنجیر زلف یار مرا میکشد
در پی او میروم تا بکجا میکشد
نام همه عاشقان در ورق لطف او
گر قلمی میکشد بر سر ما میکشد
هرچه‌ز نیك‌وبدست‌چون‌همه دردست اوست
بر من مسکین چرا خط خطا میکشد

بار تو مسن میکشم جور تو من میبرم

پرده زرویت چرا بادصبا میکشد

حسن تو بین کز برم دل بچه رو میبرد

وین دل مسکین نگر کز تو چها میکشد

بار غمت غیرمن کس نتواند کشید

بر دل سلمان بنه آنهمه تا میکشد ...

سلمان گذشته ازقصیده ترجیع بند وترکیب‌بند وقطعه‌ومثنوی ورباعی نیز ساخته. دربحورعروض نیز استاد بوده وقصاید مصنوعه در تمثیل آن فنون بنظم آورده .

همچنین ازذوق عرفان‌وتصوف محروم نبوده ومعانی آن مذهب را دراشعار خود عیان ساخته وازآن جمله ابیات ذیل را دراستغناء طبع وخویشتن شناسی پرداخته است :

گر سرو برگ کلاه فقر داری ای فقیر

چار ترکت باید اول تارود کارت زپیش

ترك اول ترك مال و ترك ثانی ترك جاه

ترك‌ثالث‌ترك‌راحت ترك‌رابع ترك‌خویش

واین‌ابیات بیت‌نغز منسوب بشیخ‌عطاررا بخاطرمیآورد که گفته :

درکلاه فقر میباشد سه ترك ترك دنیا ترك عقبی ترك ترك

سلمان باوجود مداحی گاهی ازپند گوئی‌بشاهان‌خودداری ننموده وازاین طریق پیروی حقیقت کرده است . دو مثنوی عشقی سروده یکی موسوم است به جمشیدوخورشید که بسال۷۶۳ بامرسلطان اویس ساخته دیگری‌فراقنامه نام‌دارد که آنرا نیز بنام همان‌سلطان بسال۷۷۰سرده .

ازابیاتی که دربین اشعارسلمان موقع‌خاصی‌دارد ونظایرآن‌درادبیات‌ایران بندرت دیده‌میشود همانا آنهائیست که‌شاعر درنتیجه‌اقامت دربغداد وتماشای‌دجله دروصف‌آب وجلوه وزیبائی‌آن سروده و گفته است:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است

پای دوزنجیر و کف برلب مگر دیوانه است

درقصیده‌ای دروصف کشتی چنین گوید :

پیکر این زورق رخشنده بر آب روان

میدرخشدچون دوپیکردرمحیط آسمان

دجله‌چون‌دریاو کشتی کوه‌ودربالای کوه

سایبان‌ابراست وخورشیدش بزیرسایبان

درضمن وصف قصرشیخ حسن دربغداد گفته :

در تیره شب ز بس لمعان چراغ و شمع

بر صبح روی دجلـه زند خنـده از ضیا

سلمان درعصرخود شهرتی‌بسزاداشت وباشعراء وبزرگان زمان‌خودمراسله ومشاعره‌مینمود ودرنزد سلاطین مقرب بود .

درمدح او کافیست که دوبیت ذیل ازخواجه‌حافظ که سبك اورا اقتباس‌نموده نقل شود :

سرآمد فضلای زمانه دانی کیست زراه‌صدق ویقین‌نی‌زراه کذب‌و گمان

شهنشه فضلا پادشاه ملك سخن جمال‌ملت‌ودین خواجه‌جهان سلمان

سلمان دراواخرعمر ازنظرجلایریان‌افتاد ودرساوه انزوااختیار کردو گرفتار پریشانی گشت وسرانجام بسال۷۷۸ درهمانجا وفات یافت .

حافظ- شمس‌الدین‌محمد حافظ که اورا لسان‌الغیب لقب‌میدهند دراوایل قرن‌هشتم‌شاید درحدودسال۷۲۶هجری درشیرازتولدیافت. اسم‌پدرش‌را بهاءالدین نوشته‌اند که گویا درزمان سلطنت‌اتابکان‌سلغری فارس ازاصفهان بشیرازمهاجرت نمود ومادرش ظاهراً اهل‌کازرون بود.

حافظ تحصیل‌علوم و کمالات‌را درزادگاه خود کرد ومجالس درس علماء و فضلای بزرگ زمان‌خودرا که یکی‌ازآنها قوام‌الدین‌عبدالله (متوفی‌در۷۷۲)باشد درك نمود ودرعلوم بمقامی رفیع رسید و بشهادت محمد گلندام (که معاصرحافظ

وازفضلاء ومدارمین درس قوام‌الدین عبدالله مذکوربود) شاعربزرگ‌مایه «تحشیه کشاف ومصباح‌ومطالعه مطالع ومفتاح وتحصیل‌قوانین ادب وتحصیل دواوین‌عرب» میسرداخته که‌ظاهراً مقصود کشاف‌زمخشری(متوفی۵۳۸)درتفسیرومصباح مطرزی (۶۱۰)درنحووطوالع‌الانوارمن مطالع الانظارتألیف بیضاوی(متوفی دراواخرقرن هفتم) درحکمت ویاشرح مطالع قطب‌الدین رازی درمنطق ومفتاح‌العلوم سکاکی (۶۲۶)درادب بوده است .

حافظ قرآن شریف‌را زیادمطالعه میکردوآنرا حفظ داشت‌وتخلصش‌مشعر برآنست وازبعض ابیاتش نیزهمان معنی مستفاد میگردد چنانکه گوید :

ندیدم خوشتراز شعر تو حافظ بقرآنی کـه تو درسینه داری

وبذوق‌لطیف‌عرفانی که داشت تعالیم حکمت‌راباآیات قرآنی تألیف‌مینمود چنانکه خود فرماید :

زحافظان‌جهان کس‌چوبنده‌جمع‌نکرد لطایف حکمـا بـا کتاب قرآنـی

بروزگارجوانی حافظ سلاله اتابکان سلغری درفارس مدتی بود ازبین‌رفته‌و فارس‌مستقیماً تحت حکومت عمال‌مغول‌درآمده ومحمود شاه نام ازخانواده اینجو بحکومت‌فارس‌منصوب گشته‌بعدمغلوب‌امیرپیرحسین نام‌ازاحفادچوپانیان شده‌بود.

دراین‌بین یعنی بسال ۷۴۲ بود که شاه شیخ جمال‌الدین ابواسحق‌اینجوپسر محمودشاه‌بالیاقت‌وقابلیتی که‌داشت‌پیرحسین‌وملك اشرف‌چوپانی‌راازشیرازبیرون کرد وخودحکومت‌فارس‌را بدست گرفت وتا۷۵٤آن ایالت‌رااداره نمود.ابواسحق اهل عدل وداد بود وبعمران شیرازکوشید وخود ازذوق ادبی‌بهره‌مند بودلاجرم حافظ را نیزگرامی شمردوجانب اورا عزیز داشت‌واولین امرائی‌است که‌جلب‌نظر شاعرشیرازی‌راکرد وبتکرارممدوح اوواقع شد وشاعراورا با القاب«جمال چهره اسلام» و«سپهرعلم‌وحیاء» ونظایرآن بستود هم‌ازفضلای عصراوبدینگونه نام‌برده :

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق بپنج‌شخص‌عجب‌ملك فارس‌بودآباد

نخست پادشهی همچو او ولایتبخش	که جان خلق بپرورد و داد عیش بداد
دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین	که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف	بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریادل	که نام نیك ببرد از جهان بدانش و داد
دگر مربی اسلام مجد دولت و دین	که قاضیی به از او آسمان ندارد یاد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند	خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

شیخ امین الدین از ابدال متصوفه وقاضی عضدالدین عبدالرحمن ایجی (متوفی ۷۵٦) از علماء و حکمای عصر بود و کتاب مواقف در علم کلام از تألیفات اوست چنانکه بیاید؛ حاجی قوام الدین حسن از بزرگان بود و محصل مالیات دیوانی داشت و حافظ در جای دیگر نیز اوراستوده ؛ مجدالدین اسماعیل (متوفی ۷۵٦) قاضی شیراز بود و در مدرسه مجدیه که بنام خود اوست تدریس مینمود .

بطور کلی میتوان گفت باانیکه عصر حافظ عصر انقلاب و خونریزی بود باز علماء و بزرگان و شعراء و سخنگویان زیادی در فارس میزیستند و از ین جهت محیط معنوی حافظ مساعد و سازگار بود حافظ را در زوال دولت بواسحاقی که بدست محمد مبارزالدین مؤسس سلسله مظفریان انجام یافت اشعاری است که نمونه تأثرات شاعر است. مبارزالدین (۷۱۳-۷۵۹) تند خوی وستمکار و متعصب بود وهدف کینه دو پسر خود شاه محمود و شاه شجاع گشته مغلوب آنها شد و دو چشم او را بامر شاه شجاع میل کشیدند . و حافظ در قصیده ای که مطلعش اینست :

دل منه بر دنیی و اسباب او	زانکه از او کس وفاداری ندید

از ستمکاری او یاد کرده وعاقبت کار او را چنین بیان مینماید :

آنکه روشن شد جهان بینش بدو	میل در چشم جهان بینش کشید

از مظفریان مخصوصاً شاه شجاع پسر محمد (۷۵۹-۷۸٦) و شاه منصور (۷۸۹-۷۹۵) آخرین حکمران این سلسله ممدوح حافظ واقع شدند جلال الدین شاه شجاع خود ذوق ادبی و قریحه شاعرانه داشت و در زمان او شیراز از فشار متعصبین خشك و خشن خلاص یافت . حافظ چندین بار نام او را در اشعار آورده از آنجمله گفته است:

مظهر لطف ازل روشنی چشم امـل　　　جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع

چنانکه از این بیت هم بدست میآید شاه شجاع از ادبیات و علوم بـهره مند و بفارسی و تازی سخن شناس بود.

شاه منصور بن شرف الدین مظفر بن محمد مبارز الدین ظاهراً آخرین ممدوح شاعر است زیرا سلطنت او تصادف با سنوات اخیر عمر حافظ کرد از او نیز در چندمورد سخن آورده واز آنجمله در قصید معروف:

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم

چنین گفته است.

منصور بن محمد غازی است حرز من　　　وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم

واز فحوای سخن شاعر چنین پیداست که از وحمایت خاص دیده ودر زمان او صیت شهرت شاعری وسخن پردازی او بغایت رسیده چنانکه گوید:

بیمن دولت منصور شاهی　　　علم شد حافظ اندر نظم اشعار

ازسلاطین خارج فارس که حافظ یاد از آنها در اشعار خود نموده یکی سلطان احمد بن شیخ اویس بن حسن (۷۸٤-۸۱۳) پنجمین حکمران از جلایریان یا سلاطین ایلکانی بود و آن سلسله از ۷۳٦ تا ۸۱٤ در مغرب ایران از بغداد تا آذربایجان حکومت داشتند واز شعرای دیگر نیز مانند سلمان ساوجی، عبید زاکانی آنان را مدح گفته اند.

مشهور است که سلطان احمد خواجه را از شیراز به بغداد دعوت نمود ولی شاعر بعلتی آن دعوت را اجابت نکرد وغزلی را که بمطلع ذیل است پیش او فرستاد:

احمد الله علی معدلة السلطان　　　احمد شیخ اویس حسن ایلکانی

بنابروایت مؤلف تاریخ فرشته محمود شاه بن حسن (۷۹۹-۷۸۰) پنجمین حکمران ازسلاطین بهمنی دکن هند که علم دوست وادب پرور بود خواست حافظ را بدربار خویش ببرد واورا دعوت نمود وخرج راه فرستاد وخواجه این دعوت را پذیرفت ورخت سفر بربست ولی چون به بندر هرمز رسید وسوار کشتی شد طوفانی در گرفت وشاعر شیرازی که آشوب برخشکی بقدر کافی دیده بود نخواست گرفتار آشوب دریاهم گردد پس خودرا بساحل رسانید واز مسافرت پشیمان گشت وغزلی را

که بمطلع ذیل ساخته پیش آن پادشاه فرستاد:

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد　　بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد

بقول شبلی نعمان مؤلف کتاب شعرالعجم که بزبان اردوست غیاث‌الدین بن اسکندر از شاهان بنگاله نیز خواجه را دعوت کرد ولی چون مبدء تاریخ سلطنت رسمی اورا ۷۹۲ نوشته‌اند اگر این دعوت وقوع داشته باشد ناچار قبل از جلوس وی خواهد بود زیرا در این تاریخ حافظ در گذشته بود .

حافظ برخلاف سعدی سفر طولانی نکرده و گذشته از مسافرت کوتاه تا بندر هرمز و یك مسافرت به یزد بقیه عمررا درشیراز که از صفا وزیبائی آنشهر و گلگشت و کنار آب رکن آباد همیشه مسروربوده صرف نمود چنانکه گوید :

نمی دهند اجازت مرا بسیر و سفر　　نسیم باد مصلی و آب رکن آباد

از سوانح زندگانی حافظ آنکه اورا فرزندی عزیز درجوانی از این جهان در گذشت وداغ دردل پدرنهاد وخود گوید :

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند　　چه دید اندر خم این طاق رنگین

بجای لوح سیمین در کنارش　　فلك بر سر نهادش لوح سنگین

وفات خواجه حافظ بسال ۷۹۱ درشیراز اتفاق افتاد ودرهمان قسمت شهر که شاعر از گردش وتماشای آنجا دل خوش داشت و گلگشت آنجا تفرجگاه او بود و مصلی نام دارد بخاك سپرده شد و اکنون بقعه شاعر درآنجا پیداست تاریخ وفات را گوینده‌ای درعبارت «خاك مصلی» اشعار کرده و گفته است :

چراغ اهل معنی خواجه حافظ　　که شمعی بود از نور تجلی

چو در خاك مصلی ساخت منزل　　بجو تاریخش از خاك مصلی

سبك وافكار- بالطافت حس وسهولت تأثر که از اشعار خواجه ساطع است عجب است که این شاعر دریادل دربرابر وقایع خونین زمان خود که سرتاسر ایران دچار اشرار ومیدان گیر وداربود وفارس وشیراز نیز از ین معرکه جان بدرنبرد وحافظ بچشم خویش کشته شدن شاهان و ویران شدن خانمانها وجنگهای مدعیان وحتی ستیزگیهای بین اعضای یك خاندان مانند مظفریان رامیدید چگونه قوت وآرامش

خیال خودرا حفظ میکرد ! گوئی از یك ارتفاع معنوی تمام این حوادث را مانند امواج کوچك اقیانوس حقیر میدیده ونظرش بیشتر بوحدت اقیانوس خلقت ومعنی و هدف عالم متوجه بوده واگر گاهی فکر او عصیان میکرده وبتأثر میگفته :

این چوشوریست که دردورقمر می‌بینم

همه آفاق پر از فتنه و شر مـی بینم

باز بسکونت خاطر خود برمیگشته ودر یك جهان پرآشوب درزیر بال وپر افکار پهناور آسمانی خودفراغت بال میجسته است این متانت عارفانه حافظ درقصاید او هم نیك پیداست زیرا از جمله گویندگانی است که مدح خیلی نادر گفته ودرآنهم ابداً غلو نکرده و تملق بکار نبرده است ومتانت را ازدست نداده وبااینکه هر امیر بدوره خود قادر وقاهر بود اوسخن را زبون نکرده ودرستایش ازحد نگذشته حتی بمورد از پند گوئی نهراسیده وآنهارا بحقیقت اینکه هر کسی سرانجام بسزای خود میرسد واین دهر کیفر کردار میدهد وشاه و گدارا یکسان میسنجد آ گاه ساخته وابیاتی نافذ ومؤثر سروده .

روح بز ..گ وفکر توانای حافظ همانا ازذوق عرفانی بود که درو جوداو بکمال آمد ومسلکی که سنائی وشیخ عطار وجلال الدین وسعدی هریکی بزبان و بیانـی از آن تعبیر کرده بودند، درحافظ بعمق تأثیر واوج تعبیر خود رسید ومطالبی را که دیگران بتفصیل گفته بودند اودرضمن غزلهای نغز کوتاه بهتر وشیرین تر ادا کرد وچنان درتوحید تصوف مستغرق شد که درهر قصیده وغزل بهر عنوانی بودبیتی یـ ابیاتی از آن مقصود بلند بقالب عبارت درآورده وشاید بزرگترین خاصه شعر حافظ همین باشد وازهمین استغراق دروحدت است که کثرت عالم واختلاف ادیان وجدلها وبحثهای بیهوده را مجالی قائل نشد، و گفت :

جنـگ هفتاد ودوملت همه‌را عذربنه   چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

حافظ ازعشقی که نسبت بحقیقت ویکروئی ووحدت داشت هر گونه خلاف ونفاق را نکوهش میکرد وبخصوص ازستیزگی هـای قشری واختلافات ظاهری در عذاب وازریاوتذویر زاهدان دروغی دررنج واضطراب بود . حتی صوفیان ریـائی

را که انتساب بطریقت حافظ مینمودند ولی درواقع اهل ظاهر بودندودرژنده‌پوشی وقلندری تظاهرمینمودند سخت سرزنش میکرد ونمیخواست او را درعدادآنها بشمارند ومیگفت :

آتش زرق وریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و بسرو

شاید ازاین لحاظ یعنی‌ازلحاظ خشم وعصیان برضدریا وسالوس کسی‌دیگر ازشعرای ایران بدرجه حافظ نرسیده باشد .

استادی اودرغزل است . غزل عارفانه دردست حافظ ازطرفی بذروهٔفصاحت وملاحت رسید وازطرفی سادگی‌مخصوص‌پیدا کردوچنانکه اشارت رفت درکلمات قصارمعانی‌بزرگ‌ولطیفی‌رااشعارنمود گذشته‌ازشیرینی سادگی‌وایجاز که‌درغزل حافظ مشهوداست‌روح‌صفاوصمیمیت درهربیت اوجلوه میکندوپیداست که‌غزلهای استادازدل درآمده وهرغزلی‌تعبیرلطیفی است از ضمیر گوینده آن وبحکم همین ایمان است که شاعرازهر گونه ظاهرپرستی اعراض کرده وروگردان شده ودام حیله وتزویررا‌پاره وآرایشهای مذاهب‌وفرق‌راردنموده وریاکاران‌راازشیخ‌وزاهد وصوفی دراشعارخود توبیخ کرده است .

حافظ خاصه‌درغزل گذشته ازبرقی که ازآتش غزل‌شیخ‌عطارومولوی گرفته ازسبك‌عصرخود نیز اقتباس کرده‌پس‌دراساس پیروی ازسبك‌سابقین‌ومعاصرین‌خود مخصوصاً سعدی وخواجوو‌سلمان ساوجی واوحدی وعماد فقیه نموده وبسی‌ازابیات وغزلیات‌آن اوستاد نظیرغزلیات‌آنست اینك‌چندبیتی برای مقایسه وازراه نمونه آورده میشود :

خواجو (متوفی‌در٧٥٣):

باده مینوشم وازآتش دل میجوشم — مگرآن‌آب‌چوآتش‌بنشاند جوشم

حافظ :

گرچه‌ازآتش‌دل چون خم‌می‌درجوشم — مهربرلب زده‌خون میخورم‌وخاموشم

عمادفقیه (متوفی در ۷۳۳) :

امیدبلبل بیدل ز گل وفاداریست ولی وفا نکندشاهدی که بازا

حافظ :

بنال بلبل اگر با منت سر یاریست که مادو عاشق زاریم وکارما زاریست

سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸) :

خواهی که روشنت شوداحوال دردمن در گیر شمع را وزسر تاپا بپرس

حافظ :

خواهی که روشنت شوداحوال سرعشق از شمع پرس قصه ز باد صبا مپرس

با اینهمه حافظ بهیچوجه درمقام تقلیدتوقف نکرده بلکه خودشیوه‌ای داشته وسخن را رونقی از نوداده است وس اینکه اشعاراو نسبت باشعار خواجو وسلمان بیشتر ورد زبانهاست تنها ازمقام معنوی وعظمت ونفوذ عرفانی او نیست بلکه لحن شیرین ونظم روان ومتین اوهم در آن شهرت مؤثراست وخودشاعر باحسن قریحه ولطافت ذوق و عطیهٔ کشف که او را مسلم است مقام نظم خودرا یافته و باعتماد و اعتقاد گفته است:

ندیدم خوشتر از شعرتو حافظ بقرآنی که تو در سینه داری

درواقع حافظ باقریحه‌عالی وروح لطیف وطبع گویا وفکر دقیق وذوق عارفانه وعرفان عاشقانه که وی را مسلم بود طرح سخن را طوری ریخت واقسام عبارات ومعانی را بهم آمیخت که درغزل عرفانی سبك مستقل وطرز خاص بوجود آورد چنانکه آشنایان بادبیات فارسی شعر اورا بیدرنگ میشناسند ولحنش را پی میبرند.

حتی حافظ گذشته از ابتکار دربافت لفظ و تعبیر معنی کلمات واصطلاحات مخصوص استعمال کرد که در آن خود مبتکر است ویا اگر دیگران هم بکار برده‌اند در کلام او بیشتر جلوه میکندنظیر:

«طامات» «خرابات» «مغان» «مغبچه» «خرقه» «سالوس» «پیر» «هاتف» «پیر مغان» «گرانان» «رطل گران» «زنار» «صومعه» «زاهد» «شاهد» «طلسمات» «دیر» «کنشت».

حافظ درنسج شعر از لطایف صنایع مانند ایهام ومراعات نظیر و تجنیس و تشبیه وامثال آن بکار برده وبایهام بیشتر میل نموده مانند این ابیات :

شراب خورده و خوی کرده میروی بچمن
که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت (ایهام)

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد
خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت (مراعات نظیر)

دلم ز پرده برون شد کجائی ای مطرب
بنال هان که ازین پرده کار ما بنواست (تجنیس کامل)

لعل سیراب بخون تشنه لب یار من است
وز پی دیدن او دادن جان کار منست (تشبیه)

برخی از تشبیهات معمول شاعران را حافظ نیز افسان کرده مانند تشبیه زلف به کفر وزنجیر وسنبل ودام و کمند ومار، وتشبیه ابرو به کمان، وقد به سرو، وصورت به چراغ و گل وماه، ودهان به غنچه وپسته. ولی اینگونه صنایع ظاهری از تأثیر طبیعی سخن او نکاسته، از کنایات وامثال زبان فارسی هم درنظم حافظ توان یافت مانند طبل زیر گلیم زدن کنایه از پنهان کردن چیزیکه پنهان نشود دراین بیت :

دلم گرفت زسالوس وطبل زیر گلیم　　　خوشا دمی که بمیخانه بر کشم علمی

بااینکه غزل حافظ بقاعده روشن وروانست باز ابیاتی در دیوانش توان یافت که ایهام واستعارت درآن مضامینی ایجاد کرده وپس از صرف فکر ونظر میتوان بدان پی برد نظیر این بیت :

کس بدور نرگست طرفی نبست از عافیت　　　به که نفروشند مستوری بمستان شما

ازخواص معنوی شعر حافظ یکی آنکه گاهی پیش میآید که درمیان ابیات یك غزل ازحیث مطلب تنوع و اختلاف دیده میشود وبسا که یکی از علل این اختلاف همانا الزام قافیه باشد مثلا درغزل زیبای :

ساقی بنور باده برافروز جام ما　　　مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

ذکر ناگهان نام حاجی‌قوام بیشتر ازراه سوق‌قافیه است .

چنانکه درفوق گذشت بنظرخواجه نیز حقیقت هستی یکیست وآن خدای تعالی‌است که درانیجهان جلوه کرده. مظهراوبدایع عالم‌طبیعت‌وعشق‌معنوی ودل آدمی‌است‌ودرواقع اوست که درهمه‌جاحتی باخودآدمی‌هست گرچه‌خود درنیابد.

برای دریافتن‌سرّ وجوداو رجوع بباطن وپی‌بردن‌بحقیقت‌نفس‌ورهبری پیر وتأیید حق لازم‌است :

بارها دل طلب جام جم ازما میکرد   آنچه‌خودداشت زبیگانه تمنامیکرد
گوهری کزصدف کون‌ومکان‌بیرونست   طلب ازگمشدگان لب دریا میکرد
مشکل خویش برپیرمغان بردم‌دوش   کو بتأئید نظر حل معما میکرد
دیدمش‌خرم‌وخندان‌قدح باده‌بدست   واندرآن‌آینه‌صد گونه تماشامیکرد
گفتم‌این‌جام‌جهان‌بین‌بتو کی‌دادحکیم   گفت‌آنروزکه این گنبدمینامیکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود   اونمیدیدش وازدور خدارا میکرد..

حافظ درنتیجهٔ این اتکاء بخدا وفکر فراخ ونظرجهان‌بین وچشم نهان یاب دارای همتی‌عالی وفکری‌بلند ودرکارهاآسانگیر وبأسرارآشنا ودرظهور حوادث بی‌غم ودرحریم‌عشق‌خاموش ومحرم است :

دوش بامن گفت پنهان کار دانی تیزهوش
کزشما پنهان نشایدداشت راز می‌فروش
گفت‌آسان‌گیربرخودکارها کزروی‌طبع
سخت‌میگیردجهان‌برمردمان‌سخت‌کوش
وانگهم در داد جامی کز فروغش برفلك
زهره‌دررقص‌آمد وبربطزنان‌میگفت‌نوش
تا نگردی آشنا زین پرده بوئی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جسای پیغام سروش
درحریم عشق نتوان‌زد دم ازگفت وشنید
زآنکه آنجاجمله‌اعضاچشم‌بایدبودو گوش

در بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست
یاسخن دانسته گـو ای مرد بخرد یا خموش
گوش کن پند ای پسر ازبهر دنیا غم مخور
گفتمش چون درحدیثی گرتوانی دار گوش

گوش او به‌پیام اهل راز وصدای هاتف وپندپیر و سخن کاردان حتی بناله ورباب وچنگ بازاست ودر مواردی حقایقی از زبان اینان کـه درحقیقت همه از یکزبان گویند، میشنود وازعالم‌حال رو بزاهدان پرقیل‌وقال نموده‌رندانه سخنها میگوید وظهوریگانگی‌وشوق‌را دروجنات همهٔ جهان‌دیده وبا اشاراتی که گاهی عبرت انگیز وگاهی تمسخرآمیزاست آنانرا که اهل تظاهر وتفرقه‌اند اینـگونه ادب میکند:

عیب رندان مکن ای‌زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم اگربد تو برو خودرا باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
همه کس طالب یارند چه هشیار وچه مست
همه‌جا خانهٔ عشقست چه مسجدچه کنشت
سر تسلیم من و خشت در میکده ها
مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت
نا امیدم مکـن از سابقـهٔ لطف ازل
توپس‌پرده‌چه‌دانی که که‌خوبست‌و که‌زشت
نه مـن از پـرده تقوی بدر افتادم و بس
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

ازاصطلاح باده ومی ومیکده که درشعر خواجه فراوانست اگرهم گاهـی یکی‌خون‌رزان ودیگری تعیشگاه رندان را نمایاند گاهی‌هم بدون تردید معانی عرفانی برمیآیدوشاعردرهرموردی‌یکی‌ازاین‌معانی‌راپرورده‌است مثلامقصودازمی

و میخوارگی درموردی همانا تازیانه‌ایست که برای پرده‌دری ازروحانیان ریائی وعوامفریب بکارمیرود ومواقعی درعالم‌صفا وبیریائی‌وبی‌غروری‌است ومعلوم‌است که مستی ازچنین باده‌ای کارآسانی نیست ورنج وریاضت لازم دارد:

صبحدم مرغ چمن با گل‌نوخاسته گفت ناز کم کن که‌درین باغ بسی‌چون‌توشکفت
گل بخندید که از راست نرنجیم ولی هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت
گرطمع‌داری ازآن‌جام مرصع‌می‌لعل ای بسا درکه بنوك مژه ات باید سفت
تا ابد بوی محبت بمشامش نرسد هرکه خاك در میخانه برخسار نرفت
درگلستان ارم دوش چو از لطف هوا زلف سنبل به نسیم سحری می‌آشفت
گفتم ای‌مسند جم جام جهان بینت کو گفت افسوس که‌آن دولت بیدار بخفت
سخن عشق نه آنست که آید بزبان ساقیامی‌ده‌وکوتاه کن این گفت‌وشنفت

برای رسیدن بدرگاه‌حق که‌میکده‌واقعی آن‌است‌ومستی عارفان‌ازآنجاست بسا درکه بنوك مژه سفت ودر راه وصال رنجها کشید و اشکها ریخت و خاك راه معرفت‌را برخسار برفت. می‌پرستی چون‌آدمی‌را ازخود بیخود میکند حافظ آنرا درمقابل‌خودپرستی استعمال‌میکند پس گاهی‌عشق‌ورزی وباده گساری‌عارفان‌معنی حق‌پرستی و گذشتن‌ازحرص‌وشهوت وآرزوی‌وصال حقیقت‌میدهد که حاضرند در راه‌حق رنج‌برند ودرد کشند وشکایتی‌نکنند:

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن منم که چهره نیالوده‌ام به بد دیدن
وفا کنیم وملامت کشیم وخوش‌باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن
به‌پیر میکده گفتم که‌چیست‌راه‌نجات بخواست جام می‌و گفت عیب‌پوشیدن
مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست بدست‌مردم‌چشم ازرخ تو گل چیدن
بمی‌پرستی‌ازآن نقش‌خود زدم‌برآب که تاخراب کنم نقش‌خود پرستیدن
برحمت سر زلف تو واثقم ورنه کشش‌نبود ازآنسو چه‌سود کوشیدن

کوشش‌عارف درمقابل کشش‌عشق‌معنوی‌است‌یعنی‌میکوشدپاك وصافی‌شودو ازچاه‌طبیعت بدرآید ودربحرعمیق‌عشق‌حق که کرانه ندارد مستغرق‌شود وآلوده عالم مادی نگردد:

دوش رفتم بدرمیکده خواب آلوده | خرقه تردامن وسجاده شراب آلوده
آمد افسوس کنان مغبچهٔ باده فروش | گفت بیدارشو ای رهرو خواب آلوده
شستشوئی کن و آنگه بخرابات خرام | تانگردد زتو این دیرخراب آلوده
بطهارت گذران منزل پیری و مکن | خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
پاك وصافی شو و از چاه طبیعت بدر آی | که صفائی ندهد آب تراب آلوده
گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست | که شود فصل بهار ازمی ناب آلوده
آشنایان ره عشق دراین بحر عمیق | غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده

شاعر اینگونه مستی معنوی و آزادگی ازشهوات طبیعی را بیشتر ازیکبار گوشزد میکند بااینکه درعین حال ازحق طبیعت هم نمیگذرد:

بسرّ جام جم آنگه نظر توانی کرد | که خاك میکده کحل بصر توانی کرد
مباش بی می ومطرب که زیر طاق سپهر | بدین ترانه غم ازدل بدر توانی کرد
گل مراد تو آنگه نقاب بگشاید | که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
بعزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی | که سودها کنی ازاین سفر توانی کرد
تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون | کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب وپرده ولی | غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
بیا که چاره ذوق حضور ونظم امور | بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد
ولی تو تالب معشوق وجام می خواهی | طمع مدار که کار دگر توانی کرد
دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی | چو شمع خنده زنان ترك سر توانی کرد

طریقت عارفان فداکاری وبلندنظری وازفیض اهل نظر بهره گرفتن وغرور عقل را بکنار نهادن خلاصه ازخود گذشتن وبحال خود خدارا دیدن است کسی که درمیانه خدارا دید خودرا باخت واگرخودرا دید خدارا باخت:

سحر گاهان که مخمور شبانه | گرفتم باده باچنگ وچغانه
نهادم عقل را ره توشه از می | ز شهر هستیش کردم روانه
نگار می فروشم جرعه‌ای داد | که ایمن گشتم ازمکر زمانه
ز ساقی کمان ابرو شنیدم | که ای تیر ملامت را نشانه

نبندی زین میان طرفی کمروار — اگــر خود را ببینی در میانه
برو این دام بر مرغ دگر نه — کــه عنقا را بلند است آشیانه
نبندد طرف وصل ازحسن شاهی — که باخود عشق ورزد جاودانه
ندیم ومطرب وساقی همه اوست — خیال آب و گــل در ره بهانه
بده کشتی می تا خوش برآئیم — از این دریای ناپیدا کرانه

پس حافظ بحکم ذوق معنوی ازطرفی مخالف باروبه شهوت پرستان وپیروان طبیعت واسیران شهوت وازطرفی هم دشمن ریا وسالوس وزهد فروشی وعوام فریبی است وگناه دومی را که مردمی را گمراه کند ازاولی که زیانش راجع بخودشخص است بیشتر میداند ودراین بیت سلیقه خودرا آشکار می سازد:

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات — مکن بفسق مباهات وزهدهم مفروش

زهدریائی وتقوای ظاهری وشریعت قشری هرگز موافق ذوق شاعر عارف نباشد ازدیگرسو فراموش کردن عالم روحانی وپرداختن بجهان جسمانی وکفایت کردن بعشق ولذت دنیای فانی شرط عقل ومعرفت نیست ولی نکته ای دراینمقام هست که بخصوص درموردحافظ نباید ازدیده دورداشت وآن اینست که بحکم اشعاراو مقصود ازعرفان درویشی وقلندری وخانه بدوشی ومحرومیت صرف ازتمام لذایذ دنیوی وبیخبری ازاین جهان زندگی نیست زیرا دست آفرید گاراینجهان رامقدمه آن جهان قرارداده وتاآنجا که خردوذوق وآئین آفرینش اجازه دهدبایداززیبائیها ودوستیهای این نشئه بهره مندشد وفرصت را غنیمت شمرد. توان گفت شاید غزلهای حافظ دراینزمینه یعنی لزوم دریافتن فرصت زندگی واستفاده ازنعمتهای این جهان مؤثرترین غزلهای وی باشد:

دانی که چیست دولت دیدار یاردیدن — درکوی او گدائی برخسروی گزیدن
ازجان طمع بریدن آسان بود ولیکن — از دوستان جــانی مشکل بود بریدن
خواهم شدم ببستان چون غنچه بادل تنگ — وآنجا به نیکنامی پیراهنی دریدن
که چون نسیم با گل، رازنهفته گفتن — کــه سر عشقبازی از بلبلان شنیدن
فرصت شمار صحبت کزاین دوروزه منزل — چون بگذریم دیگرنتوان بهم رسیدن

باید از لطایف خلقت وجمال طبیعت برخوردار شد و تاعمر کوتاه سپری نگشته وروزگار کامرانی نگذشته وتن ما خاك نشده میوه های مقصود را که خداوند درباغ این سرای نهاده چید ومعنی وحال عالم محسوس را فهمید وچند روز زندگی را بخوشی گذراند:

نوبهارست درآن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

من نگویم که کنون با که نشین وچه بنوش
که توخود دانی اگر زیرك وعاقل باشی

چنگ در پرده همین میدهدت پند ولی
وعظت آنگاه کند سود که قابل باشی

درچمن هر ورقی دفتر حالی دگر است
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

نقد عمرت بدهد غصه گیتی بگزاف
گر شب و روز دراین قصه مشکل باشی

گرچه راهیست پرازبیم زما تا بردوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی

درواقع اینچنین مینمایاند که وی خود بگفته خود درفرصت شماری ودریافتن معنی زندگی وحفظ نشاط وداشتن روح قوی وفکر بلند ومیل بوفا ومروت رغبت بهسعی وعمل سرمشق بوده واینگونه سخنان را مناسب حال خود گفته :

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد وهنگام درو

گفتم ای بخت بخسبیدی وخورشید دمید
گفت با اینهمه ازسابقه نومید مشو

تکیه براختر شبگرد مکن کاین عیار
تاج کاوس ربود و کمر کیخسرو

گر روی پاك ومجرد چومسیحا بفلك
ازفروغ تو بخورشید رسد صد پرتو

آسمان گومفروش این عظمت کاندرعشق
خرمن مه بجوی خوشه پروین بدوجو

گوشوار درلعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو

هر که درمزرع‌دل تخم وفاسبز نکرد　　زردروئی کشد ازحاصل‌خود گاه درو

اگر شاعر گاهی چنانکه رسم این جهانست بدشواریها وناکامیها برخورده بااین اراده عارفانه و اندیشه نیرومند هرگز نشکسته وعزمش سست نشده وشوق حیات ونور امید ازدل او بدرنرفته بلکه سینه پیش حوادث داده وگفته « چرخ برهم زنم ارغیر مرادم باشد» وثبات توانائی وبردباری وآزادگی خودرااینگونه بیان نموده :

برسرآنم کــه گــر زدست برآید　　دست بکاری زنم کــه غصه سرآید

خلوت دل نیست جای صحبت‌اغیار　　دیو چو بیرون رود فرشته درآید

صحبت حکام ظلمت شب یلداست　　نور زخورشید خواه بو که برآید

بر در ارباب بی مروت دنیا　　چندنشینی که خواجه کی بدرآید

بگذرد این‌روزگار تلخ تر اززهر　　بار دگر روزگار چون شکرآید

بلبل عاشق توعمر خواه که آخـر　　باغ شود سبز وسرخ گل بدر آید

صبر وظفر هردو دوستان قدیمند　　بر اثر صبر نوبت ظفر آید

جامی - نورالدین عبدالرحمن جامی بسال هشتصد وهفده درمحل خرجرد ولایت جام‌خراسان تولدیافت چنانکه خود گفت:

به‌سال هشتصدوهفده زهجرت نبوی　　که‌روزمکه به‌یثرب‌سرادفات‌جلال

ز اوج قلهٔ پرواز گاه عز و قدم　　بدین‌حضیض‌هواسـت کردهام‌پروبال

نام پـدرش نظام‌الدین دشتی وجدش شمس‌الدین‌دشتی منسوب بمحله دشت اصفهان بوده بعد بولایت‌جام مهاجرت کرده‌اند .

تخلص‌جامی‌هم بمناسبت ولایت‌جام‌است وهم بحکم ارادتی‌است که نسبت به شیخ‌الاسلام احمدجامی (متوفی در۵۳۶) داشته چنانکه خود فرماید :

مولد جام ورشحه قلمم　　جرعه جام شیخ الاسلامیست

لاجرم در جریده اشعار　　بدو معنی تخلصم جامیست

جامی ازخردسالی بهمراهی‌پدر بهرات وبعدبسمرقند رفت ودرآن دیار که مراکزعلوم اسلامی‌وادبیات‌ایرانی‌بود بکسب‌علم وادب پرداخت ودرعلوم دینی و تاریخ‌وادب کمال یافت‌سپس‌پای بعالم‌عرفان‌نهاد وبسیروسلوك‌افتادوپیروی‌استادان

ومرشدان مانند سعدالدین محمد کاشغری وخواجه علی سمرقندی وقاضی زاده رومی را شعار خود قرارداد وبدینطریق درراه ریاضت قدم زد روزبروز بمقامات معنوی خود افزود تابمرتبهٔ ارشاد رسید ودرسلك رؤسای طریقه نقشبندی که مؤسس آن بهاءالدین نقشبند بود در آمد وبعدازوفات سعدالدین کاشغری که خلیفه نقشبندی بود خلافت این طریقت بدو تعلق گرفت شهرتش درروزگارخودش شایع شد وبزرگ و کوچك اوراشناختند وبنام اواحترام گذاردند وبااینکه امرا وزیردستان را مدح نمیکرد باز اینان اورا میستودند ودرصدرمجلس خود جایش میدادند ومقدمش را گرامی داشتند.

جامی مسافرتی دیگر کرد وزیارت حج بجای آورد وازراه دمشق به تبریز برگشت ودر ۸۷۸ بهرات وارد شد. دراین سفر جمعی ازبغدادیان اورا آزردند وشاعر ازآن شهر دلشکسته بازآمد ودر قصیده‌ای نسبت ببغدادیان آنان لب بشکایت باز کرد که مطلع آن اینست:

بگشای ساقیا بلب شط سر سبوی　　　وز خاطرم کدورت بغدادیان بشوی

بنابروایت دولتشاه که معاصر جامی بود وی دراواخرعمر پیشه شاعری را ترك نمود وازآن ببعد جز بندرت شعری نسرود ودل بتحقیق مسائل دینی گماشت وچنین گفت:

جامی دم گفتگو فروبند دگر　　　دل شیفتهٔ خیال مپسند دگر
درشعر مده عمر گرانمایه بباد　　　انگار سیه شد ورقی چند دگر

ازسلاطین معروف زمان جامی ابوالغازی سلطان حسین بایقرا بود که درسال هشتصد وهفتاد ودو ابوسعید تیموری را شکست داده درهرات جلوس کرد وتا ۹۱۲ سلطنت نمود. سلطان گذشته ازاینکه خود ذوق ادبی داشت وادبا را حمایت میکرد وزیردانشمندی مانندامیرعلیشیر داشت که ازفضلای عصر خود بود ودرزبان فارسی وترکی بنظم ونثر تألیفات میکرد این وزیردل آگاه باجامی دوستی خاص داشت وشرح حال این شاعررا در کتاب خود موسوم به خمسه المتحیرین آورد. جامی ـ سلاطین دیگر سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۲) وسلطان یعقوب آق قو ینلو (۸۸٤-۸۹۶) وجهان شاه قراقوینلو (۸٤۱-۸۷۲) وسلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸٦) پادشاه عثمانی را در قصاید واشعارخود نام برده.

توان گفت جامی بزرگترین شاعروادیب قرن نهم و آخرین شعرای بزرگ متصوفه است که اسم اورا می توان ردیف انوری وسعدی وجلال الدین وحافظ وخیام وفردوسی بردو بعدازو شعرای بزرگ درایران بندرت ظهور نموده اند. جامی نه تنها اشعارسروده بلکه درفنون علوم دین وادب وتاریخ نیز مهارتی بسزا داشته وازاین حیث درمیان شعرا دارای مقام مخصوصی بوده است امیرعلیشیر نوائی که خوداز فضلای عصر بود دروصف کمالات جامی گفته :

عاجزاز تعداد اوصاف کمال اوست عقل   انجم گردون شمردن کی طریق اعورست

در اشعارش تأثیر شعرای سلف پیداست مخصوصاً شعرای متصوفه را اقتفاء نموده و سبك آنهارا بکاربرده. بااین همه مقتدای خاص جامی درنظم هفت اورنگ نظامی است ودرغزلیات سعدی گرچه حافظ وخاقانی وامیرخسرو نیز طرف توجه او بوده است.

جامی هم مانند امیرخسرو باسخای قریحه موصوف وباکثرت تصانیف معروف است. بقول بعضیها تألیفات اواز نظم ونثر موافق شماره حروف تخلص از «جامی» پنجاه وچهار دفتر ورساله است.

ازآثار منظوم او یکی دیوان اشعار اوست که قصایدوغزلیات ومراثی وترجیع بندوترکیب بندومثنویات ورباعیات دارد. خودجامی دیوان را برسه بخش کرده و آنها رافاتحه الشباب واوسط العقدوخاتمه الحیات نام نهاده ودورنیست دراین تقسیم از امیرخسرو پیروی کرده باشد. دربین این اشعارملمعات نیزهست که شاهد وقوف کامل جامی بزبان عربی است بطورکلی جامی قصایدمتین وغزلیات عرفانی شیرین بااوزان نادرمطلوب دارد. درمیان قصاید شاعر اشعارروحانی وعقاید اسلامی کم نیست وهر یك دلیل ایمان ودیانت اوست. درمطالعه این قصاید امارات توجه جامی بشاعران سلف پیداست مثلا قصیدهٔ :

چوپیوند بسادوست میخواهی ایدل   ز چیزی که جز اوست پیوند بگسل

تاحدی منوچهری را درنظر داشته ودر قصاید :

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش

سبق نادانی و دانا دلم طفل سبق خو...

ایضاً. کنگر ایوان‌شه کز کاخ کیوان برترست
رخنها دان کش بدیوار حصار دین درست....

خاقانی‌را تتبع کرده وبا همین روش از شاعران دیگر مثلا امیرخسرو پیروی نموده. در غزل ذوقی وغزل عرفانی نیز گاهی سخنان نغز واشعار پر مغز سروده ودر برخی از آن تأثروسوزش یك قلب آتشین رابزبان آورده نظیر این غزل :

ریزم زمژه کوکب بی‌ماه‌رخت شبها ‌‌ ‌ تاریك‌شبی دارم با این همه کوکبها
چون‌ازدل گرم‌من بگذشت‌خدنگ‌تو ‌ ‌ از بوسه پیکانش شد آبله‌ام لبها
ازبسکه گرفتاران مردند بکوی تو ‌ ‌ بادش‌همه جان‌باشدخاکش‌همه‌قالبها
ازتاب‌وتب هجران گفتم سخن‌وصلت ‌ ‌ بود این‌هذیان آری خاصیت آن تبها

درغزل بسبك متقدمین ازعارفان وبخصوص حافظ نظر داشته وگاهی بآنان نظیره ساخته. مثلا دراین‌غزل ازحافظ پیروی کرده :

ساقی بیا که دورفلك شدبکام ما ‌ ‌ خورشید رافروغ ده‌ازعکس جام‌ما

ازغزلهای عرفانی‌جامی که درآن‌نغمه وحدت‌مینوازدیکی اینست :

مؤثر در وجود الا یکی نیست ‌ ‌ دربن‌حرف‌شگرف‌اصلا شکی‌نیست
ولی جز زیرکان این را ندانند ‌ ‌ دریغا زیر گردون زیرکی نیست
جمال اوست تابان ورنه بیرون ‌ ‌ دل مردان دل هر کودکی نیست
عطای عشق بسیار است دردا ‌ ‌ کزآن بسیار ما را اندکی نیست
بارباب عمامه معنی فقر ‌ ‌ مجوکاین تاج بر هر تارکی نیست

چنانکه گفته‌شدجامی درمثنویات‌خودنظامی‌راسرمشق‌خودقرارداده ودرمقابل خمسه نظامی‌هفت‌مثنوی‌بعنوان‌هفت‌اورنگ سروده که اسامی آنها بقرارذیل‌است:

۱ـ سلسلة الذهب درمسائل‌فلسفی‌ودینی واخلاقی باحکایات وامثله از قبیل عقاید واصول اسلامی وتفسیر بعض‌آیات قرآن ومطالب حکمی نظیرمسئله جبرو اختیار ومعانی‌عرفانی‌مانندبحث درحقیقت‌حق که این‌ابیات آمده :

اوست مغز جهان جهان همه پوست ‌ ‌ خودچه‌مغزوچه‌پوست‌چون‌همه‌اوست
بود کل جهان در او مستور ‌ ‌ کرد در کل بذات خویش ظهور

این مثنوی باسم سلطان حسین‌است ودرضمن‌ازشعرای معروف‌مانندعنصری درودکی‌وسنائی‌ونظامی ومعزی‌وانوری نام‌برده شده وجمله‌بوزن‌هفت پیکر نظامی است‌وآغاز آن این‌بیت است :

لله الحمد قبل کل کلام — بصفات الجلال و الاکرام

۲ـ سلامان وابسال که ازقصه‌ای‌قدیم اقتباس‌شده‌وآنرا‌ابیش ازشیخ الرئیس ابوعلی‌سینا اقتباس وتصنیف کرده‌است. درآن‌قصه نیزمعانی عرفانی منظور است و جامی آن‌را بنام‌یعقوب بیك‌پسراوزون‌حسن آن‌قوینلو(۸۸۳ـ۸۹٦) بنظم کشیده.

۳ـ تحفة‌الاحرارـ مثنوی‌دینی وعرفانی‌بروزن مخزن‌الاسرار نظامی که در ۸۸٦سروده‌شده‌ومرکب ازدوازده‌مقاله‌است‌وآن‌ناصر الدین‌عبیدالله‌معروف‌بخواجه احرار که ازرؤسای طریقه‌نقشبندی ومعاصرجامی‌بود ممدوح شاعرواقع‌شده‌مطلع آن این‌بیت است:

بسم‌الله‌الرحمن‌الـرحیم — هست‌صلای‌سرخوان کریم

٤ـ سبحة الابرارـ که بازدرمعانی دینی‌وعرفانی وبنام سلطان‌حسین است و حکایات لطیف وتمثیلات ظریف داردآغازمقدمه سبحة‌الابرار بدین‌بیت است:

ابتدای بسم الله الرحمن — الرحیم‌المتوالی‌الاحسان

وتمام مثنوی‌مرکب است ازچهل‌عقددرموضوعهای گوناگون‌عرفانی‌ازقبیل وصف دل‌وشرح سخن واستدلال‌ازآثار بوجود پروردگار واینکه‌حق‌تعالی‌حقیقت وجوداست‌ودرشرح تصوف‌وامثال آن‌وپس‌ازشرح هرعقدیك‌دوحکایت بروجه‌تمثیل آورده‌چنانکه سابقین‌مانند شیخ عطارومولوی‌همین طرزرا معمول‌داشتند.مثلا در عقد بیست وهفتم درباب‌اخلاص‌چنین گفته :

چیست اخلاص‌دل‌ازخود کندن — کار خـود را بخـدا افـکندن
نقد دل از همه خالص کـردن — روی چـون زر بخلاص آوردن
دل باسبـاب جهـان نـا دادن — دیده بر حـور جهان ننهادن
ساختن از دو جهان قبله یکی — تافتن روی زهر وهـم و شکی

وبدین‌مناسبت اینحکایت راآورده تاتأثیراخلاص واهمیت آنرا نشان‌دهدو

بیریائی وصفای قلب را نمایان سازد ومعلوم نماید که قلب ونیت مهم است نه بیان وزبان

عربی چند بسهم ذوق کنان — لب گشادند بنادر سخنان
یکی از نجد حکایت میکرد — یکی از وجد روایت میکرد
یکی از ناقه و محمل میگفت — یکی از وادی و ساحل میگفت
ناگهان مخلصی از ملك عجم — زد بس منزل آن قوم قدم
بفنون ادبش راه نبود — در زبان عرب آگاه نبود
شد گمانش که دعا میخوانند — سخن از حمد و ثنا میرانند
او هم آنجا بتواضع بنشست — گریه و آه و فغان در پیوست
هرچه آنقوم بیان میکردند — با هم اسرار عیان میکردند
او بتقلید همانرا میگفت — گوهر اشك بمژگان میسفت
حشو میگفت و دعا میبنداشت — ذم همیگفت و ثنا میپنداشت
لیك چون برلبش آن خاص کلام — بود در معنی اخلاص تمام
یافت در باره وی حکم دعا — داد خاصیت غفران و رضا
شد از آن دعوت از نخوت دور — جرم او عفو و گناهان مغفور

۵ ـ یوسف وزلیخا ـ معروفترین مثنوی جامی است ودروزن خسروشیرین نظامی بسال هشتصد وهشتاد وهشت نظم شده وبنام ابوالغازی سلطان حسین اتحاف گردیده آغاز آن بدین بیت است .

الهی غنچهٔ امید بگشای — گلی از روضهٔ جاوید بنمای

٦ ـ لیلی ومجنون که آنرا بوزن لیلی ومجنون نظامی درظرف چهارماه بسال هشتصدوهشتاد ونه سروده و ۳۷٦۰ بیت دارد ومطلع آن اینست .

ای خاك تو تاج سربلندان — مجنون تو عقل هوشمندان

۷ ـ خردنامه اسکندری ـ در وزن اسکندرنامه نظامی سروده شده وآن نیز بنام سلطان حسین است وبااین بیت آغاز میکند :

الهی کمال الهی تراست — جمال جهان پادشاهی تراست

اینك پند لطیفی که دراین‌مثنوی بفرزند خویش فرماید :

بیا ای جگر گوشه فرزند من — بنه گوش بر گوهر پند من
صدف وار بنشین دمی لب خموش — چو گوهر فشانی بمن دار گوش
شنو پند و دانش بآن بار کن — چو دانستی آنگه برو کار کن
ز گوش ار نیفتد بدل نور هوش — چه سوراخ گوش‌وچه سوراخ‌موش
بدانش که‌آن با کنش یار نیست — بجز تا خردمند را کار نیست
بزرگان که تعلیم دین کرده اند — بخردان وصیت چنین کرده اند
که ای همچو خردان روشن ضمیر — چو صبح از صفا شیوه صدق گیر
بهر کار دل با خدا راست دار — که از راستکاری شوی رستگار
بطاعت چه حاصل که پشتت‌دوتاست — چو روی دلت نیست با قبله راست
همی باش روشندل و صاف رای — باتصاف با بندگان خدای
دم صبحگاهان چو گردان سپهر — بآفاق مگشای جز چشم مهر
ازآن چرخرا پرتوی حاصل‌است — که هر ذره را مهر او شاملست
چو باید بزرگیت پیرانه سر — بچشم بزرگی به پیران نگر
بخصم درونی که آن نفس تست — ز تو برد باری نباشد درست
نصیحتگری بر دل دوستان — بود چون دم صبحگه بوستان
بدرویش محتاج بخشش نمای — فرو بسته کارش ببخشش گشای
تواضع کن‌آنرا که دانشور است — بدانش ز تو قدر او برتر است

همچنین شاعر درموارد دیگری مثلا درخاتمه یوسف وزلیخا پند واندرز به فرزند خود داده است .

چنانکه ازملاحظه‌مثنویهای‌فوق‌هم میتوان استنباط کرد جامی بیشتر نظامی راتتبع کرده‌وآثار آن شاعررانصب‌العین قرارداده وسبك‌اورا‌پیروی‌نموده‌جزاینکه درصورت عمومی توان گفت جامی ساده‌تروگاهی شیرینتراز نظامی سخن سرائی کرده بااینکه محقق است استاد نظامی درمثنوی داستانی هنروریکتا ودربیان

احساسات بیهمتاست .

جامی درمسمط نیز دستی داشته‌ومرثیه‌های مؤثر دلنشین ساخته که‌از آنجمله یکی درمرثیه جانگدازپسرش صفی‌الدین است واینك بندی از آن که معروف‌هم هست نقل میگردد :

زیر گل‌تنگدل ای‌غنچهٔ‌رعنا چونی — بیتوما غرقه بخونیم توبی ما چونی
سالك‌جمعیت‌مابیتو گسست‌است‌زهم — ما که جمعیم چنینیم تو تنها چونی
برسرخاك توام ایکه ازین پیشترم — بوده‌ای تاج سر امروز ته پا چونی
بیتودرروی‌زمین‌تنگ‌شده‌برمن‌جای — تو که‌درزیرزمین‌ساخته‌ای‌جاچونی
میشود دیده بینا ز غباری تیره — زیرخاك‌آمده ای دیدهٔ بیناچونی
خوردغمهای‌توام‌وه که‌خیال‌تو گهی — مینپرسد که‌درین‌خوردن‌غمهاچونی
روبصحرای‌عدم تاختی ازشهروجود — من ازین شهرملولم‌توبصحراچونی

بطوریکه درفوق‌اشارت رفت‌جامی تنهاشاعرنبوده‌ودرعلوم دیگرمانند علوم دینی‌ولسانی‌وتاریخی‌هم دست‌داشته است. دراین‌رشته‌ها استادراتألیفات‌متعددیست به‌نثرفارسی که بعضی از معروفترین‌آنها نام برده میشود :

۱ـ نقدالنصوص فی‌شرح نقش الفصوص که کتابی‌حکمی وعرفانی است ودر شرح تفسیرعقاید شیخ محی‌الدین عربی(متوفی۶۲۸)مؤلف‌فصوص الحکم‌ومختصر آن یعنی‌نقش‌الفصوص‌است . دراینکتاب جامی اقوال مفسرین دیگرفصوص‌خاصه عقاید شیخ صدرالدین محمد قونیوی را نیز درنظرداشته تألیف نقدالنصوص ...!! ۸۶۳ بود .

۲ ـ نفحات‌الانس که درسال هشتصد وهشتادوسه تألیف یافته ودرآن شرح حال ۶۱۴ تن ازفضلاوعلماء ومشایخ صوفیه‌را حاویست .

اصل این کتاب بزبان عربی‌تألیف محمدبن حسین‌سلمی‌نیشابوریست(متوفی در۴۱۲)وموسوم است بطبقات‌الصوفیه. بعد خواجه عبدالله انصاری(متوفی‌در۴۸۱) آنرا بزبان هروی‌تقریرو توسیع نموده سپس جامی برحسب دستورعلیشیرنوائی

آنرا ازسرنو بفارسی ادبی درآورده وتکمیل نموده وترجمهٔ احوال مشایخ را تازمان خودش آورده است .

۳ ـ لوامع که مرکب است ازمقالات عمیق عرفانی ومشحونست بارباعیات لطیف عارفانه .

٤ـ لوایح که درشرح قصیده خمریه ابن فارض است که بسال ۸۷۵ تألیف یافته .

٥ـ شواهدالنبوة که بسال ۸۸۵ تألیف یافته ودرشرح مقامات حضرت رسول (ص) و وصف اصحاب اوست .

٦ ـ اشعة اللمعات که در ۸۸٦ تألیف شده که درشرح وتفسیر لمعات شاعرعارف فخرالدین عراقی است (متوفی ٦۸۸)

۷ ـ بهارستان که درموقع قرائت گلستان سعدی با پسرش یوسف ضیاءالدین به تألیف آن عزم کرده وبهمان سبك گلستان بسال ۸۹۲ انجام داده این کتاب مانند گلستان مرکب ازحکایات لطیف ونکات ظریف است واشعارملیح نیز دارد وذکر شماره‌ای ازشعراء وفضلا درآن آمده .

گذشته ازآنچه مذکور افتاد جامی رسالات دیگرزیاد تألیف کرده ازآنجمله است رسالاتی درمسائل دینی مانند تفسیر حدیث ادبی ذرعقیلی واربعین حدیث که متن عربی راآورده وهرحدیث را بنظم فارسی شرح کرده ومناسك حج ورساله تهلیلیه و نظایراینها ودرعلم ادب وعروض مانند رساله درعلم قوافی ورساله موسیقی و تجنیس الخطومنشئات ومعمیات وغیره و درنحووصرف مانند کتاب فوایدالضیائیه معروف بشرح ملاجامی ودرتاریخ مانندتاریخ صوفیان وامثال آنها .

پس جامی چنانکه درفوق هم اشارت رفت ازسخنپردازان مشهورومتنفذایران است معاصرین معروف اومانند بابروامیرعلیشیرنوائی و دولتشاه نام اورابه تعظیم وتکریم بزبان آورده و ازبلندی مقام ونفوذ کلام او درایران وممالك مجاوربحث کرده‌اند .

امتیازخاص جامی ازمقام ومرتبتی است که وی درعالم تصوف وعرفان احراز نموده وخلیفه وقطب پیروان آن مذهب بوده است .

تأثیر افکار و اشعار جامی درهندوستان و مخصوصاً درافکارو ادبیات عثمانی بسیاربود حتی سلاطین عثمانی مانند سلطان‌محمدفاتح(۸۵۵-۸۸٦)وپسرش سلطان بایزید ثانی(۸۸٦- ۹۱۸)توجه وارادت خاصی نسبت باوداشتند وبا او مخابره و مراسله‌میکردند. دربین شعرای عثمانی عده‌ای سبك‌وعقاید جامی‌راتتبع و تقلید کرده واولین بنای ادبیات عثمانی‌را روی اساس‌ذوق وشیوه‌ایرانی‌استوارنمودند.

وفات جامی بسال ۸۹۸ درهرات اتفاق افتادوبااجلال واعظام با حضورعلماء وبزرگان‌وامرای‌زمان بخاك‌سپرده‌شد. درماده‌تاریخ‌وفات اواین آیه‌مناسب‌آمده: ومن دخله‌کان آمناً

ادبیات منثوردوره‌مغول و تیموریان

تألیفات‌به‌نثرفارسی دردوره مغول‌وتیموریان‌باو جود فتنه وآشوب‌درنواحی مملکت‌وانحطاط‌علم‌ومعرفت باززیاد بود وبدیهی است اگروقایع‌ناگواراین‌دوره رخ‌نمیداد ادبیات بمراتب بیشترترقی‌میکردزیراچنانکه درسابق‌اشارت‌رفت‌مقارن هجوم مغول تمدن‌وادبیات‌ایران‌نضجی تمام‌یافته‌واستادان‌ودانشمندانی‌ظهورکرده وشروع بتألیف وتصنیف نموده‌بودند وآنچه‌را که‌ازاین همه‌خزاین‌علم‌ومعرفت یا بواسطه مصون‌ماندن از آفات ونگهداری ودانش پروری سلالهای کوچك مانند اتابکان وجلایریان ومظفریان وآل کرت ودیگران ویابحمایت وتشویق بعضی از سلاطین متأخرمغول‌وتیموری‌باقیمانده تنها قسمتی‌توان‌شمرداز آنچه‌باوجودامنیت بلاد وآسایش‌عباد ومصونیت ازمصائب‌مغول‌ممکن‌بود بدست‌مارسیده‌باشدبعض آثار نثری مهم این دوره بروجه ذیل‌ذکرمیشود :

۱- کتاب‌های تاریخی

قبل‌ازدوره مغول‌وتیموری تألیفات مشهورومهم راجع‌بفن تاریخ درایران شده وبعضی ازآنهامانند تاریخ طبری وتاریخ بیهقی وزین الاخباروراحةالصدور دراین کتاب مذکورافتاده‌است پس درواقع بنای تاریخ‌نویسی درایران ازدیرباز نهاده شده ولی تألیفات تاریخی‌دراین‌دوره‌اخیرنسبتاً زیادتربودوچند کتاب‌معروف

بمقام شاهان مغول و تیموری بوجود آمد که امروز از مأخذهای مهم تاریخ عمومی ایران محسوب است .

تاریخ جهانگشا - از تاریخهای مهم این دوره تاریخ جهانگشا تألیف علاءالدین عطاملك جوینی پسر بهاءالدین محمد است که خود درخدمت امرای مغول خصوصاً هلاکوخان و آباقاخان بوده و از طرف آنان حکومت عراق عرب و مأموریتهای دیگر داشته دراین کتاب که مرکب از سه جلد میباشد مؤلف عادات واخلاق وظهور مغول واحوال شاهان خاصه چنگیزخان را تا وقایع سال ششصد و پنجاه وپنج شرح داده ونیز در آن ضمن تاریخ خوارزمشاهیان واسمعیلیه را آورده. دراهمیت وشهرت این کتاب همان بس که اغلب تاریخ نویسان معروف قسمت زیادی از مطالب را از این کتاب اقتباس کرده‌اند .

عطاملك بسال ششصد و هشتاد ویك در آذربایجان وفات یافته درمقبره سرخاب تبریز مدفون گشت .

طبقات ناصری - طبقات ناصری تاریخ عمومی است از ابتدا تاحدود سال ششصد وپنجاه وهشت هجری وعمده محتویات آن شرح تاریخ سلسله های سلاطین هند است ولی درضمن وقایع مهمی از تاریخ ایران مانند بعضی حوادث دوره غزنوی وشرح سلطنت مغول ومخصوصاً تفصیل قلع وقمع اسمعیلیه که غالباً مشهود خود مؤلف بوده دراین کتاب باانشای متین وروانی بیان شده مؤلف این کتاب ابوعمر عثمان منهاج الدین بن محمد سراج الدین ازاهل جوز جانان بوده که درهند میزیسته وسه بار از هند برحسب مأموریت سفر ایران نموده وبسا ازاتفاقات مهم آن زمان را برأی العین دیده.

تاریخ یمینی - اصل این کتاب بعربی بدست أبونصر عتبی ازملازمان دربار سلطان محمود غزنوی درشرح حال آن پادشاه وپدرش سبکتکین در اوایل قرن پنجم تألیف یافته وابوالشرف ناصح گلپایگانی آن را دراواخر قرن هفتم بفارسی خوب و متینی ترجمه کرده .این کتاب ازحیث احتوای جزئیات تاریخ صحیح محمود غزنوی دارای اهمیتی است .

جامع التواریخ - جامع التواریخ یکی از تألیفات مهم ومعروف تاریخی ومحتوی

وقایع تاریخ عالم خاصه شرح تاریخ وسلطنت مغول و تفصیل شاهی غازان میباشد مؤلف کتاب رشیدالدین فضل‌الله همدانی در نزد سلاطین مغول مانند آباقا وغازان واولجایتو مقرب بوده ودر دربار غازان منصب وزارت ونفوذ وحکومت داشته وتألیف خودرا درحدود هفتصد وده هجری بختام آورده واین کتاب جلد سومی نیز درجغرافی داشته که مفقود است .

این کتاب رامهمترین تاریخ مغول توان نامید. خواجه رشیدالدین نه تنها از وزراء بزرگ ورجال سیاسی ایران ومورخ محقق ومعروف بوده بلکه درعلوم وفنون دیگر نیز بصیرت کافی داشته وتألیفات مهم ومفید درمسائل دینی وادبی نموده است . این وزیر دانشمند بسال ۷۱۸ بسعایت حسودان و دشمنان بامر سلطان ابو سعید در تبریز کشته گردید .

تاریخ وصاف - این تاریخ تألیف ادیب شهاب‌الدین عبدالله شیرازی ملقب بوصاف الحضرة میباشد که معاصر رشیدالدین فضل‌الله بود وازطرف وی حمایت دید وبحضور اولجایتو معرفی شد تاریخ وصاف را توان گفت متمم تاریخ جهانگشاست که ازوقایع فتح بغداد بدست هلاکو تا حوادث سال هفتصد وبیست وهشت یعنی تا زمان آخرین شاه معروف مغول ابوسعیدرا حاوی است. کتاب وصاف درتطویل بلاطائل وتعقید عبارات و تصنع و اطناب نمونه سبك ثقیل فارسی دوره مغول شمرده میشود ولی تحقیقات و تفصیلات مهم وسودمند راجع بعصرمؤلف درآن مندرج است .

تاریخ گزیده - تاریخ گزیده بعد از جهانگشا و جامع التواریخ و وصاف تألیف یافته و بسبك آنها نوشته‌شده و درواقع مطالب عمده آن از جامع التواریخ اقتباس گردیده این کتاب درحدود هفتصدوسی ختام یافته وبدین طریق مطالبی تازه دراواخر آن آمده مؤلف آن حمدالله مستوفی قزوینی تاریخ مفصل دیگری نیز که محتوی وقایع ازاول اسلام تادوره مغول میباشد بسیاق شاهنامه درهفتاد وپنجهزار بیت بنظم کشیده و آنرا درسال هفتصد وسی وپنج بختام آورده و **ظفرنامه** نام داده نیز همین مؤلف کتاب جغرافی مهمی درشرح بلاد و راههای ایران باسم **نزهة القلوب** بتاریخ هفتصدوچهل تألیف نموده. حمدالله مستوفی بسال ۷۵۰ درقزوین وفات یافت.

زبدة التواریخ ـ زبدة التواریخ تاریخ عمومی است درچهار جلدولی جلدهای سوم وچهارم که عمده تاریخ بعداز اسلام ایران بوده است دردسترس نیست وشاید ازبین رفته باشد . مؤلف زبدة التواریخ خواجه نورالدین لطف الله معروف بحافظ ابرو اهل هرات و منظورتیمورو پسرش شاهرخ ومخصوصاً توجه بـا یسنقربوده و کتاب را در۸۳۰ تألیف نموده .

ازتواریخ دیگر ایندوره میتوان **مجمل فصیحی** تألیف فصیحی خوافی راذکر نمود که تاریخ عمومی مفید ومختصر یست از ابتدا تااواسط قرن نهم نیز تاریخ **مطلع السعدین** تألیف عبدالرزاق سمرقندی شایان ذکر است که حوادث بین تولدسلطان ابوسعید ایلخانی وابوسعید تیموری یعنی وقایع بین ۷۰٤-۸۷۲ را محتوی است . همچنین **تاریخ هرات** تألیف معین الدین اسفزاری دراواخردوره تیموری بوجود آمده .

ظفر نامه ـ ظفر نامه تاریخ مفصل تیموراست دردوجلد ازولادت تا وفات آن حکمران(۸۰۷)مؤلف آن شرف الدین علی یزدی ازادباوشعرای اوایل دوره تیموریان است وعمده شهرت اودرزمان شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰) بود وبسال ۸۵۸درموطن خود یزد وفات یافت. یك قسمت مطالب مظفر نامه ازیك تاریخ دیگرمسمی بهمین اسم تألیف **نظام الدین شامی** است که معاصر تیموربود و در۸۰٤ فرمـان تألیف آن را از خود تیمور یافت چنانکه درمقدمه ظفرنـامه نظام شامی هم مذکوراست هردو ظفر نامه نسبت بکتابی مانند تاریخ وصاف بفارسی ساده وخالی از زواید وعبارات متکلف وانشاء شده

روضة الصفا ـ مهمترین تاریخی است که دردوره تیموریان تألیف یافته وآن در هفت جلد ومحتوی تاریخ اسلام وایران خاصه تیموریان تااواخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین بایقراست که بسال ۹۱۲ وفات یافته مؤلف آن محمدبن خاوندشاه بن محمود معروف بهمیرخوانداز نجیب زادگان بلخ وملتزمین مجلس میرعلیشیر نوائی بوده ودر۹۰۳ درهرات وفات یافته وبقیه این تاریخ یعنی محتویات جلدهفتم تاوقایع چند سال بعدازوفات مؤلف گویاازطرف نوهٔ مؤلف خواندمیرتکمیل شده است.نیز خواندمیردر۹۰۵ روضة الصفارا درتألیفی موسوم بخلاصة الاخبار مختصر کرده .

۳ ـ در تاریخ شعرا و عروض

گذشته از تاریخ عمومی کتابهائی نیز در تاریخ ادبی ایران وعلم شعر درعصر مغول و تیموری تألیف یافته که معروفترین آنها لباب الالباب و تذکرهٔ دولتشاه و کتاب المعجم میباشد .

لباب الالباب ـ لباب الالباب مهمترین کتاب فارسی استدرشرح حال شعراو ادبای ایران از ابتدای شعرفارسی تا زمان مؤلف وآن بردوجلد است که جلد اول مخصوص شرح حال ونقل اقوال سخن گویان ازسلاطین وامیران و وزیران و علماء ودانشمندان وجلد دوم مخصوص شعرا وادبای دیگرمیباشد واسم و ترجمه ۱۶۹شاعردرآن آمده . لباب الالباب ظاهراً درحدود سال ۶۱۸ یعنی اوان استیلای مغول تألیف یافته ومؤلف آن محمدعوفی کتابی نیزموسوم به **جوامع الحکایات** مشتمل بحکایات ادبی واشعارو امثله متفرقه تألیف کرده . پدر عوفی ازمرو بوده وخودش دربخارا تحصیل نموده ودربلاد خراسان سفر کرده وبهندوستان نیز رفته ولباب ـ الالباب را درآنجا بنام حسین بن شرف الملك تألیف نموده واووزیر ناصر الدین قباجه بود که تا ۶۲۵ درقسمت هندوستان سلطنت داشت وعلمای ایران را که از دست مغول فرارمیکردند حمایت مینمود .

تذکره دولتشاه ـ بعدازلباب الالباب مهمترین تذکره فارسی تذکرةالشعراء دولتشاه سمرقندی است که درحدود ۸۹۲ یعنی اواخر سلطنت تیموریان تألیف یافته و آن شرح حال قریب ۱۰۵ تن ازشعرای فارسی زبان رامحتوی است ازابتداتااواخر قرن نهم مؤلف دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی ازامیرزادگان ورجال واعیان وپدرش ازندمای شاهرخ وخودش درهرات ازمقربان ابوالغازی سلطان حسین وامیرعلیشیر نوائی و معاصر مولانا جامی بوده و اسم و مدح و فضایل هرسه تن را در اواخر این کتاب آورده و این تذکره را بنام علیشیر کرده زیرا تألیف آن بسا تشویق و پشتیبانی این وزیردانشمند بوده است .

المعجم ـ مهمترین کتاب فارسی درعروض وقوافی ونقد الشعر که بما رسیده المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف محمدبن قیس رازی میباشد .

این کتاب نه‌تنها جامع قواعد این سه‌فن است بلکه امثله واشعارمفیدی‌نیز در آن ذکرشده واسامی بسیاری‌ازشعرای‌بزرگ‌وخاصه‌معاصرین‌خودمؤلف‌در آن آمده که این‌مسئله‌بس‌مهم‌میباشد ومؤلف ازاهل ری‌بوده ودرموقع‌هجوم مغول در خدمت محمد خوارزمشاه ازشهری بشهری‌میرفته سرانجام ازهراس مغول‌بفارس گریخته ودرسال ۶۲۳ بخدمت اتابك سعدبن‌زنگی‌رسیده وبعدازوفات‌وی خدمت اتابك ابوبکرراکه ممدوح وحامی‌سعدی‌بودالتزام نموده است. کتاب المعجم را که گویاآنرا قبل ازآمدن بفارس بتازی تألیف نموده بوده است‌دراین‌موقع‌یعنی حدود ۶۳۰ بپارسی کرده است.

گذشته‌ازآنچه مذکورشد تألیفات متعددد یگردرترجمه‌وشرح‌حال‌ومراثی ازایندوره باقی‌مانده‌وازآنجمله‌میتوان نفحات‌الانس تألیف‌جامی‌ومجالس‌العشاق تألیف سلطان حسین وروضة الشهدا حسین واعظ و رشحات پسراوعلی را ذکر نمود. روضة‌الشهداء درذکرمصائب‌حضرت امام‌حسین (ع) و یاران اوست ومیتوان گفت قدیمتر کتابیست که بدین تفصیل مصیبت ائمه‌راذکر کرده مدتها درمجالس عزاازآن کتاب‌نقل‌میکردندو گویااصطلاح‌روضه‌خوانی‌ازنام‌همین کتاب آمده‌باشد.

۳ ـ در اخلاق

تألیفات راجع بعلم اخلاق بعربی وفارسی درادوار گذشته زیاده وبعضی‌از آن‌ها نام برده‌شده ودردوره مغول وتیموری نیز حکما ودانشمندان دراینموضوع تصنیفات نموده‌اند که ازجمله‌آن اخلاق‌ناصری واخلاق جلالی واخلاق محسنی‌و انوارسهیلی میباشد.

اخلاق ناصری ـ اخلاق ناصری کتابیست در اصول اخلاق یا حکمت عملی مؤلف‌آن حکیم مشهور نصیرالدین طوسی است که آنرا بنا بخواهش ناصرالدین عبدالرحیم ابن ابی‌منصورحاکم اسمعیلیه در قهستان ازکتاب اخلاق ابن مسکویه بنام طهارة‌الاعراق‌فی‌تهذیب‌الاخلاق ترجمه وخلاصه نموده خودنیز مطالبی بر آن افزوده است تألیف‌آن درحدود سال ۶۳۳ حصول یافت.

اخلاق جلالی ـ عمده‌مطالب‌این کتاب که موسوم‌به‌لوامع‌الاشراق‌فی‌مکارم

الاخلاق و درتذهیب و تدبیرمنزل و سیاست مـدن است بتصدیق خـود مؤلف از اخلاق ناصری اقتباس‌شده . مؤلف آن جلال الدین دوانی (متوفی در ۹۰۸) ازقریه‌دوان حوالی کازرون فارس شخصی حکیم و عـارف بوده و اینکتاب را بخواهش سلطان خلیل پسر حسن ازشاهان آق‌قوینلو درنصف ثانی قرن نهم تألیف نموده .

اخلاق محسنی ـ اخلاق‌محسنی کتابی است‌درصفات ومبانی اخلاقی‌وآن‌در چهل‌باب است وبنام ابوالغازی سلطان‌حسین‌در تاریخ نهصد تألیف یافته مؤلف آن حسین واعظ‌کاشفی است .

انوارسهیلی ـ اینکتاب معروف که اصول اخلاق رابطرزحکایات از زبان وحوش‌بیان‌میتماید اصلش‌همان کتاب کلیله‌ودمنه است . مؤلف آن‌نیزحسین‌کاشفی مذکورفوق میباشد که گویا نظرش براین بوده کلیله ابوالمعالی نصرالله را بشیوه بهتروساده‌تری تحریرنماید واشعاروامثله تازی‌را ترك کند ولی‌این‌مقصود حاصل نگشته‌وشیوه این کتاب تابع سبك متکلف زمان‌شده وانوارسهیلی هرگز بمتانت‌و لطافت کلیله نرسیده‌است‌بااینهمه انوارسهیلی‌از کتاب‌های‌بسیارمعروف‌فارسی‌است ومخصوصاً درهندوستان مشهوراست وحسین واعظ که ازفضلای نامی‌زمان سلطان حسین‌بوده وتألیفات‌دیگرنیز کرده دراینکتاب‌رسوخ‌وتسلط خودرادرزبان‌فارسی بخوبی ابراز نموده .

علماء وعرفاء وحکمای عصرمغول وتیموری
که غالباً بعربی تالیف کرده اند

شهاب الدین سهروردی ـ ابوحفص محمد بن محمد مشهوربشهاب الدین مانند سلف‌خودشهاب‌الدین که ذکرش گذشت‌ازقریه سهرورد زنجان‌است. اقامتش غالباً دربغداد ومورد توجه واحترام خلیفه عباسی یعنی الناصرلدین‌الله بوده .

شیخ‌ازبزرگان‌عرفای‌عصرخودبوده و کتاب‌عوارف‌المعارف‌درتصوف وسلوك ازوست وفاتش بسال ۶۳۲ اتفاق افتاد

نجم‌الدین رازی ـ شیخ نجم‌الدین‌ابوبکرعبدالله‌بن‌محمدرازی نیزازمشایخ عرفای زمان خودبود ودرهجوم مغول اول به‌اردبیل سپس به‌بلادروم‌رفته‌ودرآنجا

کتاب موسوم بمرصادالعباد من المبداء الی المعادرا که درعقایدومعانی تصوف است بفارسی تألیف نمود . وفات نجم الدین در۶۶۵ واقع شد .

خواجه نصیرطوسی ـ ابوجعفرنصیرالدین محمد بن‌محمدبن حسن طوسی اصلش از توابع قم بوده . بسال ۵۹۷ درطوس تولد یافت و تحصیلات کرد درعلوم حکمت وریاضی ونجوم تبحری تمام رسانید ودرسلك حکمـاء وعلمای درجه اول ایران درآمد . قبل ازهجوم‌مغول خواجه باامرای‌اسمعیلیه مربوط بودوبعدازمغول ازمقربین‌حضورهلاکوخان وندیم ومستشاراو گردیدودرسفرهای مهم‌باوی رفاقت نمود وراهنمائی کرد وامرای مغول ازارشاد اومتنعم بودند مخصوصاً ازمهارتی که خواجه درنجوم داشت‌اورا به‌تحقیق‌ورصد واداشتند وعلم نجوم بدلالت اوپیشرفت زیاد کردودرمراغه‌بامرهلاکوخان‌ونظارت خواجه‌رصد خانه بزرگی‌تأسیس‌یافت وخواجه زیجی باسم زیج ایلخانی ترتیب داد .

تألیفات مهم خواجه درریاضی و منطق و نجوم میباشد کـه عبارت است از **تحریراقلیدس** در هنـدسه و **تحریرمجسطی** درهیئت و **شرح اشارت** ابـو علی در منطق‌وحکمت که پیش ازوی امام فخررازی همین‌کاررا کرده ودرضمن‌اعتراضاتی نیزبربوعلی واردساخته وخواجه‌دراشارات‌آن اعتراضات را دفع کرده . نیز کتاب **تجرید العقاید** او کتابی‌است حکمی درکلام واثبات عقاید شیعه .

ازتألیفات مهم‌خواجه نصیربفارسی گذشته ازاخلاق ناصری که مذکورافتاد **اساس الاقتباس** درمنطق و**تذکره نصیریه** در هیئت و رساله **اوصاف الاشراف** در عرفان وسی **فصل** درنجوم و **معیارالاشعار** درعروض وقافیه است .

نفوذخواجه نصیردردربارمغول‌فایده‌ای‌بزرگ بعلوم وادبیات‌ایران‌رسانید زیرا شماره‌ای زیاد ازدانشمندان وکتب ومؤلفات‌را ازآفت محوشدن‌نجات‌داد . وفات خواجه در۶۷۲ دربغداد اتفاق افتاد .

قاضی بیضاوی ـ ابوالخیرناصرالدین عبدالله‌بن عمرازاهل‌بیضای‌فارس بود ودرشیرازشغل قاضی‌القضاتی‌داشت . ازفقهاومفسرین بزرگ‌عالم اسلام‌بشماراست.

ازتألیفات معروف‌او یکی کتاب‌تفسیرمیباشد که موسوم‌است به**انوارلتنزیل**

و **اسرار التأویل** دیگر **طوالع الانوار** و **مطالع الانظار** است در توحید و **منهاج الوصول** است در علم اصول و دیگر کتابی است در خلاصه اخبار تاریخی موسوم به **نظام التواریخ** که بفارسی نوشته . قاضی بیضاوی قسمت اخیر عمر خود را در تبریز صرف کرد وبسال ٦۸۵ در آن شهر وفات یافت .

زکریای قزوینی - عمادالدین زکریای محمود قزوینی در ادب وشعر فارسی صاحب قریحه بوده ومخصوصاً بعلوم جغرافی آشنائی کامل داشته است از تألیفات معروف او **عجائب المخلوقات** وغرائب الموجودات است درعجائب وغرائب حیوانات و کتاب **آثار البلاد** واخبار العباد است در تاریخ وجغرافی واحوال نوزده تن از شعرای معروف ایران در آن آمده . وفات قزوینی در ٦۸۲ بوده .

قطب الدین شیرازی - قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی درششصد و سی وچهار در شیراز تولد یافت ازدانشمندان معروف ایران بود ودراغلب علوم عصر مانند طب ونجوم وحکمت وموسیقی اشتهار داشت وذوق ادبی وقریحه شعر یرا نیز مالك بود . مدتی در آذربایجان زیست وازمجالس درس خواجه نصیرالدین استفاده نمود ودرکار رصد خانه مراغه بااوشرکت داشت سپس ببلاد روم شتافت در آنجا با مولانا جلال الدین ملاقات کرد بعد به تبریز برگشت ودر ۷۱۰ در آنجا وفات یافت . شیخ شطرنج خوب می باخته وچنگ نیك می نواخته است .

از تألیفات مهم او شرح **قانون ابن سینا** درطب و**شرح حکمت الاشراق** شهاب الدین سهروردی درحکمت است . نیز شیخ بفارسی کتاب **درة التاج** را که از تألیفات مهم وبرگزیده ایست که راجع بحکمت درزبان فارسی موجود است تصنیف و **التحفة الشاهیه** و **نهایة الادراك** را درنجوم تألیف نمود .

قاضی عضد الدین ایجی - قاضی عبدالرحمن بن احمد از علمای معروف فارس ومعاصر وطرف توجه واحترام شیخ ابواسحق اینجو ومظفریان و همزمان خواجه حافظ بود . از تألیفات مشهور او کتاب مواقف وفوائد غیاثیه وشرح مختصر ابن حاجب است درعلم کلام ووفاتش بسال ۷۵٦ اتفاق افتاد .

قطب الدین رازی ـ قطب الدین محمد رازی از شاگردان عضدالدین ایجی واز علمای زمان خود بود وقسمت اخیر عمر خودرا دربلادشام گذرانید. درحکمت ومنطق تألیفات دارداز آنجمله است شرح الرسالة الشمسیه معروف به **شرح شمسیه** درمنطق که بنام خواجه غیاث الدین محمد است ودرشرح کتاب کاتبی قزوینی است نیز کتاب **لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار** از تألیفات مشهور قطب الدین یکی نیز کتاب **محاکمات** است که در آن فخر رازی وخواجه نصیر طوسی را (بمناسبت اختلاف آندو استاد در شرح اشارات) محاکمه کرده است

وفات قطب الدین بسال ۷۶۶ درشام واقع شده .

باید دانست که درعصر مغول ودرادوار سابق برمغول شعراء وسخنگویان و علماء ودانشمندان بمراتب بیشتر از آن بوده‌اند که دراین فصول مندرج است مخصوصاً عرفا وحکما ومنجمین ونقاشان و **خطاطان** درعصر مغول وتیموریان بوده‌اند و در صنعت نقاشی وتذهیب وخوشنویسی درزمان تیموریان ترقی خاصی نموده ومراحلی پیموده است وصدها هنروران ایرانی درآن فنون کار کرده‌اند .

پس نقاشیها وتذهیبها و ترسیم‌های دوره صفوی وطرح قالی ونقشه‌کاشی در اساس قدیم‌تر بوده و در دوره سلجوقی و تیموری ترقی نموده و بعصر صفوی رسیده است.

منابع ـ تذکره های فارسی (رجوع بآخراین کتاب شود) ـ خلاصه مفید دوره مغول ج ۳ تاریخ ادبی براون ـ تاریخ مغول تألیف آقای عباس اقبال ـ راجع بسعدی : کتاب پرفسور هانری ماسه (فرانسوی) ایضاً مقدمه گلستان چاپ تهران بقلم آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب ایضاً براون وانه ـ ایضاً سعدی نامه باهتمام وزارت فرهنگ طهران ۱۳۱۶ دیوان گلشن راز با شرح محمد لاهیجی چاپ سنگی طهران ـ راجع بجلال الدین وله نامه با تصحیح ومقدمه آقای همائی چاپ تهران ـ ایضاً منتخبات دیوان شمس تبریزی باهتمام مقدمه آقای ایزدگشسب اصفهان ـ ایضاً مکتوبات مولانا جلال الدین چاپ استانبول با مقدمه آقای ولدچلبی ۱۳۵۶ قمری ایضاً شخصیت مولوی تألیف آقای حسین شجره ـ مناقب العارفین بقلم افلاکی از مریدان و معاصرین مولانا (خطی) ـ فهرست ریوج ۲ ـ ایضاً براون واته و نیکلسون ـ ایضاً مولانا جلال الدین محمد (شرح حال تحقیقی مولانا) تألیف آقای فروزانفر طهران ۱۳۱۵ ـ مفصلترین شرح حال امیرخسرو فهرست ریوج ۲ ـ ایضاً کلیات امیرخسرو چاپی اوخطی (در کتابخانه مسجد سپهسالار طهران) ـ شرح احوال افضل کاشی بقلم آقای نفیسی چاپ طهران ـ خواجوی کرمانی مقدمه روضة الانوار چاپ طهران باهتمام آقای کوهی کرمانی بقلم آقای حسین مسرور ایضاً ترجمه

خواجو بقلم آقای سعید نفیسی چاپ طهران - جام جم اوحدی مراغه چاپ طهران با اهتمام آقای وحید دستگردی - شرح حال ابن یمین و بقلم آقای رشید یاسمی چاپ طهران - ایضاً دیوان ابن یمین (خطی) متعلق بآقای مهدی بیانی - ایضاً دیوان ابن یمین با مقدمه و تصحیح آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۱۸ - شرح حال سلمان ساوجی بقلم آقای یاسمی. چاپ طهران - جمال الدین عبدالرزاق بقلم آقای نفیسی مجله ارمغان سال ٤ - دیوان کامل جمال الدین باهتمام آقای وحید دستگردی طهران - شرح حال حافظ : شعر العجم تألیف شبلی نعمان (بزبان اردو) جلد اول (این کتاب بهمت آقای فخر داعی بفارسی ترجمه و طبع شد و جلد های دیگر تهیه میشود) - مقدمه محمد گلندام بردیوان حافظ - ایضاً شرح حال حافظ بقلم آقام سیف پور فاطمی چاپ اصفهان از نشریات روزنامه اخگر - ایضاً تحقیقات مستشرقین که از کتاب برادن واته میتوان پی بآنها برد ایضاً مقدمه مرحوم خلخالی بردیوان حافظ چاپ خلخالی طهران ایضاً حافظ تشریح باهتمام آقای هزبر طهران - ایضاً حافظ چه میگوید تألیف آقای محمود هومن - ایضاً حافظنامه تألیف مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی چاپ طهران - ایضاً حافظ شیرین سخن تألیف آقای محمد معین طهران ۱۳۱۹ - آخرین دیوان مصحح حافظ با اهتمام آقایان محمد قزوینی و دکتر غنی طهران ۱۳۲۰ شمسی - ایضاً احوال و آثار حافظ تألیف آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۲۱ - ایضاً دل شیدای حافظ (جزوه) بقلم آقای مسعود فرزاد راجع بجامی : تقویم تربیت بقلم مرحوم تربیت چاپ تبریز - ایضاً مقدمه آقای یاسمی بسه سلامان و ابسال چاپ تهران - ایضاً ترجمه سلامان وابسال بفرانسوی باهتمام بریکتو پاریس ۱۹۱۱ با مقدمه ای مفید در تصوف و عروض و شرح حال جامی - ایضاً مقدمه آقای محیط به چاپ بهارستان چاپ طهران - ایضاً شرح مفید فهرست ریوج ۲ - دیوان کمال خجندی (خطی) متعلق بهآقای مهدی بیانی - دیوان سلمان ساوجی نسخه خطی بخط آقای نفیسی .

مقدمه‌های مفید تاریخ جهانگشا والمعجم ولباب الالباب و دولتشاه چاپ فرنگ بقلم آقای میرزا محمدخان قزوینی - ایضاً المعجم چاپ طهران باهتمام آقای مدرس رضوی طهران ۱۳۱٤ نامه دانشوران و درة التاج تألیف قطب‌الدین شیرازی بکوشش و تصحیح آقای سید محمد مشکوة ۱۳۱۸ - ۱۳۲۰ - منتخب اخلاق ناصری با مقدمه و اهتمام آقای جلال همائی تهران ۱۳۲۰ روضات الجنات - مجالس المؤمنین - قصص العلما - تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان (آلمانی) ایضاً تألیف نیکلسن (انگلیسی) ایضاً تألیف هوار (فرانسوی)

۵ - دوره صفویه تا آخر قاجاریه

تیمور لنگ مؤسس سلطنت تیموریان قویدست بود وسربداران و آل کرت و مظفریان وجلایریان را از میان برداشته وسرتاسر ایران را بفرمان خود درآورد بعداز وفات او اولادش در ایران حدود صدسال سلطنت کردند ولی سطوت او را نداشتند چنانکه بتدریج فتور و تشتت در دولت تیموریان رویداد وجلایریان باز جائی گرفتند وسلسله‌های قره‌قوینلو و آق‌قوینلو ظهور نموده متعاقباً در آذربایجان تسلط پیدا کردند در نقاط دیگر ایران نیز علم عصیان بلند شد در این بین جوانی دلیر و نیرومند موسوم به

اسمعیل احفاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی که نام سلاله صفوی از وست ظهور کرد پدر اسمعیل حیدر اول کسی بود از این سلاله که قوه سیاست را ضمیمه نفوذ روحانی خاندان خود نمود و با اوزون حسن آق قوینلو جنگید . اسمعیل در نهصد و پنج در تبریز به تخت سلطنت جلوس کرد و سلطنت صفویان را تأسیس و در اندك مدتی تمام ایران را تسخیر کرد و بدینگونه صفویان قریب دویست و چهل سال در ایران حکمرانی کردند ولی شاهان پسین این سلسله کفایت پیشینیان را نداشتند بطوریکه در روزگار آنان افغانها هجوم بایران آورده اصفهان را که پایتخت بود گرفتند: در این حال نادرشاه افشار ظهور کرد و افغانها را از میان بردو سلطنت صفویه را منقرض ساخت و در هزار و صدو چهل و هشت جلوس نمود و سلسله افشار را تأسیس کرد و در مدت سه سال از بغداد تا دهلی را جزو ممالك ایران قرار داد . افشاریان بنوبه خود مقهور کریمخان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳) شدند رقیب زندیان نیز قاجاریان بودند که بعد از چندین سال مخاصمت سرانجام آنان را مغلوب کردند. استیلای افغان و سلطنت افشاریان واقتدار زندیان قریب نیم قرن امتداد داشت آقامحمدخان قاجار در هزار و صدو نود و سه جلوس نمود و بار دیگر ایران از کشمکش طوائف خلاص شد و سلاله قاجار نزدیك به صدو پنجاه سال در ایران حکومت کرد.

درمیان این سلاله‌ها عمده دوره صفویان و قاجاریان از جهت تاریخ ادبی ایران دارای اهمیت میباشد زیرا درفاصله انقراض صفویان و تأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال طول کشیده است با اینکه ایران از اهل علم و فضل خالی نبود ظهور طوایف مختلف و تشتت و مخاصمات چندان مجال سکونت و فرصت به نادرشاه و کریمخان زند نبخشید تا بفراغت خاطر از پی ترویج ادبیات برآیند.

چون صفویان شیعی متعصب بودند: تشیع را مذهب رسمی ایران قرار دادند از اینرو نظم و نثر مذهبی در این عصر ترقی کرد شعرا بجای مدح شاهان به نعت انبیاء و اولیا پرداختند و مدح و مرثیهٔ آل رسول را موضوع قرار دادند وعلماء درجمع اخبار و آثار شیعه و شرح و بسط فقه و حدیث کوشیدند و امتیازات این دوره آنکه مسائل دینی را که سابقاً معمولا بعربی نوشته میشد بیشتر بزبان فارسی تألیف کردند و کتبی مانند جامع عباسی

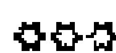
شیخ بهائی وحلیة المتقین وتألیفات دیگر دینی واخلاقی مجلسی وابواب الجنان قزوینی درعلوم دینی واحادیث ونظایر اینها بوجود آمد تنها مجلسی که ذکرش بیاید قریب پنجاه کتاب ورساله درمسائل دینی بفارسی نوشت. شاهان صفوی با اینکه غالباً به پیشرفت سیاست مذهبی تعلق داشتند وباطوایف ازبك وافغان وروس وعثمانی درجنگ بودند بااینهمه بحمایت علم وادب نیز میپرداختند چنانکه مورخین دربار وعلماء وفقها را حمایت وتشویق می نمودند. بعض سلاطین وشاهزادگان صفوی مانند سلطان ابراهیم شاه عباس و القاص میرزا وشاه طهماسب و سام میرزا خود ذوق ادبی داشتند و شعر می سرودند وسام میرزا تذکره شعرائی نیز ترتیب داد چنانکه بیاید.

صنایع ظریفه که درعهد تیموریان ترقی داشت در دوره صفوی نیز رونق گرفت از نقاشان و خوش نویسان معروف این دوره کمال الدین بهزاد ازاستادان دربار سلطان حسین بایقرا بود واوایل صفویه را درك کرد بعد ازاو استادانی مانند میرك وسلطان محمد ومیرسیدعلی ظهور نمودند که جمله در تبریز ملتزم دربار شاه طهماسب بودند. همچنین علیرضا عباسی دراین فن اشتهار بزرگ داشت. قالی بافی باوج کمال رسید وکاشی سازی وصنعت معماری نیز مورد تشویق خاص سلاطین صفوی واقع شد چنانکه مساجد اصفهان به تنهائی شاهد زیبای ترقی حیرت بخش این دو هنر تواند بود.

بااینهمه عصر صفوی را میتوان بطور عمومی عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت درواقع خرابی های دور مغول وتیموریان تأثیرات عمده خودرا درعلم وادب دراین قرنهای تالی بخشید. نه تنها این دوره ازوجود گویندگان بزرگ خالی بود بلکه موضوع مهم نظم پیشینیان یعنی غزل وشعر عرفانی متروك گردید زیرا شاهان صفوی ازهردو اعراض داشتند. نظم ونثر فارسی تنزل صریحی نمود وسخن فارسی بقیه لطافت وبساطت قبل ازمغول را باخت وعبارت پردازی وزیور وزینت های زاید لفظی بیشتر استعمال شد ومضامین مبتذل ونازك کاریهای زننده درشعر معمول گردید ودراغلب احوال شاعر و نویسنده هم خودرا به تشبیهات وجناس وایهام واستعاره معروف ونظرش را بافکار غریب ومعانی عجیب معطوف داشت وصدها شاعر ونثرنویس ومؤلف درایران و هندوستان ظهور کرده وپیروی ازاین سبك که آن راسبك هندی نام داده اند نمودند وتوان گفت

سخن‌پردازان هندی‌دراین‌طرز بیشتر از گویندگان ایران غلو کردند و بزینت وطنطنه الفاظ وباریکی وپیچاپیچی‌معانی‌پرداختند.

بااینهمه نباید‌تصور کرد‌عصر صفوی از نظم‌ونثر خوب بکلی محروم بود بلکه درمیان‌شعرای آن‌عهد که‌عدهٔ آنان بسیار بود اشخاصی مانند صائب‌تبریزی ووحشی وکلیم وعرفی وهاتف اصفهانی و امثال آنان ودربین شعرای‌هند ماتندفیضی اشعار نغز خوش‌آیندسروده‌اند ومخصوصاً بعضی‌از آنان ازمتقدمین پیروی کرده واحیای طرزقدیم را آزموده‌اند . بخصوص باید دانست درعین اینکه سبك‌معروف بسبك هندی (یعنی‌سبکی که‌شاعران‌عصر صفوی که بیشتر درهندزیسته‌اندمعمول داشتند) همه‌اش عبارت ازمعانی‌پیچاپیچ وخماخم نبود بعضی مضامین بسیار نغز ولطیف که نمونه نظردقیق واندیشه باریك گویندگان هنرمنداست بوجودآورد وشاهد آن مفرداتیست که‌درذکر صائب‌وعرفی‌وفیضی‌مذکور میفتددرواقع این‌طرزنمایندهٔهنر باریك‌بینی‌ودقیقه‌یابی‌ولطیفه‌کاریست که‌جزفکرهای‌ورزیده‌واندیشه‌های‌پخته‌بدان نرسدواین‌حقیقت‌را مطالعهٔ اشعاروصائب وفیضی‌وعرفی وکلیم وامثال‌آنان روشن میسازد.حتی‌میتوان گفت‌این‌سنخ‌مضمونسازی‌ازخواص‌ولطایف‌ادبیات‌ایرانست‌ودر ادبیات مغرب زمین‌پدید نیست .



ازمسائل‌مهم ادبی‌عصر صفوی‌نفوذوانتشارزبان‌وادبیات‌فارسی‌درممالك‌مجاور خاصه‌هندوستانست چنانکه میدانیم زبان اصلی‌ایران بازبان قدیم هندوستان که سنسکریت باشد پیونداست وعقاید قدیم و داستانهای باستان دو مملکت نیز بهم شبیهند واغلب ازیك منشاء هستند.

زبان‌فارسی بافتوحات‌مسلمین درهندومهاجرت پارسیان‌درقرون اولیه‌اسلام وفتوحات‌سلطان‌محمود شروع وباسلطنت‌غزنویان وغوریان درآن‌دیارانتشاریافت وبعد باتأسیس سلطنت مغول درآن مملکت‌باوج ترقی‌رسید.

مؤسس سلاله مغولی‌هندبابر معروف بود که نسبتش‌به‌پنج واسطه به تیمور میرسیدوبسال۹۳۲ حمله به‌پنجاب برده ولاهوررا گرفت وتأسیس‌سلطنتی‌نمود که بالغ برسیصدسال درهندوستان دوام‌یافت .

بابر وپسرش همایون و نوه‌اش اکبر و پسر او جهانگیر و اعقاب آنان بزرگترین حامیان علوم و ادبیات ایرانی و طرفداران زبان فارسی بودند و تحصیلات عمده آنان بفارسی بود و آثار و اشعار و تصانیف سخنوران ایران را میخواندند. در دربار آنان معمولا فارسی صحبت میشد و آنجا مجمع شعراء و فضلای ایرانی و فارسی گویان هندی بود و خود این شاهان بفارسی شعر میسرودند و در ترویج سخن فارسی بذل مجهود مینمودند

نه تنها شاهکارهای استادان ایران از شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی تا آثار و تصانیف حافظ و جامی و کتب نثر علمی و ادبی و تواریخ ایرانی کاملا در هندوستان رواج پیدا کرد و شمار مزیادی از فضلا و شعرای ایران بهند آمدند و کمال عزت و حرمت دیدند و به آزادی بسخن سرائی پرداختند بلکه عده زیادی شعراء و علماء و مورخین و نویسندگان در خود هند ظهور نمودند و بفارسی سخن سرائی و تألیف و تصنیف کردند حتی بتأثیر زبان فارسی یک لغت محلی که آن را لغت اردو مینامیم و از السنه هند بشمار است مرکب از کلمات هندی و فارسی و عربی بوجود آمد و سبک و شیوه ایرانی بر نظم و نثر آن زبان تطبیق گردید و شعرائی از ایران و هند در آن زبان طبع آزمائی کردند. بدینگونه گویندگان معروف مانند صائب تبریزی و فیض دکنی و عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و ظهوری خجندی و امثال آنان در هند شهرت یافتند و بتتبع آثار متقدمین ایران پرداختند و سبکی که را بسبک هندی معروف است معمول داشتند و اشعاری که درفوق اشاره بدان شد بوجود آوردند. نیز علماء و مؤلفین و خوشنویسان و نقاشان و منشیان زیاد پدید آمده و تحت نظر تشویق شاهان هند بترویج صنایع و افکار ایرانی کوشیدند.

شاهان مغول هند مخصوصاً فن تاریخ را ترقی بخشیدند و تألیفات مهم و سودمند در تاریخ عمومی و تاریخ هندوستان به زبان فارسی بوجود آمد که از آن جمله میتوان برای مثال از تصانیف ذیل نام برد.

تاریخ الفی ـ تألیف احمد بن نصر الله که تاریخ هزار ساله اسلامی و تا وقایع ۹۹۷ را حاوی است و بامر اکبر شاه تصنیف یافته.

منتخب التواریخ ـ تألیف محمد یوسف بن شیخ که تاریخ عمومی و تا وقایع جلوس شاهجهان یعنی سال ۱۰۳۷ را محتویست.

منتخب التواریخ ـ تألیف عبدالقادر بداونی در تاریخ عمومی هند که تاوقایع سال ۴۰ سلطنت اکبرشاه یعنی تاسال ۱۰۰۳ را حاویست.

گلشن ابراهیمی ـ یاتاریخ فرشته تألیف محمدقاسم هندوشاه استرابادی که تاوقایع سال ۱۰۱۵ راآورده.

اکبر نامه ـ تاریخ مفصل اکبرشاه وتیموریان هند تألیف شیخ ابوالفضل وزیر دانشمند آن پادشاه درسه جلد ویك جلد چهارم موسوم به آیین اکبری.

همچنین تواریخ زیاد دیگر مانند روضة الطاهرین ومرآة العالم ومرآة الصفا وطبقات اکبرشاهی ونظایر آنها.

بدیهی است مطالعهٔ این تواریخ از لحاظ تاریخ و ادبیات ایران هم بسی سودمند است.

سلاطین هند بنقل بعضی کتب وداستانهای معروف هندی بفارسی نیز اهتمام نمودند ومؤلفاتی درعلوم وقصص وداستان مانند مهابهارات وراماین بزبان فارسی ترجمه شد.

بطوریکه درفوق نیز اشارت رفت سبك فارسی هندی عین تقلیدسبك ایران است مگراینکه گاهی تکلف وعبارت پردازی درهند بیشتر بوده نهایت بتدریج سخنگویان هند بعضی ترکیبها ومضامین پیچیده تازه بمیان آورده ودرمواردی لغات وکلماتی را استعمال خاصی که درایران معمول نبوده است قائل شده اند.

درا ینعصر ادبیات بآسیای صغیر وممالك عثمانی نیزراه یافته ودرآندیار رواج خاصی پیدا نمود نفوذ فارسی درآن دیار با سلطنت سلجوقیان روم (۴۷۰ ـ ۷۰۰) شروع کرده ودردوره مغول عده زیادی ازمؤلفین ودانشمندان وشعراء وعرفای ایران مانند شهاب الدین سهروردی ونجم الدین رازی ومولاناجلال الدین ودیگر بآن دیار شتافته وموجب انتشارزبان وادبیات فارسی شدند. سلطان ولدپسر جلال الدین یکی از بانیان ادبیات عثمانیست ومثنوی ولدنامه اومدتها سرمشق اتخاذشد.

شعرا ونویسندگان عثمانی نه تنها درنظم ونثرترکی عیناً سبك وشیوه کلمات وتراکیب ومعانی ایرانی را تقلید واقتباس کرده واستادان ایران را سرمشق اتخاذ نمودندومخصوصاً ازشعرای عرفانی مانندمولوی وحافظ وجامی پیروی کردندبلکه

برخی خود بفارسی شعر سرودند و درواقع عده‌ای ازسخنگویان آن دیار مانند فضولی ذواللسانین بودند باید گفت فیضی و عرفی وصائب وجامی در عثمانی نفوذ خاصی داشته‌اند.

سلاطین عثمانی هم مانند سلطان محمد وبایزید وسلیم اول واحفادآنان علاقه خاصی بزبان وادبیات فارسی نشان داده خود درآن زبان شعر میسرودند و بسخنگویان ایران ارادت میورزیدند ونویسندگان عثمانی مانند ضیاپاشا تذکره بنام شاعران ایران تألیف میکردند.



ادبیات ایران ازاواخر قرن دوازدهم باینطرف نهضتی پیدا کردوشیوه دورهٔ مغول وسبك هندی روبزوال نهاد وشعرا ونویسندگانی تتبع آثار متقدمین مانند منوچهری وعنصری وفرخی ومعزی وانوری وخاقانی برخاستند ومضامین نو درتو ومکرر و عبارات مکلف بتدریج کمتر شد و سخنورانی درنظم ونثر فارسی متین و سالمی بوجودآوردند وتشبیهات واستعارات ومضامین دورازذهن را ازنظم وسجع وتکلف وتکرار ولفاظی را ازنثر دور کردند وسخن پردازانی مانند نشاط وقاآنی و قائم‌مقام وامثال واقران آنان اسلوب گذشتگان را احیاء نمودند.

پس دوره قاجاریان ازجهت ادبی بی اهمیت نبود وباز گشتی بسبك قدیم پدیدآمد وفضلاء وادبای بسیار ظهور نمود. کتب تاریخی وعلمی زیاد تألیف یافت وآثار بزرگ مانند تکملهٔ روضة الصفا وناسخ التواریخ ونامه‌دانشوران وقصص العلماء ومجمع الفصحاء وامثال آنها بوجود آمد. بعضی ازشاهان وشاهزادگان قاجارخود شاعر ومؤلف بودند چنانکه فتحعلیشاه دیوان اشعاردارد وناصرالدین شاه قصایدوغزلیات سروده.عده‌ای ازشاهزادگان قاجار نیزمانند رضوان، سلطان، فرخ، فخروقاجار، وغیرهم اشعار سروده وقصایدوغزلیات ومثنوی‌ها گفته‌اند.فرهادمیرزافرزندعباس میرزانایب‌السلطنه گذشته‌ازسرودن اشعاررساله‌ای درشرح حال پدرش نوشته وچون زبان انگلیسی میدانست یك نصاب انگلیسی نظم کرده وخلاصة‌الحساب شیخ بهائی را بفارسی ترجمه نموده ویك جغرافیای عمومی بنام جام‌جم که غالب آنرا از کتاب انگلیسی گرفته

بود تألیف نمود. محمود میرزا برادر عباس میرزا نیز نویسنده و مورخ بود. خلاصه آنکه دوره قاجار را میتوان از لحاظ سبك فارسی و کثرت شعراء و وفور مؤلفات دوره ترقی ادبیات ایران نامید .

روابط زبانی وادبی بین ایران وفرنگستان عمده در این دوره شروع نمود و کتب و رسائلی درعلوم وادبیات وقصص و روایات مانند داستان تلماك ازفرنگی بفارسی ترجمه شد . نیز دخول کلمات فرنگی وروسی بزبان فارسی در این عهد آغاز کرد .

شعرای معروف

محتشم کاشانی ـ از معروفین شعرای دوره صفوی محتشم کاشانی شاعر دربار شاه طهماسب بود. گرچه این شاعر بروزگار جوانی اشعار ذوقی گفت و غزلسرائی نمود حتی بمدیحه گفتن نیز اهتمام کرد ولی سپس بملاحظه تمایل دینی واحساسات تشیّع دردربار صفوی موضوع تازه‌ای پیش آورد یعنی اشعاری مبنی بر تذکر مصائب اهل بیت سروده ودر این سبك شهرت یافت واشعارش معروف گشت بطوریکه میتوان اورا معروف ترین شاعر مرثیه گوی ایران دانست گرچه شعرای معدودی قبل از او و شعرای زیادی بعد از او در این سبك سخن سرائی کرده‌اند. شاید اولین محرك این شاعر درسرودن اشعار اندوهگین مرك برادرش باشد که ازقرار معلوم اورا سخت بستوه آورده وبیاد برادر ابیات مؤثر غم انگیز لطیف ساخته .

درمیان قطعه‌ها وغزلهای عاشقانه او نیز ابیاتی پرمغز مضمون دار توان یافت ازسنخ این دوبیت :

کمند مهرچنان پاره کن که گر روزی   شوی ز کرده پشیمان بهم توانی بست
دلی دارم که در تنگی دروجز غم نمیگنجد   غمی دارم زدلتنگی که درعالم نمیگنجد

ازمرائی معروف محتشم یکی آنست که با این ابیات آغاز میکند :

باز این چه شورش است که درخلق عالمست   باز این چه نوحه وچه عزا وچه ماتمست
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین   بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظمست
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب   کاشوب در تمامی ذرات عالمست
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست   این رستخیز عام که نامش محرمست

ترجیع بند محتشم نیز درمرثیه شهیدان کربلا مشهوراست .
وفات اوبسال نهصد ونود وشش اتفاق افتاد .

عرفی شیرازی ــ جمال‌الدین‌محمدعرفی پسربدرالدین از شعرای معروف زمان صفویه است که‌شهرتش عمده درهند بود . تولدش‌درشیرازاتفاق‌افتادوبعداز تحصیلات‌ایام‌جوانی‌مسافرت‌هند کرددرآنجانیز باشعراوفضلای‌فارسی‌زبان‌معاشرت نمود ونفوذوتام پیدا کرد وآخربمجلس اکبرشاه که‌مجمع‌شعراوفضلابودبار یافت قصاید وغزلیات وقطعات‌عرفی معروف ومخصوصاً درهند وترکیه مورد تحسین و تقدیروتقلید واقع شد . ازقصایدمعروفش یکی آنست که درنعت‌حضرت‌علی‌سروده ومطلعش اینست :

جهان‌بگشتم ودردا که هیچ شهرودیار		ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار

عرفی بتقلید نظامی بتصنیف‌خمسه پرداخت و تنها دومثنوی ازآنرا نظیر برمخزن الاسراروخسرو شیرین ساخت شیوه شعرعرفی سست بمعمول خصوصیتی دارد که میتوان آنراشیوه فارسی هندوستانی گفت وازاین حیث عرفی‌طرزسخنش شباهتی بسبك امیرخسروفیضی هندی‌دارد.این‌طرزبجای خودشیرین ومتین‌است وشایدبتأثیرهمین عذوبت بیان باشد که‌عرفی صیت‌سخن خودرا شنیده‌وبخودبالیده وخویشتن‌را ستوده وازآن جمله گفته است :

نازش‌سعدی‌بمشت‌خاك شیرازازچه‌بود		گر نمیدانست باشد مولد ومأوای من

عرفی‌جز دیوان اشعارترجیع بندی بنام گلشن راز و رساله منثورصوفیانه باسم نفیسه دارد . وفات‌عرفی‌درعهدجوانی یعنی‌بسن‌سی‌وشش‌در تاریخ نهصدونودونه درلاهوراتفاق افتاد .

صائب تبریزی ــ محمدعلی صائب‌پسرمیرزا عبدالرحیم اصلش ازتبریز بود چنانکه گوید :

صائب از خاك‌پاك تبریزاست		هست‌سعدی گر از گل‌شیراز

پدرش درزمان شاه عباس باصفهان‌مهاجرت‌نمود وصائب درآنجا حدود سال [illegible] هجری تولد یافت وبعد از تحصیلات دراوایل جوانی سفر مکه نمود وبعد

عزیمت هند کرد ومدتی درکابل اقامت ورزیدومورد توجه ظفرخان والی آنجا که خودقریحه‌شاعرانه داشت واقع‌شد. بعد بهمراهی‌ظفرخان بدربارشاه جهان‌رفت و درنزدآن پادشاه تقرب پیدا کرد. اقامتش درکابل وهند شش سال کشید چنانکه خودگوید :

شش‌سال بیش رفت که ازاصفهان بهند   افتاده است توسن عزم مرا گذار

مسافرت اوبهند درحدود۱۰۳۶اتفاق افتاد ویکی از عوامل این مهاجرت رنجیدگی‌اوازقدرنشناسی‌هم‌میهنان‌خودبود چنانکه ازاین‌ابیات معلومست :

بلند نام نگردد کسیکه دروطنست   زنقش ساده بود تا عمیق دریمنست

دل رمیده ما شکوه از وطن دارد   عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد

بعدپدرش اوراازهند باصفهان بازخواست . چون صیت‌سخنش‌درهندوایران بلندبودلاجرم‌جلب‌نظرشاه عباس‌ثانی‌رانمودوآن‌پادشاه اورابنواخت‌وملك‌الشعرای خود قرارداد وصائب آن‌پادشاه‌رابستودوقصه جنگ اورا با شاه جهان که‌در۱۰۵۹ اتفاق افتاد بسلك شعر کشید .

صائب از شاعران معاصرخودواز گذشتگان یاد کرده ونسبت‌بخواجه‌حافظ ارادتی بسزا داشته وسخن‌اورادروی تأثیرعظیم بوده‌است‌چنانکه‌خود گفته :

زبلبلان خوش‌الحان‌این‌چمن‌صائب   مریدزمزمه حافظ خوش‌الحان‌باش

نیز نسبت باستاد سخن سعدی شیرازی توجهی وافر داشته و در استقبال بیت شیخ که فرموده :

قیامت‌میکنی‌سعدی بدین‌شیرین‌سخن گفتن

مسلم نیست طوطی‌را درایامت شکر خائی

چنین گوید

دراین ایام شد ختم سخن بر خامه صائب

مسلم‌بود گرزین پیش‌برسعدی‌شکرخائی

صائب بااینهمه‌رغبت‌ومهرومحبت نسبت بشاعران و گویندگان زمان خود محسود برخی‌بدخواهان بوده وازآنان شکایتهانموده است .

باینکه مرد متدین نیکخواهی بوده اززاهدان ریائی نفرت داشته ودران روزگاران که عالم نمایان شکم پروردون بنام دین مسلط شده بودنداشارت لطیف انتقادآمیزی نسبت بدان طبقه نموده وازآنجمله اینگونه ابیات گفته است :

کار با عمامه وقطرشکم افتاده است | خم دراین مجلس بزرگیها بافلاطون کند



مخورصائب فریب فضل ازعمامه زاهد | که در گنبدزبی مغزی صدا بسیارمیپیچد



عقل وفطنت بجوی نستانند | دور دور شکم و دستار است

ازخواص سبك صائب مضمون سازی وباریك اندیشی ونازك کاریست که آنهم درواقع ازمشخصات سبك هندیست دیگربکاربردن صنایع ومحسنات شعری نظیر ارسال المثل واستعمال مجازومراعات النظیروآوردن امثال سایردرضمن شعراست .

برای نمودن شیوه سخن شاعرچندی ازمفردات اونقل میگردد و بطوریکه مشاهده خواهدشد ازخصوصیات اینگونه اشعار باریکی مضمون ومعنی پند وعبرت وآمدن مثل وتشبیه دریکی از دومصراعست .

عشق بی پروا چه میداند زیان وسودرا | شعله یکسان میشماردچوب بیدوعودرا

صدای آب روان خواب را گران سازد | زخوش عنانی عمراست خواب غفلت ما

غیرازخدا که هرگزدرفکرآن نبودی | هرچیز کزتو گم شدوقت نماز پیداست

کثرت موج ترا درغلط انداخته است | ورنه در سینه دریا گهرواریکیست

باترك هستی از غم ایام فارغم | آلوده شدزسنگ درختی که بارریخت

از شیشه بی می می بی شیشه طلب کن | حق را زدل خاکی از اندیشه طلب کن

ریشه نخل کهنسال ازجوان افزونتراست | بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیررا

از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد | پیش ازنشانه خیزد ازدل فغان کمان را

موج از حقیقت گهر بحر غافلست | حادث چگونه درك نماید قدیم را

چسود اینکه کتبخانه جهان از توست ــ نه علم آنچه عمل‌میکنی‌همان از توست

گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست ــ صبح‌نزدیکست‌ودرفکرشب تارخودست

آدمی پیرچوشد حرص جوان‌میگردد ــ خواب دروقت سحرگاه گران‌میگردد

یا سبو یا خم می یا قدح باده کنند ــ یك کف خاك‌درین میکده ضایع نشود

از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم ــ لب‌بدندان‌میزنم‌اکنون که‌دندانم‌نماند

ازشعرای دیگرعصرصفوی **بابافغانی** شیرازی(متوفی در۹۲۵)بود که‌مدتی درتبریزاقامت داشت وبدربارسلطان یعقوب‌آق قوینلومنسوب بودوقصاید درمدح حضرت علی(ع)سرود . دیگر**هاتفی خرجردی** نوه جامی(متوفی در۹۲۷) که قیام بنظم خمسه‌ای بسبك نظامی‌نمود و لیلی و مجنون وشیرین وخسروهفت منظرو تیمورنامه‌را ساخت‌وشاهنامه‌ای‌هم بنام‌شاه‌اسمعیل‌بنظم کشید دیگر**هلالی جغتائی** (متوفی‌در۹۳۹) که غزلسرای خوبی بود ومثنوی شاه ودرویش سرود .

دیگر**اهلی شیرازی**(متوفی‌در۹٤۲) که‌قصایدمرغوب‌وغزلیات‌مطلوب‌سرود.

دیگر**وحشی‌بافقی** متولد درقصبه بافق کرمان(متوفی در۹۹۱) که‌غزلیاتش مشهوراست ودرمسمط نیزدست‌داشته ومثنوی فرهاد وشیرین‌ساخته‌ولی‌تمام‌نکرد وبعد وصال شیرازی‌آن‌را تکمیل نمود .

دیگر**زلالی خوانساری**(متوفی در ۱۰۲٤) ملك الشعرای شاه عباس کبیرو رمرید ومداح میرداماد بود وهفت مثنوی نظم کرد وشهرتش ازآنهاست .

از سخنگویان‌معروف‌ایرانی‌غیرازامیرخسروعرفی که درهندشهرت‌یافته وبجاه ومقام یا بلندی ونام رسیدند درعصرصفویان اینان بودند :

نظیری نیشابوری(متوفی‌در۱۰۲۱)

ظهوری ترشیزی(متوفی در۱۰۲٤)

طالب‌آملی (متوفی در۱۰۳٦)

ابوطالب‌کلیم‌همدانی (متوفی در ۱۰٦۱) که ملك الشعرا شاه‌جهان بود و

اشعارش درهند شهرت وانتشار داشت ومانند صائب مفردات نغز وپرمعنی سروده واز استادان سبك هندی بشماراست .

شبلی نعمانی از فضلای نامی هند در کتاب معروف خود بنام شعرالعجم که بزبان اردو تألیف کرده کلیم را مبتکر ومضمون آفرین معرفی نموده است. اینك برای مثال چند بیت ازمفردات نغز او نقل میشود .

روزگـار انـدر کمین بخت ماست دزد دایم در پی خوابیده است

دل گمان دارد که پوشیدست رازعشق را شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیـر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

واصل زحرف چون وچرا بسته است لب چون ره تمام گشت جرس بیزبان شود

ما زآغاز و زانجام جهـان بیخبریم اول وآخر این کهنه کتـاب افتادست

توان گفت معروفترین شعرای فارسی گوی هندوستان همانا امیرخسرو دهلوی وعرفی شیرازی وفیضی دکنی بودند . گرچه فیضی درهندوستان نشست وزندگانی کرده است ولی درسلامت سخن ومتانت واستحکام شعر بمقامی رسید که اورا ازشعرای ایران باستان نتوان تمیزداد ونفوذ اودرهند وعثمانی بسیاربوده است .

فیضی پسرشاه مبارك بسال ۹٥٤ درشهرا گره هندوستان تولد یافت برادرش شیخ ابوالفضل صاحب تذکره اکبرشاه واز فضلا ومورخین درباراو بود . درسخن فارسی مهارت تام رسانید وملك الشعرای اکبرشاه گردید . هم درقصیده وهم درغزل بمقام بزرگی رسید وسبك قدما را درمواردی باحسن وجوه تقلید نمود . نه تنها در هنداز مسببین بزرگ رواج فارسی بود وازشعرای ایران که بهندمیرفتند نگهداری مینمود بلکه درممالك عثمانی نیز نفوذ اوموجب انتشار ادبیات ایران گردید. دیوانش قصاید ومراثی وترکیب بند وقطعات وغزلیات دارد . این شاعر نیزمانندعده ای از شعرای دیگربتقلید نظامی برخاست وبعزم نظم خمسه افتاد ازآنجمله مثنوی را در مقابل مخزن الاسرار مثنوی موسوم به(نل دمن) را بنظم کشید که مضمون آنرا از حکایت هندی گرفته بود . فیضی مطالبی نیز درعلوم وادبیات ازکتب هندی مانند

کتاب مهابهارات بفارسی ترجمه کرد . ازاشعارمؤثرفیضی یکی آنست که درمرگ پسر سروده وابیات ذیل از آنست :

ای روشنی دیده روشن چگونه‌ای — من بی تو تیره‌روزو تو بی من چگونه‌ای
ماتم سر است خانه من در فراق تو — تو زیر خاك ساخته مسکن چگونه‌ای
برخاك وخس که بستروبالین خواب تست — ای یاسمین عذار سمن تن چگونه‌ای

این سبك مرثیه سخنان جامی را بخاطر میآورد که درمرگ پسرش گفته چنانکه گذشت . وفات فیضی بسال ۱۰۰٤ اتفاق افتاد .

دراینموقع بی‌مناسبت نیست گفته شود که آخرین شاعر نامی خوش قریحه هند که بالغ بصد هزاربیت نظم و نثرساخته **عبدالقادر بیدل است** . بیدل الحق درغزل عرفانی واشعارذوقی ومثنوی استادی بکاربرده وبهترین نمونه سبك هندی را نشان داده است. گذشته ازکلیات مجموعه‌ای مرکب ازپند وحکم منظوم ومنثورباسم **نکات** ازاوباقی است . وفاتش بسال ۱۱۳۳ دردهلی واقع شد .

هاتف اصفهانی ـ سید احمد هاتف اصفهانی را می‌توان معروفترین شاعردوره افشاریان وزندیان دانست اصل خاندان اوازقصبه اردوباد آذربایجان بودولی عمرش در مسقط الرأس خود اصفهان ومدتی نیزدرقم وکاشان گذشته . هاتف تحصیلات علمی کرده ودرزبان عربی توانا بود وبموجب روایت درآن زبان اشعاری سروده .

دیوان هاتف مرکب است ازقصاید وغزلیات ومقطعات ورباعیات. درغزل مقتدر بوده وسبك سعدی وحافظ راپیروی نموده ومقطعات نغز زیبا سروده است که درآنمیان مراثی مؤثردرمرگ بزرگان ودوستان با ماده تاریخ ساخته . عمده شهرت هاتف بواسطه ترجیع بند عرفانی اوست که الحق درآن هم از حیث حسن ترکیب الفاظ وهم ازحیث باریکی معانی دادسخن داده است . هاتف باشعرای زمان خودصباحی **و آذر** صمیمی بوده وباآنان مشاعره مینموده است . وفات این شاعر بسال ۱۱۹۸ در قم اتفاق افتاد .

مندآخرترجیع بند هاتف برای نمونه نقل میشود ودرآن عقیده عرفانی که

جهانرا مظهر حقیقت الهیه میدانند واینکه آنرا که یکی بیش نیست دیده معرفت وچشم بصیرت درورا، حجابات و کثرات تواند دید بیان شده است :

یار بی پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند — روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی — همه عالم مشارق الانوار
کو روش قائد و عصا طلبی — بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و ببین — جلوه آب صاف در گل و خار
زآب بیرنگ صدهزاران رنگ — لاله و گل نگر در آن گلزار
پا بره راه طلب نه و از عشق — بهر این راه توشه ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند — که بود نزد عقل بس دشوار
یار گو بالغدو والاصال — یار جو بالعشی والابکار
صد رهت لن ترانی ار گوید — باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد — پای اوهام و پایه افکار
بار یابی بمحفلی کانجا — جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه وآن منزل — مرد راهی اگر بیا و بیار
ورنه‌ای مرد راه چون دگران — یار میگوی وپشت سرمی‌خار
هاتف ارباب معرفت که گهی — مست خوانندشان گهی هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب — وز مغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراریست — که بایما کنند گاه اظهار
پی بری گر برازشان دانی — که همین است سر آن اسرار

که یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

پسرهاتف **سیدمحمد سحاب** . (متوفی در ۱۲۲۲) نیز شاعر مقتدری بود و در عهد فتحعلیشاه میزیست وقصاید درمدح او می‌ساخت . گذشته از قصاید تذکره‌ای بنام رشحات باونسبت داده اند که گویا بانجام نبرده .

بازگشت بسبك قديم

بطوریکه‌درمقدمه این‌قسمت اشارت‌رفت بعدازرواج‌سبك‌متکلف دورهٔ‌مغول و تیموری‌ومضمون پردازی هاونکته‌سنجی‌ها وجمله بندی‌های‌خاص‌دورهٔ‌صفوی که آن‌را سبك‌هندی نامیده‌اندنهضتی‌جدید درایران برای‌رجوع باسلوب‌قدما روداد . شروع این‌نهضت دراواخرقرن دوازدهم هجری وعمده مرکزآن اصفهان‌بود واز اولین طرفداران آن سخنگویانی مانند **سید محمد شعله و میر سید علی مشتاق** که‌درغزل ذوقی‌عالی‌وقریحه‌ای‌لطیف داشته و **میرزا محمد نصیر اصفهانی وعاشق اصفهانی و لطفعلی بیك آذر بیگدلی و سید احمد هاتف و سلیمان بیدگلی** متخلص به‌صباحی‌وامثال ایشان بودندهریکی از ایشان‌خود در سخن‌توانا بود. در نتیجه این‌نهضت نوین افکار جریانی نوگرفت و شعراء بیشتر بمتقدمین مانند فردوسی وعنصری‌وفرخی‌ومنوچهری وخاقانی‌وانوری‌پرداختندوشیوه‌سخن وطرز بیان‌وسنخ مضامین‌آن‌ها را احیاء کردند و بتأثیراین‌نهضت شماره‌ای زیاد شعرا و نویسندگان ازقصیده‌گووغزل سرا که‌توان‌گفت‌صدتن‌بیشتربودنددر دوره قاجار ظهور کرده ودرنظم ونثرشیوه گویندگان که قبل‌ازمغول‌را پیروی‌نمودند واینك نخبه‌ای ازآنان بطریق ذیل نام‌برده میشود :

مجمر اصفهانی – سیدحسین‌طباطبائی‌متخلص‌به‌مجمر دراواخرقرن‌دوازدهم در زواره از حوالی اصفهان تولدیافت. از جوانی‌تحصیل‌علوم ادبی نمود واستعداد خاصی‌نشان داد وبگروه شعرائی که بدستیاری نشاط انجمن کرده بودندملحق شد وباخود نشاط ارتباط خاصی‌بهمرسانید. مدتی‌دراصفهان اقامت نمود بعد به تهران آمد وباجودت ذهن وصفای قریحه وحسن‌شهرت که‌داشت دراندك مدتی بدربار فتحعلیشاه تقرب جست ولقب‌مجتهدالشعراء که قبل ازومخصوص سحاب پسرهاتف بود باوداده‌شد وپس ازملك الشعراءکسی رابراوتقدم نبودنیز سالهاندیم حسنعلی میرزا پسرفتحعلیشاه بود وازپدر وپسرصله‌وانعام ونوازش میدید.

مجمر در درجه اول قصیده پردازبود و در اغلب آنها شاه وپسرش و اعیان مملکت را مدح کرد و شیوه استادان سابق خاصه انوری وخاقانی و امیر معزی

را اقتفاء نمود مثلا دراستقبال قصیده معروف امیرمعزی بمطلع :

ازدورهای گردون وزصنع های یزدان   زیبا ترین عالم فرخ ترین کیهان

قصیده‌ای سرود که ابیات زیرین از آنست :

درعرصه دو گیتی از آشکار و پنهان   زیبا ترین بدیعی کاهد زفیض یزدان

از عقلهاست اول وزنفسهاست قدسي   از عضوهاست دیده وزعرقهاست شریان

ازپیکهاست جبریل وزمژده‌هاست بعثت   از اصلهاست توحید و زفضلهاست ایمان

از قصاید رندانه وعارفانه مجمر یکی آنست که در تهنیت عیدرمضان بمطلع ذیل سروده :

المنةلله که بدل گشت دگربار   سجاده به پیمانه و تسبیح بزنار

نیز ازقصیده‌ای که در تهنیت شکار شاه بمطلع :

گوصبا راکه ره قصرملك بر گیرد   قدم از آن سوی افلاك فراتر گیرد

ساخته هنرمندی وسخن آرائی اوپیداست .

این چندبیت در وزن و آهنگ ومتانت واستحکام نمونه سبك خراسانی وشیوه قدماست که مجمر ازاحیا کنندگان آن بود:

دوش از دیده مردم چو عروس خاور   کرد رخسار نهان ازپس نیلی‌معجر

ازپی جلوه دراین کاخ زراندودزروی   پرده‌برداشت‌دوصدلعبت‌سیمین پیکر

من‌ازین‌رشك‌شدم تا که بخلوتگه‌طبع   پرده بردارم از روی عروسان فکر

خلوتی‌دیدم‌چون‌روضه‌رضوان‌ودرآن   لعبتانی بسه پس پرده عصمت اندر

گاه درپرده‌ولی‌پیداچون مردم‌چشم   گاه‌بی‌پرده ولی‌پنهان چون نوربصر

آنمیان بود یکی شاه و تمامی بنده   زآنمیان بودیکی ماه وسراسراختر

پی‌مشاطه‌گیش خواستم آوردن پیش   جامه ازبرگ سمن‌غالیه‌ازعنبرتر..

مجمر بشاعران دیگر نیز نظر داشته وقصیده‌ای در تتبع طرزعبدالواسع جبلی ساخته وبامعاصرینش درارتباط بوده وازجمله نشاط اصفهانی رادرقصیده‌ای بمطلع :

چیست آن غنچه که نشکفته زباد سحراست   غنچه نشنفته کسی کش زصبا پرده دراست

مدح گفته . اشعار هزل وهجو و غزلها وقطعه هائی در وصف باده گساری

نیز ازاوباقیست. غزلیات لطیف نیز ساخته. همچنین قطعات وترکیب بنددارد ویك مثنوی بسبك تحفة العراقین خاقانی سروده هم قطعات منثوی از او مانده که به سیاق گلستان شیخ سعدی است مجمر درلغز دست داشته همچنین مفرداتی گفته که صائب را بخاطرمیآورد. وفاتش درعهدجوانی بسال ۱۲۲۵ در تهران اتفاق افتاد ودر قم بخاکش سپردند.

نشاط ـ میرزاعبدالوهاب نشاط اصفهانی ملقب به معتمدالدوله از بزرگان ادباء و شعراء زمان خودواز سرآمدان رجال سیاست وامرای دولت فتحعلیشاه معدود میشد در ذوق وقریحه عدیم المثال ودرحکمت وریاضی وعلوم ادبی بکمال بود. شاعری بود نیك منش وخوش مشرب پرنکته سنج ودراقسام خط مخصوصاً خط شکسته استادی داشت.

نشاط باهمتی خاص وعشقی ثابت اصفهان راکانون شعر وادب قرارداد وسخنگویان راتشویق کرد ودرحلقهٔ مؤسسین نهضت جدیدادبی ایران اندرآمد. او ویارانش بودند که سنت قدیم ادبیات فارسی را ازسرتواحیاء نمودند وبطرز قدماشعر سرودند. مدتی نیز بااهل طریقت وسلوك معاشرت داشت حتی دارائی خودراصرف راه صحبت آنان کرد. درنظم ونثر فارسی وعربی دست داشت ومخصوصاً درغزل تواناوشیوابود گذشته ازغزل قصیده ومثنوی ورباعی نیز ساخته ودرقصیده استادان سلف را اقتفانموده واشعار آنانرا تتبع کرده مثلادرتتبع قصیده امیرمعزی بامطلع :

ازدوره‌های گردون وزصنع‌های یزدان　　زیباترین عالم فرخ ترین کیهان

(که مجمر نیز آنرا استقبال کرده) این ابیات را سروده :

زیبا ترین اشیا فرخ ترین اعیان　　ازهرچه هست پیداوزهرچه هست پنهان
از مرغها هزاراست از وقتها سحرگه　　از فصلها بهاراست از نوعهاست انسان
ازعهدهاشباب است ازآبهاشراب است　　از انجم آفتابست از ماههاست نیسان
ازسنگها دل دوست ازعیشهاغم اوست　　ازتیغهاست ابرواز دشنهاست مژگان
از زیبهاست اقسر از طیبهاست عنبر　　ازعضوهاست دیده ازخلقهاست احسان
از انبیا محمد (ص) از شهرها مدینه　　ازشاخهاست طوبی ازباغهاست رضوان
ازبحرهاست آندل ازابرهاست آنکف　　ازروحهاست آن تن ازعقلهاست آنجان

نیز دراستقبال ازقصید ه انوری بمطلع ·

شاهاصبوح فتح ظفر کن شراب خواه | نردوندیم ومطرب وچنگ ورباب خواه

این قصیده راساخته .

درغزل نیزطرز گویندگان نامی را سر مشق گرفته و غزلهای عرفانی هم ساخته است. مثلا درغزل ذیل بظن غالب غزل معروف سعدیـرا که بامطلع : مشنو ایدوست که غیرازتومرایاری هست... آغازمیکند (ودرذکر سعدی دراین کتاب نقل گشته) درنظر گرفته و اینچنین گفته :

زاهد ار ره ندهد خانـه خماری هست | وجه میار نرسدخرقه ودستاری هست
رفتنش بیسببی نیست ازاین ره که طبیب | گذردبرسرآن کوچه که بیماری هست
میرسد یـار و بیاران نگرانست ولـی | همه دانند که پنهان بمنش کاری هست
زرفیقان بسلامت ره منزل گیریـد | که مرا تابدر دیر مغان کاری هست
غم گرفته است فرو مجلس میخواران را | مگرامروز درین میکده هشیاری هست
گل فردوس نگیرد زکف جور کسی | که درین بادیه اش قسمتی ازخاری هست
شاید اربرسر کوی توبود جای نشاط | بلبلی هست بهرخانه که گلزاری هست

همچنین دراین غزل پیروی ازخواجه حافظ نمود.

ای فروغ ماه از شمع شبستان شما | چشمه خورجرعه ای دربزم مستان شما

و در ابیات ذیل شیوه ومعانی عارفانه ورندانه حافظ پیداست :

عمربگذشت و نماندست جزایامی چند | به که بایاد کسی صبح شود شامی چند
بحقیقت نبود در همه عـالم جز عشق · | زهد ورندی وغم وشادی ازونامی چند
زحمت بادیه حاجت نبود درره دوست | خواجه برخیز برون آی زخود گامی چند
طبع خاکی بنه و چاك برافلاك انداز | مرغ کزدام برآیدچه بود بامی چند
شیخ را باك گر از طعنه خاصان نبود | من چه باکم بود ازسرزنش عامی چند
آتشی برسراین کوی برافروخت نشاط | در نگیرد ولی ازشعله او خامی چند

مجموعه اشعاروآثارنشاط بعنوان گنجینه معروف است وآن عبارت ازپنج

درج است وقطعات منثور نشاط را نیزاز مراسلات ومنشآت و مناجـات ومقالات و دیباچه‌ها وشکایات حاوی است که در آن انشاء رسمی درباری وطرز ترسل زمان خود را نمایانده است که درواقع نسبت بانشای درباری قرون سابق بخصوص سبك دوره مغول ساده‌تر ولی نسبت بانشای زمان‌ما مصنوع ومتکلفانه است و میتوان آنـرا بطور کلی نمونه‌ای ازسبك نثر دیوانی دوره‌قاجار شمرد زیرا همان‌طرز کمابیش در منشآت منشیان دیگر آن عصرجلوه گرست نهایت بتدریج روبسادگی نهاده .

وفات‌نشاط بسال هزار و دویست وچهل وچهار واقع شد. منصف قـاجار در تـاریخ وفات او گفته :   ازقلب جهان نشاط رفته .

صبا ـ فتحعلیخان صبا ازنامیان شعرای قصیده‌سرای‌زمان‌فتحعلیشاه بوددر اوان جوانی پیش‌صباحی‌بید گلی تلمذمیکرد .

ازطرف‌شاه حکمت قم وزادگاه خودکاشان‌داشت‌وبعدملتزم دربار گردید و مورد توجه واقعشد وبلقب ملك‌الشعرائی مفتخر گردیـد. اشعار از قصیده وغزل و رباعی‌ومثنوی‌زیاد سروده‌وهنربزرگش درقصیده بوده است. ترجیع بندنیز خوب ساخته: شماره اشعاردیوان اورا میان ده‌وپانزده هزارنوشته‌اند.

اغلب‌قصایدمعروفش درمدح فتحعلیشاه‌وشاهزادگان وامرای‌اوست. گذشته ازدیوان‌مثنوی‌ها ورسالات منظوم‌سروده مهمترین‌مثنوی‌او **شاهنشاهنامه** است که آنرادروزن وتقلیدشاهنامه‌بعدازجنگ‌هزارودویست وهیجده‌بنام‌فتحعلیشاه‌سروده هم‌مثنوی‌**خداوندنامه** را بوزن‌شاهنامه‌نظم کرده همچنین‌منظومه‌های **عبرتنامه** و **گلشن صبا** ازاوست. وفات‌صبارا سال۱۲۳۸ نوشته‌اند.

صبا راهم‌باید اززنده کنندگان‌سبك پیشینیان‌بشمارآورد. درقصایدش‌همان شیوه‌را از نوبکار برده و درهرشعری طرزی ازآن‌را درنظرداشته . مثلا درقصیده توحیدیه بامطلع :

تعالی‌الله خداوند جهاندار جهان آرا   کزوشدآشکارا گل‌زخاروگوهرازخارا

شیوه فرخی رابکاربرده ودراین قصیده که‌بهاررا‌وصف‌میکند منوچهری‌راسرمشق قرارداده :

چوکرداین لاله سوی بره‌آهنگ   شد آذرگون زآذریون لب رنگ

ز میناگون زمینها آهوانرا — زمرد فام شد سم شبه رنگ
کمان رستم اینك بین که دارد — بروی چرخ چاچی را پر آژنگ
هوا از عکس آن چون پسر طارس — زمین از فیض آن چون پرتو رنگ

صبا بهار ونوروزرا بذوق وشوق دریافته واشعاری مانند آنچه مذکور افتاد ونوروزیه های لطیف مانند این قصیده ساخته :

شاهدجان پرور نوروز تن آراسته — آفتاب وماه از مشکین پرن آراسته

ودراین قصیده دروصف قدرت نشان داده است

وصال شیرازی- میرزاشفیع شیرازی معروف بمیرزا کوچك متخلص بوصال از نامیان عصر فتحعلیشاه ومحمدشاه بود اشعارسروده ودیوانش بالغ برپانزده هزار بیت دارد عمده هنروصال درطرز غزل است ومیتوان اورا از غزلسرایان خوب عصر خود محسوب داشت. درمثنوی نیزمهارت نشان داده از آن جمله مثنوی موسوم به **بزم وصال** رانظم کرده که شیوهٔ استادفردوسی در آن هویداست.تیزوی مثنوی **فرهادوشیرین** وحشی را تمام نموده ودرنظم آن بخوبی کامیاب شده **همواطواق الذهب** زمخشری را فارسی کرده . وصال ازخوشنویسان معروف عصرخود واز آشنایان بعلم موسیقی بود. بااین مراتب فضل و کمال عجب نیست که شاعر دیگر زمان وصال یعنی علی اکبر شیرازی متخلص به بسمل وصال را درتذکره خودش که موسوم است به تذکره دلگشا بسیارستوده و اورا درمیان اهل کمال عدیم المثال دانسته. وفات وصال در۱۲۶۲ در شیراز واقعشد .

اورا نیزنظربسبك متقدمین بود. و درقصاید سبك آنانرا پیروی نموده مثلا قصیده‌ای دراستقبال لامیهٔ منوچهری ساخته که این چهاربیت در وصف زمین لرزه از آنست .

ز بس کز بومهن این بوم لرزید — گسست او را ز یکدیگر مفاصل
زشخهای زمین خیزد بخاری — عفن چون بوی سحر از چاه بابل
رسوم این دیار از بس تزلزل — چنان شد محو چون رسم فضایل
بزیر گل همه خورشید رویان — که نتوان گفت مهراندودن از گل

وصال بامعاصرین خود نیز از آنجمله باقاآنی مشاعره کرده وبزرگانرا ازقبیل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام مدح نمود .

درغزل بیشترسعدی وحافظ را تتبع کرده مثلا در غزلی که دوبیت ذیل از آنست غزل نامی سعدی‌را بامطلع :

تفاوتی نکند قدر پادشاهی را | گرالتفات کند کمترین گدائی را

پیروی کرده و گفته است:

بغیر دیرمغان دل ندید جائی را | که فرق می‌ننهد از شهی گدائی را
سلوك وادی‌خوشخوارعشق یکسانست | چه راه گمشده‌ای‌راچه رهنمائی‌را...

درغزل دیگر که این بیت از آنست :

پخته درکعبه وبتخانه‌مجوازمن پرس | بد درآن‌سوخته‌ای‌چند ودراین‌خامی‌چند

مانندمعاصر خودنشاط غزل حافظ را تتبع کرده .

این چندبیت که‌ازغزلیات‌ومفردات‌وصال گرفته‌شده مضمون‌های‌لطیفی دارد:

زنهار میازار زخود هیچ دلی را | ازهیچ دلی‌نیست که راهی‌بخدانیست
هرطرف سوخته‌ای از غم او مینالد | این چه‌شمعست که‌عالم‌همه‌پروانه‌اوست
اشکم‌زسر گذشت‌همان‌سوزشم بجاست | درحیرتم که‌سوختن‌من درآب‌چیست
از کعبه‌وکنشت‌چه‌مقصود روی‌اوست | گرره بکعبه نیست‌مقیم کنشت باش
با هر هنر مقابله کردیم عشق را | فضل‌ازمحبت است‌وهنرهاهمه فضول
بزیر پرده چون در مه سحابی | سخن بی پرده گویم آفتابی

خانواده وصال‌خانواده علم‌وادب وپسران او یعنی‌وقاروميرزامحمود حکیم ومیرزاابوالقاسم فرهنگ‌وداوری ویزدانی‌جمله‌اهل کمال‌وهنرور وادیب‌بوده‌اند.

میرزا احمد وقار وارث کمالات پدربود وخوشنویسی‌را نیزبارث برده بود ومخصوصاً درخط نسخ استادی‌داشت وبسی‌از کتب ودواوین ازجمله‌مثنوی‌معنوی را باخط زیبا نگاشته و قصاید وترجیع بندومسمط نیك‌ساخته .

میرزا محمودحکیم گذشته ازعلم طبابت قریحه‌شاعرانه داشته قصایدلطیف

ساخته وخط نستعلیق راخوب مینوشته .

میرزا ابوالقاسم‌فرهنگ و داوری وبرادران دیگر نیز اهل‌هنر بودند. فرهنگ‌مسافرت‌فرنگ کرده‌وقصیده‌ای دروصف پاریس گفته که ازحیث موضوع تازگی‌دارد. وی مسمط نیك‌ساخته .

قائم مقام ـ ازرهبران‌سبك‌جدیدادبی‌ایران‌یکی‌نیزمیرزاابوالقاسم‌قائم‌مقام پسرمیرزا عیسی‌قائم‌مقام‌معروف بمیرزا بزرگ بود. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در ۱۱۹۳ تولدیافت. از رجال‌مهم دربارفتحعلیشاه ووزیر عباس میرزا نایب السلطنه و والی آذربایجان بود وبا ادباء وشعرای زمان مانند نشاط ودیگران مجالست و معاشرت‌داشت‌ودرزمان‌محمد شاه نیزمهام‌امورمملکتی بدست کفایت اوسپرده‌بود.

قائم‌مقام درعلوم حکمت و ادب سرآمد و درنظم و نثرفارسی وعربی استاد بودواشعارومنشآت‌اونمونه‌فصاحت‌وبلاغت‌است‌ونسبت‌بعبارات‌مکلف‌ومضامین‌پیچیده ومعانی مبهم وتشبیهات باریك ونابجا که مخصوص‌سبك‌بعداز مغول بود سخن این نامی‌طراوتی‌خاص‌داردوطرز گفتارش‌متقدمین بخصوص‌سعدی‌را بخاطرمیاورد.

قسمت مهم اشعارقائم‌مقام قصایدومدایح است ولی‌قطعات ورباعیات‌خود نیز دارد ویك‌مثنوی هزلی‌موسوم بجلایرنامه باسم‌غلام خودش جلایرنظم کرده و در آن‌اوضاع درباریان ونقایص لشکری‌وکشوری را نشان داده .

از قطعات مؤثر قائم‌مقام‌یکی‌آنست در سرودن‌آن استیلای روس وشکست ایران‌را درنظرداشته است وتأثیرآن ازاین چندبیت پیداست :

روزگارست‌آنکه گه‌عزت‌دهد گه‌خواردارد
چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد
مهر اگر آرد بسی بیجا و بی‌هنگام آرد
قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد
گه نظر بایلکنیك و کپیتان و افیسر (۱)
گاه باسرهنگ و باسرتیپ و باسردار دارد

۱ـ عناوین نظامی‌بزبان روسی.

لشکری را که بکام گرگ مردمخوار خواهد
کشوری را که بدست مرد مردمدار دارد
که بتبریز ازپطزبرگ اسپهی خونخوار راند
که به تفلیس ازخراسان لشکری جراردارد ...

عجب اینکه وقایع خونین عصر یعنی اواسط قرن ۱۳ هجری که میهن درخطر بزرگی بود بندرت دراشعار شاعران انعکاس یافته و مرحوم قائم‌مقام درابراز احساسات میهن‌دوستی نادر بوده.

نیز از اشعار لطیف وحزن آور شکوائی او قصیده‌ایست که پس ازغزل خود یعنی پس از تاریخ ۱۲۳۹ ساخته و ابیات ذیل از آنست ودر آن تأثیر سبك مسعود سعد پیداست:

ای بخت بد ای مصاحب جانم	ای وصل تو گشته اصل حرمانم
ای بی تو نگشته شام یکروزم	ای با تو نرفته شاد یك آنم
ای خرمن عمر از تو بربادم	وی خانهٔ صبر از تو ویرانم
هم کوکب سعد از تو منحوسم	هم مایهٔ نفع از تو خسرانم
تیغست ستاره و تو جلادم	سجنست زمانه وتو سجانم....

گوئی آنمرد بزرگ که در این ابیات دردناك از طرفی سرگذشت وطن خود ایران را دیده واز طرفی هم سرانجام فجیع خویشتن را پیش بینی کرده است . قائم‌مقام بامر محمدشاه بسال ۱۲۵۱ در تهران بقتل رسید .

قاآنی - میرزا حبیب متخلص به قاآنی درحدود ۱۲۲۲ یعنی زمان سلطنت فتحعلیشاه درشیراز تولد یافته. پدرش میرزا محمدعلی شاعر بود و گلشن تخلص داشت درعهد جوانی سفرخراسان کرد ودر آنجا تحصیل علوم وادبیات نمود وبشعر سرودن آغازید و آنگاه تخلص حبیب میکرد بتدریج شهرتی یافت و درنزد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حکومت آن سامان داشت مقرب شد وبامر او تخلص قاآنی گرفت وآن به نسبت اسم پسر شجاع السلطنه یعنی اوکتا قاآن بوده . قاآنی مدتی در خراسان و کرمان ملتزم حضور او بود وهمین شاهزاده وی را پیش فتحعلیشاه معرفی نمود. بعدازاقامت درخراسان وشیراز و کرمان بتهران آمد ودر آنجا معروفتر شد

ودردربار محمدشاه خاصه ناصرالدینشاه تقرب زیاد پیدا کرد .

آنچه ازاخبار بدست میآید قاآنی اول شاعر ایرانست که بآموختن زبان فرانسه آغاز نمود .

قاآنی را میتوان بعدازصائب معروفترین شاعر ایران درتمام دوره صفوی و قاجار شمرد وشاید درطرزسخن وخوبی وصف وانتخاب کلمات واستعمال لغات وتتبع اشعارقدما کمتر کسی ازسخنگویان ایندوره بااو برابری تواند کردن . مخصوصاً هنراو درقصیده است ولی درغزل نیز استادی نشان داده.

درمسمط وترجیع بند دستی داشته ومهارت بخرج داده است ولی باید گفت همانطور که حلاوت عبارات دراشعار قاآنی بیشتراست معانی فلسفی و اخلاقی کم است .

دردیوانش قصاید مدحیه که توان گفت شاهکاراوست بسیار است سرمشق او شاعران خراسانست وبخصوص نسبت بمنوچهری علاقه خاصی نشان میدهد . مخصوصاً ناصرالدینشاه را زیاد ستوده واغلب این قصایدرا باوصف شیرینــی ازطبیعت شروع کرده. ازآنجمله مسمطی است که بنداول آن نقل میشود:

بنفشه رسته اززمین بطرف جویبارها ویا گسسته حورعین زرلف خویش تارها
زسنگ اگر ندیده‌ای چسان جهدشرارها به برگهای لاله بین میان لالهزارها
که‌چون شراره میجهد زسنگ کوهسارها

نیز درمسمط زیرین شوق لطف بهار وعشق روی گلزار ونغمه جویبار نمایانست .

باز برآمد بکــوه رایت ابر بهــار سیل فروریخت سنگ اززبر کوهسار
باز بجوش آمده مرغان از هر کنار فاخته وبوالمليح صلصل وکبك وهزار
طوطی وطاوس وبط سیره وسرخاب وسار

هست بنفشه مگر قاصد اردیبهشت کزهمه گلها دمد بیشتر ازطرف کشت
وزنفسش جویبار گشته چوباغ بهشت گوئی با غالیه بررخش ایزد نوشت
کای گل مشکین نفس مژده برازنوبهار

دیده نرگس بباغ باز پرازخواب شد طره سنبل براغ بــاز پر ازتــاب شد

آب‌فسرده چوسیم بازچوسیماب شد باد بهاری بجست زهره وی آب شد
نیمشبان بیخبر کرد زبستان فرار...

تغزلهای‌شاعر که‌بمناسبت‌قصایدی‌دررسیدن نوروزووصف‌بهارومدح‌شهریار سروده الحق‌هریك‌نمونه‌ای بدیع‌ازلطف‌ضمیر وطبع منیراوست وبااینکه درتمام آنها استادان‌سابق‌را پیروی‌نموده دراین‌پیروی شایسته وهنرآفرین‌بوده‌وپیداست اوخود درسخن پردازی مراحلی پیموده وبی‌شبهه درسرودن اینگونه اشعار طبع روان‌فیاضی‌داشته‌است. دراغلب‌قصاید استاد استمداد او ازفیض نفحه گویندگان پیشین پیداست مثلا درقصیدهٔ:

اگر نظام امور جهان بدست قضاست چرابهرچه کند امرشهریاررضاست.

استادانوری درمدنظر شاعرانه اوبوده که ناظم قصیده‌ایست بامطلع زیر:

اگرمحول حال جهانیان نه‌قضاست چرامجاری احوال‌برخلاف‌رضاست

ایضاً درقصیده :

آنچه‌میبینم ببیداری‌نبیند کس‌بخواب زانکه‌دریك‌حال‌هم‌درراحتم‌هم‌درعذاب

همان استادرا پیروی کرده که گفته بود:

آنچه‌می‌بینم به‌بیداریست‌یارب یابخواب
خویشتن‌را درچنین نعمت پس ازچندین‌عذاب

همچنین درقصیده :

غم‌وشادیست که با یکدگر آمیخته‌اند یا مه روزه بنوروز درآمیخته اند

قصیده خاقانی‌را سرمشق گرفته که گفته:

می‌ومشکست که‌باصبح‌درآمیخته‌اند یا بهم زلف ویارلب برآمیخته‌اند...

ازین‌رقم اشعار دردیوان‌قاآنی که ارتباط مستقیم باسبك‌سخن استادان‌قدیم دارد فراوانست.

دردوقصیده‌ذیل که‌شاعرروح طبیعت بهاری‌را درسخنان‌نغز حلوه گرساخته تأثیرسبك منوچهری هویداست:

کار طرب و روز می وفصل بهارست جان‌خرم‌ودل‌فارغ وشاهدبکنارست
بادسحر ازآتش گل‌مجمره‌سوزست خاك‌چمن ازآب‌روان آینه‌داراست

تا مینگری کو کبشوری وسرواست — تا میشنوی زمزمهٔ صلصل وسارست
سوری بچه ماند بیکسی بیضهٔ الماس — کان بیضهٔ الماس پر از عود قمارست
مانا ز سفر تازه رسیدست بنفشه — کش بر خطمشکین اثر گردوغبارست

بهار آمد که از گلبن همی بانگ هزار آید
بهر ساعت خروش مرغزار از مرغزار آید
تو گوئی ارغنون بستندبر هر شاخ وهربر گی
زبس بانگ تذرو وصلصل ودراج وسار آید
بجوشدمغز جان چون بوی گل از گلستان خیزد
بپرد مرغ دل چون بانگ مرغ از شاخسار آید
خروش عندلیب و صوت سار و نالــه قمری
گهی از گل گهی ازسروبن که ازچنار آید
یکی گیرد بکف لاله که ترکیب قدح دارد
یکی بر گل کندتحسین کزو بوی نگار آید
یکی بیند چمن را بی تأمل مرحبا گوید
یکی بوید سمن را مات صنع کردگار آید
یکی برلاله پا کوبد کههی هی رنگ می دارد
یکی از گل بوجد آید که بخ بخ بوی یار آید
یکی برسبزه میغلطد یکی برلاله میرقصد
یکی گاهی رودازهش یکی که هوشیار آید
زهرسوئی نوای ارغنون و چنگ ونی آید
زهرسوئی صدای بربط وطنبور وتار آید...

ازاین اشعارزیبا که صفای بهاران را بسخن تصویر میکند نیك پیداست که شاعر نغز گو درجذبه سحر طبیعت بوده وآنرا دراثر جوش وخروش حس درونی سروده. قصیده زیرین همان حال ذوقی بهارپرستانه شاعررا مینمایاند که نقش بدیع طبیعت را بقلمی فسونگر ترسیم نموده:

راستی را کس نمیداند که در فصل بهار
از کجا گردد پدیدار اینهمه نقش‌ونگار
عقلها حیران شود کز خاك تاریك نژند
چون برآید اینهمه گلهای نغز کامکار
کیست آن‌صورتگر ماهر که بی‌تقلیدغیر
اینهمه صورت برد بی‌علت و آلت بکار
چون نپرسی‌کاین تماثیل‌از کجا آمدپدید
چون نجوئی‌کاین‌تصاویراز کجاشدآشکار
خیری‌ازمهر که‌شدزینسان‌بگلشن‌زردروی
لاله ازعشق که‌شد زینسان بیستان‌داغدار
ازچه بیژنگار سبزست ازریاحین بوستان
ازچه‌بی‌شنگرف‌سرخست‌ازشقایق کوهسار
باد بی عنبر چرا شد اینچنین عنبرفشان
ابربیگوهرچرا گشت‌اینچنین گوهرنثار
بر کف‌این‌تسبیح‌یاقوت‌ازچه گیردارغوان
برسر این‌تاج زمرد از که دارد کوکنار
برق از شوق که میخندد بدینسان قاه‌قاه
ابر ازهجر که میگرید بدینسان زار زار
چون‌مجوسان بلبل ازذوق که دارد زمزمه
چون‌عروسان گلبن ازمهر که‌بندد گوشوار
ابر غواصی نداند از کجا آرد گهر
باد رقاصی نداند از چه رقصد در بهار

قاآنی گذشته از دیوان اشعار نیز تألیفی‌منثور دارد بنام **پریشان** که آنرا بطرز واسلوب گلستان‌سعدی ساخته وعین‌شیوه استادشیرازی‌را بکاربرده وتمام‌نثر ونظم‌آنرا باستثنای چندبیت‌خود سروده چنانکه درخاتمه گفته‌است:

نیست دروز عباریت هیچکس | خاص منست آنچه درو هست و بس
جز دوسه بیتی ز عرب وز عجم | کآمده جاری بزبان قلم

حکایات پریشان مانند گلستان درآداب وسیر ونصایح و سرگذشت و لطائف و نظایر آنست. قاآنی درسال هزاردویست وهفتاد درطهران وفات یافت.

فروغی بسطامی - میرزاعباس بسطامی متخلص بفروغی فرزند آقاموسی در هزاردویست وسیزده درعتبات تولدیافت وبعدازچندی از آنجا به مازندران آمده ودرساری اقامت جست . روزگاری ملتزم رکاب فتحعلیشاه ومداح وی بود . چندی نیز در کرمان درخدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حامی قاآنی نیز بود تقرب داشت وتخلص فروغی را نیز همین شاهزاده بمناسبت لقب فرزندخود فروغ الدوله باو بخشید. فروغی قسمت بزرگ عمرخودرا بریاضت ودرویشی واعتزال گذرانیده و بمجلس عرفا میگرویده است. استعداد ومهارت فروغی درغزلسرائی است ودراین هنر بمعاصرین خود برتری داشت شمارهٔ اشعارش را تابیست هزاربیت گفته اند. غزلیاتش درمیان معاصرین معروف وزبانزدبوده . درطرزغزل ازبزرگان غزلسرا مانند حافظ وسعدی پیروی کرده وخود نیزشیوه ای مخصوص وگاهی مضامین نوبکاربرده اغلب غزلهایش شیرین وجاذبست ومطالعه غزلهائی مانند :

پایه عمرگرانمایه برآبست برآب
همه جا شاهداین نکته حبابست حباب..

اندوه تو شد وارد کاشانه ام امشب
مهمان عزیز آمده درخانه ام امشب..

یکشب آخردامن آمسحرخواهم گرفت
دادخودرا زآنهمه بیدادگرخواهم گرفت..

ونظایرآن ذوق را تحریک میکند. غزل ذیل باروح عرفانی وذوق آزادگی و رندانه سروده شده :

خدا خواهی تا خدادان فرق دارد | که حیوان تا بانسان فرق دارد

موحد را بمشرک نسبتی نیست که واجب تا بامکان فرق دارد
محقق را مقلد کی توان گفت که دانا تا بنادان فرق دارد
مناجاتی خراباتی نگردد که سر جسم تاجان فرق دارد
مخوان آلوده دامن هر کسی‌را که دامان تا بدامان فرق دارد
من وابروی یار وشیخ ومحراب مسلمان تا مسلمان فرق دارد
من ومیخانه خضر و راه ظلمات که‌می باآب‌حیوان فرق دارد
مخوان دور فلك را دور ترسا که دوران تابدوران فرق دارد
مکن تشبیه زلفش را به سنبل پریشان تا پریشان فرق دارد
مبر پیش دهانش غنچه را نام که‌خندان تابخندان فرق دارد
رخش‌را مه مگو هر گزفروغی که خور با ماه تابان فرق دارد

وفاتش بسال هزارودویست‌وهفتادوچهار اتفاق افتاد.

سروش‌اصفهانی- میرزا محمدعلی متخلص بسروش درسده اصفهان تولد یافت. ازجوانی کسب کمال ومعرفت‌نمود واستعدادفطری بروزداد وبساختن‌اشعار پرداخت. سپس دربلاد ایران مسافرتها کرد وراهش به‌تبریزافتاد ودرآنجا اقامت گزید و نخست نزد قهرمان میرزا پسر نایب‌السلطنه تقرب جست وبعد حضرت ناصرالدین‌میرزا ولیعهدرا دریافت وچون ولیعهد بشاهی‌رسید سروش‌بهمراهی‌وی بتهران آمد ودراعیاد ومجالس‌سلطنتی خواندن اشعارتهنیت بعهده‌اوبود. ازطرف ناصرالدینشاه‌صله‌وانعام‌دریافت کردوصاحب‌مال‌وجاه گردید وبلقب‌شمس‌الشعرائی نایل‌آمد. اشعار بسیار ازقصاید وغزل ومثنوی ساخته وسبك‌قدمارا تتبع کرده و بفرخی‌وناصرخسرو ومنوچهری وامیرمعزی نظیره گفته بطوری که توان گفت از این‌حیث استعداد خاصی نشان‌داده است.

قصاید درمدح شاه وامرا و غزلیات ومثنویات مانند **ساقی‌نامه** و **الهی‌نامه** دارد. مدح حضرت علی وائمه هدی را زیاد گفته ودیوانی ازو بنام **زینت‌المدایح** جمع‌شده وانتشاریافته. وفاتش درهزارودویست‌وهشتادوپنج روی‌داد.

اینك چند بیت ازقصیده ای که درآن قصیده فرخی را بامطلع : برآمد نیلگون ابری‌ززوی نیلگون دریا... که معزی ودیگران‌هم آنرااستقبال کرده‌اند تتبع نموده :

دوابر بانگه‌زن گشت ازدوسوی آسمان‌پیدا
بهم ناگاه پیوستند و برشد از دو سو غوغا
چوپیوستند باهم بانگ‌هیجا ازدوسو برشد
سوی هم تاختن کردند گفتی از پی هیجا
الا ای ابر کوشندهٔ که بی کینی خروشنده
چرا بی کین خروشی گرنه ای کالیوه وشیدا
ز گرد تیره‌ات‌خورشید روشن‌رخ برون‌تابد
چنان کز گرد لشکر شد سوار دلدل شهبا

بطورکلی سروش دروصف بهاروتهنیت نوروزسخنوری ماهر بوده ازآنجمله این‌شعررا که بسبك منوچهریست سروده :

نوروز نوآئین تر امسال ز پار است — ای‌ترك‌بده‌باده که‌عیداست وبهاراست
گلبن‌چویکی‌حورببر کرده‌حریراست — هامون‌چویکی‌حلهٔ‌پرنقش‌ونگاراست..

ازبرخی‌اشعارسروش اشاراتی‌بوقایع زمان‌ناصرالدینشاه‌توان‌دید ازآنجمله درنخستین‌بار برقرارشدن تلگراف‌درایران شاعراهمیت آنرا اینگونه دریافته‌واز آن اختراع بزرگ تعبیری شاعرانه ساخته :

منت ایزد راکه آسان کرد بر عشاق کار
زین‌همایون‌کار که کاندر جهان شدآشکار
عاشقان بی‌پیك ونامه درسؤال ودرجواب
بانگارین‌درمیان‌فرسنگ‌اگرباشد هزار
کارها در روزگار شهریار آسان شدست
آفرین بر روزگار شهریار کامکار
کرد این فرخنده خدمت اعتضادالسلطنه
یافت از شاهنشه گیتی نشان افتخار

ابیات ذیل نیز توانائی اورا درنقاشی جلوه ها و تصویـــر زیبائیهای طبیعت مینمایاند :

تا عروس نوبهاری پرده از رخ بـــر کشید

باد چون مشاطه‌اش درحیله و زیور کشید

ژاله بر سنبل بدان‌ماند که رضوان بهشت

موی حوران بهشتی در در و گوهر کشید

باغبان دربوستان گوئی‌همه شب‌مشک‌سود

دست‌مشك‌آلودرابرشاخ سیستبر کشید ....

محمودخان‌ملك‌الشعراء - محمودخان زادگاهش‌کاشانست‌ولی خانواده‌اش منسوب بآذربایجان بوده ودرزمان زندیان بعراق‌انتقال نموده‌است پـــدرش‌محمد حسین‌خان متخلص بعندلیب وجدش فتحعلی‌خان‌صبا هردو ازشعرای نامی بودندو دردربار فتحعلیشاه مقام‌ملك‌الشعرائی داشتندوعندلیب تازمان ناصرالدین‌شاه‌همین لقب را دارا بود .

محمودخان گذشته ازفن شعر که درآن‌استادی داشت‌در فنون‌وعلوم‌دیگر نیز ازسرآمدان عصرخود ودرحکمت وحدیث‌وتفسیر وعلوم ادبیه وصنایع دستی مانند حسن‌خط ونقاشی ومنبت‌کاری نظیرنداشت ودرواقع تـوان گفت این شخص مظهرذوق واستعداد ایرانی ونمونه کامل‌صنایع‌ظریفه‌ایران درعصر خودبوده . در شعرقریحه بلندداشته ومخصوصاً درطرز قصیده استادان قبل ازمغول را تتبع کامل نموده وشیوه‌لطیف خاصی‌پیدا کرده واشعارنغزبدیعی سروده‌است. تـوان گفت وی نزدیکترین گویندگان‌عصرخودبسبك عنصری وفرخی ومنوچهری ومعزی‌وادیب صابراست. دردربار ناصرالدین‌شاه‌محل‌توجه واحترام‌بودولقب‌ملك‌الشعرائی‌داشت. دیوانش‌قریب دوهزاروپانصد بیت‌دارد. وفاتش بسال۱۳۱۱ یعنـی‌دوسال‌پیش‌ازقتل ناصرالدین‌شاه اتفاق‌افتاد .

قصایدوی بیشترمربوط بمدارج ناصرالدین‌شاه ودرباریان‌اوست که درآن فواید تاریخی نیزتوان گرفت مانندذکر جلوس یاسفرها یارسوم جشن‌وبزم. مثلا درقصیده رحلت‌محمدشاه وجلوس ناصرالدین‌شاه این‌ابیات آمده :

چو تخت ملك تهی مانـد از محمد شاه — که نوشه بـاد روانش بعالـم دیگر
بشهر تبریز اندر خبر رسید بشاه — که خاك ملك دگر شد ز کینه اختر
از آن خبر بنگویم ملك چه گفت وچه کرد — از آنکـه کس بشنیدن نمیکند بـاور
همی بگشت درون دوچشم خسرو آب — هم از فراق پدر هـم ز سوزش کشور
زبهر سازسفر چون زسوك شه پرداخت — بگشت درس خسرو هـزار گونه فکر
بخواند پیش پی مصلحت خدیو بزرگ — هر آنکه بود بدرگـه زکهتر ومهتر
چو صف زدند بپای سریـر تن در تن — خدیو ایران برداشت مهر گنج و گهر
بگفت کزروش دهر و گردش گـردون — فتادمان سفری پر ز هول و پر زخطر
تهی شدست سرگاه کی ز شاه و کنون — برفت باید مان تـا بتختگاه پدر
سپاه جمله پـراکنده ملك شوریده — چگونه باید ...رك سپاه وساز سفر ...

ابیات ذیل که درحلول نوروز وجلوه بهار سروده شده دلیلی است براینکه استاد چگونه صنعت متقدمین رافرا گرفته وچه ذوق عالی وقریحه سرشار درسخن فارسی داشته است:

بسحرگاهان قمری چو درآید بسخن — سوی باغ آی نگـارینا لختی با من
من سپیده دم فـردا بسوی بـاغ شوم — که گل سوری ازخنده گشودست دهن
یکسوی دست ز نورسته بنفشه است کبود — سوی دیگر ش سفیداست ز بشکفته سمن
رعد مینالد و میبالد از آن نالـه گیاه — ابر میگریدو میخندداز آن گریه چمن
هر کجابگذری ازلاله خود روی براه — شمعی افـروخته بینی زبـر سبز لگن
لب هرجوی پرازلاله شد ومرزنگوش — زین سپس خیمه نگارا بلب جوی بزن
دست دردامن شادی زن ودر نوبت گل — در کش ازدست غـم وانده گیتی دامن
غم یکی میوه تلخست ازو هیچ مخور — وان درختی که غم آردبـر ازبیخ بکن
دردل اندیشه مدارازشب آبستن از آنك — کس نداند که چه میزاید این آبستن

نیز این ابیات زنده وبانشاط انس اورا باطبیعت ومهر وحیرت او را دربرابر بدایع خلقت نشان میدهد:

از کوه برشدند خـروشان سحابها — غلطان شدند از بر البرز آبها

باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت   بگرفت زلف سنبل از آن باد تابها
دوشینه بادهای تر ازسوی بوستان   برروی گل زدند سحر گه گلابها
چون صدهزارجام بلورین واژگون   بس آبدان ز ریزش باران حبابها
خوبان سپیده‌دم بسوی بوستان شدند   از بهر دیدن رخ گل با شتابها
وقتی خوش است عاشق دلداده راکنون   درخانه داشتن نتوان با طنابها
زین فصل وبابها که کتاب زمانه‌است   تو اختیار فصل طرب کن زبابها
جز روز خرمی نبود درحساب عمر   ما بر گرفته ایم ز گیتی حسابها

شعرای دیگر -دوره‌قاجار باوجود شاعران وسخنگویان زیادی ممتاز بوده و گذشته‌از آنانی که‌بروجه مثال‌مذکور افتادسخن پردازان دیگر وجودداشته ودر اقسام‌سخن‌مهارت‌خاص‌ابراز‌نموده‌اند که از آن جمله‌میتوان **یغمای‌جندقی** و**شهاب ترشیزی** و **مفلق‌طهرانی** و **رضاقلی‌خان‌هدایت** و **صبوری مشهدی** و **فتح الله خان شیبانی** وامثال آنان را نام برد. همهٔ این سخنگویان در سرودن اشعار محکم و متین دست‌داشته وهریك درطرزی قوت طبع وصفای قریحه نشان‌داده و درزنده کردن شیوه قدمااستعداد خاصی‌را مالك بوده‌اند .

آثار منثور دوره صفوی و قاجاریان

۱ - تألیفات تاریخی

حبیب‌السیر - جیب‌السیر تاریخ عمومی معروفی است که غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواندمیر تألیف کرده‌ووقایع‌را ازابتدای‌تاریخ بشر تاوفات‌شاه‌اسماعیل صفوی‌یعنی‌سال‌نهصد وسی آورده. این کتاب نسبت بروضةالصفا کوچکتراست ودر سه‌جلدمیباشد وبمناسبت‌احتوای‌تفصیل‌اوایل کاروشرح‌سلطنت‌شاه‌اسمعیل که‌مؤلف معاصر بوده است دارای اهمیتی است .

خواندمیر بعدازپایان آوردن‌این کتاب‌سفرهند کرد وبعدتجدید نظردرآن کتاب‌نمودودرسال‌نهصدوچهل ویك درهند وفات‌یافت وددردهلی مدفون گردید . گذشته‌ازحبیب‌السیر وتکمله روضةالصفا تألیفات دیگرازاین‌مؤلف بوجود آمده

ازجمله آنها کتاب **دستورالوزرا** میباشدو آن دراحوال‌الوزراء‌اسلام‌تاانقراض‌سلسله تیموریانست وتألیفش در۹۱۴ خاتمه‌یافته .

صفوةالصفا واحسن التواریخ – ازاین دو کتاب اولی‌را ابن بزازدراواسط قرن‌هشتم درشرح حالات وکرامات اجدادصفویه خاصه‌شیخ‌صفی‌الدین نوشته و دراواسط قرن دهم‌یعنی درسلطنت شاه‌طهماسب تجدید تألیف‌شده . دومی‌را حسن بیك‌روملو ازفضلای آنزمان بازدر اواسط قرن دهم‌تصنیف نموده وقایع سالهای نهصدتا نهصد وهشتاد وپنج باتفصیل سلطنت‌شاه‌طهماسب در آن ثبت‌است.

تاریخ‌عالم آرای عباسی – عالم آرا کتابی‌است درشرح حال و سلطنت شاه عباس اول واجداد او که اسکندر منشی ازمنشیان دربارآن پادشاه تألیف کرده و آنرا باوقایع سال وفات‌شاه عباس وجلوس‌خلف‌اوشاه صفی درسال هزار وسی‌وهشت بپایان آورده .

گذشته ازاین تواریخ وآنهائیکه درمقدمه این‌فصل مذکور افتادتواریخ مهم دیگری درزمان صفویه تألیف‌یافته که ازآنجمله است :

نگارستان و جهان‌آرا تألیف‌قاضی‌احمدغفاری‌و**لب‌التواریخ** تألیف‌یحیی‌بن عبداللطیف قزوینی و**تاریخ‌ایلچی‌نظام‌شاه** که مخصوصاً از لحاظ وقایع روزگار شاه طهماسب مهم است .

تاریخ‌نادری – تاریخ جهانگشای نادری تنها تاریخ معروف دوره سلطنت نادرشاه میباشد که وقایع‌سلطنت ویرا تامرگش که درهزار ویکصدوشصت اتفاق افتاده ذکر کرده. مؤلف این‌تاریخ میرزامهدی خان‌بن محمدنصیراسترآبادی‌نام داشته که منشی وازندما ودرباریان نادربوده ودرسفرهای‌آن پادشاه حضور داشته است: همو‌تاریخ دیگری‌بنام‌آن پادشاه موسوم‌به **درة نادره** تألیف‌نموده که‌انشای آن نمونه تکلف وعبارت پردازی است .

زبدةالتواریخ محمدمحسن‌بن‌عبدالکریم در وقایع اواخر صفویان وظهور افغانست ومؤلف خودشاهد آنوقایع بوده .

تاریخ زندیه - تالیف علیرضا بن عبدالکریم شیرازی که مسائل وقایع جانشینان کریم خان زند است .

مجمل التواریخ - تألیف ابوالحسن بن‌محمد امین گلستانه است که شامل وقایع سی وپنج‌ساله بعدازنادر شاه‌است ودوره افشاریه وزندیه رانشان میدهد.

متمم روضةالصفا - غیاث‌الدین خواندمیر نبیره دختری‌میرخواندجلدهفتم تاریخ روضةالصفا راتکمیل کرده وآنرا تابعد ازوفات سلطان‌حسین بایقرا که‌سال نهصد و دوازده وفات‌یافته آورده‌وفضلای اواخر سلطنت‌آن سلطان واولادواحفاد اورا نیزذکر کرده بعد دردوره قاجاریان رضاقلیخان‌هدایت سه جلددیگربرآن افزوده وسلسله وقایع‌را تازمان سلطنت ناصرالدین شاه‌رسانده است پس ازروضة- الصفا باتکمله ازده جلدمرکب است.

راجع به زندیه وکتاب های تاریخی دیگرنیزتألیف یافته که از آن‌جمله میتوان **تاریخ گیتی گشا** تألیف میرزا محمد نامی راذکر کرد که دو ذیل هم‌بر- آن نوشته شده یکی از طرف میرزا عبدالکریم ابن علیرضا و دویمی از طرف محمد رضای شیرازی .

ناسخ‌التواریخ - معروفترین تاریخ عمومی است که در دوره قاجار تألیف یافته وبفارسی فصیح نزدیك بطرزمتقدمین نوشته‌شده وآن باملحقات قریب‌پانزده جلدبزرگ که میشودقسمت‌اسلام وتاریخ‌ایران‌بعداز اسلام‌مشروح‌است‌مؤلف‌اول‌آن میرزا تقی‌متخلص به‌سپهر مستوفی دربارناصرالدین‌شاه واز دانشمندان وفضلای آن‌بوده که تاجلد یازدهم‌نوشته وبعد ازاو عباس‌قلیخان سپهر که تا کشته شدن ناصرالدین‌شاه ازمقربین درباربودچندجلددرشرح حال‌ائمه وتفصیل سلطنت‌ناصر- الدین‌شاه وغیره برآن افزوده عباس‌قلیخان سپهرتألیفات دیگر نیزدارد وکتاب وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان رابفارسی ترجمه‌نموده ودرفضل وادب نمونه‌بوده .

تاریخ منتظم‌ناصری - تاریخ منتظم ناصری‌تاریخ عمومی‌است ازاول اسلام تازمان مؤلف درسه جلدمؤلف آن محمدحسن خان صنیع‌الدوله وزیر انطباعات دربار ناصرالدین شاه‌آنرا درسنوات۱۲۹۸تا۱۳۰۰تألیف کرده‌صنیع‌الدوله‌تألیفات

دیگر داشته وازآنجمله درجغرافی ایران نیز مرآةالبلدان نوشته که دوجلدآن بطبع رسیده .

تواریخ مخصوص دوره بعضی‌ازسلاطین قاجارنیز تألیف یافته که ازآنجمله **مآثرسلطانیه** تألیف عبدالرزاق‌نجفقلی و**تاریخ صاحبقرانی** تألیف محمود میرزا و**تاریخ ذوالقرنین** تألیف فضل‌الله منشی است وهرسه بنام‌فتحعلیشاه ودرزمان‌خود او نوشته شده .

۲- کتب تذکره وتراجم احوال

تحفه سامی - تحفه سامی کتابی‌است درشرح حال شعرای اواخرقرن نهم تا اواسطقرن دهم که‌اغلب معاصرمؤلف کتاب یعنی‌سام‌میرزا پسرشاه اسمعیل‌صفوی بوده‌اند. تألیف‌مزبوردرحدود ۹۵۷ ختام‌یافته وخودسام میرزابسال۹۸۳بامرشاه اسمعیل ثانی کشته شده.

مجالس النفائس- اصل‌این کتاب بزبان ترکی تألیف‌امیرعلیشیر نوائی‌ودر شرح‌حال شعرا ونویسندگان‌معاصر آنوزیر دانشمند است ودرزمان شاه‌عباس‌شاه علی نام‌آنرا فارسی کرده .

خلاصةالاشعار وزبدةالافکار- تذکره عمومی‌است ودر احوال شعراکه در زمان شاه‌عباس تألیف‌یافته . مؤلف آن‌تقی‌الدین محمدکاشی است .

مجالس المؤمنین - کتابی‌است‌درشرح‌حال‌وآثارواقوال علماوفقها وسلاطین وشعرا ومتصوفین‌شیعه که درعهدصفوی‌تألیف‌یافته.مؤلف‌آن قاضی‌نورالله‌ششتری‌از وطن‌خود بهندرفته ودرلاهور اقامت گزید وازطرف‌اکبرشاه قاضی آن شهر معین گردیدوتألیف مجالس‌المؤمنین‌رادرحدودنهصدونودوسه درهمین شهرشروع‌نموده وآنرا در ۱۰۱۰ بختام‌آورد شیوه‌فارسی این‌کتاب به‌برخی‌ازتصانیف مکلف‌دوره مغول ساده وشیرین‌است .

هفت‌اقلیم - تذکره عمومی است که بترتیب‌اقالیم‌شعرا راطبقه بندی کرده مؤلف‌آن امین احمد رازی‌است پدرش خواجه احمد ازطرف‌شاه طهماسب صفوی

کلانتری ری را داشت امین احمد سفرهند نیز کرده درتـألیفات هفت اقلیم شش سال صرف نموده وآنرا بسال ۱۰۰۲ بپایان آورده وماده تاریخ ختام این جمله است «تصنیف امین احمد رازی»

آتشکده آذر - آتشکده از تذکره های معروف این دوره است . مؤلف آن لطفعلی بیك آذر بیگدلی متخلص به آذر بسال ۱۱۳٤ دراصفهان تولد یافته و تحصیلات خودرا درقم کرده و بعداز چهارده سال اقامت درآنجا سفرهـای متعدد اجرا نموده است معاصر نادرشاه بود وآنگاه که قشون نادر ازهند بـرمیگشت آذر درمشهد اقامت داشت .

آذر دراوایل جوانی برحسب ذوق طبیعی اشعارمیسرود و متقدمـین را تتبع میکرد و مخصوصاً دربین معاصرین خودسبك سخن میدعلی مشتاق اصفهانـی راتتبع مینمود اشعارش جزیل وآبداراست وازآنجمله مثنوی یوسف وزلیخاست .

تذکره آتشکده رادرسن چهلم بسال ۱۱۷٤ هجری تألیف کرده وشعرارابترتیب اقالیم طبقه بندی نموده وشرح حال ۸٤۲ تن راآورده ونمونه ای ازاشعار آنهارا ذکر کرده وشرح حال خودرانیز درآخر کتاب درج نموده .

ریاض العارفین ومجمع الفصحا - مؤلف این دو کتاب که مهمترین تذکره های شعرای فارسی است که دردورهٔ اخیر تألیف شده رضا قلیخان طبرستانـی متخلص بهٔ هدایت پسر محمد هادیخان میباشد که درسال ۱۲۱۸ یعنی زمان سلطنت فتحعلیشاه درطهران تولد یافته وبعداز رشدونمو وتحصیل کمالات بدربار محمدشاه وناصرالدین شاه مناصب عالیه یافته ومخصوصاً امر تربیت عهد جوانی ناصرالدین شاه بـدومفوض بوده است. ریاض العارفین محتوی شرح حال شعرای متصوف وعرفامیباشد. منتخبات ازاشعاروآثارآنها وهمچنین منتخباتی دراینکتاب ازمثنویهای خود مؤلف مندرج است مجمع الفصحاء بردوجلد است وبالغ بر ۷۰۰ تن ازشعرای سلاطین وشاهزادگان وامراوشعرای معروف ومتوسط ومتأخرایران رادرآن نام برده ومنتخبات ازاشعار آنان راذکر کرده است. خود مرحوم رضاقلیخان قریحه شاعرانه داشته وتخلصش

هدایت بوده وبتصریح خودش زیاده‌برسی هزار بیت‌سروده ونمونه‌هائی در مجمع‌الفصحاء ازقصاید وغزلیات خودثبت‌نموده درهمین تألیف‌مجملی ازشرح حال‌خود راذکر کرده وازتألیفات دیگرخود مانندتکمله روضة‌الصفا ولغت‌انجمن آراءنام برده . وفات‌هدایت سال۱۲۸۸ روی‌داد.

نامهٔ دانشوران- از کتابهای مشروح ومهم تراجم احوال علماء وادباء در زبان فارسی‌نامهٔدانشوران است که هم‌درزمان ناصرالدینشاه‌باهتمام عده‌ای‌ازفضلا تألیف‌شده وهفت‌جلد آن‌انتشاریافته. مؤلفین نامهٔ دانشوران حاج‌میرزاابوالفضل ساوه‌ای ومیرزا حسن‌طالقانی ومیرزا عبدالوهاب قزوینی ومخصوصاً شمس‌العلماء عبدالرب‌آبادی است که وی بعداز فوت بعضی از مؤالفین مذکور فوق بمعاونت ادیبی دیگر موسوم بغیاث ادیب تـألیف این کتاب را تعهده‌نموده وتاجلد هفتم منتشرساخته.

ازجمله تذکره‌های متعدد دیگر که در دوره صفوی و قـاجار تألیف‌یافته یکی‌تذکره **بزم‌آرا** تألیف‌سیدعلی است (قرن دهم) دیگر تذکـره**میخانه** تألیف لطف‌الله رازی‌است (قرن‌دهم) دیگر**ریاض‌الشعراء** تـألیف علیقلیخان‌واله (قرن دوازدهم) دیگر **خزانهٔ عامره** تألیف آزاد حسینی (قـرن دوازدهـم) دیگـر **خلاصة‌الافکار** تألیف‌ابوطالب تبریزی(قرن دوازدهم) ونظایر وامثال آنهاست که بعضی آنهادر هند وبرخی درایران تألیف یافته .

نجوم‌السماء - کتابی درشرح‌حال‌فقهای‌شیعه‌درعصرصفوی تااواسط‌قاجاریه وآن در اواخر قرن سیزدهم یعنی‌زمـان سلطنت ناصرالـدینشاه باهتمام محمد صادق‌بن مهدی تألیف‌یافته .

دراینمورد ذکر کتابی دیگردرهمین‌موضوع موسوم‌به**قصص‌العلماء**خالی ازاهمیت نیست که مؤلف‌آن محمدبن سلیمان تنکابنی است وترجمه ۱۵۳تن از علمای شیعه درآن آمده‌است .

۳- کتب دینی و حکمی

جامع‌عباسی - کتابی‌است دراحکام فقه تألیف شیخ محمدبن حسین عـاملی

ملقب به‌بهاءالدین مشهور بشیخ بهائی که ازعلمای بنام دوره صفوی و ازمحترمین ومقربین مجلس شاه عباس بوده . مسقط‌الرأس اوجبل عامل‌بود ودر۹۵۳ دربعلبك بدنیا آمد پدرش عزالدین‌حسین در۹۶۶ بایران‌مهاجرت کردپس‌شیخ‌بهائی‌درحدود ۱۳سالگی بایران آمده‌است . عمرش‌درایران گذشت و تحصیلات نمود و بزبـان فارسی‌وعربی تصانیف بوجودآورد که‌مجموع آن به۸۸ کتاب‌ورساله میرسداز آن جمله‌است مثنویهای **نان‌وحلوا** و **شیروشکر** .نیز**خلاصة الحساب** و**تشریح الافلاك** و **کتاب اربعین** همچنین کتابی مرکب از نوادر حکایـات و علوم و اخبـارو امثله اشعارعربی وفارسی جمع و تألیف کرده و اسم‌آن‌را **کشکول** نهاده اشعار فارسی و عربی‌هم سروده . وفات شیخ بهائی بسال۱۰۳۱ دراصفهان اتفاق افتاد وجنازه‌اورا به مشهد انتقال دادند وبنابوصیت خود درپائین پا در جائی که هنگام توقف درمشهد درس میگفت بخاك سپردند .

کتب‌دیگر- درمسائل دینی کتابهای متعدددیگردرزمان‌صفویه‌تألیف‌یافت‌و تنها محمد باقرمجلسی چندین تألیف نمود که از آن‌جمله است :

کتاب‌**عین‌الحیات** و**مشکوة الانوار**و**حیلة المتقین** و**معراج‌المؤمنین** و**حق‌اليقين**و**حيات‌القلوب**و**جلاءالعیون** و امثال آنهـا کـه الحق جمله بفارسی تـألیف یافته . از تألیفات‌دیگردینی کتابیست بنام **تنبیه الغافلین** که در واقع تـرجمه‌از نهج البلاغه حضرت علی (ع) است و مترجم‌آن فتح‌الله‌کاشانی نـام دارد . همچنین **محاسن‌الآداب** تألیف نصیرالدین استرآبادی‌است‌دراخلاق . ایضاً **زبدة‌التصانیف** حیدرخوانساری و **شجرة الهیه** حیدررفیع‌الدین .

دیگر **لوامع‌ربانی** و**مصقل صفا**تألیف‌سیداحمدبن‌زین‌العابدین‌اصفهانی‌است درانتقاد عقاید نصاری و **حجة الهند** ابن عمرمحرابی است درنقد عقاید هندی .

از کتابهای‌مهم‌اخلاقی‌ودینی‌بفارسی‌دردوره‌صفویان‌وقاجاریان‌**ابواب‌الجنان** تألیف رفیع‌الدین‌محمد واعظ قزوینی متوفی در۱۱۰۵ **معراج‌السعادة**تألیف‌احمد بن مهدی نراقی است که‌آنرا بامرفتحعلیشاه از کتاب عربی‌موسوم‌بجامع السادات پدرش ترجمه‌نموده . نراقی‌ذوق شعروادب هم‌داشته .

گوهر مراد کتابی‌است درمسائل حکمت و کلام تألیف عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی که ذکرش بساز بیاید تألیف اینکتاب حکمی فارسی درزمان شاه عباس بعمل آمد .

اسرارالحکم- کتابیست در حکمت الهی تألیف ملا هادی سبزواری که نظرش بیشتر باثبات توحید واصول عقاید دینی معطوف بوده وظاهراً تصنیف این کتاب برحسب تمایل ناصرالدین‌شاه بعمل آمده .

۴- کتب لغت

درادوار گذشته فرهنگهائی وجودداشته وچندی‌از آن دراین کتاب‌مذکور گشته است ولی توانگفت‌درین‌دوره‌اخیر بخصوص عصرصفوی‌فرهنگ‌فارسی‌متعدد بوجودآمد که معروفهای آنها نام برده میشود :

فرهنگ‌جهانگیری - مؤلف آن جمال الدین حسین‌انجو که منتسب بدربار اکبرشاه ویسرخلفش جهانگیربوده وازهردوحکمران حمایت وصله دیده ولغت خودرا بحکم اکبرشاه شروع نموده وبسال هزارو هفده هجری تألیف آنرا انجام داده‌وآن‌رابنام‌جهانگیرشاه‌وفرهنگ‌جهانگیری‌نام‌داده‌است.ازمزایای‌اینفرهنگ آنکه برای هرلغتی‌شعری برسبیل مثال از شعراآورده .

مجمع‌الفرس - مجمع‌الفرس نیزازلغت‌های‌مشهورفارسی‌است مصنف‌محمد قاسم‌کاشانی معروف بمسروری‌است که‌آن‌را درزمان سلطنت شاه عباس‌اول‌بتاریخ هزاروهشت بنام همان سلطان تألیف نموده .

برهان قاطع-این کتاب‌برخلاف‌دوفرهنگ‌مذکورفوق گذشته‌ازلغات‌فارسی عده‌ای ازلغات عربی ویونانی‌ودیگرلغات اجنبی‌مستعمل‌درفارسی‌نیزدارد ومصنف محمدحسین‌بن‌خلف تبریزی‌متخلص به برهان‌درتألیف آن ازفرهنگهای سروری‌و جهانگیری نیزاستفاده کرده وآنرادرهزاروشصت‌ودو بنام‌عبدالله‌قطب‌شاه‌ازسلاطین هند نموده. صحت ودقت دراین کتاب کمتربکاررفته واصل وفصل بعض‌لغات معلوم نیست بااینهمه مفصل ومفید است .

فرهنگ‌رشیدی-فرهنگ‌رشیدی تألیف‌عبدالرشیداست که‌درهندتولدیافته‌و بدربار اورنگ‌زیب‌انتساب داشت لغتش‌چون‌بدقت‌واعتناومقابلهٔ فرهنگهای‌سروری

وجهانگیری نوشته شده ازبعض جهات بر آن دو فرهنگ ترجیح دارد تاریخ تألیف سال هزار و شصت وچهار بوده .

غیاث اللغات ـ غیاث اللغات تألیف محمد غیاث الدین از فارسی شناسان هنداست و آن جامع لغات مهم فارسی وعربی و ترکی است که در قرائت اشعار و آثار فارسی تصادف میشود تألیف این لغت درسال هزار و دویست وچهل ودو بعمل آمده .

انجمن آرا ـ فرهنگ انجمن آرای ناصری تازه ترین لغت مشهور فارسی است و آخرین تألیف معروف رضاقلیخان هدایت مؤلف مجمع الفصحاست که ذکرش گذشت این فرهنگ منحصر بلغات فارسی است واغلب در توضیح لغات امثله از اشعار فارسی ذکر شده ومقدمه‌ای در تاریخ وساختمان زبان ولاحقه‌ای دربعضی امثال ضروب فارسی دارد استناد مؤلف عمده بفرهنگ جهانگیری بوده .

حکما ودانشمندان این دوره که غالباً به عربی نوشته‌اند

عصر صفوی وقاجار از وجود دانشمندان خالی نبوده و گذشته از فقهای بزرگ حکمای نامی نیز ظهور کرده ومبنای فلسفه اسلامی را بدرجات رفیع رسانده وتحقیقات ژرف ومطالعاتی عمیق نموده وتصانیف سودمند ازخود بیادگار گذاشته‌اند .

میتوان گفت بزرگترین حکیم این عصر **صدرالدین شیرازی** بوده که درمتانت فکر واصابت نظر وتحقیق وابتکار تالی ارسطو وابوعلی سینا بوده ودرمطالب دقیق حکمت ذوق وقریحه خاصی داشته است .

ازفقها ومحدثین معروف عصر صفوی وقاجار **احمد بن محمد** مشهور بلقب مقدس اردبیلی معاصر شاه عباس کبیر و **ملامحمد باقر مجلسی** فرزند ملامحمد تقی مجلسی است.

مجلسی ـ بطوریکه اشارت رفت کتب ورسالات زیادی راجع به عقاید واخبار شیعه بزبان فارسی منتشر ساخته ولی بزرگترین تألیف او دراین موضوع کتاب **بحارالانوار** است که بعربی ودر ٢٤ جلد است .

اینك ازحکمای مشهور این دوره بترتیب ذیل ذکری میرود .

میرداماد ـ میر محمد باقر بن محمد استرآبادی ازمشاهیر فلاسفه ودانشمندان معروف عصر صفوی است . لقب داماد از پدرش مانده که وی داماد محقق ثانی بود .

منشأش استراباد ومحل تحصیلش مشهد واقامتگاهش اصفهان بود. در نزد معاصرین خود بسی محترم ومجالس درس او درنظر اهل عالم بسیار مغتنم واز جمله مستمعین بیانات او صدرالدین شیرازی بود که بعد در حکمت اشتهار بزرگی پیدا کرد. میرداماد **تألیفات** متعدد فلسفی ودینی دارد که جمله بزبان عربی است واز آنجمله کتاب **صراط المستقیم** و**قبسات** در مسائل حکمت است و **کشف الحقایق** که حکمی ودینی است . میرداماد به تخلص اشراق اشعار فارسی گفته ویك مثنوی سروده باسم **مشرق الانوار**.

ملاصدرا ـ صدرالدین محمد اصلش ازشیراز بود وپدرش ابراهیم نام داشت قسمتی از تحصیلات فلسفه خود را نزد میرداماد بجای آورد . اورامیتوان معروفترین فیلسوف دورهٔ اخیر ایران شمرد . افکار فلسفی دقیق داشته ودر آن رشته دارای مقام ومشربی بوده . فکر مشائی را باذوق اشراقی نیك تألیف فرمود ، تألیفاتش در حکمت مرجع ومأخذ اهل علم میباشد ونخبه آنهـا **اسفار** و**شواهد ربوبیه** و **مشاعر** و کتاب **المبدأ والمعاد** است نیز رسائل متعدد دیگر در مسائل مختلف علمی از وباقیست هم قسمتی از کتاب **اصول کافی** شیخ کلینی را شرح وچندسوره از قرآن کریم را تفسیر کرده شیخ صدرالدین در بازگشت از سفر مکه بسال هزار وپنجاه در بصره وفات یافت.

ملا محسن فیض ـ محمدبن مرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی از فقها وحکمای معروف عصر صفوی واز شاگردان ملاصدرا بوده وتحصیلات خود را در شیراز تکمیل نمود. از تألیفات زیادی که باو نسبت داده‌اند **اصول المعارف** و **کلمات مکنونه** میباشد در حکمت ودر تفسیر **صافی** و **وافی** در حدیث . ملا محسن نیز اشعار فارسی سروده و گویا دیوانش شش وهفتهزار بیت دارد .

لاهیجی ـ نیز از معروفترین علما وحکمای عصر صفوی واز شاگردان ملاصدرا است . گذشته از تألیفات مهم کلامی وفلسفی بفارسی مانند **گوهر مراد** ، بعربی نیز تألیفات مهم نموده از آن جمله **شوراق الالهام** درشرح تجرید خواجه نصیر طوسی است نیز از پیشروان حکمای عصر صفوی **ابوالقاسم فندرسکی** است که منسوب به فندرسك از اعمال استراباد است در ریاضی وحکمت استاد بود وتألیفاتی سودمند در حکمت فرمود در شعر فارسی هم دست داشت وقصیده‌ای شیوای حکمی بامطلع :

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی　　صورتی در زیر دارد هر چه در بالاستی

بطرز متقدمین ساخته .

حاج ملاهادی - مولانا حاج ملاهادی سبزواری پسر حاج محمدسبزواری است . پدرش از علما بود وخودش نیز نخست درمشهد سپس دراصفهان علوم حکمت وفقه واصول و کلام تحصیل نمود و بجرگه دانشمندان درجه اول دوره قاجاریه در آمد. معروفترین تألیف او منظومه ایست بتازی درمنطق وحکمت با شرحش در دو قسمت که اولی لئالی المنتظمه و دومی غرر الفرائد نامدار دو هر دو در یکجا بنام **شرح منظومه** مشهور است.

شیخ به فارسی نیز **اسرار الحکم** نوشته که در حکمت الهی است ومذکور افتاد. همچنین به تخلص «اسرار» غزلیات حکمی ومایل بتصوف سروده . وفات شیخ بسال هزار ودویست وهشتاد ونه اتفاق افتاد .

مأخذها - تاریخ گیتی گشا با تصحیح آقای نفیسی طهران ۱۳۲۷ - دستورالوزراء با تصحیح آقای نفیسی طهران ۱۳۱۷ - شرح حال شیخ بهائی بقلم آقای نفیسی طهران ۱۳۱۶ مجمل التواریخ بسعی واهتمام آقای مدرس رضوی طهران ۱۳۲۰ - تذکره های فارسی - خلاصه مفید دوره صفوی در تاریخ ادبی ایران تألیف براون ج ٤ - تحفه سامی تألیف سام میرزا پسرشاه اسماعیل طبع مجله ارمغان ۱۳۱٤ - کتاب مفید تاریخ زبان وادبیات ایران دردربارمغول در ۳ جلد (انگلیسی) تألیف محمد عبدالغنی الله آبادی هند ۱۹۳۰ - ۱۹۲۹ راجع بشعرای هندوستان ونفوذ ایران در آنجا - ایضاً کتاب شعرالعجم شبلی نعمان - مقدمه آقای کمالی برمنتخبات اشعارصائب چاپ طهران - اشعار برگزیده صائب با مقدمه مبسوط باهتمام آقای زین العابدین مؤتمن طهران ۱۳۲۰ - مقدمه دیوان هاتف از نشریات مجله ارمغان طهران - مقالات آقای محیط در « ارمغان » سال ۱۳ راجع بشهاب تبریزی - مقدمه دکتررضا زاده شفق به لیلی ومجنون مکتبی چاپ طهران باهتمام آقای کوهی - مقدمه آقای بهار به کلمات غرای مکتبی چاپ طهران باهتمام آقای کوهی - مقاله آقای نفیسی راجع بمحمود خان ملک الشعرا شماره ۱۱ سال اول مجله مهر - درشرح حال شعرای دوره قاجار مخصوصاً مجمع الفصحا وبراون ج ٤ ودیوان خود شعرا - دیوان مشتاق باهتمام آقای حسین مکی با مقدمه طهران - دیوان فروغی بسطامی ازطرف آقای علی غفاری طهران ۱۳۲۰ - دیوان قاآنی چاپ طهران - دیوان مجمرچاپ طهران - خلاصه دیوان جامی توسط آقای پژمان - دیوان جامی چاپ هند - مثنویات جامی نسخه خطی در کتابخانه مسجد سپهسالار طهران - دیوان مجمر چاپ طهران - دیوان قاآنی چاپ طهران - مقدمه آقای عبدالوهاب فرهائی بدیوان قائم مقام چاپ طهران از نشریات مجله ارمغان - «قائم مقام» تألیف آقای باقر قائم مقامی چاپ طهران - راجع بعلماء وحکماء ومحدثین : نامه دانشوران - روضات الجنات (بعربی) تألیف محمد باقر خوانساری - قصص العلماء تألیف محمدبن سلیمان تنکابنی - مجالس المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری برای شرح حال دانشمندان وسخن گویان از بعض کتابهای تاریخ عمومی وخصوصی هم مانند راحة الصدور و تاریخ گزیده وحبیب السیروتاریخ فرشته وروضة الصفا وناسخ التواریخ استفاده توان کرد .

ملاحظاتي راجع بادبيات دردوره مشروطيت

ظهور مشروطيت که فرمان آن درسال ۱۳۲٤ هجری قمری صادرشد نتیجه یك سلسله مقدمات سیاسی وعلمی وادبی بود که شرح وبسط آنرا کتابی جداگانه باید اجمالا توان گفت که دراین دوره ادبیات ایران گذشته از دوام درموضوعات وطرزهای قدیم تازگیهائی نیزپیدا کرد وممکن است آنهارا بطریق ذیل تلخیص نمود .

۱ـ زبانهای بیگانه خاصه زبان فرانسوی درایران که از اوایل دورهٔ قاجار شروع بانتشار نموده بود رواج یافت وراه آمد وشد بین ایران وفرنگستان بیشتر از سابق بازشد وتصانیف ادبی آن سرزمین ازنظم ونثر وداستان ورمان دراین دیار معروف گردید در تأثیر این اختلاط نه تنها عده‌ای از کتب فرنگی بفارسی ترجمه ومقداری لغات فرنگی داخل زبان فارسی شدبلکه برخی نویسندگان جدید درمعانی والفاظ تاحدی سبك وروش وطرزفکر مغرب زمین رااقتباس کرده وگاهی دراین خط دورتر رفته ازشیوه زبان فارسی خارج شدند .

۲ـ ازموضوعات تازه‌ای که داخل ادبیات گردیدافکار آزادیخواهانه وعقاید اجتماعی وسیاسی وفکر تساوی حقوق سیاسی ومسئله آزادی افکارو حریت مطبوعات واحساسات وطن پرستانه است که الحق درنظم ونثر جلوه خاصی نمود وشعرای توانای خوش قریحه ونویسندگان قابلی ظهور کرده وبابهترین الفاظ به تعبیر این سنخ افکار پرداختند حتی اینگونه افکار بلطف قریحه شاعرانی مانند **عارف قزوینی** بشکل تصنیف ملی درمیان عامه انتشارپیدا کرد . از شاعران ایندوره میتوان برای نمونه ازمیان گذشتگان **ادیب الممالك فراهانی وادیب پیشاوری** را نام برد واز عالم بانوان **پروین اعتصامی** راذکر کرد واز زندگان آقای **محمد تقی بهار**(ملك الشعرا)را نامید که درطرز قصیده وتتبعات تاریخی وادبی استاد است .

درواقع شاعران وگویندگان ونویسندگان سخنورادب پرور زیادی درعصر ماظهور کرده‌اند که الحق نظم ونثر فارسی رازنده نگهداشته وآنرا گویاتر وشیواتر نموده ومعانی تازه درآن دمیده وخودرا اخلاف صدق بزرگان قدیم نشان داده‌اند وکتابهائی درشرح احوال واشعارو آثار آنان بقلم مؤلفاتی مانند آقایان اسحق هندی

واسدالله ایزدگشسب وبراون انگلیسی وپژمان وجهانبانی ودینشاه ایرانی و ورشید یاسمی وحسین مکی وسعادت نوری ودیگران بوجود آمده ومیتوانند مورد استفاده جوانان دانش آموز قرار گیرد.

۳ـ نظم ونثر فارسی از مقام شامخ ادبی قدیم که معمولا ازحیات مردم دو وازذوق واحتیاجات عامه مهجور بود کمی بپائین آمده وبذهن وزندگانی توده نزدیک شده وبرحسب احتیاجات جامعه درمضامین تازگی پیدا کرده و بمطالب اجتماعی گرویده است ونویسندگان درادای این موضوعات بیشتر از زینت الفاظ و استعمال جمله‌های دورودراز متوجه بادای مطلب وبیان مقصود شده‌اند.

۴ـ احداث مدارس جدید وروزنامه‌ها ومجلات به توسیع وتعمیم معارف خدمت بزرگی کرده وادبیات نسبت به عامه بیشتر مأنوس ودردسترس واقع گشته و توجه به علم وادب زیادت گرفته.

۵ـ تمایلی درمردم وطبقه دانشمندان ومؤلفان نسبت به تألیفات علمی وادبی متقدمان ایران پدید آمده نیز ازوزارت فرهنگ توجهی نسبت بتألیف کتابهای درسی وترجمه تألیفات علمی مغرب زمین پیداشده وبخصوص تصحیح وطبع مؤلفات گذشتگان ایرانی درنظم ونثر مورد نظر خاص واقع گشته ومقدار مهمی ازنوادر آثار و تصانیف گذشته باهتمام دانشمندان بطرز صحیح جدیدی بحلیه طبع درآمده واحیا گردیده.

۶ـ درج مطالب علمی وتاریخی بطرز تحقیقی وانتقادی ورجوع باصول واسناد ازروی نظام فکری وتتبع کامل ترقی شایانی کرده و در واقع شیوه بعضی مؤلفان بزرگ اسلامی که درقدیم نسبت بزمان آنان معمول بود احیا گردیده ودراین امر از روش انتقادی دانشمندان مغرب زمین نیز استفاده کامل شده است و درحقیقت تألیفات وتحقیقات خاورشناسان مغرب زمین ازین حیث درنهضت جدید ادبی ایران تأثیر خاص داشته ودرمیل ورغبت ایرانیان نسبت باحیای آثار گذشتگان، نیز درسلیقه وراه ورسم پژوهش مطالب علمی عامل مهم بوده است وتوان گفت درمیان دانشمندان ایران پیشرو وعمده دراین فن آقای **محمد قزوینی** بوده است.

۷ـ نهضتی برضد عبارت پردازیهای بی لزوم ومبالغه ها ومضامین و تشبیهات

غیرطبیعی وپیچیده ازادبیات قدیم شروع کرده و در این مورد برخی ترك اغلب مضامین وتشبیهات واسلوب ومعانی قدیم رامیخواهند وموضوعهای تازه پیدا میکنند واوزان واشکال نوبکارمیبرند ودرنثرمخالف جمله‌بندی تازی‌منش واستعمال کلمات زیادعربی هستند وباحیاء شیوه ایرانی واستعمال لغات فارسی اهتمام‌دارندحتی بعضی دورتررفته باستعمال جمله‌های فارسی خالص میکوشند .

درضمن توان گفت ایندوره ازیك لحاظ یعنی بیشتر از لحاظ موضوع وهدف وطرز تعبیرات ادبی دورهٔ تحول وانقلاب است . موازین قدیم تاحدی متزلزل شده و اصول جدید هم سر و صورتی کامل پیدا نکرده و ادبیات بطورکلی، یك سیر تکاملی مینماید. درهرصورت برخی گویندگان جدیدآثارزیبای دلربائی که نوید سبك عالیتریرا میدهد بوجودآورده‌اند .

اجمالی درسبك

زبان‌فارسی یکی‌ازالسنه مهم عالم وازشاخه‌های‌قدیم‌زبان‌اصلی‌هندواروپائی ودارای ادبیاتیست که تاریخ آن دست کم بدوهزاروپانصد سال میرسد .

بحکم اخبارقدیم یونانی‌وصحف یهود و روایات کتب اوستائی‌تواریخ عربی ایران درعصرمادها وهخامنشی‌ها ازآن عصربما نرسیده .

زبان‌ایران قدیم‌دولغت‌معروف‌داشته یکی‌اوستائی که اوستابدان‌نوشته‌است دیگرپارسی باستان که زبان رسمی دوره هخامنشی بوده وسنگنبشته‌هابدان‌زبان است. جمله‌های پارسی باستان واوستا بطورکلی ساده و مقید معنی وبی‌تکلف است تنها دراوستا چنانکه رسم کتب دینی‌است مکررات زیادآمده . ازادبیات اوستائی یا ادبیات مزدیسناجزاوستاآثاردیگرهم دردست است ونمونه‌های کمی‌ازنظم‌ونثر ازآنچه درطی قرون از بین رفته است باقیست .

پارسی باستان‌بمرورزمان به‌تحولاتی برخورد وازحیث قواعد وتلفظساده‌تر گردیدواین‌زبانست که درعصراشکانیان وساسانیان معمول گشت‌وپهلوی‌نامیده‌شد وآن‌دارای کتب‌وادبیات‌واشعاربودمو گذشته از کتیبه‌های ساسانی‌بالغ‌برصد کتاب

پهلوی از اواخر ساسانی و اوایل اسلام تا بامروز رسیده است .

اشعار قدیم ایران جمله بروزن هجائی بوده و از اخبار چنین مستفاد میگردد که سرودخوانان در ایام جشن های رسمی منظومه ها بدربار شاهان میخواندهاند یعنی کلام منظوم شیوع و رواج داشته است .

زبان پهلوی بزبان فارسی امروز نزدیکست تنها از حیث ترکیب وکلمات و قواعد و اصوات به تغییرات برخورده از آنجمله الفباء و عدهٔ زیادی از لغات وشیوه عربی را اقتباس کرده است .

از کتابهای معدودی که باقیمانده پیداست که نظم پهلوی بطور کلی ساده و وروان بوده وجمله ها موافق مقصود ادا میشده وتعقید وطول وتفضیل واستعاره ومجاز نداشته یا کم داشته .

بعداز دویست سال استیلای عرب دراوایل قرن سوم نهضت ادبی توأم با نهضت سیاسی درایران شروع نمودو شعرای نامی فارسی زبان اشعاری که اغلب بوزن عروض است سرودند وتألیفاتی به نثر فارسی پرداختند. درمدت استیلای عرب نیز زبان فارسی ازبین نرفته بود حتی اشعاری بوزن هجائی درنقاطی ازایران سروده میشد چنانکه اخباری و آثاری ازآنها در کتب تواریخ اسلامی توان یافت .

زبان نظم و نثر بعدازاسلام دردوره سامانیان وسعت یافت ودرعصر غزنویان و سلجوقیان باوج ترقی خودرسید وصدها شعراونویسندگان ودانشمندان بزرگ و نامی ظهور کردند.

گرچه دراین دوره لغات واسلوب عرب درادبیات فارسی بشدت مؤثر واقع گردید ولی زبان را از حال طبیعی خارج نکردونظم ونثراین عصر متصف است بسادگی وروانی یعنی عبارت پردازی وتکرار مکررات وجمله های تودرتو ومضامین نامأنوس درتألیفات آن زمان کمتر دیده میشود.

موضوعهای ادبی عبارت بوداز قصاید که عمده درمدح شاهان وبزرگان وبیان حال ووعظ وعبرتست ومعمولا مشحون به تشبیب وتغزل بود همچنین قطعات علمی و اخلاقی وپند و نصیحت وحماسه وداستان ومطالب دینی وتاریخی سروده میشد واز قرن

پنجم بآنطرف‌مطالب حکمی وعلمی نیز برآن افزوده گشت. دراقسام‌شعر گذشته از قصاید وقطعات‌غزلیات ورباعیات‌ومثنوی‌ومسمط نیزساختند . اشعار شعرای این دوره ازرودکی‌وعنصری‌وفرخی‌ومنوچهری‌ودقیقی‌وفردوسی‌وناصرخسرو و قطران وسنائی وانوری‌ومعزی وخیام وخاقانی‌وادیب صابرونظامی‌بدین‌طرزهابوده ومعانی فوق‌را بخوبی میرساند.

درنثر نیزتألیفات ابتدای این‌عصرمانندترجمه‌تاریخ‌طبری‌والتفهیم‌ابوریحان بیرونی‌ودانش‌نامه ابوعلی‌سینا وزین‌الاخبار گردیزی و تاریخ بیهقی‌وقابوسنامه و چهارمقاله وکلیله ودمـنه بطورکلی‌متانت وسادگی‌وصراحت‌وآزادی ازحشو و زواید و مکررات وکنایات‌را نشان میدهد.

از اواخرعصر سلجوقی باینطرف‌سبك‌سخن فارسی‌تغییرپذیرفت و استعمال الفاظ مغلق ولغات غامض‌عربی‌وکلمات وترکیبهای‌سخت وادخال‌اصطلاحات علمی ومذهبی‌درنظم ونثرکم کم معمول‌شدحتی‌آثارآن درنظم شعرای معروف قرن‌ششم مانندانوری وخاقانی‌پیدا گشت .

بعض‌شعرای‌این‌دوره وادوارتالی گوئی‌شعررا برای‌مغلق گوئی‌وفضل‌فروشی وقافیه‌پردازی ونکته‌سازی وگنجانیدن دقایق‌علوم ولغزومبهوت‌ساختن خواننده نظم میکرده‌اند .

درنثرعبارت‌مرکب ومسلسل وجمله های دراز پیداآمد وافراد دراستعمال مترادفات‌بیجا وجمله‌های‌عربی وسجع وجناس‌شروع کردکه میتوان مرزبان‌نامه سعدوراوینی‌وراحة‌الصدور راوندی ومقامات‌حمیدی وترجمه تاریخ یمینی‌رامثال آن‌را بروجه مثال‌نشان‌داد. اقسام‌شعر ازقصایدوغزلیات وقطعات‌ومثنوی‌ورباعیات‌و ترجیع‌بند درکاربودوموضوعات عبارت‌بوداز‌مدح ووصف‌وبیان‌حال‌ودرج‌احساسات ومراثی‌وپندومطالب‌دینی‌ومسائل‌عرفانی‌وعلمی‌ونشان‌دادن‌قواعدومحسنات‌عروضی.

درعصرمغول وتیموری قتل‌عام وتخریب ویغمای‌آثارعلم وادب را ازنواحی شمالی‌ایران‌مخصوصاً خراسان‌ازبین‌برد وکتابخانه‌ها ویران‌وعرضه‌تاراج گردیدو شعرا ودانشمندان‌مقتول‌ویافراری گشتندپس‌مدتی‌درادبیات‌وقفه‌رویداد وبرخلاف

گویندگان قرن ششم که بسیار بودند عده شعراء در این عصر کم بود. با اینهمه بعد از آنکه مغول و تیموریان به تمدن ایران گرویدند و از قتل وهدم دست برداشتند گویندگان و نویسندگان متعدد ظهور کردند ومخصوصاً درفن تاریخ تألیفات مهم نمودند وعلم نجوم و نقاشی وحسن خط بخصوص درزمان تیموریان ترقی کرد.

درعصر مغول و تیموری انحطاط سبك فارسی خاصه در نثر بیشتر روی دادو تصنع وتکلف زیادتر گردید وجمله‌های بلند بالاوتر کیب‌های مغلق و استعاره‌های بارد وسجع های بیجا ومتکلف که بتقلید عربی معمول شده بودبـافراط استعمال گشت ادخال جمله‌های عربی و کثرت جمله معترضه ووفور استعاره وتشبیه وایهام وفاصله دادن بین مبتداء وخبر وترك موضوع ومبالغه درمطالب فرعی خاصه افراط واغراق در مدح ازخواص سبك این دوره است که مخصوصاً از تألیفاتی مانند تـاریخ وصاف و تاریخ معجم تابرسد بتاریخ نادری ودره نادرمحسوس است ولی باید دانست که در عین حال چنانکه طبیعی است سبك ساده سابق هـم تاحدی درنظم ونثر معدودی از استادان باقی بود واشعار ومنشآت نیك وروشن مانندنظم و نثرسعدی و حافظ بـا انشای تاریخ جهانگشاو طبقات ناصری توأم اسلوب مبهم ومتصنع زمان مداومت داشت یابوجود میآمد.

دراین عصر گذشته ازسبکهائی که بهمان ترتیب سابق بودغـزل اهمیت پیدا کرد وقصیده مقام اولی خودرا باخت واستادانی مانند سعدی وحافظ این فن را باوج کمال رسانیدند. قصاید مدحیه نیز کارش بافراط رسید و شاعرممدوح یامعشوق را بیشتر از اندازه ستودو درتملق گویی وتحقیرنفس مبالغه کرد. شعرعرفانی هم ترقی نمود ونمونه های کامل پیدا کرد و بهترین گویندگان این فن مانند جلال الدین و حافظ وجامی دراین دوره ظهور کردند.

سبك غیرطبیعی دورمغول درزمان صفویه بنهایت انحطاط رسیدو استعمال ترکیبات غریب وکلمات نامأنوس وجناس‌های تو درتوونکته گوئی های مزعج ونازك کاری و مضمون آفرینی ومعانی پیچیده باریك بیشتر رایج گشت مخصوصاً شعرای مقیم هنددر

این طرز افراط کردند ودرنتیجه سبك متکلف مضمون پرست مصنوعی بمیان آمد که آن را برخی سبك هندی مینامند ولی سبك هندی درمقابل این افراط هنرنمائی هم کرد واگر مضامین پیچیده مصنوعی مبالغه دار مانند بیتی که درذیل میآید ایجاد نمود مضامین لطیف دلنوازی هم نظیر مثالهائی که درذکر صائب ومعاصرینش درین کتاب آورده شد بوجود آورد. مثلا دراین بیت که نمونه ایست ازسبك مذکور :

شمع را برسر نمیدانم هوای روی کیست بوی گل میآید از دود پسر پروانه ام

محبوب بقدری گل اندام است که تنها هوای اودرسر شمع آنرا بطوری معطر میکند که ازدودپرپروانه ای که درآتش آن شمع سوخته بوی گل میآید اتصافاً دراین بیت باوجوداینکه مضمون لطیفست درنازك کاری وباریك اندیشی اغراق ومبالغه بیش از حدبکاررفته. بااینحال چنانکه اشارت رفت لطافت وهنرنمائی شاعران نامی این سبك را نبایدازنظردور داشت زیرا مضمون خوب ودقیق بسیارمشکل است ومی توان گفت درادبیات جهان مایهٔ امتیاز خاص ادبیات ایرانست وهیچ قومی بدین پایه نکته پردازی ولطیفه سازی نتوانسته. پس نبایدفراموش نمود که دربرابر بیت فوق ونظایر آن ابیاتی نظیر آنکه ازصائب ودیگران نقل شده وامثال این چندبیت زیرین هم پیدا میشود که نماینده لطف گویندگان متأخرومعاصر ایرانست .

نمیخواهم که گردد ناخن من بند درجائی مگر گاهی که خاری برابرآرم از کف پائی

بهوش باش دلی را بسهو نخراشی بناخنی که توانی گره گشائی کرد

شیشه نزدیکتر ازسنگ ندارد خویشی هرشکستی که بهر کس برسد ازخویشت

شمع این حوصله را برهمه کس روشن کرد که توان تابسحر گریه بی شیون کرد

گرید وسوزد وافروزد و خاموش شود هرکه چون شمع بخندد بشب تارکسی

گل سر سبد عمر چشم بیدارست بسرغم دیدهٔ گلچین روزگار مخسب

بوی گل خود بچمن راهنما شد ورنه

مرغ مسکین چه خبرداشت که گلزاری هست

از دوری توجانا دانی چه‌ماند دردل　　از کاروان چه ماند جز آتشی بمنزل

در بیخبری از توصد مرحله من‌پیشم　　توبیخبری ازمن‌من بیخبر ازخویشم

من‌عاشقم دلیل من‌این‌قلب چاك‌چاك　　دردست‌من‌جز این‌سندپاره‌پاره نیـ

بطوریکه ازابیات فوق‌هم‌بدست‌میآیـد قطعات ومفردات‌پندآمیز و تمثیلی مخصوصاً دراشعارشعرائی‌مانندصائب وفیضی‌زیاداستعمال‌شده چنانکه‌نمونه‌ای‌چند مذکورافتاد. درنثر گذشته از کتب‌تاریخی‌تألیفات‌دینی‌مربوط‌به‌آئین‌شیعه‌درزمان صفویه کثرت‌پیدا کرد. بطور کلی‌توان گفت درعصرصفویان‌علوم وحکمت‌وعرفان ازنظم ونثرایران تاحدی مفارقت کرد وجای‌آن را مرائی‌ومسائل مذهبی وفقه و مناقب‌ائمه و ذکرعقایدشیعه گرفت .

از اوایل‌زندیان‌باینطرف‌یك نهضت‌ادبی‌روی داد و گویندگان‌مانند هاتف مشتاق‌ونشاط وصبا وسروش‌وقاآنی‌ظهورنموده‌طرزقدمارا ازنوگرفتندوبدینواسطه سبك‌مغول وصفوی‌بتدریج ازبین‌رفت وسبك‌وشیوه ساده‌تروفصیح تری‌بمیان‌آمدنثر فارسی هم بدست امثال‌نشاط وقائم‌مقام وسپهرو هدایت رویه نثرقدیم سیر کرد و حشووزواید ومترادفات وجمله‌های پیچاپیچ متروك گردید.

در ادوار سابق برمغول‌مرکزعمده سبك‌ونهضت ادبی‌ایران‌خراسان‌وتاحدی آذربایجان بود.بعدفارس‌اهمیت پیدا کرد و دردوره بعداز صفوی‌عراق‌منشاء سبك جدید گردید .

دراین عصراخیرقصیده و غزل‌هردوهمدوش ترقی کرد ویکی‌را بر دیگری برتری‌حاصل‌نشد گواینکه چون‌سبك‌متقدمین رامیزان گرفته‌بودند بالطبع قصیده بیشترمورد توجه بود تاغزل.

هم دراین‌دوره فن تاریخ وتراجم احوال ترقی‌خاصی‌نمود و تواریخ عمومی مانند روضةالصفا وناسخ‌التواریخ وتذکرمها ماننده‌آتشکده ومجمع الفصحا تدوین گردیدهمچنین کتب متعددمذهبی‌درلغت فارسی‌تألیف‌یافت .

آغازدوره‌مشروطیت‌وانقلابات‌سیاسی تغییری‌اساسی‌درادبیات‌دادیعنی اشعار

ومقالات وتألیفاتی زیادمتوجه بمطالب و مسائل اجتماعی شد و این‌هدف عملی و روشن بالطبع لفظ رانیز روشن‌ساخت‌وعبارت پردازیهای منشیانه‌وصنایع لفظی‌جای خودرا بعبارتها وجمله‌های فصیح وساده ومتوجه بمقصود داد.

بایددانست که درتمام مدت سیرادبیات ایران زبان علمی‌ودینی بطور کلی زبان‌عربی‌بودوازبدو اسلام‌تازمان‌حاضر دانشمندان‌ایرانی‌ازابوعلی‌سیناوابوریحان وفخررازی وخواجه نصیرطوسی تاملاصدراوحاج ملاهادی تألیفات مهم خودرادر حکمت واقسام‌علوم مانندنجوم‌وطب وریاضی‌وطبیعی وامثال این موضوعات بزبان عربی‌نوشته وبفارسی کمترتوجه نمودندونظرآنان‌تنها معطوف‌بمعانی‌ومتوجه‌شرح وبسط حقایق علمی‌بود واین‌توجه‌ناچار درنظم ونثرحتی‌درمراسلات‌عادی‌ومکالمات خواص مؤثر واقع شد وبسا که‌برخی‌اصطلاحات وتعبیرات بیلزوم‌عربی که احتراز ازآنها ممکن‌بود متداول گشت‌وزبان‌فارسی‌را تاحدی‌ازموزونی بدرآورد‌وازطرفی دیگراصطلاحاتی‌جدید که نیزازعربی گرفته شده‌بود ازراه‌مصروترکیه‌وارد زبان ماشدو کلماتی‌مانندبلدیه‌وعدلیه‌ونظمیه‌وارکان‌حرب وتعبیراتی‌مانند عرض اندام و نقطهٔ نظرونظایرآن که برخی‌غلط هم‌بود بظهور رسید وآهنگ زبان فارسی را بیشترمختل‌نمودازسوی‌دیگرهم شیوع‌علوم وفنون‌عصرپیدا شدن‌اصطلاحات‌نوین راایجاب نمود ومترجمان ومعلمان را بفکرانداخت‌پس‌درنتیجه‌اینگونه‌پیش‌آمد ها ازحدودپانزده سال‌پیش نهضتی‌درمیان نویسندگان‌بمقصود پیرایش‌زبان‌فارسی‌از کلمات بیلزوم وزیادی‌وناهنجار خارجی وآرایش آن بالغات فصیح وصحیح فارسی پیداگردیدواین‌نهضت منجربه‌تأسیس فرهنگستان ایران‌شد که‌چندسالست‌منعقد است ودفتری‌بنام واژه های نوترتیب وانتشار داده‌است .

افسوس تا این اواخر موضوع سبك موردنظر دانشمندان ایران واقع نشده بود وتحقیقاتی تازگی‌آغاز شده اینك مأخذهای محدود و مختصری که درنظراست وازآنها استفاده شده بترتیب تاریخ ذکر میشود :

ملاحظاتی در مقدمه مجمع الفصحاء تألیف مرحوم هدایت ـ شعرالعجم تألیف شبلی نعمان

که اجزائی از آن توسط آقای فخرداعی از اردو بفارسی ترجمه و طبع شده ـ ملاحظات برخی خاور شناسان راجع بسبك نظم و نثر فارسی بخصوص آثار براون ـ سلسله مقالات آقای ملك‌الشعراء بهار درمجلهٔ ارمغان‌سال ۱۳ ودرمجلهٔ مهر سال ۵ ـ تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای همائی ج ۲ از ص ۲٦۱ به بعد ـ مقدمه دیوان هاتف چاپ طهران بقلم آقای عباس اقبال ـ مقدمه هـای سودمند گلستان وکلیله و دمنه بقلم آقای عبدالعظیم قریب چاپ جدید طهران ـ ملاحظات راجع به سبك شعرا در کتاب سخن و سخنوران ج ۲ تألیف آقای فروزانفر ـ مقدمه دیوان مشتاق چاپ طهران بقلم آقای حسین مکی ـ مقدمه اشعار برگزیده صائب چاپ طهران بقلم آقای ز. مؤتمن ـ قائم مقام تألیف آقای بلقرقائم مقامی بخش‌سوم ـ سخن‌سنجی تألیف آقای دکتر لطفعلی صورتگر طهران .

اهمیت وارزش ادبیات ایران

اگر تاریخ ادبیات ایران را اززمان هخامنشی حساب کنیم حدود دوهزار و پانصدسال است که وطن‌ما دارای آثار ادبی ازنظم ونثر میباشد. اینك اهمیت وارزش آنرا بطور خلاصه بروجه ذیل‌متذکرمیشویم :

۱ـ ادبیات ایران‌هم ازجهت عبارت و هم‌ازلحاظ معانی‌دلیل باهریك‌تمدن عالی‌است.بزرگان وسخنگویان ایران‌معانی‌نغز لطیف فلسفی واجتماعی واخلاقی را ازقدیمترین زمان درسبك بهترین سخنان فارسی بیان کرده‌اند حتی درقصاید درازی که‌بقصدخوش‌آمدامیران‌وجلب‌نظروزیران‌سروده‌شده ومعمولاً برای کسب شئونات ظاهری بوده‌است بازچندان سخنان‌ظریف ومعانی‌لطیف بکاررفته که جای دارد ازاین‌حیث‌آن‌سنخ شعر هم‌نمونه استعداد ورقت فکروو سعت‌خیال‌ملت‌ایران شمرده شود .

درواقع بسیاری‌ازقصایدفارسی‌باوجودمعایبی که ازلحاظ اخلاقی‌وطول کلام وعبارت‌بازی‌وقافیه‌سازی‌دارد‌محسنات‌اساسی‌نیز نشان‌میدهد که ازآنجمله‌اینهاست:

(۱) قصیده سرایان‌برحسب‌حس‌برتری‌جستن بهم وجلب‌نظرسلاطین‌وکسب آفرین مردم کوشش‌ها کردند وبهترین‌کلمات وترکیبات فارسی‌راجستندوآنها را زنده کردند وازاینراه خدمتی‌شایان‌نسبت به بقای‌زبان بجاآوردند.

(۲) باوجودمذموم دانستن تملق گوئی‌ازمضمونهای بکروباریك وتشبیهات ماهرانه وقیاسهای‌استادانه که‌درطی‌مدحیه‌آمده بهیچوجه نتوان گذشت که جمله

آثاروفکر تیزوهوش وقریحه لطیف ملت‌ایران است وهرملتی‌رامعانی‌لطیف گفتن مقدور نباشد.

(۳) درقصایدفارسی‌پندومعانی اخلاقی‌سودمندعالی آمده.

(٤) مطالب تاریخی‌نیزازوقایع وعادات وحکایات درضمن‌قصایدی آمده که برای شناسائی گذشته بس‌مهم تواند بود.

(٥) امثال‌وحکم ایرانی‌درآنها گردآمده ومحفوظ مانده .

(٦)تغزلات بی‌نظیری که‌دلیل‌لطف احساسات وقدرت‌وصف‌استادان‌ایرانست درآغاز قصایدسروده شده.

(۷) تأثیرپندهائی که درضمن مدح وستایش به‌حکمرانان داده شده و آن سخنان‌نرم اخلاق‌خشن پادشاهانی‌مانند سلاطین مغول‌را تغییرداده‌بس قابل‌تأمل و تقدیر است.

(۸) قصایدیرا که سرتاسردینی واخلاقی‌است وازتملق‌ومداهنه دورتر است یابمطالب‌عملی‌وحکمی‌یاشرح حال وافکارخود شاعر پرداخته نبایدفراموش‌نمود .

۲ـ ادبیات‌ایران اعم‌ازقصیده وقطعه و نثر بموجب‌اشعاروجمله‌هاوداستانهای حکمی‌واخلاقی‌بسیارسودمندولطیفی که ازقدیم‌بزبان‌فصیح‌دلنوازی گفته‌شده‌ناچار درزندگی‌عامه‌مؤثر واقع گردیده ودرهدایت افکار تأثیری بسزا داشته‌است واگر بعضی‌سخنگویان گاهی ازراه تفنن‌اشعاری‌مخالف اخلاق وعفت سروده‌اند آنگونه گفته‌ها نسبت باشعارجدی‌خوب بمثابه‌هیچ است.

۳ـادبیات ایران قسمت‌تاریخی‌نیزداردزیرا مجموعه‌ایست‌ازاخلاق وافکار وآداب واحساسات‌ونصایح وپندهای شماره زیادی‌ازباهوش‌ترین‌افرادایرانیان که ازصدها سال‌باینطرف‌محفوظ‌مانده وآینه‌وار دربرابرچشم‌ما که‌اخلاف آنهاهستیم قرار گرفته است.

٤ـ زیادی‌قصیده‌های مدحی‌وستایش درفارسی‌نبایستی‌موجب اشتباه گرددو پرده بروی‌دیده کشد و ما را ازاقسام دیگرنظم ونثر غافل‌نماید. شاعرانی که با استقلال نظرمسلکی‌وهدفی‌داشته وبرای مقصودهای عالی‌سخنگوئی کردند مانند

ناصرخسرو درعقایدمذهبی وشیخ عطاروشیخ شبستری و جلال‌الدین‌وحافظ‌وامثال آنان درمطالب عرفانی ومسعودسعد وخاقانی در بیان تأثرات روحی وسر گذشت عمرخیام درشرح نظر فلسفی‌وسعدی درپندآزمائی‌وامثال‌این بزرگان زیادند که سخن ازدل برآمده وبی‌شائبه گفته وآثاری گرانبها بیادگارنهاده‌اند.

٥ - گذشته ازآثارادبی‌بمعنی‌خاص تصانیف‌فراوان‌علمی‌وفنی‌ودینی ازقدیم زمان تاعصرما بزبان‌فارسی بوجودآمده که هریك بجای خود و از لحاظ هرعصر حائز اهمیتی‌بسزاست.

٦- ادبیات ایران‌بزرگترین‌سند و بهترین‌ضامن‌زبان ملی‌ما فارسی است . میزان سبك‌وشیوه‌هرزبان‌نوشته های سخنگویان‌بزرگ است وامروزاین‌تصانیف وآثار گرانبها که ماداریم ازطرفی نگهبان‌زبان واز طرفی‌هم سرمشق برای ما و آیندگان‌است. گذشته ازاینکه‌شیوه‌ما بدستیاری سخن‌شناسان بزرگ ایران از خطرفساد مصون‌مانده لغات بیشماری هم ازفارسی بدینوسیله ازآفت زوال‌محفوظ گردیده واگرشاهنامه یاقصایدوغزلیات‌دیگرشعرا وتألیفات‌زیاد منثور که‌دراین کتاب تنهابخش کوچکی ازآن ذکرشده درمیان نبود بسالغات وترکیبات فارسی که ازمیان رفته وجزیك زبان عامیانه باقی‌نمانده بود.

٧ - ادبیات ایران‌ارزش بزرگ بدیعی‌هم داردیعنی بزرگان‌ایران معانی لطیف‌علمی واجتماعی را درلباس عبارات زیبا وخوش‌آینداداکرده‌اند. بهمانطور که‌روح بدیعی‌وذوق‌وصنعت وحس‌جمال دوستی‌ایرانی‌درساختمانهای‌استخرفارس ومسجدشاه اصفهان بشکل‌تناسب‌وعظمت ودرکاشیهای‌اصفهان ومشهدواردبیل بطرز رنگ‌آمیزی‌وگلکاری‌دلرباوپیوند ونظم وانسجام‌ووزن‌وتناسب‌ظهورمینماید واین همه بیگزاف شاهد توان‌روان ودلیل‌سحربیان سخنگویان ایرانست .

پایان

مأخذهای کلی

الف صورت تذکره‌های معروف فارسی از چاپی وخطی

۱ ـ **لباب‌الالباب** ـ تذکره عمومی دردوجلد تألیف محمد عوفی ، در اوایل قرن هفتم هجری (چاپ‌لندن ۱۳۲۱-۱۳٤۲ قمری)

۲ـ **تذکرةالشعراء** ـ تذکره عمومی دردوجلد تألیف دولتشاه بسال ۸۰۲ هجری(چاپ لندن ۱۳۱۸ هجری‌قمری)

۳ ـ **مجالس النفائس** ـ تذکره شعرای معاصر مؤلف یعنی امیر علشیر نوائی (۸۹٦) که اصلش بترکی بوده ودر ۹۲۷ بتوسط فخری بن امیری بنام لطایفنامه بفارسی ترجمه‌شده .

٤ ـ **جواهر العجایب تذکرة النساء** ـ تذکره شاعران معروف تألیف فخری امیری فوق .

٥ ـ **تحفهٔ سامی** ـ تذکره‌ایست حاوی ترجمه شعرا بعداز قرن نهم تا بسال ۹٥۷ و آن درواقع تکمله دولتشاه است . مؤلف آن سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفویست چاپ‌طهران توسط آقای وحید دستگردی.

٦ ـ**مذکرالاحباب** ـ ترجمه شعرای زمان میر علیشیر نوائی تا سال ۹۷٤ تألیف نثاری بخارائی .

۷ـ **نفایس‌المآثر** ـ ترجمه شعرای ایرانی هند عصر اکبر شاه و اسلاف او تألیف میرزا علاءالدین قزوینی در (۹۷۳-۹۸۲)

۸ ـ **خلاصةالاشعار و زبدةالافکار** ـ تذکرهٔ عمومی معروف است تألیف تقی الدین کاشی‌در۹۸٥ که‌بعداً تکمیل شده.

۹ ـ **هفت اقلیم** ـتذکره شعراء با اطلاعات مفید جغرافیائی ، تألیف امین احمد رازی. انجام تألیف در۱۰۰٤ .

۱۰ ـ **منتخب‌التواریخ** ـ تاریخ عمومی هندوستان‌ازفتح آن‌مملکت بدست مسلمین تاسال چهلم سلطنت اکبرشاه‌باالحقه‌ای‌درتذکره شعراء (چاپ کلکته).

۱۱ ـ**آئین‌اکبری** ـ جلد سوم تاریخ اکبرشاه‌موسوم‌به‌اکبرنامه که‌فصلی درترجمه‌شعرای هند معاصر اکبرشاه دارد ، تألیف ابوالفضل علامی‌در۱۰۰٦(چاپ‌هند)

۱۲ ـ **مجالس المؤمنین** ـ شرح‌حال مشاهیر شیعه و شعرای معروف ایران‌اززمـان‌قدیم تاعصر صفویه تألیف قاضی نوراللہ شوشتری‌درسال‌های ۱۰۱۰-۹۹۳(چاپ‌طهران)

۱۳ ـ **خزینه گنج** ـ شرح احوال شعرای قرن هشتم ونهم و دهم تألیف الهی حسینی مؤلف میان سال‌های ۱۰۱۵-۱۰۱۰ درشیراز بوده.

۱٤ ـ **بتخانه** ـ تذکره عمومی است با امثله و منتخبات که تألیف آنرا محمد صوفی و حسن بیك درقرن یازدهم شروع کردند و ده سال بعد عبداللطیف بن‌عبدالله کجراتی آنرا تکمیل نمود (نسخه منحصر بفرددر بودلین).

۱۵ ـ **مجمع الشعراء جهانگیری** ـ قسمتی است از تذکرهٔ بزرگی تألیف قاطع ناسی که شرح احوال مدح گویان در بارهٔ جهانگیرشاه را حاوی است (نسخه منحصر بفرد در بودلین)

۱٦ ـ **طبقات شاهجهانی** ـ شرح احوال شعرای دربار تیموریان تاشاهجهان، تألیف محمد صادق (قرن یازدهم نسخه منحصر بفرد در بریتیش میزیوم).

۱۷ ـ **مرآة العالم** ـ که در تاریخ عمومی‌است تااواخر قرن یازدهم ولاحقه‌ای‌در تاریخ‌شعرا دارد تألیف محمدبقاء .

۱۸ ـ **جامع مفیدی** ـ کتابیست در تاریخ وشرح حال فضلاوشعرای یزدتألیف محمدمفید مستوفی یزدی(قرن یازدهم نسخه‌دربریتیش‌میوزیوم).

۱۹ ـ **تذکره نصرآبادی** ـ شرح‌حال‌شعرای‌زمان‌مؤلف محمدطاهرنصرآبادی که‌درسالهای ۱۰۸۳-۱۰۹۲ تألیف‌یافته (چاپ طهران)

۲۰ ـ **مرآة جهان‌نما** ـ تکمله‌مرآةالعالم (نمره۱۷)بواسطه‌مؤلف‌همان کتاب

۲۱ ـ **مرآةالخیال** ـ تذکره عمومی‌بالاحقه‌ای‌درترجمه‌شاعرهای معرف‌تألیف شیرخان‌لودی (قرن دوازدهم، چاپ کلکته) .

۲۲ ـ **کلمات‌الشعرا** ـ ترجمه‌شعرای‌ایرانی‌دربارجهانگیر وشاه‌جهان‌وعالم گیرتألیف‌وتکمیل محمد افضل سرخوش(قرن‌یازدهم)

۲۳ ـ **همیشه‌بهار** ـ ترجمه حال شعرای ایرانی دربار جهانگیر تا جلوس محمد شاه هند (۱۱۳۱) تألیف اخلاص (قرن دوازدهم.)

۲٤ ـ **سفینه خوشگو** ـ تذکره عمومی‌درسه‌جلدتألیف‌در(اواسط‌قرن‌دوازدهم .)

۲۵ ـ **تذکره ندرت** ـ تذکره عمومی بترتیب قرون تألیف علی‌فطرت متخلص‌به‌ندرت(نسخه فرددرایندياافیس لندن).

۲٦ ـ **ریاض‌الشعراء** ـ تذکره‌عمومی‌تألیف‌علیقلی‌خان‌واله‌داغستانی (قرن۱۲).

۲۷ ـ **منتخب‌الاشعار** ـ تذکره و منتخبات تألیف محمد علیخان مبتلای مشهدی (قرن۱۲)

۲۸ ـ **تذکره حسینی** ـ تذکره‌عمومی‌میرحسین‌دوست‌سنبلی(قرن۱۲)

۲۹ ـ **مجمع‌النفائس** ـ تذکره‌عمومی‌تألیف‌سراج‌الدین‌علیخان‌آرزو(قرن۱۲)

۳۰ _ **تذکرة المعاصرین** - شرح‌حال معاصرین‌مؤلف‌شیخ علی‌حزین(قرن۱۲).

۳۱ _ **سروآزاد** - ترجمه قسمتی از شعرای هند ، تألیف میر غلام علی‌آزاد بلگرامی (قرن۱۲).

۳۲ _ **دقایق‌الاشعار** - منتخباتی از نمونه‌های بدیع‌ونثر فارسی تألیف میرعبدالوهاب(قرن ۱۲) (نسخه‌فردبودلین)

۳۳ _ **مقالات‌الشعراء** _ ترجمه حال ونخبه‌ای ازشعرای ایران‌درسند، تألیف‌میرعلی شیر قانع(قرن ۱۲- نسخهٔ فرد دربریتیش میزیوم) .

۳٤ _ **مقالات‌الشعراء** _ ترجمه حال شعرای زمان عالمگیر اول تا مرگ عالمگیر دوم هند (قرن۱۲)

۳۵ _ **حدیقةالصفا** -تاریخ عمومی بالاحقه‌ای‌درشرح‌احوال‌شعرای ایران‌تألیف یوسف علی ابن غلامعلی‌خان(قرن۱۲)

۳٦ _ **خزانه‌عامره** - تذکره‌عمومی‌تألیف‌غلامعلی‌آزادتاریف(قرن۱۲)

۳۷ _ **مرآةالصفا** - تاریخ عمومی باتذکره‌شعرای‌ایران تألیف محمد علی‌بن محمد صادق قرن۱۲

۳۸ _ **آتشکده** _ تذکره عمومی تألیف لطفعلی بیك آذر بیکدلی اصفهانی متخلص‌به آذر (قرن۱۲)(چاپ کلکته‌و بمبئی)

۳۹_**لب‌الالباب** _ منتخب از ریاض الشعراء (نمرهٔ ۲۹ ، تالیف قوام‌الدین علی(نسخه‌فرد درایندیاافیس)

٤۰ _ **انیس الاحبا** - ترجمه شعرای زمان مؤلف موسوم به انیس در قرن ۱۲ و تکمیل آن درقرن۱۳ .

٤۱ _ **خلاصةالکلام** - تعریف۷۸ مثنوی فارسی از داستانی و حماسی وعرفانی تألیف علی ابراهیم‌خان خلیل قرن ۱۲ (نسخه‌فرد دربودلین).

٤۲ _ **عقد ثریا** _ ترجمه‌شعرای ایران درهند در زمان محمدشاه تازمان شاه عالم تألیف غلام‌همدانی مصحفی(قرن۱۲) .

٤۳ _ **صحف‌ابراهیم** _ تذکره عمومی محتوی شرح حال ۳۲۷۸ شاعر ایرانی تألیف علی ابراهیمخان مؤلف خلاصةالکلام (نمره ٤۱) (اوایل قرن۱۳ _ نسخه. فرد کتابخانه برلین).

٤٤ _ **خلاصةالافکار** _ تذکره عمومی تألیف ابوطالب تبریزی اصفهانی (اوایل قرن ۱۳) .

٤۵ _ **مخزن‌الغرایب** _ تذکره‌عمومی محتوی شرح حال ۳۱٤۷ شاعر تألیف‌علی احمد هاشمی (قرن۱۳).

٤٦ ـ **تذکره احمد اختر** - شرح حال شعرای زمان فتحعلیشاه (قرن ۱۳)، (نسخه فرد دربرلین).

٤٧ ـ **ریاض الوفاق** - شرح حال شعرای ایرانی زمن مؤلف ذوالفقار علی‌مست در کلکته (نسخه فرد دربرلین).

٤٨ ـ **تذکره دلگشا** - ترجمه‌شعرای دوره فتحعلیشاه تألیف علی‌اکبر شیرازی (قرن۱۳)

٤٩ ـ **صبح وطن** - تذکره قسمتی از شعرای ایران درهند تألیف محمد قوچ خان اعظم (قرن۱۳-چاپ مدرس).

٥٠ ـ **مجمع‌الفصحاء** ـ آخرین تذکره عمومی معروف تألیف رضاقلیخان‌هدایت در دو جلد که‌تذکره **ریاض العارفین** هم ازاوست(اواخر قرن ۱٥، چاپ تهران).

معروفترین‌تألیفات‌فرنگی درتاریخ ادبیات ایران

۱ - **تاریخ ادبی ایران** در چهارجلد ازقدیم تا زمان حاضر تألیف ادوارد براون۱۹۰۲-۱۹۲٤

A Literary History of persiady E . G . Browne 4vol .
(1902-1924)

۲ـ **تاریخ ادبیات ایران** تألیف هرمان اته دریک‌جلد .

Neuperrische Litteratur
von
Hermann Ethé

که درضمن کتاب فقه‌اللغهٔ ایران یعنی :

(Grundriss der iranischen Philologie)

طبع اشتراسبرگ . آلمان ۱۸۹٦-۱۹۰٤ و هم‌جداگانه انتشاریافته .

۳- فهرست نسخ خطی فارسی در (موزه بریتانی)درسه‌جلد ویک متمم .

A Catalogue of Persian Mss .
The British Museum 4 vol by Rieu
London 1876-1895

گذشته از این سه تألیف مفید معروف کتاب ادبیات ایران ایتالوپیزی **Italo pizzi** مهم است . همچنین دانشمندان فرنگ رسالات سودمند گوناگون درشرح احوال افراد شعرا تألیف کرده‌اند مانند مقدمه و ملاحظات **کازیمیرسکی** راجع به منوچهری و تحقیقات **ژوکوفسکی** راجع به انوری و تتبعات همین دانشمند و **کریستنسن** در باب خیام و مطالعات **خانیکوف** در خصوص خاقانی و تحقیقات **باخر** دربارهٔ نظامی و کتاب سودمند

ماسه در حق سعدی و نظایر اینها یکی از مفید ترین این سنخ تتبعات کتاب مفید استاد **نلدکه** موسوم به‌حماسه‌ملی ایران در باره فردوسی‌وشاهنامه‌است بعنوان‌ذیل:

Das Iranische National epos

von

Th . Noeldeke

تبصره ـ راجع بمنابع ومآخذزبادایرانی واسلامی وفرنگی ادبیات ایران و متون دیوان‌ها وتألیفات دیگر درهرجه اول تاریخ ادبیات اته ودرثانی‌تاریخ ادبی براون که‌درفوق مذکورشد مورد استفاده بزرگی است .

فهرست نامها

۱ ـ نامهای کسان

حرف الف

اباقا آن: ۲۵۸،۲۶۰،۲۶۴،۲۵۲
آبش‌خاتون: ۲۶۷
ابراهیم‌صفوی: ۳۶۴
ابراهیم بن مسعود غزنوی: ۵۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷
۱۹۶، ۲۰۱
بن‌ابی اصیبعه: ۱۰۵، ۲۵۷
ابن‌الاثیر: ۲۵۶، ۲۵۷
ابن‌بابویه: ۵۴-۲۵۲
ابن‌بزاز: ۳۹۶
ابن خلدون: ۲۵۶
ابن‌خلکان: ۷۵، ۱۰۵، ۲۵۷، ۳۹۷
ابن عمرمحرابی: ۴۰۱
ابن‌فقیه همدانی: ۵۴، ۵۵
ابن فارس: ۳۵۱
ابن قتیبه: ۵۴، ۵۷
ابن‌الندیم: ۵۷، ۱۵۷
ابن‌هانی ۴۶
ابن‌یمین: ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۶۱، ۳۶۲
ابوابراهیم‌منتصر: ۴۲
ابو اسحق‌اینجو: ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۰،
۳۶۰
ابو ایوب انصاری: ۱۱۳
ابوبکربن‌سعدبن‌زنگی: ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۷،
۲۶۸، ۳۵۷
ابوبکر خوارزمی: ۱۰۰
ابوبکربن محمدجهان‌پهلوان ۲۳۵
ابوجعفر احمدصفاری: ۴۸
ابوحفص‌سغدی: ۴۵
ابوحنیفه‌نعمان‌بن‌ابن‌ثابت: ۴۱
ابوالحسن علی‌فرقانی: ۱۱۱، ۱۱۴
ابوالحسن علی لشکری: ۱۴۸
ابوالحسن غزنوی: ۲۴۶
ابوالغیادخمار: ۱۰۳
ابودلف‌حکمران اران: ۱۳۸، ۱۴۸
ابوسعدمحمدبن منصور: ۱۷۰
ابوسعیدهروی: ۱۸۶
ابوسعید ابوالخیر: ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۶۳،
۱۶۶، ۲۴۷، ۲۵۵
ابوسعید تیموری: ۲۵۸، ۳۴۴، ۳۵۵
ابوسعید چنگیزی: ۲۷۹، ۳۰۳، ۳۰۴،
۳۱۱-۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۵۴،
۳۵۵
ابوسلیک گرگانی: ۳۸
ابوسهل مسیحی: ۱۰۳
ابوشکور بلخی: ۳۹، ۴۰، ۹۸، ۱۶۳
ابوطالب‌تبریزی: ۴۰۰، ۴۲۰
ابوعبداللّه‌الحصری: ۱۱۱

ابوعبدالرحمن‌سلمی: ۱۱۱
ابوالعباس‌احمدقصاب: ۱۱۱
ابوالعباس فضل‌بن‌احمد: ۶۶
ابوعلی‌سینا: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۳، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۱
ابوالعلای گنجوی: ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۶
ابوعلی‌مسکویه: ۱۰
ابوالفتح‌بستی: ۱۰۴
ابوالفتح مظفر نیشابوری: ۱۸۴، ۲۷۵
ابوالفضل ساوه‌ای: ۴۰۰
ابوالفرج: ۲۹
ابوالفرج‌بن‌جوزی: ۲۶۳
ابوالفرج رونی: ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۹۶، ۱۹۸
ابوالفضل: ۳۶۷، ۳۷۴
ابوالفضل بیهقی: ۱۰۳، ۲۴۸
ابوالفضل حسن سرخسی: ۱۱۱
ابوالقاسم خاص: ۱۵۷
ابوالمؤید بلخی: ۴۰، ۴۱، ۹۷، ۹۸، ۴۰، ۱۳۷
ابومسلم خراسانی: ۲۸، ۲۹
ابومعشر بلخی: ۵۴، ۵۶
ابوالمظفر احمدبن‌محمدچغانی: ۶۵، ۷۱
ابوالمظفر اخستان: ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۳۵
ابومنصور محمدبن‌عبدالرزاق: ۵۳، ۸۴
ابومنصور موفق هروی: ۱۴۱
ابونصرپارسی: ۱۵۷
ابونصرعراقی: ۱۰۳
ابونصر محمدبن وهسودان: ۱۴۸، ۱۴۹
ابونواس: ۳۱
ابی‌ذرعقیلی: ۳۵۱
اتسزخوارزمشاه: ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۱

اته: ۵۷، ۱۰۴، ۲۵۷، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۱۵
اثیرالدین اخسیکی: ۲۲۵، ۲۲۷
احمد اختر: ۴۲۱
احمدامین: ۵۷
احمدتبریزی: ۹۸
احمدحسن‌میمند: ۸۲
احمدبن‌زین‌العابدین اصفهانی: ۴۰۱
احمدبن‌سامان‌خداة: ۳۷
احمدبن‌شیخ‌ادریس‌بن‌حسن: ۳۳۱
احمدبن عبدالله‌خجستانی: ۳۷
احمدبن محمدبن‌ابی‌بکر: ۸۲
احمدبن محمد سهیلی: ۱۰۴
احمدبن‌منوچهرشصت کله: ۷۱
احمدبن‌موسی‌بن‌شاکر: ۳۱، ۳۲
احمدبن‌نصرالله: ۳۶۶
احمدبن‌مهدی نراقی: ۴۰۱
اخیلس: ۸۳
ادیب اسمعیل: ۱۸۳
ادیب‌المالک فراهانی: ۴۰۶
ادیب صابر، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۸۶، ۳۹۳، ۴۱۰
آذربیگدلی: ۳۷۷، ۳۹۹، ۴۲۰
آذر: ۳۷۵
آرام احمد: ۳۵۷
ارجاسب: ۲۴، ۸۳، ۸۵
اردشیر: ۲، ۱۷، ۱۹، ۸۳
ارسلانشاه‌بن‌کرمانشاه: ۲۰۱
ارسلان‌بن طغرل: ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۲۷
ارسلان‌بن‌مسعود: ۱۵۳، ۱۵۶
ارشامه: ۱۸
اریارامنه: ۱۷، ۱۸
آزادحسینی: ۴۰۰
ازبلت‌بن‌محمد: ۲۵۲
ازرقی: ۱۸۲، ۱۸۴

اسحق موصلی : ٥٤،٥٦
اسحق هندی : ٤٠٦
اسدی طوسی : ٥٠،١٣٧ ، ١٤١ ، ١٤٨ ، ٢٦٩
اسفندیار: ٨٣،٢٨٩
اسکندر : ٨٣ ، ٨٨،٩٠،٢٠٤ ، ٢٠٥ ، ٢٣٥
اسکندر منشی : ٣٩٦
اسمعیل ابن احمد سامانی: ٣٨،٤٦
اسمعیل بن احمد صاحب تفسیر ترکی مثنوی : ٢٨٩
اسمعیل بن جعفر صادق: ١٤٢
اسمعیل ثانی (صفوی): ٣٩٨
اسمعیل صفوی : ٣٦٣ ، ٣٧٣ ، ٣٩٥ ، ٣٩٨
اسمعیل وراق: ١٨٢
اشپیکل: ٢٦
اشرط : ١٤٠
اشرف چوپانی: ٣٢٩
اعتضاد السلطنه : ٣٩٢
افراسیاب : ٨٧، ٨٨
افضل الدین کاشانی: ٣٦١
افلاطون : ٣،٢٦،١٠٧،٣٢٢
افلاکی : ٣٦١
اقبال (عباس) : ٥٧،٢٥٦،٢٥٧ ، ٣٦١ ، ٤١٥
اقبال (محمد) ٢٥٧
اکبرشاه : ٣٦٦،٣٦٧،٣٧٤،٣٩٨،٤٠٢،٤١٨
اللهی حسینی ٤١٩
الب ارسلان سلجوقی : ١١٣،١٦٧،٢٤٩
الب ارسلان حاکم خراسان : ١٨٢
البتکین: ٥٨
الجایتو : ٢٧٩،٣٥٤
الغ بیک : ٢٥٨،٢٦٠
القاص میرزا: ٣٦٤
المتوکل : ٢٩
الیاس بن سامان خداه: ٣٦٤
امام الحرمین: ٢٥٢
امرءالقیس: ٧٢
امیر خسرو دهلوی: ٢٢٧،٢٣٧،٢٦١،٢٦٦،٣٠٧،٣١١،٣٤٥،٣٤٦،٣٦١،٣٧٠،٣٧٣،٣٧٤
امین: ٣٢،٣٦
امین احمد رازی: ٣٩٨،٣٩٩،٤١٨
امین الدین: ٣٣٠
انکیانو: ٢٦٧،٢٦٨
انوری: ١٠٥،١٧٦،١٨٢،١٨٤،١٨٦،١٨٩،١٩٠،١٩١،١٩٦،٢٠٤،٢٥١،٢٥٥،٢٥٦،٢٦٩،٢٧٠،٢٨٩،٣٢٢،٣٢٥،٣٤٧،٣٦٨،٣٧٧،٣٨٠،٣٨٨،٤١٠
انوشتکین: ٢٥٢
انوشیروان: ٩٠،٢٧٥
انوشیروان خالد بن محمد کاشانی: ٢٥٠
انیس: ٤٢٠
اوحدالدین کرمانی: ٣٠٣
اوحدی مراغه‌ای: ٣٠٣،٣٠٧،٣٣٤،٣٦١
اورنگ زیب: ٤٠٢
اوزول حسن: ٣٤٧،٣٦٣
اوکتاقاآن ٣٨٥
اویس (سلطان): ٣٢٤،٣٢٥،٣٢٧،٣٣١
اهلی شیرازی: ٣٧٣
ایتالوپیزی: ٤٢١
ایزدگشسب: ٣٦١،٤٠٧
ایلدگز: ٢٢٥

حرف ب

باباطاهر: ١٠٧،١١١،٢٥٥،٢٥٦
بابافغانی: ٣٧٣
بابر تیموری: ٢٦١،٣٥١،٣٦٥،٣٦٦
باخر (آلمانی): ٢٥٧
باخرزی: ١٠٦،٢٥٥

بایرون: ١٥٦
بایزید: ٣٦٧
بایزید ثانی: ٣٥٦
بایسنقر: ٢٦٠، ٢٦١، ٣٥٥
بایقرا (سلطان حسین): ٢٦١، ٣٤٤، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٦٤، ٣٩٨
بختیاری: ٩٨، ١٠٤
بدیع الزمان فروزانفر: ١٠٤، ٢٥٦، ٣٦١، ٤١٥
بدیع الزمان همدانی: ٩٩، ١٠٠
براون: ٥٧، ١٠٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٣٦١، ٣٦٢، ٤٠٥، ٤٠٧، ٤١٥، ٤٢١
بروکلمان: ٥٧، ١٠٤، ٢٥٧، ٣٦٢
بریکتو: ٣٦٢
بزرگمهر: ٩٠
بسمل شیرازی: ٣٨٢
بشار بن برد: ٢١
بلعمی (ابوالفضل): ٣٩، ٤٦
بلعمی (ابوعلی): ٣٩، ٥٣، ١٠٤
بندار رازی: ١٠٤
بندار (قوام الدین فتح بن علی اصفهانی): ٩٨
بوسعد جره: ١٦٦
بوطاهر خسروانی: ٩٧، ٩٨
بوعلی بلخی: ٩٨
بونصر پارسی: ١٥٣
بهاءالدوله دیلمی: ٦٤، ٨٢، ٩٦، ١٠٤
بهاءالدین بغدادی، ٢٤٩
بهاءالدین محمد بن حسین الخطیبی: ٢٨٣، ٢٨٤
بهاءالدین محمد (پدر عطاملک جوینی): ٣٥٣
بهاءالدین محمود (وزیر مبارزالدین محمد): ٣١٨
بهاءالدین ملتانی: ٢٧٩
بهاءالدین نقشبند: ٣٤٤
بهائی (شیخ): ٣٦٤، ٣٦٨، ٤٠١، ٤٠٥
بهار (ملک الشعرا): ٢٦، ٥٧، ١٠٤، ٢٧١، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤١٥
بهارمست: ١٠٤
بهرامشاه غزنوی: ٦٨، ١١٦، ١٢١، ١٢٣، ١٥٣، ١٥٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٤٣، ٢٥٠
بهرام گور: ٣٥
بهرامی: ١٥٢
بهزاد: ٢٦١، ٣٦٤
بهمنیار (احمد): ١٠٥، ٢٥٥
بهمنیار بن مرزبان: ٢٠٥
بیانی (مهدی): ٣٦٢
بیدگلی: ٣٧٧
بیدل: ٣٧٥
بیرونی (ابوریحان): ١٠٢، ١٠٣، ٤١٠، ٤١٤
بیژن: ٨٨، ٩٣، ٩٥، ٢١٨
بیضاوی: ٣٢٩

حرف پ

پاریس: ٨٣
پریاموس: ٨٣
پروین اعتصامی: ٤٠٦
پژمان: ٤٠٥، ٤٠٧
پلوتارک: ٢٦٣
پورداود: ٢٦
پیزی Pizzi: ٩٩
پیرحسن: ٣٢٩

حرف ت

تابندهٔ گنابادی: ٢٥٦
تاج الدین احمد عراقی: ٣١٣، ٤١٤
تربیت (محمدعلی): ٣٦٢
ترکان خاتون: ٢٦٧
تقی زاده: ٢٥٦
تقی الدین کاشی: ١٢٣، ٢٢٩، ٣٩٨، ٤١٨
تنکابنی: ٢٥٧

توفیق (دکتررضا)، ۲۵۶
تهمورث : ۸۹
تیمور : ۲۵۸،۲۵۹،۲۶۰،۲۶۱، ۳۵۵،۳۶۲،
۳۶۵

حرف ث

ثعالبی : ۵۷،۱۰۲
ثقةالملك طاهرعلی‌مشکان : ۱۰۳،۱۰۶

حرف ج

جاحظ : ۲۹
جاکسن (ویلیام) : ۲۶،۵۷،۲۰۴
جامی (عبدالرحمن) : ۴۶،۱۱۴،۱۴۹،۲۳۷،
۲۵۵،۲۶۰، ۲۶۱، ۲۹۲،۲۶۶، ۳۴۳، ۳۵۲،
۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۶،۳۶۷، ۳۶۸،۳۷۳،
۳۷۵،۴۰۰،۴۱۱
جامی(احمد): ۳۴۳
جرجانی (عبدالقاهر) : ۲۵۵
جرجی‌زیدان: ۵۷،۱۰۵
جریر: ۱۱۷
جعفرصادق (ع) : ۱۴۲
جلابی‌هجویری : ۱۴۷
جلال‌الدین دوانی : ۳۵۸
جلال فیروزشاه : ۳۰۸
جلال‌الدین‌اشهری : ۲۲۵،۲۲۷
جلال‌الدین‌اصفهانی(وزیرصاحب موصل): ۲۱۰،
۳۵۶،۳۶۲
جلال‌الدین‌حسین‌انجو : ۴۰۲
جم : ۸۳،۸۹،۱۳۸
جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی : ۱۸۹، ۱۹۶ ،
۲۲۶،۲۲۸،۳۰۰
جمال‌الدین‌محمدبن‌ناصر: ۱۹۸
جوزجانی : ۱۰۲
جولوغ : ٦٤
جهانبانی : ۴۰۷
جهانشاه قراقوینلو : ۳۴۴
جهانگیر : ۳۶۶،۴۰۲،۴۱۹
جیهانی : ۳۹

حرف چ

چغری بیك : ۱۰۵
چنگیز : ۲۵۸،۳۵۳
چیشپیش : ۱۸

حرف ح

حافظ : ۱۲۵،۱۲۸، ۱۳۶،۲۶۰،۲۶۱، ۲۹۲
۲۶۶،۲۸۹، ۳۱۲،۳۱۳، ۳۲۵،۴۲۸، ۳۸۳،
۳۴۵،۳۴۶، ۳۶۰،۳۶۲، ۳۶۶،۳۶۷، ۳۷۱،
۳۷۵ ، ۳۸۰ ، ۳۷۳ ، ۳۹۰ ، ۴۱۱ ،
۴۱۷
حافظ ابرو : ۳۵۵
حجاج‌بن‌یوسف : ۲۹
حسام‌الدوله اردشیر : ۱۸۸
حسام‌الدین‌حسن‌بن‌محمدبن‌حسین : ۲۸۶،۲۸۷،
۲۸۸،۲۸۹
حسام‌الدین علی‌غوری : ۲۵۰
بیك روملو : ۳۹۶
بزرگه (شیخ) : ۲۲٤،۳۲۸
حسن‌طالقانی ، ۴۰۰
حسینعلی‌میرزا : ۳۷۷،۳۸۵،۳۹۰
حسن غزنوی (سید) : ۱٦۱ ، ۱۹۰ ، ۱۹۸ ،
۲۰۰
حسن‌بیك : ۴۱۹
حسن بن موسی بن شاکر خوارزمی : ۳۱ ،
۳۲
ارزمی : ۱۰۳
شرف‌الملك : ۳۵٦
حسین‌بن‌علی (ع) : ۲۸،۳۵۷
حسین (سلطان): ۳۲٤
حسین مکی : ۴۰۷،۴۱۵
حسین واعظ : ۲۷۱،۳۵۷،۳۵۸
حقایقی : ۲۰۵
حکمت (علی‌اصغر) : ۲۵۷
حکیم (میرزا محمود) : ۳۸۳

الله مستوفی : ٣٥٤،٩٨
مزة أصفهانی : ٥٥،٥٤
میدالدین ابوبکر بن عمر بن محمود : ٣٥١
حنظله بادغیسی : ٣٧
حیدرخوانساری : ٤٠١
حیدر رفیع‌الدین : ٤٠١
حسین‌قتیب : ٨٦

حرف خ

خاقانی : ٤٦، ٥٩، ١٦٢، ١٧٧، ١٨١، ١٨٤، ١٧٩، ١٢٠، ١٩١، ١٩٥، ١٩٦! ٢٠٥—٢٠٦، ٢٣٦، ٢٧٧، ٢٢٨، ٢٢٩! ٢٤٤، ٢٥٦، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٦٨، ٣٧٧، ٣٧٩، ٣٨٧، ٤١٠، ٤١٧
خانیکوف : ٢٥٦
خسروی : ١٠٤
خشایارشا : ١٧
خضر : ٢٤٠، ٣١١
خضرخان : ٢٠٣
خضرخان بن علاءالدین محمد : ٣١٠
خطیب تبریزی (محمدبن عبدالله) : ٢٠٥
خطیب تبریزی (یحیی بن علی) : ٢٥٥
خلخالی : ٣٦٢
خلف بانو : ٦٤، ١٠٠
خلیل آق قوینلو (سلطان) : ٣٥٨
خواجوی کرمانی: ٢٦٦، ٣١١، ٣١٨، ٣٢٤، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٦١
خواند میر: ٢٦١، ٣٥٥، ٢٩٥، ٣٩٧
خوانساری : ٣٥٧
خیام : ١٠٥، ١٣٢، ١٩٢، ١٦٦، ١٨١، ٢٥١، ٢٨٩، ٣٤٥

حرف د

دادویه : ٣٠
دارا : ٨٨، ٩٠
داریوش : ٣، ١٠، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٦
دانش (حسین) : ٢٥٦
داوری . ٣٨٣
دقاق . ١٠٥
دقیقی : ٥٠ — ٥٢، ٥٧، ٥٨، ٨٦، ٨٨، ٩٨، ٤١٠
دلشادخاتون : ٣٢٤
دولتشاه سمرقندی : ١٤٨، ١٩٨، ٢٦١، ٣٤٤، ٣٥١، ٣٥٦، ٤١٨
دهخدا : ٥٦
دیاکو : ٢
دینشاه ایرانی : ٢٦
دینوری : ٥٤

حرف ر

راوندی : ٧١، ١٠٠، ١٧٢، ٢٤٦، ٢٤٩، ٢٥٥
ربیب‌الدین هارون : ٢٥٢
رستم : ٨٣، ٨٧، ٨٨ ؛ ٩٠، ٩٤، ٩٦، ١٣٨، ١٣٠ : ٢١٨، ٢٦٩
رستم فرخزاد : ٩٦
رشیدالدین (پسر خاقانی) : ٢٠٨
رشیدالدین فضل‌الله : ٢٦٠، ٣٠٣، ٣٥٤
رشید وطواط : ٦٧، ١٧٧، ١٨٤، ١٨٦، ١٨٨، ١٩٠، ٢٠٤، ٢٠٨، ٢٥١
رشیدیاسمی : ٢٥٦، ٣٦٢
رشید سمرقندی : ١٥٠، ١٦١، ٢٠٠
رضوان : ٣٢٨
رضی‌الدین نیشابوری : ٢٠٠
رکن‌الدین : ١٩١
رودابه : ٩٤، ٩٥
رودکی : ٣٩، ٤٢، ٤٣، ٤٥، ٥٠، ٥٩، ٦٠، ٩٨، ١٤٨، ١٥٤، ١٦٣، ١٦٨، ٢١٢، ٢١٨، ٢٥٠، ٢٩٧، ٣٤٧
روزبه : ٣٠
ریبکا : ٢٥٧
ریحانه : ١٠٣
ریو : ١٠٤، ٢٥٧

حرف ز

زال : ٨٧،٩٠،٩٤،٩٥
زردشت : ٢٤،٥١،٨٣،٨٥،٨٨،٢٠٥
زرير : ٢٤
زكرياى قزوينى : ٣٦٠
زلالى‌خوانسارى : ٣٧٣
زمخشرى : ٢٥٤،٤٢٩،٣٨٢
زين‌الدين اسماعيل‌بن‌حسن جرجانى : ٢٥١ ، ٢٥٢
زيگفريد : ٨٣

حرف ژ

ژوكوسكى : ٢٥٦

حرف س

سام : ٨٧
سام ميرزا : ٣٦٤،٣٩٨
سامان خداه : ٣٨
سبكتكين : ٥٨ ، ٣٥٣
سبكى : ٢٥٧
سپهر(عباسقلى‌خان) : ٣٩٧
سحاب : ٣٧٦،٣٧٧
سحبان . ٢١٩
سروش‌اصفهانى : ٣٩١،٣٩٣
سعدبن‌ابوبكربن‌سعد : ٢٦١،٢٦٧
سعد زنگى : ٢٦٣،٣٥٧
دبن‌سلمان ١٥٠،١٥١،١٥٨
سعدالدين‌محمدكاشغرى : ٢٤٤
سعدالدين وراوينى : ٢٤٤
سعدى : ١٢٥،١٣٧،١٨١،٢٥٤،٢٦٠،٢٦١ ، ٢٦٣،٢٧٩ ، ٢٨٩،٣٠٦ ، ٣٠٧ ، ٣٠٨،٣١٢، ٣٢٢،٣٢٣ ، ٣٤٥،٣٥٧ ، ٣٣٢،٣٣٣ ، ٣٣٤، ٣٦٦ ، ٣٧٠،٣٧١ ، ٣٧٥،٣٧٩ ،٣٨٠،٣٨٣ ، ٥٨٤،٣٨٩،٣٩٨
سيدنفيسى : ٥٧ ، ١٠٤ ، ٢٥٦ ، ٢٦٧ ، ٣٦١، ٣٦٢
سلجوق : ١٠٥
سلجوقشاه بن سلغرشاه بن زنگى : ٢٦٧ ، ٢٦٨
سلطان : ٢٦٨
سلطان ولد : ٢٨٤؛١٨٢،٢٨٩،٣٦٧
سلمان ساوجى : ٣٢٤، ٣٢٨، ٣٣١ ، ٣٣٤ ، ٣٣٥،٣٦٢
سلمان فارسى : ٢١٦
سليم عثمانى : ٣٦٨
سليمان : ١١٩
سنائى : ١٠٥ ، ١٠٧ ، ١١٦ ، ١٢٣ ، ١٢٥ ، ١٢٧ ، ١٢٨ ، ١٥٧ ، ١٦١ ، ١٧٣ ، ١٧٤ ، ١٨٤ ، ١٩٠ ، ١٩١ ، ٢٠٥ ، ٢٣٤ ، ٢٦٩، ٢٧٠ ، ٢٨٨ ، ٢٨٩ ، ٢٩٦ ، ٢٩٧ ، ٣٠٠ ، ٣٠٤ ، ٣٠٧ ، ٣٠٨ ، ٣١٢ ، ٣٢٦ ، ٣٢٧، ٣٣٣
سنجر : ١٠٥ ، ١٦٢ ، ١٦٨ ، ١٧٣ ، ١٨٦ ، ١٨٠ ، ١٨٤ ، ١٨٦ ، ١٩٩ ، ٢٠٠ ، ٢٠٣ ، ٢٠٤
سوزنى: ٤٧،١٩٩،٢٠٠
سهراب : ٨٨،٩٥
سهروردى شهاب‌الدين ابوحفص‌محمدبن‌محمد) : ٢٥٤،٢٧٩،٣٥٨،٣٦٣
سهروردى (شهاب‌الدين يحيى‌بن‌حبش‌بن‌اميرك ـ شيخ اشراق) : ٢٥٤،٣٦٠،٣٦٨
سهيلى‌خوانسارى : ٢٥٦
سياوش : ٨٨
سيبويه : ٣١
فالدين‌ارسلان : ٢٢٥
فالدين‌محمود دهلوى : ٣٠٧
فپورفاطمى : ٣٦٢

حرف ش

شاپور : ۸۳
شاه جهان : ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۳
شاهرخ : ۲۵۸، ۳۵۵، ۳۵۶
شاه شجاع : ۲۶۱، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۱
شاه مبارك : ۳۷۴
شبستری : ۱۲۵، ۱۶۳، ۲۰۵، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۹۵
شبلی نعمان : ۳۳۲، ۳۶۲، ۴۷۴
شجره : ۳۶۱
شرف‌الدین‌علی‌یزدی : ۳۵۵
شرف‌الدین‌هارون : ۳۰۲
شعله (سید محمد) : ۳۷۷
شغر : ۲۵۷
شفق (دکتر رضازاده) : ۲۶، ۵۸، ۱۰۴، ۱۰، ۲۵۵، ۲۵۷
شمس‌تبریزی : ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۶۱
شمس‌الدوله دیلمی : ۱۰۱، ۱۰۴
شمس‌الدوله طغانشاه : ۱۸۲
شمس‌الدین دشتی : ۳۴۳
شمس‌الدین محمد جوینی : ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۳۰۲
شمس‌الدین‌محمود صاین : ۳۱۲، ۳۱۴
شمس‌طبسی : ۲۰۰
شمس‌العلماعبدالرب‌آبادی : ۴۰۰
شمس‌الملك‌نصر(ابوالحسن) : ۲۰۳
شهاب‌ترشیزی : ۳۹۵
شهاب الدین عبدالله شیرازی (وصاف‌الحضره) : ۳۵۴
شهاب‌الدین (قاضی) : ۳۱۰
شهرستانی(محمد) : ۳۵۴
شهریاربن‌شروین : ۸۱
شهید بلخی : ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۱۵۵، ۱۶۳
شیبانی (فتح‌الله‌خان) :

حرف ص

صائب‌تبریزی : ۳۶۵، ۳۶۶، ۱۶۸، ۳۷۰-۳۷۳، ۳۷۴، ۲۷۹، ۳۸۹
صاحب‌بن‌عباد : ۳۰، ۵۷، ۱۰۰، ۱۰۴
صاعدبن‌مسعود (رکن‌الدین) : ۳۰۱
صبا : ۹۸، ۳۸۱، ۲۸۲، ۳۹۳
صباحی : ۳۷۵، ۳۸۱
صبوری مشهدی : ۳۹۵
صدرالدین قونوی : ۳۵۰
صفا (ذبیح‌الله) : ۲۵۱
صفی(شاه) : ۳۹۶
صفی‌الدین‌اردبیلی(شیخ) : ۸۶۳
صفی‌الدین‌بن‌عبدالرحمن‌جامی : ۳۵۰
صلاح‌الدین‌ایوبی : ۲۵۴
صلاح‌الدین فریدون زرکوب : ۲۸۶
صنیع‌الدوله (محمد حسن‌خان) : ۳۹۷
صورتگر(لطفعلی) : ۴۱۵

حرف ض

ضحاك : ۸۷
ضیاپاشا : ۳۶۸

حرف ط

طالب‌آملی: ۲۳، ۳۶
طاهرذوالیمینین : ۳۲، ۳۶
طبرسی (ابوعلی‌فضل‌بن‌حسن) : ۲۵۳
طغاتیمور : ۳۱۹
طغانشاه بن‌الب ارسلان : ۹۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸
طغرائی‌اصفهان : ۲۵۵
طغرل : ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۷۴، ۱۷۵
طغرل بن ارسلان : ۱۷۶، ۱۹۰، ۲۳۵، ۲۴۹

طغرلتکین (محمد):٢٠٠
طغلق:٩٨
طوسی(شیخ):٢٥٧،٢٥٢،٢٥٣
طهماسب صفوی (شاه):٣٢٤،٣٦٩
٣٩٦،٣٩٨

حرف ظ

ظفرخان:٣٧١
ظهوری ترشیزی:٣٧٣
ظهوری خجندی:٣٦٦
ظهیر فاریابی:١٧٧،١٨٨،١٨٩،٢٦٩
٢٧٠،٣٢٥

حرف ع

عاشق اصفهانی:٣٧٧
عباس ثانی(شاه):٣٧١
عباس کبیر(شاه):٣٦٤،٣٧٠،٣٧٣
٣٩٦،٣٩٨
عباس میرزا:٣٦٨،٣٦٩،٣٨٤
عباس مروزی: ٣٥،٣٦
عبدالرحمن سلمی:١١٤
عبدالرحمن یزدادی:١٠٠
عبدالرزاق بن لجفقلی:٣٩٨
عبدالرزاق سمرقندی:٣٥٥
عبدالرسولی:١٠٤،٢٥٦
عبدالرشید محمود غزنوی:٢٤٧،
٢٤٨
عبدالعظیم قریب:١٠٥،٢٥٦،٢٥٧
٣٦١،٤١٥
عبدالقادر بغدادی:٩٩
عبدالکریم بن علیرضا:٣٩٧
عبدالله انصاری:١٠٧،١١٣،١١٦
١٦٦،٢٥٦،٣٥٠
عبدالله بن مقفع:٦٠،٣١،٤٩،٨٣،٨٤
٢٥٠
عبدالملک برهانی:١٦٧
عبدالملک بن نوح:٣
عبدالواسع جبلی:٢٠٠،٢٠١،٣٧٨
عبدالوهاب قزوینی:٤٠٠
عبیدزاکانی:٣٣١
عتبی: ٣٥٣
عرفی شیرازی:٢٦١،٣٦٥،٣٦٦،
٣٦٨،٣٧٠،٣٧٣،٣٧٤
عزالدوله دیلمی:١٠٤
عزالدین ابوالفتح مسعود بن نورالدین
ارسلانشاه:٢٣٦
عسجدی:٦٣،١٧٠
عضدالدوله دیلمی:١٠٠،١٠٤
عضدالدوله شیرزاد:١٥٣،١٥٦،١٥٧
عطار:١٠٥،١٠٧،١٢٣،١٣٧،٢٤٧
٢٨٠،٢٨٤،٢٨٨،٢٨٩،٢٩٦،
٣٠٤،٣١٢،٣١٨،٣٢٦،٣٢٧،٣٤٧،
٣٣٣،٣٣٤،٢٥٥،٢٥٦
عطاملک جوینی:٢٦٠،٢٦٥،٢٦٧
٢٦٨،٣٥٣
علاءالدوله سمنانی:١٢٥،٣١١
علاءالدوله کاکویه:١٠٢،١٠٤
علاءالدین (پسر مولوی):٢٨٦
علاءالدین خوارزمشاه:٢٨٤
علاءالدین کرب ارسلان:٢٣٥
علاءالدین کیقباد:٢٧٤
علاءالدین محمد(پدر سلمان ساوجی):٣٢٤
علاءالدین محمد(وزیر ابوسعید بهادر):
٣١٨،٣١٩
علاءالدین محمدشاه:٣٠٨،٣١٠
علی(سید) مؤلف تذکره بزم آرا:٧٠٠
علی(شاه):٣٩٨
علی بن ابیطالب(ع):٢٨،٤٣،٧١،٣٢٤
٣٧٠،٣٧٣،٣٩١
علی بن حسین کاشفی:٥٥٧
علی بن زید بیهقی:٢٤٨
علی خاص:١٥٢،١٥٧
علی دیلم:٨٦

علیرضا عباسی: ٣٦٤
علیرضا بن عبد الکریم شیرازی: ٣٩٧
علی سمرقندی: ٣٤٤
علیشیر نوائی: ٢٦١، ٢٤٤، ٢٤٥، ٣٥٠
٣٥١، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٩٧
علی فرامرز: ١٦٧
علی مشهدی: ٢٦١
عماد فقیه: ٣٣٤، ٣٣٥
عماره مروزی: ٣٢، ٤٣
عمر (خواجه): ٢٣٢
عمرو لیث: ٣٧، ٣٨
عمعق بخارائی: ١٧٧، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٠٤
٢٥٧
عمید اسعد: ٥٠، ٦٥
عمید الدوله جمشیدی بهمنیار: ١٦٨
عمید الملک ابو القاسم خاص: ١٥٢
عمید الملک کندری: ٢٠٦
عندلیب (محمد حسین خان): ٣٩٣
عنصری: ٤٥، ٤٦، ٥٠، ٥١، ٥٨، ٥٩
٦٤، ٩٧، ٨١، ١٢٧، ١٣١، ١٤٦، ١٥٤
١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧٧، ١٨٤، ٢١١
٢١٢، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٢، ٣٦٨، ٤٧٧
٣٩٣
عوفی: ٣٥٦
عیسی: ٢١٥

حرف غ

غازان: ٢٥٨، ٢٦٠، ٣٥٤
غزالی (احمد): ٢٥٣
غزالی (محمد): ١٠٠، ١٦٢، ٢٥٠
٢٥٢، ٢٥٣
غضائری رازی: ٦٤
غنی (دکتر): ١٠٠، ٣٢٦
غنی زاده: ٢٥٦
غیاث الدین ادیب: ٤٠٠
غیاث الدین بلبان: ٣٠٨
غیاث الدین بن اسکندر: ٣٣٢
غیاث الدین تغلق: ٣٠٨
غیاث الدین خوارزمشاهی: ٢٦٤
غیاث الدین محمد بن رشید الدین فضل الله:
٣٠٣، ٣٠٤، ٣١١، ٣١٣، ٣٢٢، ٣٦١
غیاث الدین مسعود بن محمد: ١٩٨
غیاث الدین هندو: ٣١٩

حرف ف

فارابی: ١٠١
فتحعلیشاه: ٣٦٨، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٩
٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٩٠
٣٩٣، ٣٩٩
فخر: ٣٦٨
فخر الدوله دیلمی: ١٠١
فخر الدین اسعد گرگانی: ١٧٤، ١٧٦
فخر الدین بهرامشاه بن داود: ٢٣٣،
٢٣٤
فخر الدین عراقی: ٣٥
فخر الملک بن خواجه نظام الملک: ١٦٩
فخر داعی: ٣٦٢
فخر رازی: ٣٥٩، ٣٥٤، ٣٥٧
٢٥٣، ٢٥٤
فرخ: ٩٦٨
فرخی: ٥٠، ٥١، ٥٨، ٦٠، ٦٤، ٧١
١١٧، ١١٨، ١٢٧، ١٣١، ١٤٦، ١٦٨،
١٧٧، ١٨٤، ١٩٦، ٢٥١، ٣٦٨، ٣٧٧،
٣٨١، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣
فرخزاد بن محمود غزنوی: ٢٤٨
فردوسی: ٢٤، ٢٧، ٣٣، ٣٩، ٤٠، ٥١، ٥٧
٥٨، ٥٩، ٧٧، ٩٩، ١٣٧، ١٣٨، ١٧٥،
١٨٢، ٢٠١، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨
٢٥١، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٨٩، ٣٢٢، ٣٢٣
٣٤٥، ٣٦٦، ٣٧٧، ٣٨٢
فروغی بسطامی: ٣٩٠، ٣٩١
فرهاد میرزا: ٣٦٨

فرهنگ(میرزا ابوالقاسم) :٣٨٤،٢٨٣

فریدون : ٨٣، ٢٧٧

فصیحی خوافی : ٣٥٥

فضل‌الله منشی : ٣٩٨

فلون : ١٤٨

فضولی : ٣٦٨

فلکی شیروانی .٢٠٥، ٢٨٨، ٢٣١

فیروز مشرقی : ٣٧

فیضی دکنی:٢٦١، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٨، ٣٧٠

٣٧٤ ، ٣٧٥

حرف ق

قاآنی:٢٦٦، ٢٦٨، ٣٨٣، ٣٨٥، ٣٩٠

قائم‌مقام(ابوالقاسم):٣٦٨، ٣٨٣،

٣٨٤، ٣٨٥

قائم مقام (میرزا بزرگ):٣٨٤

قابوس وشمگیر :٥٧، ١٠٠، ١٠٢

١٠٣، ١٠٤، ٢٤٩

قاجار :٣٦٨

قاضی احمدغفاری:٣٩٦

قاضی بیضاوی : ٣٥٩ ، ٣٦٠ ،

قاضی‌زاده‌رومی: ٣٤٤

قاضی‌زاده ایجی :٣٣٠، ٣٦٠ ،

٣٦١

قاضی نورالله ششتری:٣٩٨

قزل ارسلان:١٨٨، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٣٤

قزوینی (میرزامحمدخان): ٥٧ ،

١٤٠، ٢٥٥، ٢٥٦، ٣٦٢

قشیری :١٠٥، ١١٢

قطب‌الدین رازی:٣٢٩، ٣٦١

قطب‌الدین شیرازی:٣٦٠، ٣٦٢

قطب‌الدین مبارکشاه:٣٠٨

قطب‌الدین محمدخوارزمشاه: ٢٥٢

قطران تبریزی : ٥٠، ١٠٥، ١٤٧

١٥٠، ٢٠٦

قفطی:٥٧، ١٠٤، ٢٥٧

قلج ارسلان : ٢٣٣

قوام(حاجی):٣٣٠، ٣٣٧

قوام‌الدین(خواجه):١٩١، ١٩٢

قوام الدین‌عبدالله:٣٢٧، ٣٢٩

قهرمان‌میرزا: ٣٩١

حرف ک

کاتبی‌قزوینی:٣٦١

کازیمیرسکی:١٠٤

کافی‌الدین‌عمربن‌عثمان:٢٠٧

کاوه:٧٣، ٨٧

کتایون :٩٥

کتزیاس:٧، ٢٦

کرومر(فن):٥٧

کریستن‌سن:٥٧، ٢٥٦

کریمخان زند :٣٦٣، ٣٩٧

کسائی‌مروزی:٤٣، ٤٤

کسروی تبریزی:٢٥٦

کلیم:٩٨

کلیم کاشی : ٣٦٥

کلیم‌همدانی:٣٧٣، ٣٧٤

کلینی:٢٥٢

کمال‌الدین‌اسماعیل: ١٩٦، ٣٠٠

٣٠٢، ٣٢٥

کمال‌الدین‌خوارزمی :٢٨٩

کمال خجندی:٣٦٢

کوروش ٣، ١٧

کوهی کرمانی:٢٥٦، ٣٦١

کیخسرو ٨٨، ٩٠

کیخسروبن‌قلج‌ارسلان: ٢٤٩

کید هندی ,٩٢

کیکاوس ٨٣، ٨٨، ٩٤

کیکاوس‌بن اسکندربن‌قابوس:١٠٤.

٢٤٩، ٢٥٠

کیومرث:٨٣، ٨٧

حرف گ

گردیزی (ابوسعید عبدالحسین بن ضحاك) ٢٤٧

گرشاسب : ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١

گرنباوم Grunbaum :١٠٤

گزنفون :٣٠، ٢٦

گشتاسب: ١٠، ١٨، ٢٤، ٣٤، ٥١، ٨٣، ٨٥، ٨٨، ٩٥

گلدزیهر: ٥٦

گلستانه(ابوالحسن بن محمدامین) :٣٩٧

گلشن (میرزامحمدعلی):٣٨٥

گودرز:٩٠

گیلانشاه بن کیکاوس بن اسکندر بن قابوس ٢٤٩

حرف ل

لاهیجی(محمد) :٢٥٥، ٣٦١

لاهیجی(ملاعبدالرزاق) :٢٥٥

لبیبی : ١٥٥

لطف‌الله رازی (مؤلف تذکره میخانه) : ٤٠٠

لیلی:٢٩٣

حرف م

مأمون:٢٢، ٣٥، ٣٦، ٣٨، ٥٦

مأمون بن مأمون خوارزمشاه: ١٠١، ١٠٢، ١٠٤

مانی :١٠٦، ٢١٦

مبارزالدین محمد مظفر : ٤١٢، ٤١٨، ٣٣٠

متنبی:٥٠

مجدالدوله دیلمی:١٠١

مجدالدین ابوالقاسم علی بن جعفر، ١٨٦

مجدالدین اسمعیل:٣٣٠

مجدالدین رو ی:٢٦٧، ٢٦٨

مجدخوافی:٢٦٦

مجدهمگر:١٨٩، ٢٦٥

مجلسی:٣٦٤

مجمراصفهانی:٣٧٧، ٣٧٩

مجنون:١٩٣، ٢٤٢

مجیربیلقانی: ١٩٠، ١٩٥، ٢٠٥، ٢٢٥، ٢٢٨

محتشم کاشانی:٣٦٩، ٣٧٠

محقق ترمذی:٢٨٤

(سلطان) :٣٦٤

بن ابوبکرسعدبن زنگی:٢٦٧

بن اسماعیل بن جعفرصادق(ع):١٤٢

محمدبن الیاس بن یوسف نظامی :٢٣٢، ٢٣٨

محمدبن ایلدگز : ١٨٨، ١٩٠، ٢٢٥، ٢٣٤

محمدبن جریرطبری:٥٤، ٥٥

محمدبن حسن طوسی(ابوجعفر): ٢٥٥

بن حسن سلیمی:٣٠٥

بن حسین عاملی:٣٠٠، ٤٠١

محمدبن سلیمان تنکابنی:٤٠٠

محمدبن قیس رازی : ٣٥٦، ٣٥٧

محمدبن محمود غزنوی:٦٦

محمدبن منور :١١١، ٢٤٧

محمدبن موسی بن شاکر: ٣١، ٣٢

محمدبن وصیف:٣٧، ٣٨

بن یعقوب کلینی:٥٤، ٥٥

بن شیخ:٣٦٦

محمدخان قاجار(آقا):٣٦٣

محمدخوارزمشاه: ٢٥٨، ٣٥٧

محمدرضاشیرازی:٣٩٧

محمد زکریای رازی : ٤١، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧

محمد سلجوقی:٢١٠

محمدشاه قاجار، ٣٨٢، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٩٣، ٣٩٩

محمد صادق مهدی: ٤٠٠
محمدعثمانی (سلطان): ٣٦٨
محمد فاتح (سلطان): ٣٤٤، ٣٥٢
« گلندام: ٣٢٨، ٣٦٢
« نصیر اصفهانی: ٣٧٧
« یحیی (امام): ٣٢٣
محمد ابراهیم بن مسعود غزنوی: ١٠٥، ١٥١، ١٩٦
محمود بن محمد بن ملکشاه: ٢٥٥
محمودخان ملک الشعراء: ٣٩٣، ٣٩٥
محمودشاه (اتابك): ٢٦٧
« شاه (آل مظفر): ٣٣٠
« شاه (اینجو): ٣٢٩
محمودشاه بن حسن: ٣٣١
محمود غزنوی (سلطان): ٤٢، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٧٠، ٧١، ٧٨، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٦، ١٠١، ١٠٢، ١٤٢، ٢٥٣، ٣٤٨، ٣٦٥
محمود میرزا (صاحب تاریخ صاحبقرانی): ٣٩٨
محمودمیرزا: ٣٦٩
محیی الدین عربی: ٣٥٠
محیط طباطبائی: ٤٠٥
مختار ثقفی: ٣٨
مختار غزنوی: ١٥٧، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٣
مدرس رضوی: ٢٥٦، ٣٦٢
مرادی (ابوالحسن): ٢٩٧
مرزبان بن رستم بن شروین: ٢٥٢
مریم: ٢١٢، ٣٢٣
مسرور (حسین): ٣٦١
مسعود بن ابراهیم غزنوی: ١٥٣، ١٥٦، ١٥٧، ١٩٦، ٢٠١
مسعود محمد بن ملکشاه: ٢٥٥
مسعود سعد: ٤٦، ١٠٦، ١١٧، ١١٨، ١٥٠، ١٦٢، ١٨٤، ١٩٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠١، ٢٣٠، ٣٨٥
مسعود غزنوی (سلطان): ٥٨، ٥٩، ٦٤، ٦٦، ٨١، ٨٢، ١٠٣، ١٤٢، ١٤٨
مسعود مروزی: ٨٤
مسیح: ١٩٩
مشتاق: ٣٧٧، ٣٩٩
مشکوة (سیدمحمد): ٣٦٢
مطرزی: ٣٢٩
مظفر اسفزاری: ١٦٦
مظفر شاه: ٣٦١
ملکشاه سلجوقی: ٩٧، ١٠٥، ١٦١، ١٦٢، ١٦٧، ١٦٨، ١٧١، ١٧٣، ٢٤٩، ٢٥١
معروفی بلخی: ٤٥
معزالدین حسین کرت: ٣١٩
معزالدین کیقباد: ٣٠٨
معزی: ٥٠، ١٠٥، ١٦٢، ١٦٧، ١٧٤، ١٧٧، ٢٥١، ٢٥٥، ٢٥٦، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٤٧، ٣٦٨، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣
معمری گرگانی: ٤٥
معین (محمد): ٣٦٢
معین الدین اسفزاری: ٣٥٥
معین الدین پروانه: ٢٨٨
معین الدین جوینی: ٢٦٦
مفلق طهرانی: ٣٩٥
مقتفی بالله: ٢٠٦، ٢١٠
منتخب الدین بدیع اتابك جوینی: ١٨٦
منصف قاجار: ٣٨١
منصور بن اسحق: ٥٥
منصور بن بهرامشاه غزنوی: ١٩٧
منصور چغانی: ٥٠
منصور بن نوح: ٥٠، ٥٣، ٥٥
منطقی: ١٠٠، ١٠٤
منوچهر: ٨٧، ٩٠
منوچهر بن فریدون شروانشاه: ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢٢٩
منوچهر بن قابوس: ٧١

منوچهری: ۵۹، ۶۰، ۷۱، ۷۲، ۱۰۲، ۱۱۷،
۱۲۷، ۱۳۱، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۱،
۱۷۲، ۲۱۸، ۲۲۸، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۶۸،
۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱،
۳۹۲، ۳۹۳

منهاج سراج: ۳۵۳

منیژه: ۸۸، ۹۳، ۹۵

مؤیدالملک بن نظام الملک: ۱۰۷

موسی بن شاکر خوارزمی: ۳۱

ملک الظاهر: ۲۵۴

موفق (ابوعلی حسن): ۸۲، ۹۶، ۹۷

مول mohl: ۹۸

مولوی: ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸،
۱۳۵، ۱۳۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۸۳، ۳۰۰
۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۴
۳۴۵، ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۷

مهران: ۹۲

مهریار: ۲۵۵

میرخواند: ۳۵۵، ۳۹۷

میدانی: ۲۵۴

میرزا مهدی منشی: ۳۹۶

میرسیدعلی: ۳۶۴

میرک: ۳۶۴

مینوی (مجتبی): ۲۵۶

حرف ن

نادرشاه: ۳۶۳، ۳۹۷، ۳۹۶

ناصح گلپایگانی: ۳۵۳

ناصرخسرو: ۴۳، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۸،
۲۴۷، ۳۹۱

ناصرالدین ابراهیم: ۲۰۶، ۲۲۳

ناصرالدین شاه: ۳۶۸، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲
۳۹۳، ۴۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰

ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور:
۳۵۷

ناصرالدین عبدالله (خواجه احرار): ۳۴۷

ناصرالدین قباجه: ۳۵۶

ناصرلدین الله: ۳۵۸

نجم آبادی (دکتر محمود): ۵۸

نجم الدین رازی: ۳۵۸، ۳۵۹

نجم الدین کبری: ۱۰۴، ۲۸۴، ۳۵۰

نریمان: ۵۶

نشاط: ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱

نصربن احمد: ۳۸، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۰،
۱۴۸

نصربن ناصرالدین: ۵۹

نصرةالدین محمد بلبان: ۳۰۸

نصرالله بن عبدالحمید: ۲۷۲، ۳۵۸

نصیرالدین طوسی: ۱۰۰، ۲۵۹، ۲۶۰،
۳۰۴، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱

نظام الدین اولیاء: ۳۰۷، ۳۰۸

نظام الدین دشتی: ۴۴۳

نظام الدین شامی: ۳۵۵

نظام الملک: ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۳،
۱۸۳، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳

نظامی: ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۰،
۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۵۷،
۲۸۹، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱
۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۴۶،
۳۴۷، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۷۰، ۴۰۴،

نظامی عروضی: ۸۱، ۸۲، ۱۰۴، ۱۵۶،
۱۶۶، ۱۸۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۷

نظیری نیشابوری: ۳۶۶، ۳۷۳

نلدکه Noeldeke: ۱۰۴

نوح بن منصور: ۳۹، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۱۰۰،
۱۰۱، ۱۰۴

نوح بن نصر: ۴۲

نوذر: ۸۷، ۹۰

نورالله شوشتری: ۲۵۷، ۳۹۸

نیکلسن: ۵۷، ۱۰۴، ۳۶۱، ۳۶۲

حرف و

واصل‌بن‌عطا : ۳۲
واله(علیقلی‌خان): ۴۰۰
وجیه‌الدین شاه یوسف : ۳۰۴
وجیه‌الدین مسعود : ۳۱۹
وحشی بافقی : ۳۸۲،۳۷۳،۳۶۵
وحید دستگردی : ۳۶۱،۲۵۷،۲۵۶
۳۶۲
وصال شیرازی : ۳۸۴،۳۸۲،۳۷۳
وقار: ۳۸۳
ولد چلبی : ۳۶۱
ولف Wolff
وهسودان : ۱۴۸

حرف هـ

هاتف : ۱۳۶، ۳۰۴،۳۰۵،۳۶۵،۳۷۵
۳۷۶، ۳۷۷
هاتفی خرجردی : ۳۷۳
هادی سبزواری(ملا) : ۲۸۹
هارون‌الرشید : ۳۲
هانری ماسه : ۳۶۱
هخامنشی : ۱۸
هدایت (رضاقلی خان) : ۳۹۵،۳۹۷ ،
۳۹۹
هرکلس : ۸۳
هرمز : ۹۰،۲۷۵
هرمیپوس : ۲۶
هرودت : ۲، ۲۶
هزیر: ۳۶۲
هلاکو : ۲۵۸،۲۶۰،۲۶۷،۲۶۸،۳۵۳
۳۵۴،۳۵۹
همائی (جلال) : ۵۷ ، ۲۰۴ ، ۲۵۷ ، ۳۶۱
۳۶۲
همام تبریزی : ۲۶۵،۲۶۶ ، ۳۰۲،۳۰۳
همایون : ۳۶۶
هندوشاه(محمد قاسم): ۳۶۷
هوار: ۱۰۵،۳۶۲
هوشنگ : ۸۹
هومن(محمود): ۲۶۲

حرف ی

یاقوت : ۱۰۵،۲۵۷
یحیی بن‌سامان خداة : ۳۸
یحیی‌بن عبداللطیف قزوینی : ۳۹۶
یزدانی : ۳۸۳
یزدگرد : ۲۸،۸۷،۸۸
یعقوب : ۲۱۹
یعقوب‌آق قوینلو : ۳۴۴،۳۷۳
یعقوب‌بن اسحق کندی : ۵۶
یعقوب بیك : ۳۴۷
یعقوب لیث : ۳۷،۳۸
یغمای جندقی : ۳۹۵
یمین‌الدوله طغرائی : ۳۱۸
یوسف : ۲۱۷
یوسف‌بن زکی مؤید : ۲۳۱
یوسف‌بن‌ناصرالدین : ۵۹
یوسف ضیاء الدین بن عبدالرحمن جامی
۳۵۱

فهرست نامهای کتب

حرف الف

آئین اکبری : ۲۶۷
آئینه اسکندری : ۳۱۰
آتشکده آذر: ۳۹۹
آثارالباقیه : ۱۰۲
آثارالبلاد : ۳۹۰
آداب اللغة الاسلامیه : ۱۰۵،۵۷
آفرین نامه : ۴۰
ابواب الجنان : ۳۶۴
احسان التواریخ : ۳۹۶
احوال وآثارحافظ : ۳۶۲
احوال وآثارعطار: ۲۵۶
احوال واشعاررودکی :۵۷
احیاءالعلوم : ۲۵۰-۲۵۳
اخبارالحکماء قفطی: ۲۵۷
اخبارالطوال :۵۴
اخبارنظامی : ۲۵۷
اخلاق ایران باستان :۲۶
اخلاق جلالی :۳۵۷،۳۵۸
اخلاق محسنی :۳۵۷،۳۵۸
اخلاق ناصری : ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۲
ادب الکاتب : ۵۴
اساس الاقتباس: ۳۵۹
اساس البلاغه : ۲۵۴
استبصار: ۲۵۲
اسرار: ۱۱۴
اسرار التوحید : ۱۱۱، ۱۱۲ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷، ۲۶۶
اسرارنامه عطار: ۱۲۶،۱۳۶،۲۸۴
اسکندرنامه : ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۱۰، ۳۴۸
اشارات :۱۰۱
اشعة اللمعات :۳۵۱
اطواق الذهب :۳۸۲
اغانی :۳
اقبالنامه : ۲۳۴
اکبرنامه : ۳۶۷،۳۷۴
الهی نامه(سروش):۳۹۱
الهی نامه(عطار):۱۲۴،۱۲۶
الهی نامه(خواجه عبدالله انصاری): ۱۱۴
الاداب الصغیر:۲۶
الاداب الکبیر: ۲۶
الابنیه عن حقائق الادویه :۱۴۱
التبیان : ۲۵۲
التوسل الی الترسل :۲۴۶
الرجال : ۲۵۲
الشعر والشعراء: ۵۴
العده فی اصول الفقه :۲۵۲
الغیبه : ۲۵۲
الفقه الاکبر:۳۱
الکتاب :۳۱
المحاسن والاضداد :۲۶
المحاسن والمساوی : ۲۶

المعجم فی معاییر اشعار العجم : ٣٥ ، ٣٥٦ ، ٣٦٢،٣٥٧

امثال وحکم : ٥٦

اناسترانتسف Inastrantsef :٥٦

انجمن آرا : ٤٠٠

انوارسهیلی : ٣٥٨،٣٥٧

انوار التنزیل و اسرار التأویل : ٣٥٩ ، ٣٦٠

اوستا : ٣ ، ١٠ ، ١٩، ٢٠ ، ٨٣،٢٦،٢٤،٢١، ١٣٧،٨٤

اوصاف الاشراف :٣٥٩

حرف ب

بزم وصال : ٣٨٢

بقیه نقیه : ٣٠٨

بندهشن : ٨٣،٢٤

بوستان سعدی : ٢٦٣ ، ٢٦٥ ،٢٧٥

بهارستان جامی : ٣٦٢،٣٥١،٢٦٦

بهرام نامه : ٢٣٥

حرف پ

پرورش کوروش : ٣ ، ٢٦

پریشان قاآنی : ٣٨٩،٢٦٦

پژوهشها درباب مانی : ٢٦

پندنامه عطار: ١٢٦

حرف ت

تاریخ آل ناصر: ١٠٣

تاریخ ابن اثیر: ٢٥٧،٢٥٦

تاریخ ابن خلدون : ٢٥٦

تاریخ ادبیات(اته) : ٢٥٧،٢٥٦

تاریخ ادبیات (براون) :٥٧، ١٠٤، ٢٠٥، ٢٥١، ٣٦١،٢٥٧

تاریخ ادبیات ایران(همائی) : ١٠٥

تاریخ ادبیات عرب (بروکلمان) : ٥٧ ، ١٠٥، ٢٥٧،٣٦٢

تاریخ ادبیات عرب(نیکلسن) : ٣٦٢،٥٧

تاریخ ادبیات عرب(هوار) : ٣٦٢

تاریخ الفی :٣٦٦

تاریخ ایران(اشپیگل) : ٢٦

تاریخ ایلچی(نظام شاه) :٣٩٦

تاریخ برامکه : ٢٥٦

تاریخ بلعمی : ٣٩

تاریخ بیهق : ١٠٥، ٢٤٨

تاریخ بیهقی : ١٠٣، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٥١، ٢٦٢، ٣٥٢

تاریخ تمدن اسلام : ٥٦

تاریخ جهانگشا : ٢٥٢ ، ٢٦٧ ، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٦٢

تاریخ الحکما قفطی : ١٠٥،٥٧

تاریخ حمزهٔ اصفهانی : ٣ ، ٥٥

تاریخ ذوالقرنین : ٣٩٨

تاریخ زندیه : ٣٩٧

تاریخ سیستان : ٥٢،٣٨،٣٧

تاریخ صاحبقرانی : ٣٩٨

تاریخ طبری :٣، ٣٥٢

تاریخ فرشته : ٣٦٧

تاریخ گزیده :٢٥٦، ٣٥٤

تاریخ گیتی گشا : ٣٩٧

تاریخ مسعودی:٣، ١٠٣

تاریخ معجم : ٢٦٢

تاریخ مغول : ٣٦١

تاریخ منتظم ناصری : ٣٩٨،٣٩٧

تاریخ نادری : ٣٩٦

تاریخ وصاف : ٢٦٢ ،٣٥٤، ٣٥٥

تاریخ هرودت : ٢٦

تاریخ یمینی : ٣٥٣

تشمات اسلامی : ٥٦

تتمة الیتیمه : ١٠٢

تجارب الامم : ١٠٠

تجرید العقلا : ٣٥٩

تحریر اقلیدس : ٣٥٩

تحریر مجسطی : ٣٥٩

تحفة الاحرار: ٣٤٧

تحفهٔ سامی : ٣٩٨

تحفةالشامیه : ٣٦٠
تحفةالصغر: ٣٠٨
تحفةالعراقین : ٣٧٩،٢٢٣،٢١٧،٢٠٦
تحفةالملوك : ٥٧،٥٠
تحقیق ماللهند :١٠٣
تذکرة الاولیاء : ١٢٦، ١٢٧، ١٣٥، ٢٤٦ ، ٢٤٧، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧
تذکره بزم‌آرا : ٤٣٣
تذکره تقی‌الدین‌کاشی : ٢٢٩
تذکره دلگشا : ٣٨٢
تذکره دولتشاه سمرقندی
تذکره میخانه : ٤٣٣
تذکره نصرتیه : ٣٥٩
ترجمان‌البلاغه : ٦٧، ٢٥١
ترجمه تاریخ طبری : ٥٣
ترجمه تفسیرطبری : ٥٣
ترجمه سلامان وابسال : ٣٦٢
تعلیقات چهارگانه قزوینی :٢٥٦
تفسیر ترکی مثنوی :٢٨٩
تفهیم ابوریحان : ١٠٣، ١٠٤
تقویم تربیت : ٣٦٢
تکلمه روضةالصفا : ٣٩٨، ٣٩٥، ٤٣٣
تلماك :٣٦٩
تنبیه علی حدوث‌التصحیف : ٥٥
توراة : ٣، ٢٦
تهافة الفلاسفه : ٢٥٢
تهذیب‌الاحکام : ٢٥٣
تهذیب الاخلاق : ١٠٠
تیمورنامه ٣٧٣

حرف ج

جام جم : ٣٠٤ ، ٣٠٥ ، ٣٠٦ ، ٣٠٧، ٣٣١ ، ٣٣٨
جامع التواریخ : ٢٤٢ ، ٣٥٣، ٣٥٤
جامع عباسی : ٣٣٣، ٤٢٣، ٤٣٣
جلایر نامه : ٣٨٤
جمشید وخورشید : ٣٢٧
جوامع‌الحکایات : ٣٥٦
جواهراسرار(شرح مثنوی) : ٢٨٩
جواهر نامه(عطار) : ١٢٣
جهان‌آرا : ٣٦٦

حرف چ

چهار مقاله نظامی عروضی : ٥٠ ، ٥٧ ، ٨١ ، ١٠٤ ، ١٨٤ ، ٢٤٣ ، ٢٥٢ ، ٢٥٣ ، ٢٥٣، ٢٥٧

حرف ح

حافظ تشریح :٣٣٢
حافظ چه میگوید :٣٣٢
حافظ شیرین سخن : ٣٣٢
حافظ‌نامه :٣٣٢
حاوی : ٥٥
حبیب‌السیر: ٢٥٦، ٣٣٥، ٣٣٦
حدائق‌السحر: ٣٧، ٢٥٣، ٢٥٧
حدیقه سنائی : ١١٧، ١٢١، ٢٣٤
حق‌الیقین : ٢٨٠
حکمةالاشراق : ٢٥٣
حلیة المتقین : ٣٣٤
حماسه ملی ایران : ١٠٤
حیل بنی موسی : ٣٢

حرف خ

خاندان نوبختی : ٢٥٧
خداوند نامه(صبا) :٣٨١
خدای‌نامك : ٣١، ٨٢، ٨٣، ٨٤
خرد نامهٔ اسکندری : ٣٤٨
خزائن الفتوح : ٣١٠
خزانهٔ عامره : ٣٣٣
خسرووشیرین(نظامی) : ١٧٤، ٢٣٢ ، ٢٣٣ ، ٢٣٤ ، ٢٣٥ ، ٢٣٦ ، ٢٣٧ ، ٢٣٨ ، ٢٤٢، ٢٤٣ ، ٣١٠ ، ٣١٣، ٣١٨، ٣٤٨ ، ٣٧٠ ، ٣٧٤
خسرونامه :١٢١، ١٢٣
خلاصة الاخبار: ٣٣٣

خلاصة‌الاشعار : ٣٩٨
خلاصة‌الافکار : ٤٠٠
خلاصة‌الحساب : ٣٤٨
امیر خسرو دهلوی : ٣٠٩،٣١٠،٣١١
خواجوی کرمانی: ٣١٣
ـة‌المتحیرین : ٣٤٤
خمسه نظامی : ٢٣٣،٢٣٧،٢٤٤،٢٥٧،٣٤٦، ٣٧٠،٣٧٣
خوان اخوان : ١٤٣

حرف د

داستان خسرو گواتان : ٢٤
دانشنامهٔ علائی : ١٠٢،١٠٤
درة‌التاج : ٣٦٠،٣٦١
دره نادره : ٣٩٦
دستورالوزراء : ٣٩٥
دل شیدای‌حافظ : ٣٦٢
دلیل‌المتحیرین : ١٤٣
دمیة‌القصر: ١٠٦،٢٥٥
ده نامه : ٣٠٤
دینکرت : ٢٤،٧٣
دیوان ابن‌یمین : ٣٦٢
دیوان ابوالفرج رونی : ٢٥٦
دیوان امیرخسرو دهلوی : ٣٠٨
دیوان امیرمعزی : ٢٥٦
دیوان جامی : ٣٤٥
دیوان‌جمال‌الدین‌اصفهانی: ٢٥٦،٣٦٢
دیوان خاقانی : ٢٥٦
دیوان سلمان‌ساوجی: ٣٦٢
دیوان سنائی : ٢٥٦
دیوان شمس‌تبریزی : ٢٨٨،٢٩٦،٣٦١
دیوان عطار : ٢٥٦
دیوان فرخی: ١٠٤
دیوان کمال خجندی : ٣٦٢
دیوان مسعود سعد : ٢٥٦
دیوان‌منوچهری : ١٠٤
دیوان ناصرخسرو : ١٤٣، ٢٥٦

حرف ذ

ذخیره خوارزمشاهی : ٢٥١،٢٥٢
ذم‌الکلام : ١١٤

حرف ر

راحة‌الصدور : ٧١ ، ١٠٤ ، ١٧٢ ، ١٩٨ ، ٢٦٦ ، ٢٢٧ ، ٢٤٦ ٢٤٨ ، ٢٤٩ ، ٢٥٧ ، ٣٥٣
راماین : ٣٦٧
رباعیات خیام: ١٨١
رباعیات (کریستن‌سن) : ١٥٦
رسائل اعجاز : ٣١١
رسائل‌خواجه عبدالله‌انصاری : ٢٥٦
رساله‌الکیبیادیس : ٢٦
رساله جبروهندسه : ١٦٦
رسالهٔ دکترشفق (بزبان‌آلمانی) : ٢٥٥
رساله دل وجان : ١١٤
رساله مقولات : ١١٤
رساله نفسیه(عرفی) : ٣٧٠
رسالهٔ واردات: ١١٤
رساله وجود : ١٦٦
رشحات : ٣٥٧،٣٧٦
روشنائی‌نامه : ١٤٣
روضات‌الجنات : ٢٥١،٣٦٢
روضة‌الانوار : ٣١٤،٣٦١
روضهٔ خلد : ٢٦٦
روضة‌الشهدا : ٣٥٧
روضة‌الصفا : ٣٥٥،٣٥٩،٣٧٥
روضة‌الطاهرین : ٣٦٧
ریاض‌الشعرا : ٩٧،٤٠٠
ریاض‌العارفین : ١٣٦،٣٩٩،٤٠٠

حرف ز

زادالعارفین : ١١٤
زادالمسافرین : ١٤٣
زبدة‌التواریخ (محمد محسن‌بن عبدالکریم) ٣٩٦

زبدةالتواریخ (حافظ ابرو) : ٣٥٥
زین‌الاخبار : ٢٤٧-٢٤٨،٣٥٢
زینت‌المدایح : ٣٩١

حرف س

ساقی‌نامه (سروش) : ٣٩١
سبحةالابرار: ٣٤٧
سخن وسخنوران : ١٠٤،٢٥٦
سعادت نامه : ١٤٣،٢٨٠
سعدی (هانری ماسه): ٣٦١
سعدی نامه : ٢٧١،٣٦١
سفرنامه ناصرخسرو : ١٤٢،١٤٣،٢٥٦
سلامان وابسال : ١٠٢،٣٤٧،٣٦٢
سلسلةالذهب : ٣٤٢
سند بادنامه : ١٨٣
سیاست نامه : ٢٤٩،٢٥٧
سیرالعبادالی‌المعاد : ١٢١،٢٥٦
سیرالملوك : ٢٤٩
سی‌فصل : ٣٥٩

حرف ش

شاهنامه : ٢٤،٣٣،٣٩،٤٠،٥١،٥٧،٧٧،٩٩،
١٠٤، ١٣٧،١٣٨، ١٣٩،٢٦٠،٢٦١، ٢٦٩،
٣١٣،٣٥٤،٣٦٦،٣٨١
شاهنامه ابوعلی‌بلخی: ٨٤
شاهنامه ابومنصوری : ٥٣،٨٤
شاهنامهٔ احمدی : ٩٨
شاهنامه بختاورخانی : ٩٨
شاهنامهٔ دقیقی : ٥١
شاهنامه شاه عالم : ٩٨
شاهنامهٔ طغلق : ٩٨
شاهنامهٔ قدسی : ٩٨
شاهنامهٔ کلیم : ٩٨
شاهنامه مؤیدی : ٤٠،٨٤
شاهنامهٔ مسعودی مروزی : ٨٤
شاهنامهٔ نادری : ٩٨
شاهنامهٔ هاتفی‌خرجردی : ٣٧٣
شاهنامهٔ صبا : ٩٨،٣٨١
شاه و درویش : ٣٧٣
شایست وناشایست : ٢٦
شخصیت مولوی : ٣٦١
شرح اشارات : ٢٥٣،٣٥٩،٣٦١
شرح حال ابن‌مقفع : ٥٧
شرح حال ابن یمین : ٣٦١،٣٦٢
شرح حال افضل‌الدین‌کاشانی : ٣٦١
شرح حال حافظ : ٣٦٢
شرح حال سلمان ساوجی : ٣٦٢
شرح حال مسعود سعد (قزوینی) : ٢٥٦
شرح حال مسعود سعد (سهیلی خوانساری) :
٢٥٦
شرح حال مولانا : ٣٦١
شرح حکمةالاشراق : ٣٦٠
شرح شمسیه : ٣٦١
شرح قانون ابن‌سینا : ٣٦٠
شرح القلب : ١٢٦
شرح گلشن راز : ٢٥٥
شرح مختصر ابن‌حاجب : ٣٦٠
شرح مطالع : ٣٢٩
شرفنامه : ٢٣٦
شعرای قبل از رودکی : ٥٧
شعرالعجم : ٣٣٢،٣٦٢، ٣٧٤
شفا : ١٠١
شواهدالنبوة : ٣٥١
شهرباران گمنام : ٣٥٦
شهریارنامه : ٢٠١
شهنامهٔ احمد تبریزی : ٩٨
شهنامهٔ قاسمی : ٩٨
شیرین وخسرو : ٣١٠
شیرین وخسروهاتفی: ٣٧٣

حرف ص

بت نامه : ۳۰۲
صفوةالصفا : ۳۹۶

حرف ض

ضحی‌الاسلام : ۵۷

حرف ط

طب‌المنصوری : ۵۵
طبقات اکبرشاهی : ۳۶۷
طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه : ۱۰۵ ، ۲۵۷
طبقات‌الشافعیه : ۲۵۷
طبقات‌الشعرا ابن‌قتیبه : ۵۷
طبقات الصوفیه : ۱۱۴، ۳۵۰
طبقات ناصری : ۳۵۳
طریق‌التحقیق : ۱۲۱
طوالع الانوار و مطالع‌الانظار : ۳۲۹ ، ۳۶۰

حرف ظ

ظفرنامهٔ تیموری (شرف الدین علی یزدی) ۳۵۵
ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی : ۹۸، ۳۵٤
ظفرنامهٔ نظام‌الدین‌شامی : ۳۵۵

حرف ع

عالم‌آرای عباسی : ۳۹۶
عبرت نامه : ۳۸۱
عجائب‌المخلوقات : ۳۶۰
عشق‌نامه : ۱۲۱
عفونامه : ۱۲۱
عقل‌نامه : ۱۲۱
عوارف‌المعارف : ۲۵٤، ۲٦۳، ۳۵۸
عوامل : ۲۵۵
عیوب‌الاخبار : ۵٤

حرف غ

غرةالکمال : ۱۲۸
غرةالکمال (امیرخسرو) : ۳۰۸
غریب نامه : ۱۲۱
غزالی‌نامه : ۲۵۷

حرف ف

فجرالاسلام : ۵۷
فراقنامه : ۳۲۷
فردوسی‌نامهٔ مهر ـ ۱۰٤
فرماندهی فردوسی : ۱۰٤
فرهاد وشیرین (وحشی) : ۳۷۳
فرهاد وشیرین (وصال) : ۳۸۲
فرهنگ اسدی : ٤۹، ۱٤۱، ۲۵٦
فصوص‌الحکیم : ۳۵۰
فقه‌اللغه ایران (آلمانی) : ۲٦
فوائدالضیائیه : ۳۵۱
فواید غیاثیه : ۳٦۰
فهرست ابن‌ندیم : ۳، ۵۷، ۲۵۷
فهرست شیخ طوسی : ۲۵۷
فهرست کتب‌الشیعه : ۲۵۲
فهرست نسخ خطی ریو : ۲۵٦، ۲۵۷ ، ۳٦۱ ، ۳٦۲
فهرست نسخ فارسی بریتیش میوزیوم : ۱۰٤
فیه مافیه : ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۰

حرف ق

قابوسنامه : ٤۰، ۲٤۹، ۲۵۰، ۲۵۷
قانون : ۱۰۱
قانون مسعودی : ۱۰۳
قرآن مجید : ۳۱، ۹۲، ۹٦، ۲٦۰، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۲۹، ۳۳۵
قران‌السعدین : ۲٦٦، ۳۱۰
قصه حی بن یقظان : ۱۰۲
قصص‌العلماء : ۲۵۷، ۳٦۲، ۳٦۸، ٤۰۰
قلندرنامه : ۱۱٤
قوسنامه (منسوب بقطران) : ۱۵۰

حرف ك

کارنامه : ۱۲۱
کارنامه اردشیر بابکان : ۱٤ ، ۱۵ ، ۲٤ ، ٦۳ ، ۸۳

کافی : ٥٥

کشاف زمخشری : ٢٥٤،٣٢٩

کشاف‌المحجوب : ٢٤٦،٢٤٧،٢٥٥،٢٥٧

کلیات امیرخسرو : ٣٦١

کلیله ودمنه : ٣٠، ٤٩، ٢٤٦، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢،٢٥٧،٢٧٢،٣٥٨

کلیلهٔ ابن‌مقفع: ٢٥٠

کلیله ودمنه رودکی : ٢٤١،٢٥٠

کمال‌البلاغه : ١٠٠

کمال نامه : ٣١٤

کنزالسالکین : ١١٤

کنوزالرموز : ١٢١

کیمیای سعادت : ٢٥٠،٢٥٧

حرف گاف

گاتها : ١٩،٢٠،٢٦

گجستک ابالش : ٢٢

گرشاسب نامه : ١٣٧،١٤١

گلستان سعدی : ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٧٠،٢٧٢،٢٧٣، ٢٧٤،٣٥١، ٣٦١، ٣٦٦،٣٧٩،٣٨٩،٣٩٠

گلشن‌ابراهیمی : ٣٦٧

گلشن رازشبستری : ١٣٦،٢٥٥،٢٨٩،٢٨٠، ٢٨٣،٣٦١

گلشن راز (عوفی) ٣٧٠

گلشن صبا : ٣٨١

گل ونوروز: ٣١١،٣١٣

گنجینهٔ گنجوی : ٢٥٧

گنجینهٔ نشاط : ٣٨٠

گوهرنامه : ٣١٨

حرف ل

لباب‌الالباب : ٣٩،٤٠،٤١،٤٢،٥٠،٩٧،١٦٧، ٣٥٦،٣٦٢

[illegible]ب‌التواریخ : ٣٩٦

لغت‌شاهنامه عبدالقادربغدادی : ٩٩

لمعات : ٣٥١

لوامع : ٣٥١

لوامع الاسرار : ٣٦١

لوامع‌الاشراق فی‌مکارم‌الاخلاق : ٣٥٧،٣٥٨

لوایح : ٣٥١

لیلی ومجنون (جامی) : ٣٤٨

لیلی ومجنون (نظامی) : ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤،٢٣٥، ٢٣٨،٢٤٧، ٢٥٧، ٣١٠، ٣٤٨

لیلی ومجنون (هاتفی‌خرجردی) : ٣٧٣

حرف م

مباحث‌المشرقیه : ٢٥٣

متمم روضة‌الصفا . ٣٩٧

مثنوی مولوی : ٢٨٥،٢٨٦،٢٨٧،٢٨٨،٢٨٩ ٢٩٠،٢٩٦،٣٠٠

مجالس‌العشاق : ٣٥٧

مجالس‌المؤمنین : ١٣٥،٢٥٧،٣٦٢،٣٩٨

مجالس‌النفایس . ٣٩٨

مجلهٔ ارمغان : ٥٧،٢٥٦،٢٥٧،٣٦١

مجله‌آموزش وپرورش: ١٠٥

مجلهٔ انجمن‌آسیائی‌آلمان : ١٠٥

مجله باختر : ١٠٤

مجلهٔ شرق : ٥٧،١٠٤

مجلهٔ‌کاوه : ١٠٤

مجلهٔ مهر : ٢٦،٥٧،١٠٤،٢٥٧

مجمع‌الامثال : ٢٥٤

مجمع‌البیان : ٢٥٣

مجمع‌الفصحاء : ٣٦٨،٣٩٩،٤٠٠

مجمع‌التواریخ والقصص : ٢٤٨

مجمل‌التواریخ (گلستانه) : ٣٩٧

مجمل فصیحی : ٣٥٥

مجنون ولیلی : ٣١٠

محاکمات: ٣٦١
محبت نامه: ١١٤
محصل: ٢٥٣
محصول: ٢٥٣
مختارنامه‌عصار ١٢٦
مخزن‌الاسرار: ٢٣١، ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٤٤، ٣١٠، ٣١٤، ٣١٥، ٣٤٧، ٣٧٠، ٣٧٤
مرآة البلدان: ٣٩٨
مرآة‌العالم: ٣٦٧
مرآة‌الصفا ٣٦٧
مرزبان‌نامه: ٢٥٢، ٢٥٧
مرصادالعباد ٣٥٩
مصباح‌مطرزی: ٣٢٩
مصیبت‌نامه: ١٢٤، ١٢٥
معجم‌الادباء: ١٠٥، ٢٥٧
مطلع‌الانوار: ٣١٠
مطلع‌السعدین: ٢٥٥
معیارالاشعار ٣٥٩
معیارالعلم: ٢٥٣
مفتاح العلوم: ٣٢٩
مفتاح‌الفتوح: ٣١٠
مفصل زمخشری: ٢٥٤
مقامات‌بدیع‌الزمان‌همدانی: ١٠٠، ٢٥١
مقامات حریری: ٢٥١
مقامات حمیدی: ٢٥١، ٢٥٧
مقاصدالفلاسفه: ٢٥٣
مقایسه‌لیلی ومجنون ورومئووژولیت: ٢٥٧
مقدمة‌الادب: ٢٥٤
مقدمهٔ حافظ خلخالی ٣٦٢
مکاتیب‌مولانا: ٣٦١
ملل‌ونحل: ٢٥٤
مناجات نامه: ١١٤
منازل‌السائرین: ١١٤
مناقب‌العارفین: ٣٦١
منتخب اخلاق ناصری: ٣٦٢
منتخب‌الاشعار: ٩٧
منتخب‌التواریخ: (بداونی): ٣٦٧
منتخب‌التواریخ (محمدبن‌یوسف): ٣٦٦
منتخبات فارسی (شفر): ٢٥٦
منطق‌العشاق: ٣٠٤
منطق‌الطیر: ١٢٦، ١٣٢، ١٣٥
منقذمن‌الضلال: ٢٥٣
من‌لایحضره الفقیه: ٥٥
مواقف: ٣٣٠، ٣٦٠
مهابرمهابارات: ٣٦٧، ٣٧٥
منهاج‌الوصول: ٣٦٠

حرف ن

ناسخ‌التواریخ: ٣٩٨، ٣٩٧
نامه‌دانشوران: ٣٦٢، ٣٦٨، ٤٠٠
نجوم‌السماء: ٤٠٠
نزهة‌القلوب: ٣٥٤
نظام‌التواریخ ٣٦٠
نفحات‌الانس: ١١٤، ٢٥٥، ٣٥٠، ٣٥٧
نقد النصوص فی شرح الفصوص: ٢٥٥، ٣٥٠
نقش‌الفصوص: ٣٥٠
نکات (بیدل): ٣٧٥
نگارستان: ٢٦٦، ٣٩٦
نل‌دمن: ٣٧٤
نهایة‌الادراک: ٣٦٠
نهایة‌العقول: ٢٥٣
نهایة‌الکمال: ٣٠٨
نه‌سپهر: ٣١٠

حرف و

وجه‌دین: ١٤٣
وسط‌الحیوة: ٣٠٨
وفیات الاعیان: ٥٧، ١٠٥، ٢٥٧، ٣٩٧
ولد نامه: ٢٨٤، ٢٨٩، ٣٦١، ٣٦٧

ویس‌ورامین: ۱۷٤، ۱۷٥، ۲٥٦

حرف هـ

هشت بهشت : ۳۱۰
هفت‌اقلیم: ۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹
هفت‌اورنگ: ۳٥٤، ۳٥٦
هفت‌پیکر: ۲۳۳، ۲۳٤، ۲۳٦، ۲۳۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳٤۷
هفت حصار : ۱۱٤
هفت منظر : ۳۷۳
همای‌وهمایون: ۳۱۳

حرف ی

یادگار زریران : ۲٤، ۸۳
یتیمة‌الدهر ثعالبی: ٥۷، ۱۰۲
یوسف و زلیخای فردوسی : ۸۱، ۸۲، ۹٦، ۹۷، ۱۰٤
یوسف‌وزلیخای جامی: ۳٤۸، ۳٤۹
یوسف‌وزلیخای (آذر بیگدلی): ۳۹۹

چاپ تابان